مجموعه سخنرانی ها و مقالات علمی و تحقیقی
پیرامون شخصیت امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله)

تهیه و ترتیب:ریاست تدقیق و مطالعات علوم اسلامی وزارت ارشاد حج واوقاف

مشخصات کتاب:

نام کتاب: مجموعه سخنرانی ها و مقالات سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله)

مؤلفین: مجموعه از نویسندگان و علمای جهان اسلام بسطح ملی و بین المللی که در این سمپوزیم شرکت ورزیده بودند.

بازنگری: کمیته علمی تحت ریاســت محترم دکتور امین الدین مظفری معین مســلکی وزارت ارشاد، حج واوقاف.

تیراژ: 1000 نسخه.

سال چاپ: تابستان 1399هـ ش.

ناشر: ریاست تدقیق و مطالعات علوم اسلامی.

کمپوز: شایسته گل "قیس نبی زاده"

مطبعه: ستاره همت

ایمیل آدرس: **islamicresearch@mohia.gov.af**

آدرس: شهرنو کابل افغانستان

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان	فهرست مطالب	صفحه

د جلالتمآب جمهور رئیس پیغام.....۹
بیانیه فضیلتمآب استاد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور.....۱۱
د ارشاد، حج او اوقافو وزارت محترم سرپرست وزیر تقریظ.....۲۱
پیشگفتار ریاست.....۲۳
بیانیه فضیلتمآب مولوی عبدالحکیم منیب سرپرست وزیر.....۲۸
بیانیه محترم دوکتور امین الدین مظفری معین مسلکی وزارت.....۳۸
از امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) بیاموزید.....۴۳
پیام مقام محترم ولایت پروان.....۴۶

فصل اول

جهان بینی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....۴۸
نگاهی بر اساسات جهان بینی مذهب حنفی.....۵۱
دیدگاه دانشمندان پیرامون جهان بینی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....۵۴
نتایج و یافته های تحقیق.....۵۵

فصل دوم

اصل نسب و زندگی امام اعظم (رحمه الله) ۵۸
زندگی نامه امام اعظم (رحمه الله) ۶۱
عصر امام.....۶۵
پیشه وری و تجارت امام.....۶۵
روی آوردن امام به تحصیل علوم.....۶۶
تبحر امام اعظم (رحمه الله) در علوم.....۶۸
نام و نسب امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۶۸
مصاحبه.....۷۱
کوفه محل تولد و رشد شخصیت امام ابوحنیفه (رحمه الله) ۷۳
کوفه مرکز علم و دانش ۷۳

شهادت امام.....۷٤
نتیجه گیری.....۷٥

فصل سوم

مناقب و ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....۷۷
تابعی بودن امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ۸۰
ایجاد و ساختار مجمع استشاری.....۸۰
امام خوش بیان و شیک پوش بودند.....۸۲
آسانگیری امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ۸٤
صداقت در تجارت.....۸٦
تقوای و پرهیزگاری امام.....۸۷
ویژگی دیگری امام (رحمه الله).....۸۸
نظر امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد استصحاب.....۹۱
توسع در عبادات.....۹۲
امام و آزادی فردی.....۹۲
مذهب حضرت امام صاحب (رحمه الله).....۹٤
مذهب دیگر ائمه (رحمه الله) ۹٥
همچنان آزادی فردی امام (رحمه الله) ۹٦
عدم جمع بین دو تکلیف یا دو عقوبت.....۱۰۰
آیا حیله در شریعت جواز دارد؟.....۱۰۲
امام فتوای کفر و فسق را نمی داد.....۱۰۳
عدم تکفیر اهل قبله.....۱۰۳
روش حکیمانه امام ابوحنیفه (رحمه الله) با اصل رعایت حکمت در اندیشه.....۱۰٥
عدم نقض وضوء بر لمس زنان.....۱۱۱
روش های فقهی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....۱۱۲
مقام و منزلت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) نزد فقهای کرام.....۱۱٤
گسترش مذهب فقهی ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۱۷

امام و فقه استدلالی.....۱۱۹
نتیجه گیری.....۱۲۰
وفات امام (رحمه الله) ۱۲۲
منابع ۱۲۳

فصل چهارم

مناقب اخلاقی و ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۲۵
مقدمه.....۱۲۶
مناقب اخلاقی و ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۲۷
ویژگی پرهیزگاری و نور علم امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۳۰
صبر و بردباری امام ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۳۲
ویژگی سخاوت امام (رحمه الله) ۱۳۳
ویژگی آسان گیری امام(رحمه الله) در عبادات و معاملات.....۱۳۵
ویژگی امام در تعبیر خواب ۱۳۵
نتیجه گیری.....۱۳۶

فصل پنجم

د امام اعظم صاحب (رحمه الله) ذکاوت او استعداد ۱۳۹
د جناب امام اعظم صاحب (رحمه الله) په اړه ۱۴۰
لومړنی خبره ۱۴۲
د امام اعظم صاحب له نظره د احادیثو تحقیقات.....۱۴۷
امام اعظم ته ولې اهل الرای ویل کیږی؟.....۱۴۸
د اجتهاد شرطونه.....۱۴۹
د امام اعظم صاحب شاګردان ۱۵۰
تالیفات.....۱۵۱
ماخذونه.....۱۵۲

فصل ششم

برخی از ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....١٥٤
ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....١٥٦
بشارت نبوی در مورد امام.....١٥٦
شرف ملاقات با اصحاب کرام.....١٥٨
تابعی بودن.....١٥٩
مرویات امام از اصحاب کرام.....١٦٠
شیوخ (استادان) امام.....١٦١
امام در خیرالقرون چشم به جهان گشود.....١٦١
شاگردان امام (رحمه الله).....١٦٣
فقاهت امام.....١٦٣
امرهم شوری نهم.....١٦٥
تقوی و خدا ترسی.....١٦٦
بخشش و سخاوت.....١٦٧
امام اعظم ابوحنیفه کابلی.....١٦٨

فصل هفتم

دیدگاه برخی علماء و دانشمندان پیرامون شخصیت علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....١٦٩
مژدۀ رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد امام اعظم (رحمه الله) ١٧٠
اقوال علماء و دانشمندان در مورد امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....١٧١
گواهی علماء در مورد حفظ امام ابوحنیفه (رحمه الله).....١٧٦

فصل هشتم

معرفی شخصیت چند بعدی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ١٧٩
اسم و نسب امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ١٨٤
سیمای امام ابوحنیفه (رحمه الله) ١٨٥

عنوان	فهرست مطالب	صفحه

تابعی بودن امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۱۸٦
جایگاه علمی ایشان (مجتهد فی الشرع)..... ۱۸۷
فقاهت و دانش امام ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۸۸
اشتغال به فقه ۱۹۰
مقام فقهی امام ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۹۰
عبادت، تقوای و پرهیزگاری امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۱۹۱
ویژگیهای اخلاقی امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۱۹۳
سخاوت و بخشندگی امام..... ۱۹٤
شکیبایی و بردباری امام..... ۱۹٥
احسان وی به پدر و مادر..... ۱۹٦
تدریس امام ابوحنیفه (رحمه الله) ۱۹۷
میتود های تدریس امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۱۹۸
خدمات علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۱۹۹
تألیفات که به امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) منصوب است..... ۲۰۰
امام ابوحنیفه (رحمه الله) و دعوت اسلامی..... ۲۰۲
پیشه وری و تجارت امام..... ۲۰۳
پایبندی امام به کسب حلال..... ۲۰٤
امام ابوحنیفه (رحمه الله) و قیاس ۲۰٥
امام ابوحنیفه (رحمه الله) و حدیث..... ۲۰٦
سبب کمی روایت امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۲۰۸
امام ابوحنیفه (رحمه الله) و علم کلام..... ۲۰۹
امام ابوحنیفه (رحمه الله) و قضاء..... ۲۰۹
زندگی سیاسی امام ابوحنیفه (رحمه الله)..... ۲۱۱
موقف گیری های امام در قبال سلاطین زمان..... ۲۱۱
موضع ایشان در باره ی اهل بیت پیامبر..... ۲۱۲
اهمیت نظریات حضرت امام ابوحنیفه در عصر حاضر..... ۲۱۳
آسان گرفتن در عبادات و معاملات..... ۲۱٤

جانب داری از فقرا و ضعفأ.....۲۱٤
تصریح تصرفات انسان به قدر امکان.....۲۱٥
رعایت حرمت انسان.....۲۱٥
امام ابوحنیفه و حقوق غیر مسلمانان کشور های اسلامی (اهل ذمه).....۲۱٥
حقوق زن و امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۱٦
امام ابوحنیفه و حقوق اقوام.....۲۱۷
شخصیت فکری امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۲۰
قلمرو مذهب حنفی.....۲۲۱
فضل بزرگ خداوند بر امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۲۱
سخنان بزرگان در باره امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۲٥
امام ابوحنیفه (رحمه الله) از دیدگاه دیگران.....۲۲٥
امام ابوحنیفه از دیدگاه محدثین.....۲۲۷
نظریات اندیشمندان در مورد امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۳۰
درس های زندگی امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۳۱
اولاده حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۳٤
وفات امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲۳٥
نتیجه گیری.....۲۳٦

فصل نهم

معرفی شخصیت چند بعدی امام ابوحنیفه (رحمه الله).....۲٤٤
شخصیت امام ابوحنیفه (رحمه الله) در نگاه کلی.....۲٤٥

فصل دهم

مواقف سیاسی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....۲٥٥
نظریات و موقف امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در برابر سلطنت امویها.....۲٥٦
امام ابوحنیفه (رحمه الله) و بیزاری از سیاست نژادگرایی امویها.....۲٥٦

حمایت امام از قیام زید بن علی زین العابدین ۲۵۷
امام ابوحنیفه و عدم پذیرش مناصب مهم امویها..... ۲۶۰
امام ابوحنیفه و سلطنت عباسی ها..... ۲۶۲

فصل یازدهم

په اسلام کې د چارواکو او ولس ترمنځ اړیکی او د امام ابوحنیفه (رحمه الله) ځانګړی نظر..... ۲۶۸
د موضوع بیان ته اړتیا..... ۲۶۹
د چارواکو د اطاعت په هکله شرعی نصوص..... ۲۷۰
د چارواکو د اطاعت حکم..... ۲۷۲
د چارواکو تعریف..... ۲۷۳
د چارواکو د ټاکلو حکم..... ۲۷۳
د چارواکو ټاکل، څارنه او ګوښه کول..... ۲۷٤
د چارواکو د اطاعت سیمه..... ۲۷۵
روا چارې چې اطاعت پکې فرض دي، په دوه برخو ویشل کیږي..... ۲۷٦
قوانین د چارواکو امر ګنل ګیږی..... ۲۷۹
د چارواکو مخالفت صورتونه..... ۲۸۰
د موازي جوړښتونو حکم..... ۲۸۱
غوره لاره..... ۲۸٤
د چارواکو نافرمانی..... ۲۸٦
په عمده سیاسی موضوعاتو کې د امام صاحب (رحمه الله) ځانګړی نظر..... ۲۸۷
حاکمیت د الله تعالی واک او خلافت د امت دنده ده..... ۲۸۷
د خلافت د انعقاد سمه لاره ۲۸۸
د ظالم او فاسق خلافت..... ۲۸۹

فصل دوازدهم

امام ابوحنیفه (رحمه الله) و علم حدیث..... ۲۹۲

بخش اول: جایگاه امام ابوحنیفه (رحمه الله) در علم حدیث.....۲۹۵
بخش دوم: نظرات امام ابوحنیفه (رحمه الله) پیرامون برخی از مسایل مصطلح ویا اصول حدیث.۳۰۵
فشرده مقاله به زبان انگلیسی.....۳۱۰

فصل سیزدهم

امام اعظم ابوحنیفه و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم.....۳۱۳
بخش اول: جایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در علم حدیث.....۳۱۶
بخش دوم: دیدگاه های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد علم اصول حدیث.....۳۲۳

فصل چهاردهم

الإمام أبوحنيفة و فقهه و دوره فی التشريع الإسلامي.....۳۳۷
حياته/ اسمه و نسبه و ولادته/مولده.....۳٤۰
عهد الإمام أبی حنيفة (رحمه الله).....۳٤۱
نقاش حول كونة تابعياً.....۳٤۲
الكينه.....۳٤۲
تعلمه و نشاته.....۳٤۲
علم الكلام.....۳٤۳
الحصول على علم الحديث.....۳٤٤
شيوخ الامام و أساتذة و اساتذة فی الحديث.....۳٤٤
الدرس والافتاء.....۳٤٥
سعة درسه.....۳٤٥
منصب القضاء.....۳٤٥
جرأته فی الحق و استقامته عليه.....۳٤٦
المجتهدون من الصحابة.....۳٤۷
الامام ابوحنيفة ودوره فی تدوين الفقة.....۳٤۷
منهجه فی التدوين.....۳٤۹

منهج التأمل الاجماعی.....۳٤۹
شهرت مجموعة القوانین الاسلامیة و تداولها بین الناس.....۳٥۰
أضاف العلامة شبلی النعمانی قائلا.....۳٥۱
السبب الحقیقی لرواج الفقة الحنفی و تداوله بین الناس.....۳٥۲
السبب الثانی.....۳٥۳
خصائص الفقه الحنفی ومزایاه.....۳٥٤

فصل پانزدهم

تحمل پذیری جوهر تعلیمات کلامی و فقهی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....۳٦۱

فصل شانزدهم

امام ابوحنیفه و جایگاه او در علم حدیث.....۳۷۱

فصل هفدهم

تعلیمات امام اعظم در باره حاکمیت قضایی.....۳۸٤
خلاصه های فقهی حقوقی در اساس سرچشمه های زیرین برآورده می شد.....۳۸٥

فصل هژدهم

التوصیات والمقترحات.....۳۹٤
سپارښتنې او وړاندیزونه.....۳۹٦
توصیه ها و پیشنهادات.....۳۹۸

فصل نوزدهم

نقش استغنای مالی در رشد علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله).....٤۰۰
بخش اول: مال و اهمیت آن.....٤۰۲
تعریف مال.....٤۰۲

اهمیت مال در زندگی.....٤٠٣
اهمیت مال از دیدگاه اسلام.....٤٠٤
مصادر کسب مال ٤٠٧
نقش مال حلال در زندگی.....٤٠٩
بخش دوم: فقیه تاجر.....٤١٢
گوشه ای از زندگی امام ابوحنیفه (رحمه الله) ٤١٢
تجارت امام ابوحنیفه (رحمه الله).....٤١٤
اخلاق تجارتی و تجارت اخلاقی.....٤١٤
اثر استغنای مالی امام در رشد علمی ایشان.....٤١٥
نقش سرمایه امام ابوحنیفه در گسترش علمی.....٤١٦
اثرات تجارت امام در شکل گیری نظریات فقهی ایشان.....٤١٧
نتیجه گیری.....٤١٩

فصل بیستم

د امام اعظم / سمپویم.....٤٢٣

فصل بیست و یکم

استادان و شاگردان امام ابوحنیفه (رحمه الله).....٤٣٢
امام ابوحنیفه و آموزش علوم.....٤٣٣
اساتید امام ابوحنیفه (رحمه الله).....٤٣٥
ابوحنیفه و تدریس.....٤٣٨
شاگردان امام ابوحنیفه (رحمه الله).....٤٣٩

فصل بیست و دوم

نقش مذهب حنفی در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی.....٤٤٣
نقش مذهب حنفی در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی.....٤٤٦

اصول پیدایش یک تمدن و نقش مذهب حنفی در همچو موارد.....٤٤٧
سهم مذهب حنفی در اصول گذاری و گماشتن پیش نظم ها در تمدن اسلامی.....٤٥٣
خرد گرایی.....٤٥٥
یافته ها.....٤٥٨
مناقشه.....٤٥٨
نتیجه گیری.....٤٥٩

فصل بیست و سوم

جایگاه زن در فقه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....٤٦١
جایگاه زن در فقه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....٤٦٢
حق حیات و زندگی و کرامت و احترام.....٤٦٣
حق فراگیری علم و دانش.....٤٦٣
حق انتخاب همسر.....٤٦٤
حقوق مالی زن.....٤٦٤
حق کار و فعالیت خارج از خانه.....٤٦٥
زن و قضاوت ٤٦٥
خلاصه بحث.....٤٦٧

فصل بیست و چهارم

قطعنامه سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).....٤٦٨
شهرت علماء و دانشمندان کشور های متحابه دعوت شونده به ویژه.....٤٧٢

جلالتمآب دوکتور محمد اشرف غنی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان

حین ایراد بیانیه در سمپوزیم بین المللی امام اعظم أبوحنیفه (رحمه الله)

فضیلت مآب استاد محمد سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

اثنای ایراد بیانیه در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه(رحمه الله)

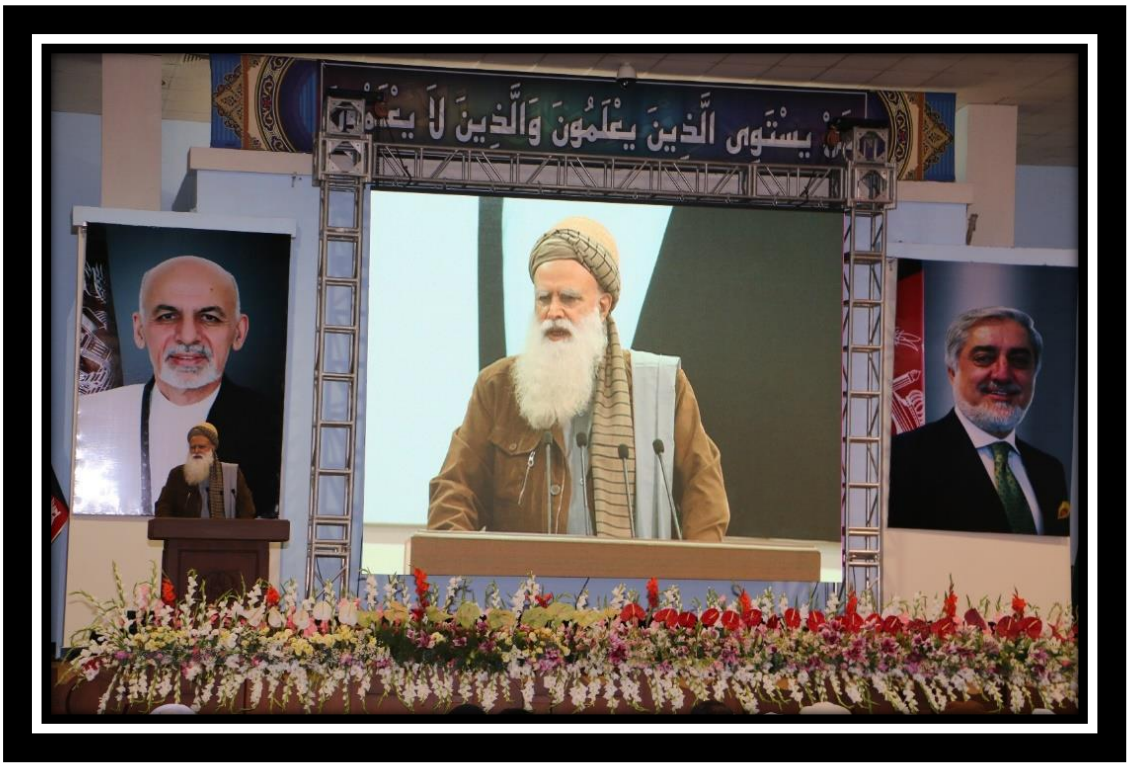

پروفیسور عبدرب الرسول سیاف،رهبر جهاد و مقاومت مردم افغانستان

هنگام سخنرانی در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

فضیلت مآب مولوی عبدالحکیم منیب سرپرست وزیر ارشاد، حج و اوقاف

حین ایراد بیانیه در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

محترم دوکتور امین الدین مظفری معین مسلکی وزارت ارشاد، حج و اقاف

هنگام سخنرانی در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله)

محترم استاد تاج محمد مجاهد معین مالی و اداری وزارت ارشاد، حج و اوقاف

استاد محمد شریف رباطی رئیس تدقیق و مطالعات علوم اسلامی وزارت ارشاد، حج و اوقاف

محترم دگر جنرال فضل الدین عیار والی ولایت باستانی پروان

بسم الله الرحمن الرحیم

د جلالتمآب جمهور رئیس پیغام

لـه ارشـاد،حج او اوقـافو وزارت څخـه مننـه کـوم چـې د اسـلامي ارزښـتونو د تبلیغ او خپـراوي لپـاره د نـورو ګڼـو کـارونو پـه څنـګ کـې یـې د حضـرت امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) د نړیـوال سـمپوزیم مقـالې هـم راټـولې کـړې دي او پـه کتابي بڼه یې خپروي.

د خوشـحالۍ ځـای دی چـې افغانسـتان پـه تیـرو څـو کلونـو کـې د حضـرت امـام اعظـم او نـورو سـترو اسـلامي شخصـیتونو د ژونـد،آثارو او افکـارو د معـرفي پـه مقصد د سترو ملي او بین المللي سمینارونو کوربه و.

د اللـه تعـالی د کـلام، د حضـرت رسـول اکـرم (ﷺ) د سـیرت او احـادیثو او د اسـلامي تمـدن د تـاریخ مطالعـه مـو پـه اسـانۍ سره دې نتیجـې تـه رسـوي چـې اسـلام د علـم او معرفـت، د اخلاقـو او اعتـدال، د اخـوت او برابـري، د مـدنیت او ترقـي لاره ده. حضـرت امـام اعظـم زمـوږ د تمـدن د تـاریخ یـو هغـه سـتر شخصـیت دی چـې دغـه لاره یـې ډېـره ښـه وپېژندلـه او لـه هنـد او چـین څخـه

رانیـولې تـر مرکـزي آسـیا او اروپـا پـورې د مسـلمانانو د ډېـرعظیم اکثریـت د لارې مشال او د فکر امام شو.

پـه یقـین سره ویـلای شـو چـې د اسـلامي فقـه او اسـلامي تمـدن پـه وده کـې حضـرت امـام اعظـم (رحمه الله) لویـه برخـه لرلـې ده. د ده لارښـوونو پـه پیړیـو، پیړیـو پـه اسـلامي ټولنـه کـې د عـدالت او ثبـات لـه تـامین سره مرسـته کـړې ده او مـوږ ویـاړو چـې د افغانسـتان د اسـلامي جمهوریـت قـوانین د اسـلامي فقـه پـه اسـاس او د اسـلام د مبـین دیـن د روحیـې مطـابق تـدوین شـوي دي او تـدوین کېږي.

امېـد دی چـې دغـه کتـاب تـر وسـه وسـه، د جومـاتونو امامـانو، محصـلانو او د دینـي مدارسـو طلابـو تـه ورسـېږي او د دانشـمندانو لـه مقـالو څخـه اسـتفاده وشي.

د افغانستان د اسلامي جمهوریت رییس

محمد اشرف غني

بیانیه فضیلتمآب استاد محمد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور

بسم الله الرحمن الرحیم

(وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ). سوره توبه آیه (۱۲۲)

جلالت مآبان محترم، وزیر ارشاد، حج و اوقاف، اعضای محترم کابینه، شورای ملی، ستره محکمه، علمای کرام، استادان پوهنتون ها، مهمانان عالیقدر، حضار گرامی، خانم ها و آقایان! السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و اهلا و سهلا بکم و نرحب بضیوفنا فی المؤتمر العالمی للامام الاعظم ابی حنیفه (رحمه الله).

در ابتدا صمیمانه تشکر می کنم از شخص جلالت مآب رئیس جمهور غنی و همچنین وزارت محترم ارشاد، حج و اوقاف که مهم ترین نشست علمی و فرهنگی در تاریخ کشور را به منظور گرامیداشت از مقام دینی و علمی یکی از پیشوایان بزرگ و عالیقدر مذاهب اسلامی برگزار کردند. من چند روز پیش در ۲۴ جوزا که به روایتی سالروز رحلت امام ابوحنیفه (رحمه الله) است، در یک نوشته کوتاه، یاد این پیشوای دینی را گرامی داشتم و گفتم که وظیفه همه ما است که از این مناسبت ها تجلیل کنیم و یاد و خاطره بزرگان دین و بنیانگذاران مذاهب فقهی را با برگزاری نشست ها و سمپوزیم ها گرامی بداریم.

حضار گرامی!

قبل از سخن گفتن در باره شخصیت، اندیشه و دستاوردهای بزرگ مکتب امام ابوحنیفه، توجه شما را به یک مطلب مهم در باره یکی از خصوصیات مهم دین و فرهنگ اسلام جلب می کنم. یکی از ویژگی های مهم و کم نظیر دین و فرهنگ و تمدن اسلام، جهانی بودن آن و خارج شدن آن از مرزهای تنگ نژادی، زبانی و جغرافیایی است. دستاورد بی همتای نهضت بزرگ پیامبر اسلام این بود که امت واحده و ملت متحدی را ایجاد کرد اما با نژادها و قومیت ها و زبان های متعدد عرب و عجم و همچنین دین و شریعت واحدی را بنیان گذاشت اما با مذاهب و فرقه های گوناگون فقهی و کلامی. این نوع کثرت گرایی در فرهنگ و تمدن اسلامی در تاریخ بشریت بی نظیر و تکرار نشدنی است.

در تاریخ گذشته اسلام همواره وحدت سیاسی و ملی با حفظ نژادها، اقوام، زبان‌ها، ادیان و مذاهب متعدد و متنوع، توأم بوده است و هیچ‌گاه به بهانه‌ی دین و فرهنگ اسلامی، هویت اقوام تحت فشار قرار نگرفته است. این نوع رفتار سیاسی باعث شد که بین اقوام و زبان ها و حتی ادیان و مذاهب مختلف، زمینه یک نوع تعامل و گفتمان مثبت و استفاده از تجربیات همدیگر فراهم شود. به همین جهت نقش شرق جهان اسلام یا مردم عجم از همان قرن اول هجری در توسعه فرهنگی و علمی اسلام بسیار برجسته و ماندگار بوده است به گونه ای که مورخ معروف، علامه ابن خلدون، در فصل ۳۵ کتاب مقدمه تحت عنوان «اکثر حاملان دانش در اسلام از عجم بودند» می‌گوید: «حاملان علم نحو، حدیث، اصول فقه، کلام و تفسیر، همه آنان یا اکثر آنان از عجم بودند، نه از عرب یکی از شواهد روشن این ادعا امام ابوحنیفه است که یکی از بزرگ‌ترین مؤسسان و پیشوایان مذاهب فقه اسلامی‌است اما ریشه غیرعربی دارد و نیاکان ایشان از مردم کابل بوده اند و این افتخار ملت مسلمان افغانستان امروز است. همچنین، حاملان علم حدیث در میان شیعه و سنی، نیز غیر عرب هستند. به عنوان

مثال، می‌بینیم که همه مؤلفان «صحاح سته» اهل سنت و «کتب اربعه» حدیث شیعه همگی غیر عرب و برخاسته از جغرافیای بزرگ خراسان آن زمان هستند.
به همین ترتیب می توان گفت که در علم کلام، علم تفسیر و در علوم عربی صرف و نحو و بدیع و بیان نیز ده ها و بلکه صدها تن از علمای عجم بودند که اعم از شیعه و سنی در این علوم بهترین کتاب ها را تألیف کردند که به خاطر ضیقی وقت از ذکر آن ها صرف نظر می کنم. امروز واقعا برای مسلمانان این سرزمین ها بسیار جای افتخار و سربلندی است که برای فرهنگ و اندیشه اسلامی این خدمات بزرگ و جاویدانه را به یادگار گذاشته اند.

حضار گرامی!

من خود را کمتر از آن می دانم که در این وقت کم و محدود بتوانم در باره شخصیت و اندیشه امام ابوحنیفه حق مطلب را ادا کنم. از شما دانشمندان حاضر در این نشست انتظار دارم که در این دو روز بتوانید تمام ابعاد و جوانب شخصیت امام ابوحنیفه را مورد بحث و پژوهش قرار دهید و یک بار دیگر عظمت این شخصیت بزرگ را به دنیا و مخصوصا به مردم افغانستان معرفی کنید. اما به هر حال من هم با اغتنام از فرصت، گوشه ای از شخصیت امام ابوحنیفه را فهرست وار و به عنوان خلاصه دیدگاه و برداشت خود در باره امام ابوحنیفه و مذهب کلامی و فقهی حنفی بیان می کنم.
ابوحنیفه، نعمان بن ثابت در ۸۰ هجری یا ۶۹۹ میلادی در عصر عبدالملک بن مروان اموی به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ هجری یا ۷۶۹ میلادی فوت نمود. وی هجده سال پسین عمر خود را در عصر عباسیان به سر برد. ابوحنیفه در آغاز زندگی خود پارچهٔ ابریشمی می‌فروخت و یک کارگاه تولید پارچه‌های ابریشمی داشت که این امر او را وارد نظام اقتصادی جامعه کرد. وی به صورت یک بانک‌دار ودیعه هم عمل می‌کرد. مردم سرمایه‌های نقدی خود را در کارگاه وی به ودیعه می‌گذاشت تا آن‌جا که وقت فوت ایشان این پول به ۵۰ میلیون درهم بالغ می‌گردید. وی در سال ۱۴۵ هجری رییس هیأت نظارت بر شبکهٔ شهرسازی شهر جدید بغداد نیز مقرر شد و منصور

عباسی به دیدگاه‌های او در بارهٔ چگونگی پیشرفت کار و نقشهٔ شهر بسیار احترام می گذاشت.

اما در کنار همه این ها بدون شک نماد و عصاره شخصیت دینی و علمی امام ابوحنیفه، میراث بزرگی است که از ایشان بجا مانده است. این میراث به طور عمده در مذهب حنفی خلاصه می شود که به عنوان یک مکتب فکری و دینی شامل دو بخش اساسی کلام و فقه است. این مکتب در هر دو بخش خود به نظرم دارای ویژگی های بسیار مهمی است که تنها به چند مورد مهم آن را به طور فشرده و بدون تفصیل و تشریح، خدمت شما فرهیختگان گرامی ارائه می کنم:

۱. غنا و گستردگی فقه حنفی:

فقه امام ابوحنیفه نسبت به اکثر مذاهب فقهی موجود ما از غنا و عمق و گستردگی خاصی برخوردار است. امام ابوحنیفه در فقه خود بر اساس شرایط زمان، مکان و مقتضیات عرف و نیازهای مسلمانان، به تئوری‌سازی و فرضیه‌سازی پرداخت که گاهی از آن به فقه تقدیری نیز یاد می‌شود؛ یعنی سؤال‌ها و مسأله‌های فرضی که هرچند عملاً تا هنوز در عمل اتفاق نیفتاده بود، مط(رحمه‌الله) می‌شد و برای آن‌ها پاسخ مناسب بر اساس استنباط و اجتهاد از شریعت جستجو می‌شد. به همین جهت فقه حنفی مانند فقه امامیه، در همهٔ ابواب فقهی دارای فروعات گسترده و مسائل بسیار زیاد و متنوع است و نوآوری های زیادی دارد. گفته شده که امام ابوحنیفه در طول عمر خود به ۸۳ هزار مسأله پاسخ گفته و فتوا صادر کرده است که ۳۸ هزار آن‌ها در عبادات و ۴۵ هزار مسأله در معاملات بوده است.

طرز بحث در جلسات علمی او چنین بود که یک مسأله را بعد از پرسش یا پیشنهاد و گاهی به صورت فرضی، به عنوان موضوع بحث با شاگردانش مطرح می کرد و نقد و نظر آنان را جویا می شد و به آنان فرصت می داد که به صورت آزادانه به عنوان موافق یا مخالف بحث کنند و آزادانه نظر خود را ارائه نمایند و گاهی بحث در یک مسأله

هفته ها و تا یک ماه را در بر می گرفت تا بالاخره بعد از نقد و نظر کافی خود ایشان به نتیجه گیری می پرداخت و نظر اکثریت را اعلام می کرد و حتی نظر مخالف را نیز ثبت می کردند و بارها ایشان اعلام می کرد که اگر کسی نظر مرا قناعت بخش نمی داند مجبور نیست از من پیروی کند. با این متد بود که بزرگترین مکتب فقهی بنیاد گذاشته شد. فقه حنفی به خاطر همین گستردگی و غنای خود به‌سرعت در جهان اسلام نفوذ گسترده یافت و بخش وسیعی از مسلمانان در سرتاسر جهان به این مذهب گرویدند و در طول تاریخ به‌ویژه در شرق جهان اسلام در دوره‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، ایلخانیان، تیموریان، گورکانیان هند و در اواخر در عهد عثمانیان ترکیه، به‌عنوان قانون مدنی کشورهای اسلامی به‌طور رسمی مورد استفاده قرار گرفت که یک نمونه روشن آن مجلة الاحکام در عهد عثمانی است که بر مبنای فقه حنفی تدوین شد. امروزه اکثریت پیروان مذاهب اهل سنت از افغانستان گرفته تا ترکیه، البانیا، پاکستان، هند، بنگله دیش، مالدیو، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرغیزستان، ترکمنستان، اکثر مسلمانان چین، روسیه و حوزه قفقاز شمالی، بلوچستان وقسمت زیادی از مردم شرق و شمال ایران و جمعیت بزرگی از مردم مصر و شرق افریقا و مناطق و کشورهای دیگر پیرو مذهب حنفی اند.

با توجه به همین غنا و گستردگی فقه حنفی است که گفته شده چیزی که امروز به نام حقوق بین الملل نامیده می شد نیز برای اولین بار در فقه حنفی مورد بحث قرار گرفته است. اروپائیان تأکید دارند که حقوق بین الملل توسط گروسیوس هالندی در قرن ۱۷ پایه گذاری شد و او را پدر حقوق بین الملل معرفی می کند اما حقیقت این است که قرن ها پیش از گروسیوس مباحث حقوق بین الملل در فقه حنفی و توسط شاگردان امام ابوحنیفه یعنی ابویوسف و محمد شیبانی به تفصیل مطرح شده بود.

۲. اعتدال گرایی و تسامح و رواداری در مکتب حنفی:

همان طور که پیشتر گفته شد امام ابوحنیفه معتقد به بحث آزاد و پایبند به آزادی بیان بود. در عمل یک شخص کثرت گرا بود و به نظر مخالف احترام می گذاشت. او

اعتدال گرا بود و از گرایش های افراطی اجتناب داشت و بارها می گفت: «این سخن ما یک رأی است و بهترین سخنی است که بر آن دست یافته‌ایم، پس هر که بهتر از سخن ما آورد، او از ما به صواب نزدیک تر است». امام اعظم در همه مباحث معتقد به تعامل و تضارب مثبت فکری و تنوع و کثرت گرایی بود و این سخن او واقعا نشان دهنده تسامح، تساهل و رواداری و باور ایشان به آزادی بیان و بحث آزاد علمی است. جمله دیگر هم از امام ابوحنیفه مشهور است که گفت: «انا لانکفر احدا من اهل القبله» این یک اصل کلامی و فقهی امام ابوحنیفه بود که نشانه وسعت نظر و رواداری و دیدگاه تساهل و تسامح ایشان است.

۳. مکتب آزادی گرا و طرفدار حق انتخاب و اراده فردی:

در فقه حنفی مخصوصا در بخش معاملات و روابط اجتماعی و در حوزه حقوق فردی، به اراده انسانی بها و ارج فراوان گذاشته شده است. در مسایل مختلف حقوق خانواده و صلاحیت های فرد در امور مالی، کاملا به او آزادی و حق انتخاب داده شده است و این یک دکترین مهم حقوقی است که جزئیات این بحث باید در یک فرصت دیگر مطرح شود.

۴. مکتب خردگرا:

در نظام فقهی اهل سنت، فقه حنفی خردگراترین آن ها تلقی شده تا آنجا که این مکتب به مکتب «رأی» هم معروف شده است. برخی گفته اند که دخیل بودن شخص امام ابوحنیفه در معاملات تجاری و شهری بودن جامعهٔ محل زندگی وی دراین گرایش بی‌تأثیر نبوده است. امام ابوحنیفه بر این باور بوده که احکام شریعت از جانب خداوند برای تأمین مصالح مردم آمده و هیچ‌یک از آن ها برای خداوند هیچ سودی ندارد. بنا بر این بخشی از احکام که مربوط به سیستم عبادات می شود فلسفه اصلی آن ها تقرب و تعبد محض است ولی قسمت عمدهٔ احکام شرعی که با موضوعات روزمرهٔ زنده‌گی بشری ارتباط می‌یابند، حکمت اصلی آن‌ها نه تعبد و تقرب محض،

بلکـه ایجـاد یـک نظـام حقـوقی و جزایـی پاسـخ‌گو در جامعـه اسـت و امـام ابوحنیفـه در استنباط و تبیین این دسته از احکام بیشترین استفاده را از رأی کرده است

۵ .مکتب عدل گرا:

مکتـب امـام ابوحنیفـه را در کنـار عقـل گرایـی مـی تـوان در هـر دو بخش کلامـی و فقهـی مکتـب عـدل گـرا نیـز نامیـد. در بحـث معـروف کلامـی جبر و اختیـار، مکتـب شـیعه امامیـه و مکتـب ماتریدیـه کـه اکـثر حنفیـان پیـرو آن هسـتند، در یـک جایگـاه میانـه بـین معتزلـه و اشـاعره قـرار دارنـد. البتـه در میـان دو مکتـب امامیـه و ماتریدیـه در پـاره‌ای از مسـائل کلامـی بـه‌ویژه در مـورد امامـت اختلافـاتی وجـود دارد؛ امـا در مقایسـه بـا معتزلـه و اشـاعره ایـن دو مکتـب بسـیار بـا هـم نزدیـک بـوده و در مسـائل مربـوط بـه جبر، اختیـار، قضـا، قـدر و مختـار بـودن انسـان و رابطـۀ انسـان بـا افعـال و اعـمال وی دیـدگاه‌های مشـترک وجـود دارد و ابوحنیفـه بارهـا بـین جبریـه و قدریـه یـک موضـع میانـه گرفتـه و بـه تشـریح نظریـه «لاجـبر و لاتفویض» پرداختـه اسـت و ایـن دقیقـا هـمان چیـزی اسـت کـه در کـلام شـیعه نیـز بـه تفصـیل مطـرح شـده اسـت. از مطالعـه منـابع تـاریخی و فکـری چنـین اسـتفاده مـی شـود کـه امـام ابوحنیفـه از گـرایش افراطـی اجتنـاب داشـته و بـه دنبـال پیشـگیری از گسـیختگی هـای اجتماعـی و دینـی بـوده و از اختلافـات مـذهبی بـین مسـلمانان بسـیار نگـران بـوده و مـردم را از تقلیـدهای کورکورانـه و جاهلانـه برحـذر مـی داشـته اسـت. امـام ابوحنیفـه نـه تنهـا در بعـد اعتقـادی و کلامـی بلکـه از نگـاه اجتماعـی و سیاسـی و فقهـی نیـز شـدیدا بـر ارزش عـدالت در زنـدگی اجتماعـی تأکیـد داشـته اسـت و در حقیقـت مـی تـوان امـام ابوحنیفـه را یکـی از مبـارزان بـزرگ راه عـدالت و آزادی دانسـت. او در ایـن راه حتـی بـه زنـدان افتـاد و در زندان وفات کرد.

٦. دوستی و احترام امام ابوحنیفه به اهل بیت پیامبر اسلام:

در تاریخ به صـورت واضـح و مسـتند ذکـر شـده کـه امـام ابوحنیفـه بـا اهـل بیـت پیـامبر اسـلام رابطـه بسـیار دوسـتانه و تـوأم بـا احـترام و محبـت داشـت و در دوره حکومـت عباسـیان هـم پیشـنهاد منصـب قضـا را نپـذیرفت و در مقابـل حکومـت عباسـیان همیشـه از علویـان و

شیعیان حمایت می کرد. همچنین گفته شده که امام ابوحنیفه از دو امام اهل بیت یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق بهره علمی گرفته است. در این رابطه نویسنده و دانشمند معروف مصری علامه ابوزهره در مقدمه کتابش به نام «الامام الصادق» در باره رابطه شاگردی امام ابوحنیفه و امام مالک با امام صادق چنین گفته: «فقد کان ابوحنیفه یروی عنه و یراه اعلم الناس باختلاف الناس و اوسع الفقهاء احاطه و کان الامام مالک یختلف الیه دارسا راویا و من کان له فضل الاستاذیه علی ابی حنیفه و مالک فحسبه ذلک فضلا...» وی همچنین می‌گوید: ابوحنیفه از امام صادق چهل مسأله را در یک مجلس پرسید و امام صادق در جواب همهٔ آن‌ها هم نظر فقهای عراق و هم نظر فقهای حجاز و هم نظر مورد تأیید خود را بیان کردند و ابوحنیفه بعد از نقل جریان گفتگوها بین او و امام صادق گفت: «اعلم الناس هو اعلمهم باختلاف الناس». ابوزهره در همین کتاب امام ابوحنیفه را به‌عنوان یکی از راویان حدیث از امام زین‌العابدین و امام باقر و امام صادق معرفی می‌کند و می‌گوید: «ابوحنیفه برخی از احادیث را در دیدارهایی که با امام صادق در مدینه یا در عراق داشت، از او گرفته است؛ زیرا ثابت شده است که ابوحنیفه با امام صادق هم در مدینه و هم در عراق دیدار داشته است. مکان دیدار مهم نیست. آنچه مهم است خود این دیدارها و ملاقات ها است و همین ما را کفایت می‌کند در ثبوت نقل حدیث از امام صادق». گفتنی است که امام ابوحنیفه و امام صادق هر دو هم سن و سال بودند و امام صادق تنها سه سال از ابوحنیفه کوچکتر بود.

حضار گرامی!

فرصت محدود است و سخن گفتن از شخصیت و اندیشه و سیره امام ابوحنیفه بسیار شیرین و جذاب، اما باید به هر حال سخن را کوتاه کرد. در پایان سه نکته اساسی را باید یادآوری کنم:

اول این که که تعدد در مذاهب فقهی در ذات خود نه‌تنها منفی نیست بلکه این تعددها و تفاوت‌ها در حقیقت یک نوع سهولت برای مردم و سرمایهٔ غنی و بزرگ

حقوقی و علمی برای مسلمانان است. در مورد تفاوت‌ها و اختلاف نظر بین فقه شیعه و مذاهب فقهی اهل سنت، مطلب کوتاهی را از مفسر و فقیه و حقوقدان معروف دکتر وهبه الزحیلی مؤلف کتاب «التفسیر المنیر» و کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» نقل می‌کنم. وی در مقدمهٔ جلد اول الفقه الاسلامی و ادلته می‌گوید: «فقه امامیه هرچند به فقه شافعی نزدیک‌تر است ولی این فقه در مسائل مشهور با فقه اهل سنت تقریباً تنها در ۱۷ مسئله اختلاف دارد. این اختلاف هرگز بیشتر از اختلاف بین مذاهب فقهی مثل حنفی و شافعی نیست

بر این اساس ما مسلمانان پیرو هر مذهب فقهی ای که هستیم اعم از شیعه و سنی باید در جهت ایجاد تفاهم بین فرق مسلمین و تقریب بین مذاهب اسلامی از هیچ کوششی دریغ نورزیم و اجازه ندهیم که عناصر مغرض از بهانه های واهی استفاده کنند و با رخنه در میان ما فاصله و شکاف ایجاد کنند. خوشبختانه افغانستان کشور عزیز ما یک الگوی خوب وفاق دینی و همزیستی شیعه و سنی است. در طول سال ها پیروان هر دو مذهب جعفری و حنفی و علمای هر دو مذهب، دوستانه و برادرانه در کنار هم زیسته اند و در مقابل هر نوع تفرقه و نفاق هوشیارانه ایستاده اند.

دوم این که افراطیتی که امروز به نام داعش و همفکران آن ظهور کرده است، دشمن سرسخت افکار و سیره امام ابوحنیفه و فقه حنفی است. امام ابوحنیفه از افراطی گری پرهیز می کرد و هیچ یک از اهل قبله را تکفیر نمی کرد. اما تندروان امروز نه تنها غیر از خود همه را تکفیر می کنند بلکه همه را مهدورالدم و واجب القتل می پندارند و به همین جهت هر روز دست به کشتار و ترور فقها و علمای دینی می زنند. از این رو وظیفه همه مسلمانان در جهان و افغانستان و مخصوصا وظیفه علمای حنفی و پیروان فقه حنفی است که با این موج دین برانداز ضد اسلام و ضد مذاهب فقهی به جدیت مقابله کنند و اجازه ندهند که این جریان جاهل و متعند و متعصب بیش از این دامن اسلام و دیانت را لکه دار سازند. زیرا اسلام دین تساهل و تسامح و اعتدال و صلح و همزیستی است نه دین خشونت و افراط و کشتار.

سوم مسأله مهم و حیاتی صلح در افغانستان است. اکنون بیش از چهل سال است که مردم افغانستان در آتش جنگ و خشونت می سوزند. در حالی که تعالیم دین مقدس اسلام و دستورات ائمه همه مذاهب تأکید بر صلح و اعتدال و احترام به خون و جان و مال مسلمان است. گروه طالبان اگر خود را پیرو امام ابوحنیفه (ره) می دانند باید جواب بدهند که در کجای آموزه های امام ابوحنیفه که متکی بر «لانکفر احدا من اهل القبله» است، جنگ و کشتن یک مسلمان و تخریب اموال و مؤسسات عمومی را اجازه می دهد؟ از طرف دیگر امروز برای همگان به اثبات رسیده است که هم در سطح بین المللی و منطقه ای و هم در سطح ملی همگی برای تحقق صلح در افغانستان اتفاق نظر دارند و حکومت افغانستان هم تا کنون در کمال حسن نیت، از هر اقدام اعتماد سازی کار گرفته است و تنها این جانب مقابل است که حتی حاضر به گفتگوی مستقیم نیست و در چنین حالتی حکومت افغانستان و نهادهای امنیتی و دفاعی ما مکلف هستند که به هر ترتیب ممکن از بقا و استقلال کشور و از حاکمیت ملی و جان مردم افغانستان دفاع کند.

در پایان ضمن اظهار سپاس مجدد از همه شرکت کنندگان و مهمانان این سمپوزیم مهم دینی، علمی و فرهنگی، به روان پاک امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درود می فرستیم و یاد و خاطره بنیانگذار مکتب اعتدال گرا و خردگرای حنفی را گرامی می داریم.

تشکر از توجه شما

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

د ارشاد، حج او اوقافو وزارت محترم سرپرست وزیر مولوي عبدالحکیم (منیب) تقریظ

الحمد لله الذي قال في محكم كتابه: (يُؤتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ). (البقره / ٢٦٩) **والصلاة والسلام على رسوله محمد وعلى آله وصحبه أجمعين. وبعد:**

الحمد لله د ارشاد، حج او اوقافو وزارت د اسلامي شریعت مسؤولیت د اداکولو په اړوند یې تل کوټلي گامونه پورته کړي او کوښښونه کړي چې خپلو هېوادوالو ته د ټولو دیني ارزښتونو او اسلامي فرهنگ په برخو کې د پام وړ خدمتونه وړاندې کړي، تردې چې په ټولو اړینو اسلامي موضوع گانو یې ځانگړي کتابونه، رسالې او علمي آثار لیکلي او دارنگه سمپوزیمونه، سمینارونه او علمي مجالس او غونډې یې هم د همیش لپاره منعقد کړي او دا لړۍ به ـ ان شاء الله ـ جریان لري، ترڅو گران هیوادوال د اسلام مقدس دین د اساساتو څخه پوه او د خپلو صالحو اسلافو څخه په پوره بصیرت او پوهه اتباع وکړي او د هغوی لارښوونې، سیر او سلوک خپل نقش قدم وگرځوي او په پای کې دا موجوده ناخوالو، ډول ډول ستونرو او بدمرغیو ته د پای ټکی کېږدي او په نتیجه کې د موږ ټولنه د پرمختگ، هوساینې اوسوکالۍ په لور خوځښت وکړي.

د خوښې ځای دی چې په دغه ستر (د امام اعظم ابوحنیفه نړیوال سمپوزیم) کې د افغانستان د څلور (۳۴) ولایتونو د علماؤ پرته د (۲۴) هېوادونو ستر ستر علماؤ، پوهانو او استاذانو گدون کړی او دا سمپوزیم یې په خپل را تگ سره لا منور کړی دی.

په دی ځای کې د جمهوري ریاست عالي مقام، د افغانستان متبحر، ستر شیخ الحدیث د افغانستان د مقدس جهاد او مقاومت مشر پروفیسور استاذ عبدالرب الرسول سیاف ، اداره امور، بهرنیو چارو وزارت، د افغانستان د علماؤ سرتاسري شورا، د کابل پوهنتون، د علوم اکادمي امنیتی ارگانونه، میډیا او رسانی او نور اړوند اداراتو څخه چې موږ سره یې د دې سمپوزیم په چارو کې په یو ډول مرسته کړي او په ځانگړي ډول د ارشاد، حج او اوقافو وزارت دوه منل شوو څیرو هر یو محترم دکتور امین الدین مظفري د ارشاد، حج او اوقافو وزارت مسلکي معین او د تدقیق او اسلامي علومو د مطالعاتو ریاست محترم رئیس استاذ محمد شریف رباطي دارنی او د دې ریاست ټول همکارانو څخه مننه کوم چې د دې سمپوزیم په دایرولو کې یې ډیر زیار ویستلی او ټولو ته د الله جل جلاله څخه ستر اجر او په دې هکله ورته د لازیاتو بریاوو غوښتونکی یم.

وما ذلك على الله بعزيز

د ارشاد، حج او اوقافو وزارت سرپرست وزیر

الحاج مولوي عبدالحکیم (منیب)

دوبی کال ۱۳۹۹

پیشگفتار ریاست

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على اشرف الأنبياء والمرسلين، سيدنا محمد مصطفى، المبعوث رحمة للعالمين وعلى آله وأصحابه أجمعين، ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين... اما بعد:

در ادوار تاریخ اسلامی چهره های مفکر، مبتکر واندیشمندی درجهان بروز کرده اند که نقش آنها، در ساختار جامعه انساني، پیشرفت علوم و فنون ، معارف اسلامی، احیاي نهضت علمی در صفحات درخشان تاریخ بشریت با خط زرین ثبت است.

که یکی ازین شخصیت ها امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) امام و پیشوای بزرگترین مذهب فقهی جهان اسلام می باشد.

ریاست تدقیق ومطالعات علوم اسلامی وزارت ارشاد، حج و اوقاف، مفتخراست که در سلسله برنامه های تحقیقی، تدقیقی و مطالعاتی خویش این بار سیمینار علمی، تحقیقی، تدقیقی و مطالعاتی را تحت عنوان (**سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه**) به همکاری ارگان های ذیربط تدویر نمود که در آن سخنرانی ها و مقالاتی پیرامون شخصیت والای این امام بزرگوار ایراد و به خوانش گرفته شد که اینک بتوفیق خداوند دانا وبی همتا، کتابی تحت عنوان (**مجموعه سخنرانی ها و مقالات علمی و تحقیقی پیرامون شخصیت امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله)**)، تدوین و به زیور چاپ آراسته گردید.

آری! امام اعظم ابوحنیفه ((رحمه الله)) عالم بزرگواری است که تاریخ پرافتخار اسلام به دست آورد های علمی آن می بالد؛ وی یکی از برازنده ترین شخصیت های علمی در شگوفاترین دوره های تشریع اسلامی و از موفق ترین فقهای اسلام در عرصه استنباط احکام شرعی در قرن دوم هجری بود.

امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی، از اهل فارس (افغانستان امروزی)، مؤسس مذهب حنفی بوده که درسال (80)هجری متولد و در سال(150) هجری وفات نموده است.

وی در اوج حکومات اموی وعباسی می زیست و ازجملهٔ تابعین محسوب می شود؛ زیرا انس ابن مالک (رضی الله عنه) را ملاقات نموده و از وی حدیث (**طلب العلم فریضة علی کل مسلم**) را، روایت نموده است.

امام اعظم أبوحنیفه (رحمه الله) امام اهل رأی، وفقیه اهل عراق وبنیانگزارمذهب حنفی بوده که امام شافعی (رحمه الله) در وصفش فرموده است:«مردم درفقه عیال امام ابوحنیفه می باشند»

امام اعظم ابوحنیفه انسانی متین، آرام و با وقار بود، درکی قوی داشت، فقه، عبادت، تقوا و سخاوت را یکجا با هم داشت، بخشش و عطای حکومتی را نمی پذیرفت، دربرابر دشمنان و مخالفان از تحمل و سعه صدر بی نظیری برخوردار بود. گفته های ناخوشایند و پرسشهای جاهلانه او را برنمی انگیخت، دارای روحیه بلندی بود و قلب متواضع وخدا ترس داشت.

امام اعظم ابوحنیفه ((رحمه الله)) درتحقیقات فقهی خود، به ظاهر مسائل توجهی نداشت، به حقیقت و واقعیات احکام می پرداخت ودرآن به خصوص علل و احکام مرتبط به آن نظر داشت. در تحلیل مسائل، ژرف اندیش و ژرفکاو بود، به بررسی ظاهر متون دینی بسنده نمی کرد؛ بلکه به هدفی که در ورای این ظاهر بود، می

نگریست. همین ویژگیها و مانند اینها بود که او را جایگاهی بلند بخشید، دلش را نورانی ساخت و بینشی روشن به وی ارزانی داشت.[1]»

البته هدف از تهیه وتدوین این بحث علمي و تاریخي اینست که مجموعه یی ازمعلومات مفید و با ارزش را که جمعی از علماء و نخبگان ملی و بین المللی پیرامون شخصیت چند بُعدی امام اعظم (رحمه الله) به مناسبت تدویر سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) به شیوه نوین علمی و تحقیقی، نگاشته اند، به مثابه تحفه نایاب وماندگار برای نسل جوان بجا گذاشته شود تا از آراء صائب وشیوه های اعتدال پسندانه در فهم مسائل دینی، ومستجدات عصر ـ در پرتو شریعت اسلامی، استفاده نمایند.

اصول مذهب امام ابوحنیفه، کتا ب الله، سنت رسول الله، اجماع امت، قیاس واستحسان است و کتابی را در اصول دین تألیف نموده است که به « فقه اکبر » مشهور می باشد، همانگونه مسندی درحدیث دارد که در آن، تنها در(باب الصلاة) آن (118) حدیث را روایت کرده است که آنها را شاگردش، امام محمد شیبانی (رحمه الله) نیز در کتاب (الآثار) روایت نموده است.

آنهایی که گمان میبرند که امام اعظم ابوحنیفه، جز هفده حدیث روایت نکرده است بخطاء رفته اند؛ درحالی که وی (215) حدیث علاوه براحادیثی که در اخراج آن، با سایرأئمه سهیم بوده، روایت کرده است.

امام أبو حنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث تسلط و آگاهی کامل داشت، در روایت و قبول احادیث شریف نبوی آنقدر محتاط بود که حتی روایت به معنی را جایز نمی دانست. وی مجتهد ماهری بود، و « در مورد احادیثی که حاوی احکام فقهی بوده تبحر داشت، با احادیثی سرو کار داشت که از آنها احکام شرعی (فقهی) را استنباط

1- جمعی از نویسندگان، بررسی آراء و اندیشه های امام ابو حنیفه ، نشر احسان، 1390، ط 1، ص 45 و 61 و67.

نمایـد. ایـن امـر باعـث شـد کـه مخالفـانش او را در میـان مـردم بـه کـم بضـاعتی درعلـم حدیث معروف سازند.

امـام ابـو حنیفـه هیچگـاه حـدیث صـحیحی را رد نکـرده اسـت. وی « نخسـتین کسـی بـود کـه علـم حـدیث را تـدوین کـرد و بـر اسـاس آن بـه اسـتنباط از کتـاب اللـه وسـنت و اجتهـاد در مسائل جدید، روی آورد.[1] »

ایـن کتـاب دارای تقـریظ، مقدمـه، فهرسـت موضـوعات، بـوده و محتویـات آن در ( ) بـ بخش، خلاصـه، و از مراجـع و مآخـذ معتمـد علمـی گرفتـه شـده اسـت، بگونـه یـي کـه در ذیل هرصفحه به آنها اشاره شده است.

بـه امیـد اینکـه درپیشـگاه خداونـد سـبحان مقبـول ومـورد اسـتفاده خواننـده گـان عزیزقـرار گیرد.

رجامنـدم کـه اللـه (جـل جلالـه) بـرای نویسـندگان، نـاشر و تمـامی دوسـت وعزیزانـی کـه در انجاز ایـن اثرگرانبهـا بـه نحـوی از انحـاء سـهیم گرفتـه انـد، توفیـق مزیـد و پـاداش عظـیم عطـا فرماید.

درخاتمـه جـا دارد کـه ازتوجـه وعنایـت مقامـات عـالی ریاسـت جمهـوری و مسـؤولین محـترم اداره امـور، و وزارت محـترم امورخارجـه، درتـدویر (سـمپوزیم بـین المللـی شخصـیت علمـی امـام ابوحنیفـه) و ازهمکـاری علمـی و عملـی شـورای سرتـاسرعلمای افغانسـتان، اسـاتید پوهنتـون کابـل، اکـادمی علـوم افغانسـتان و کمیتـه محـترم علمـی، اظهـار سپاس نمائیم.

و همچنـان تـلاش هـای نسـتوهانه و پیوسـته محـترم دگـرجنرال فضـل الـدین عیـار والـی پـر تحـرک ولایـت پـروان را در خورامجـاد و تقـدیر میـدانم کـه بـا اراده شـفاف در توسـعه علـم و فرهنـگ اسـلامی و احیـای ارزش هـای راسـتین راجـع بـه ایجـاد مرکـز تحقیقـات بنـام امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) در شـهر چاریکـار حسـن ابتکـار و رشـادت قابـل وصـفی را

1- همین مصدر، ص 168 و 172 و 185، با اختصار و اندکی تصرف.

تبارز داده و این موضوع را با مقامات عالیه رهبری جمهوری اسلامی افغانستان در میان گذاشتند که این امر می تواند در جنب توسع مجالات فرهنگی در منطقه، اسکان اجدادی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را در این دیار به تصویر بکشد. هکذا جناب والی صاحب راجع به تحقق برنامه سمپوزیوم مزبور دایر برتعریف جایگاه و تجلیل شکوهمند از امام اعظم ابوحنیفه حد اکثر توجه و اهتمام را مبذول داشته و چندین بار مبنی بر اسعاف این مرام مراتب جریان را با رهبری جمهوری اسلامی افغانستان مطرح نمودند که به لطف الهی این مأمول متحقق شد.

اینک به نیت حسن ختام از خداوند متعال برای هریک از ایشان، اجر و پاداش عظیم، و توفیق مزید، در راه خدمت به امت مسلمه و فرهنگ اصیل اسلام، استدعاء می نمایم.

انه سمیع الحاجات، مجیب الدعوات و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین

با احترام

محمد شریف رباطی درانی

رئیس تدقیق و مطالعات علوم اسلامی

تابستان سال 1399خورشیدی

بیانیه فضیلتمآب مولوی عبدالحکیم منیب
سرپرست وزیر ارشاد، حج واوقاف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين محمد و على آله و صحبه اجمعين اما بعد:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم:

(يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ). (المجادلة: 11)

وقال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم : (مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ). (متفق عليه)

د افغانستان اسلامي جمهوريت جلالتمآب ویاړلی ولسمشر متبحر عالم، ستر مجاهد او قدرمند استاد پروفیسور عبدالرب رسول سیاف،

اصحاب الفضيلة العلماء-الشيوخ والدكاترة – من: المملكة العربية السعودية والعراق والهند والصين و استراليا و مصر و تركيا و ماليزيا و ازربيجان و باكستان و بنغلاديش و طاجكستان و قازقستان و روسيا أيتها الوجوه النيرة –الندوة الكريمة والجمع المبارك – كل باسمه ولقبه –اقدم لكم اصالة عن نفسي كوزير الحج والشؤن الاسلامية بجهورية افغانستان الاسلامية- ونيابة عن العلماء بالجمهورية والشعب الأبيِّ الكريم- تحية الاسلام والسلام والمسلمين –تحية أُهل الجنة على سرر متقابلين –أُلاوهي السلام عليكم ورحمة الله وبركاته !

وارحب بكم إلى هذه الندوه المباركه – العالمية للامام أُبى حنيفة (رحمه الله) بكابول – وإلى مهد العلم والحضارة والثقافة – معقل العلماء وارض الأئمة الأطهار - افغانستان الحنفية - التي تحترم فيها جميع المذاهب – و يعد جزأ من عقيده اهلها.

أفغانستان السنة – التي تحترم فيها الشيعة احتراماً بالغاً أكثر من احترامهم في دول العالم الأخرى - ك منبثقاً من قوله سبحانه و تعالى: (انما المؤمنون اخوة).

و أرحب بكم الى أفغانستان الحرة المناضل – التي قدمت التضحيات لحريتها و حرية الدول المحتلة عبر العصور ضد الاحتلالات - فيا لها من ماض جميل. – و هي تحاول لترسم دورها في تحقيق السلام والأمن والاستقرار – والوسطية والاعتدال.

فأهلا و سهلا و مرحبا بكم جميعا - وطبتم و طاب ممشاكم و جعل الله الجنة مثوى كم.

وأقدم لكم أسمى آيات الشكر والتقدير والاحترام – بمشاركتكم في هذه الندوة الميمونة و قبولكم دعوتنا الحنونة – فعبارات الشكر و كلمات الثناء لا تستطيع أن تفي حقكم فلكم كل التبجيل والتوقير - وأسال الله آن يجعل متاعبكم و تحملكم العناء والمشقة في ميزان حسناتكم – يوم لا ينفع مال ولابنون الا من أتى الله بقلب سليم.

كما أسأله سبحانه و تعالى أن يجعل جمعنا هذا جمعاً مرحوما - و تفرقنا من بعده تفرقا معصوماً - و أن لايدع فينا ولامنا شقياً ولا محروماً – اللهم اهدنا و اهد بنا – واجعلنا سببا لمن اهتدى.

د اسلامي نړۍ د بيلابيلو هيوادونو څخه راغلو درنو او قدرمنو ميلمنو! د كابينې درنو او قدرمنو اعضاو د سترې محكمې د عالي شورا غړو، د افغانستان د مركز او ولايتو څخه راغلو درنو، محترمو، مخورو علماء كرامو، د رسول كريم ﷺ د دين سپيڅلو وارثانو، د امام اعظم ابوحنيفه د معتدل او منځ لارى مذهب لارويانو او د امام ابوحنيفه (رحمه الله) په نوم د نومول شوى ستر نړيوال، اسلامي او تاريخي سمپوزيم ټولو گډونوالو ورونو او خويندو!

ستاسو د ټولو درانده حضور ته يوځل بيا احترام او درناوې وړاندې كوم

لـه برکتونـو فیوضـاتو او انـوارو څ ـخه ډک پـرتمین سـمپوزیم او پ(رحمه الله)نفـي مـذهب ولاړ افغانسـتان تـه چـې مـذاهبو تـه احـترام پـه کـې د اعتقـاد او ایـمان برخـه ګڼـل کېـږي، ښـه راغلاسـت همـدا راز داسـې سـني افغانسـتان تـه چـې د (انمـا المؤمنـون اخـوة) پـر اصـل اهـل تشـیعوته د احـترام حـق پـه کـې د نـړۍ ترټولـو هیوادونـو زیـات تـر سـترګو کیـږي ښـه راغلاسـت. او همـدا راز داسـې جنـګ زپـلي افغانسـتان تـه چـې د محکـومې نـړۍ د ازادۍ خپلـواکۍ او اسـتقلال ترلاسـه کولـو پـه برخـه کـې د نړیـوال اسـتکبار پـر وړانـدې د مبـارزې ویاړلې تاریخ لري.

هغـه ازاد، خپلـواک سرلـوړي او اسـلامي افغانسـتان تـه ښـه راغلاسـت سـتړي مـه شـئ او هرکله راشئ! راتګ مو په لیمو.

درنـو ګـډونوالو! اجـازه راکـړئ چـې د ارشـاد حـج او اوقـافو وزارت پـه اسـتازیتوب د افغانسـتان د جلالـتمآب جمهـور رئـیس څ ـخه مننـه وکـړم چـې ، د خپلـو ټولـو بوختیـاو سره سره یـې د امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) پـه نـوم نړیـوال سـمپوزیم جوړولـو نوښـت، مـدیریت، متـواترې توجـه او هـر اړخیـز ملاتـړ تـه دوام ورکـړ چـې دغـه کړنـه یـې یقینـا د تحسین او تقدیر وړ، او له دین سره د ژور تړاو څرګندویي کوي.

زه د یـو ازاد مسـلمان، خپلـواک افغـان، او همدغـه راز د ارشـاد حـج او اوقـافو د وزیـر پـه توګـه د جلالـتمآب جمهـور رئـیس څ ـخه د یـو پیـاوړي متعهـد مسـلمان، او اسـلامي ارزښـتونو تـه د ژمـن ولسمشر-پـه توګـه مننـه کـوم چـې پـه نړیوالـه کچـه یـې د بیـت المقـدس او میانمـار پـه څېـر قضـایاو کـې پـه ډیـر شـهامت او میړانـه د خپلـو مسـلمانانو ورونـو او خویندو په څنګ کې ودرید.

او پـه همـدا ډول یـې د هیـواد پـه داخـل کـې د دینـي ارزښـتونو او اسـلامي شـعائرو د احیـا اوبیـا رغـونې د مسـاجدو او مدارسـو د اعـمار، تجهیـز او هـم د علـماو درنښـت عـزت او شرف د لوړ ساتلو په برخو کې تربل هر حاکم زیات رغنده ګامونه پورته کړي.

د اسـلامي نـړۍ د علـماو سره چـې تـر دې دمـه د افغانسـتان د دولـت او علـماو روابـط د نشـت ترکچـې رسـیدلي وو، للـه الحمـد نـن یـې دغـه روابـط پـه کاملـه توګـه د وصـل او

پیاوړتیا تر ستري محلې ورسول، چې د امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) دغه تاریخي سمپوزیم دائره ول چې د هیواد په تاریخ کې یې ساري نه لیدل کیږي یوه ستره بیلګه ده، د اسلام د نومیالیو او مشهورو امامانو په نومونو نشانونه او مډالونه نومول هغه ابتکار دی چې تردې دمه یې د افغانستان په تاریخ کې ساري نه لیدل کېده.

د زړه له تله ترې مننه کوم او د لازیات توفیق دوعاوې ورته کوم.

درنو ګډونوالو! د جګړو په تنور کې سوزیدلی، زخمي او ټپي افغانستان چې د ولسونو همت، شجاعت او اراده یې د هندوکش او پامیر له غرونو سرچینه اخلي، له ټولو ناورینونو ستنځو او شخړو سره سره لاهم سینه سپر کړی ترڅو د خپل روڼ، ښاد او آباد راتلونکې په هیله د نړۍ د ملتونو په کتار کې هسکه غړۍ ودریږي، د سیمې او نړۍ لپاره د رقابتی جګړو ډګرنه، بلکه د تړون او وصل د نقطې حیثیت خپل کړي.

حضار محترم سمپوزیم!

می خواهم در این بیانیه خود یک نظر کوتاهی راجع به زندگی؛ تعمق علمی؛ اخلاق؛ راهکار مذهبی و مبارزات امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) داشته باشم.

امام شمس الدین ذهبی (رحمه الله) در کتاب سیر اعلام نبلاء خود می نویسد:

(هو الامام، فقيه الملة، عالم العراق أبوحنيفة النعمان بن ثابت بن زوطى التيمي، الكوفي ولد سنة ثمانين من الهجرة في حياة صغار الصحابة، ورأى أنس بن مالك لما قدم عليهم الكوفة)

امام بزرگ؛ فقیه ملت و عالم نامدار عراق ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی درسال هشتادم هجری در عصر و زمانی که صغار صحابه کرام در قید حیات بودند دیده به جهان گشود و به دیدار انس بن مالک رضی الله عنه صحابی جلیل القدر پیغمبر ﷺ زمانی که ایشان به کوفه تشریف آوردند نیز مشرف گردید.

حضرت امام علیه (رحمه الله) در سن خورد سالی قرآن کریم را حفظ نمود و در شانزده سالگی همراه با پدر خود رهسپار سفر حج گردید و بعد از ادای فریضه حج به زیارت مسجد و روضه نبی اکرم ﷺ پرداخت.

حضرت امام علیه (رحمه الله) همزمان در سن بیست سالگی آغاز به تدویر و پیشبرد حلقه درسی بزرگ علمی در مسجد کوفه کرد.

زمانیکه استادش حماد بن ابی سلیمان (رحمه الله) وفات نمود حضرت امام به سن چهل سالگی رسیده بود که جانشینی استادش را نیز از آن خود نمود.
زندگی حضرت امام مصادف به زمان دو حکومت بزرگ اسلامی بود که 52 سال عمرش در زمان خلافت اموی ها و 18 سال دیگر آن در زمان خلافت عباسی ها سپری شد.
اصول فقه و مذهب ایشان محصول کار های علمی؛ مطالعه؛ تدریس و فتوی موصوف در زمان هردو حکومت بزرگ اسلامی می باشد.

امام شافعی (رحمه الله) در باره علم؛ فقاهت و ذکاوت ایشان می فرمایند:
(من أراد أن يتبحر فِي الفقه فهو عيال على أبِ حنيفة) و (الناس في الفقه عيال على أبي حنيفة) کسی که میخواهد تبحر و دسترسی کامل در فقه داشته باشد پس بدون شک وی نیازمند و محتاج به ابو حنیفه خواهد بود و تمام مردم در فقه محتاج و نیازمند اوحنیفه می باشند.
درنو او قدرمنو گډونوالو!

امام ابو یوسف (رحمه الله) یې په اړه فرمايي:

(كان الامام أبوحنيفة، (رحمه الله) تعالى ، فصيح اللسان، عذب المنطق، أحسن الناس منطقا، و أحلاهم نغمة، و أنبههم على ما يريد، حسن الوجه والهيئة نظيف

الملبس، طيب الرائحة، حتى انه يعرف بريح الطيب اذا أقبل أو اذا خرج من منزله قبل أن يرى).

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) خوږ ژبې ښه فصاحت او په ښه توګه د مافي الضمير بیانونکی، د ښکلي شکل، غوره قامت او ښکلو اخلاقو درلودونکی وو. ښکلی کالي او ښه عطر به یې استعمالول، پرلاره تلل او له کور څخه بهر راوتل به یې له لیدو د مخه د ښکلي او معطر بوی ورڅخه جوتیدل.

أبو نعيم الفضل بن دكين او عبدالله بن المبارک د امام ابوحنیفه (رحمه الله) په اړه فرمايي: "كان أبو حنيفة حسن السمت، حسن الوجه، والثوب، والنعل، وكثير البر والمؤاساة لكل من أطاف به"

امام ابوحنیفه (رحمه الله) د ښه جسامت، ښکلی شکل او ښایسته مخ درلودونکی وو، ښکلی کالي به یې اغوستل، ښایسته پڼې به یې په پښو کولی، له ټولو لیدونکو او راتلونکو سره به یې نیکي او ښیګڼه کوله.

ربیع بن عاصم وایي: زه یزید بن عمر بن هبیرة امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ته واستولم چې له ځانه سره ابوحنیفه (رحمه الله) ماته راوله، ما امام صاحب یزید ته راوستلو، یزید بن عمر بن هبیرة امام صاحب ته د بیت المال منصب د مسئولیت د سپارلو وړاندیز وکړ، ابوحنیفه (رحمه الله) انکار وکړ چې په نتیجه کې یې امام أبو حنیفه (رحمه الله) 20 دورې ووهل شو.

همدغه ډول د عراق والي ابن هبیرة ورته د کوفې د قضا د منصب وړاندیز وکړ امام صیب رد کړ، ابن هبیره قسم وخوړ که ابوحنیفه پرخپل دریز پاتې شي سزا به ورکړي ابوحنیفه (رحمه الله) انکار وکړ او قسم یې وخوړ چې هیڅکله به قضا قبوله نه کړي، ابن هبیرة امام ابوحنیفه (رحمه الله) ته وویل: یا به د قضا منصب قبلوي او یا به دې ترهغې

ووهـم چـې مـړ شي، ابوحنيفـه (رحمه الله) پرخپـل دريـز ثابـت پـاتې شـو د والي لـه لـوري پـر سر 20 دورې ووهـل شـو ابوحنيفـه (رحمه الله) ورتـه وفرمايـل والـی! د قيامـت پـه ورځ چـې زه او تـه د حسـاب لپـاره د اللـه جـل جلالـه پروړانـدې ودريـږو څـه جـواب بـه ورکـوي؟ زه د (لا إلـه إلا اللـه) ويـونکی مسـلمان يـم ابـن هبيـره جـلاد لـه نـورو وهلـو څ څه منعـه کـړ، ابوحنيفـه (رحمه الله) يـې زنـدان تـه واسـتولو سـبا تـه يـې سر او مـخ د وهلـو لـه املـه پړسـيدلی وو. سـهار ابـن هبيـرة وويـل: د شـپې مـې رسـول اللـه ﷺ پـه خـوب کـې وليـد راتـه يـې وويـل: لـه اللـه جـل جلالـه څ څه نـه ويريـږې؟ بـې لـه کـوم جـرم څ څه زمـا د امـت يـو سـتر عـالم تـه سـزا ورکوي! والی له امام ابوحنيفه (رحمه الله) معافي وغوښته او له زندان څخه يې آزاد کړ.

همدغـه ډول عبـاسي خليفـه منصـور لـه ابوحنيفـه (رحمه الله) څ څه د قضـا منصـب د قبليـدو غوښـتنه وکـړه ابوحنيفـه (رحمه الله) انکـار وکـړ، خليفـه سـوګند يـاد کـړ قسـم يـې وخـوړ. ابوحنيفـه (رحمه الله) هـم قسـم وخـوړ، امـام صـاحب يـې زنـدان تـه واسـتولو، د زنـدان ساتونکی ورته وويل اميرالمومنين هم سوګند کوي اوتاسو هم؟
نوموړی وويل امير المومنين له ما څخه د قسم د کفارې په ورکړه ډېر توانمند دی.

نتيجه دا شـوه چـې ابوحنيفـه (رحمه الله) پـه زنـدان کـې پـاتې شـو تـر دې چـې پـه 150 هـ کـال چی د 767 زيږديز سره سمون خوري په زندان کې وفات شو، إنا لله و إنا إليه راجعون.

ابن کثير (رحمه الله) يې د جنازې د لمونځ په اړه فرمايي:

(وصـلي عليـه ببغـداد سـت مـرات لکـثرة الزحـام) پـر امـام ابوحنيفـه (رحمه الله) د خلکـو د زياتوالی له امله شپږ ځل د جنازې لمونځ ادا شو.

د امام ابوحنیفه (رحمه الله) فقه او د مذهب اصول:

الموفق المکي پخپل کتاب (مناقب الامام أبي حنیفة (رحمه الله) کې د امام صاحب قول نقل کوي فرمايي: د فقهي مسائلو په استنباط کې لومړی قران کریم او بیا در سول الله ﷺاحادیثو ته رجوع کوم، که په دې دواړو کې دلیل پیدا نه کړم بیا د صحابه کرامو اقوالو ته رجوع کوم د صحابه کرامو له اقوالو څخه مې چې کوم یو خوښ شي استدلال ورباندې کوم او له دې څخه د بهر وتو هڅه نه کوم، که د صحابه یې کرامو په اقوالو کې دلیل پیدا نه کړم بیا اجتهاد کوم.

همدا راز الموفق المکي زیاته وي: امام ابوحنیفه (رحمه الله) د خپل مذهب اصول او اساسات د شوری پر اصل تاسیس کړي او خپل اجتهاد یې پرنورو نه دی تحمیل کړی او هڅه یې د الله جل جلاله او نبي کریم ﷺد دین او مسلمانانو د خیر لپاره کړی، هره مسئله یې نورو ته وړاندې کړی د هغوی دلایل یې اوریدلي خپل دلیل او اجتهاد یې هم وړاندې کړی، پر ځینو مسائلو یې حتی میاشتې هم مباحثه کړی ترڅو غوره لار او دلیل انتخاب کړي، کله به چې موافقې ته ورسیدل امام ابو یوسف ته به یې د لیکلو حکم وکړ او د مذهب په اصولو کې به ولیکل شو.

په ځینو وختونو کې به چې کله د یوې مسئلې په اړه نتیجه مشکله شوه ملګرو ته به یې وویل: (ما هذا الا لذنب أذنبته) نتیجې ته د رسیدو تاخیر شاید زما د ګناه له امله وي. استغفرالله به یې وویل.

درنو ګډونوالو!

د افغانستان خلک له نورې اسلامي نړۍ سره سره د امام ابوحنیفه (رحمه الله) د مذهب د پیروی له مشترکو افتخاراتو وراخوا هم ویاړي چې د نوموړي ابا او اجداد د یو روایت له مخې د نړیوالې جغرافیې له هغې ټوټې سره تعلق لري چې نوم یې پروان او د افغانستان پلازمینې کابل شمال لوري ته به څو کیلومتری واټن کې موقعیت لري.

همدغه شان د اسلام د څو نورو علماو پوهانو او امامانو په یادولو ته د درنښت مراتب وړاندې کوم چې د افغانستان سره یې تعلق درلود لکه: فیلسوف او فقیه ابو عبدالله امام فخرالدین رازی، د امام بخاري (رحمه الله) استاد حضرت ابو ولید او حضرت امام جامي (رحمه الله) له هرات څخه، ابو حاتم محمد بن حبان البستي له هلمند څخه، امام قتیبه البغلاني له بغلان څخه، سید جمال الدین افغان له کونړ څخه، ناصر خسرو بلخي، ابن سینا بلخي، مولانا جلال الدین محمد بلخي له بلخ څخه، ابوریحان البیروني له غزني او داسې نور چې د اختصار له امله د ټولو نومونه نشو یادولای.

جلالتمآب جمهور رئیس!

د امام ابوحنیفه (رحمه الله) دغه دوه ورځېنی علمي او تاریخي نړیوال سمپوزیم چې ستاسو په ابتکار او حمایت جوړ شوی وو په یو افتتاحي (4) پنلونو او یو اختتامي مجلس مشتمل وو، د امام ابوحنیفه (رحمه الله) د شخصیت په اړه هر اړخیزي علمي او څېړنیزي مقالې وړاندې شوې چې ګډونوالو ور څخه زیاته علمي استفاده وکړه او په راتلونکې کې به د یو کتاب په بڼه د مینوالو تر لاسونو ورسیږي.

په دغه ټولو مقالو کې د امام صاحب د مذهب د منځ لارې وسطیت او اعتدال یادونه وشوه، هیله مند یو د اسلامي نړۍ د علماو د مسلسل او دوامداره اړیکو او د اسلامي امت د ستونزو مخ نیوي په موخه باید دغه ډول علمي او څېړنیز مجالس لا زیات اوتقویه شي.

د امام ابوحنیفه (رحمه الله) د دې نړیوال سمپوزیم له مایکرفون څخه د اسلامي نړۍ پر ټولو حکومتونو غږ کوو چې دغه لړۍ ته قوت ور وبښي، او د افغانستان اسلامي جمهوریت د جلالتمآب جمهور رئیس څخه په خاص ډول غوښتنه لرو چې پر اسلامي نړۍ د خپل نفوذ په کارولو دغه سلسله غښتلې کړي.

جلالتمآب جمهور رئیس!

د امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) پـه علمـي او تـاریخي سـمپوزیم کـې د خپلـې وینـا پـه پـای کـې ستاسـو توجـوه یـو څـو وړانـدیزونو تـه راګرځـوم، کـه د امـام اعظـم (رحمه الله) د اعتـدالی افکار څخه څه کتابونه او د نصاب برخه وګرزی په مدارسو او مکاتبو او پوهنتونو کې.

1: د پـروان پوهنتـون چـې د امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه پلرنـۍ سـیمه پـروان ولایـت کـې موقعیـت لـري بایـد د ابوحنیفـه (رحمه الله) پـه نـوم ونومـول شي او همدغـه راز پـه یـاد ولایت کې دې یو علمي او څېړنیز مرکز تاسیس شي.

2: د یـاد پوهنتـون د زده کـړو کیفیـت دې دومـره لـوړ شي ترڅـو د نړیوالـو بـا کیفیتـه پوهنتونـو پـه فهرسـت کې شامل شي.

3: ټـول نمونـوی مسـاجد چـې پـه روان کـال کـې پـه مرکـز او ولایـاتو کـې جـوړیږی د امـام ابوحنیفه (رحمه الله) په نوم ونومول شي.

4: د افغانسـتان اسـلامي جمهوریـت پـه پلازمینـه کابـل کـې دې د امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) پـه نـوم یـو اسلامي مرکز تاسیس شي.

پـه پـای کـې د جمهـوری ریاسـت، ارشـاد حـج اواوقـافو وزارت، امنیتـي ارګـانونو، ذی ربطـه وزارتونـو، او د رسـنیو لـه اسـتازو څ خه چـې د دې اسـلامي او تـاریخی سـمپوزیم پـه کامیـابولو کـې یـې راسره فعالـه ونـډه واخسـته او نـه سـتړی کیـدونکي ګامونـه یـې پورتـه کـړل مننه کوو.

پـه سـمپوزیم کـې د مرسـته کوونکـو امنیتـې کارمنـدانو لپـاره د حـج دې ادا کولـو غوښتنه:

د خپلـو خـبرو پـه پـای کـې پـه ډیـر درنښـت او احـترام د افغانسـتان اسـلامي جمهوریـت ویـاړلې ولسمشـر تـه پـه خـورا درنښـت بلنـه ورکـوم چـې تشـریف راوړي او د سـمپوزیم ګډونوالو ته خپله ارزښتناکه وینا وړاندې کړي.

بیانیه دوکتور امین الدین مظفری
معین مسلکی وزارت ارشاد، حج واوقاف

بسم الله الرحمن الرحیم

حامدومصلیاً وبعد!

قال الله الحکیم فی کتابه الکریم: فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ

وقال الـــنبی ﷺ : العلماء ورثه الانبیاء الحدیث

صاحب دلی به مدرسه آمـــد زخانقـــاه — بشکست عهد صحبت اهل طریق را

گفتم میان عالم وعابد چه فـــرق بـــود ؟ — تاکردی اختیار ازآن این فریـــق را

گفت آن گلیم خویش به در می برد زموج — وین جهد میکند که بگیرد غریق را

جلالـتمآب دانـش صـاحب محـترم معـاون ریاسـت جمهـوری اسـلامی افغانسـتان ، اعضـای محـــترم کابینـــه ، اعضـــای محـــترم پارلمـــان ، هئیـــت رهـــبری وزارت ارشـــاد،حج واوقـــاف ، علـماء دانشـمندان واشـتراک کننـده گـان سـپوزیم بـین الملـی امـام اعظـم ابوحنیفـه بـه ویـژه دانشـــمندان مهمانـــان ازکشـــورهای جهـــان الســـلام علـــیکم ورحمـــه اللـــه اجـــازه بفرمایـــد کـــه تشرـــیف آوری مقـــام عـــالی ریاســـت جمهـــوری، علـــمای بزرگـــواری کـــه از کشـــورهای اسـلامی و بـرادر تشرـیف آورده انـد، علـمای محـترم سراسر کشـور و مهمانـان گرامـی را بـه این اجلاس شکوهمند خیر مقدم و خوش آمدید عرض می‌نمایم.

افتخار دارم کـه امـروز؛ علـمای عزیـز، دانشـمندان ارجمنـد و مهمانـان گرامـی را بـه همایـش بـزرگ علمـی یکـی از اثرگـذارترین شخصـیت‌هـای فرهیختـه جهـان اسـلام، فقیـه راسـت

قامت تاریخ و داعی پرشور و شکیبا، امام عظیم ابوحنیفه (رحمه الله) خوش آمد و شادباش می‌گویم.

بدون شک متون زخار و گنجینه‌های گرانبار فقه حنفی و حتی فقه اسلامی منت‌گذار افق گسترده دیدگاه‌های امام اعظم ابوحنیفه در عرصه‌های مختلف زندگی انسان است، طوری‌که امام شافعی (رحمه الله) جایگاه امام در عرصه دانش فقهی را چه زیبا و بجا تعریف نموده می‌فرماید : **الناس فی الفقه عیال ابوحنیفه (رحمه الله) را مردم درفقه نفقه خواران ابوحنیفه (رحمه الله) اند .**

اندیشه‌های ناب فقهی و کلامی، موضع‌گیری های روشن سیاسی و مطابقت رفتار باگفتار امام اعظم ، او را به معدود شخصیت های جاودانه‌ای مبدل ساخت که آرا، نظریات و اجتهادات برگرفته ایشان از کتاب و سنت، تا امروز و فرداهای دور مورد بحث و کنکاش دانشمندان برای ارائه پاسخی مناسب به پرسش‌های فراوان عصرها و نسل‌ها خواهدبود.

وجود و حضور فرقه های مختلف فقهی و کلامی درعراق از یکسو و همسایگی وآمیزش تاریخی و طولانی مردم آن دیار با تمدن، فرهنگ و عادات قدرت های بزرگ فارس و روم از سوی دیگر، بستر مناسبی برای ایجاد فرقه های گوناگون و نضج اندیشه های گوناگون مساعد ساخته بود، در چنین فضایی‌که مرز های اندیشه شکسته بود، اندیشه تکفیری بر فضای عراق می‌پیچید، صفای زلال فقهی مکدر می‌نمود و هر فرقه‌ای که زیر نام اسلام شکل گرفته بود، به داشته های فکری خویش خوشحال بود؛ امام بزرگوار با دانش فقهی و کلامی خویش در برابر همه فرقه های فقهی، کلامی و سیاسی‌ای که درکژراهه لغزیده بودند، راست قامت ایستاد، با دلایل و براهین لازم و مناظره های مهم و تاریخی، اشتباه و کج اندیشی آنها را اعلام کرد.

با توجه به اثرگذاری اندیشه های امام در رشد حرکت تشریع اسلامی، تطابق استنباط ها و اجتهاد های امام با واقعیت های موجود زندگی و عمق ریشه‌های طولانی فقه امام

ابی‌حنیفه در ضمیر و زندگی مردم مسلمان کشور ما، این همایش بزرگ علمی تحت عنوان سپوزیم بین المللی امام اعظیم ابوحنیفه (رحمه‌الله) برگزار گردید.

آری اجلاس کنونی ازابعاد و جهات مختلفی ارزش های فراوانی دارد:

دانشمندان بزرگواری از کشورهای مختلف اسلامی و برادر حضور یافته اند و مقالات و نظریات ارزنده خویش را برای شما مهمانان گرامی و اشتراک کننده گان عزیزمطرح می‌نمایند.

دانشمندان عزیز کشور ما نیز مقالات و مسائل مهمی را ارائه می‌کنند.

اجلاس در شرایطی برگزار شده است که در کشور ما اندیشه‌های تکفیری قد برافراشته، مسلمان توسط مسلمان مباح الدم شناخته می‌شود، تحمل و آشتی رخت بر بسته و خشونت، نفرت و سوءظن گسترش یافته است.

مردم کشور ما همه مسلمان و پیرو مذهب امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله) اند، طرح و باز طرح اندیشه های فقهی و سیاسی امام و موضع‌گیری های ایشان در حالات مختلف می‌تواند کژاندیشی های فراوانی را به بازاندیشی فراخواند و اسباب تغییر و اصلاح را فراهم سازد.

بازخوانی اندیشه های امام (رحمه‌الله) در عرصه های اعتقادی، فقهی و سیاسی می-تواند در دیدگاه های مردم ما آثار مثبتی برجای بگذارد.

وسطیت و اعتدال گرایی امام از مسائل مهمی است که بازطرح آن و پیروی از یافته های این اندیشه و رفتار، زمینه های رشد افراط‌گرایی را به کم‌ترین سطح آن کاهش خواهد داد.

اندیشه‌های امام در برابر موج تکفیر مسلمانان از مسائل بسیار ارزشمند دیگری است که واکاوی آن جان‌های بی شماری را نجات خواهد داد.

طرح و توضیح جهت‌گیری های سیاسی امام در برابر خلافت اموی و عباسی و در شرایطی دوگانه و متفاوت، پیام‌های سرنوشت سازی برای مردم کشور ما ارائه می‌دهد.

اندیشه‌های فقهی امام مبنی بر آزادی های فردی در امور مختلف اجتماعی، شخصیت پروری شاگردان، خوشنامی علما و واقعیت شناسی در فتوا و موضع‌گیری ها از امور دیگری است که یکبار دیگر کج اندیشان را به بازیافت اندیشه و رفتارشان وا می دارد.

تسامح، تحمل، گذشت و همدیگرپذیری امام اعظم (رحمه‌الله) از مسائلی است که امروزه نیاز کشور ما به آن بیشتر از نیاز آن به خوردن و آشامیدن است. جمله زیبایی که امام به یکی از شاگردانش توصیه می‌کند، تحمل و تسامح ایشان را به صورت رسا بیان می‌نماید؛ می فرماید :(**اللهم من ضاق بنا صدره، فان قلوبنا قد اتسعت له**)

(بارپروردگارا کسی که در پزیرش ما دلتنگی میکند قلب های مان برای استقبال وپزیرایی ازآن گشاده وبازاست)

همان‌گونه که در آخرین دقایق حیات گرانمایه اش توصیه می‌کند: (**ان یدفن فی ارض طیبة لم یجر علیه غصب، و ان لایدفن في ارض قد اتهم فیها الامیر**)

(درزمین پاکی دفن شود که درآن غصبی صورت نگرفته باشد نه درزمین که امیردرآن متهم وبدنام شده باشد)

امام ابوحنیفه مربی حکیم و فرزانه ای است که عمیقاً احوال و حالات مردم را میشناسد و به سرشت های مختلف نفوس بشری ارج می‌گذارد. و این امور دقیقا در اندیشه ها و نظریاتش به روشنی تبلور یافته است که در اینجا نصیحت و سفارش او به یکی از شاگردانش به نام یوسف بن خالد السمتی که متولی مسئولیتی در بصره شده بود، ذکر می‌شود:

((اذا دخلت البصرة واستقبلك الناس و زاروك، و عرفوك حقك، فانزل كل رجل منزلته، و اكرم اهل الشرف، و عظم اهل العلم، و وقر الشيوخ، و لاطف الاحداث، و تقرب من العامة، و دار الفجار، و اصحب الاخيار، ولا تتهاون بسلطان، ولا تحقرن احدا، ولا تقصرن في مروءتك، ولا تخرجن سرك الي احد، ولا تثق بصحبة احد حتي تمتحنه، ولا تخادن خسيسا و وضيعا، ولا تالفن ماينكر في ظاهره))

(هنگـامی کـه وارد شهربصـره شـدی ، مـردم ازوی اسـتقبال وپزیرایـی کردنـد وبـه منظـور حـق شناسـی بـه زیـارت وملاقـات آمدنـد، جایگـاه هریکـی را درنظرداشـته ، علـماء واشراف را اکـرام شـیوخ ومحاسـن سـفیدان را وقـاروعزت و اطفـال ونوجوانـان را شـفقت ونـوازش ده عامـه مـردم نزدیکـی جـو بافجـار مـداراکن صـحبت نیکـان برگـزین ، سـلطانی را تـوهین مکـن ، هـیج کسـی را حقیـر مسـاز درمـروت و مردانگـی کوتـاهی نکـن ، رازت را بـه کسـی فـاش نکـن، برهیچکسـی قبـل از امتحـان اعـتماد مکـن ، بـا پسـت هـا وخسـیس هـا دوسـتی مکن، باکسی که ظاهراً منکرپسند است همدلی وآمیزش نداشته باش)

ومن الله التوفیق والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته

از امام اعظم ابوحنیفه بیاموزید

استاد تاج محمد مجاهد معین اداری و مالی وزارت ارشاد، حج واوقاف

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة والسلام علی اشرف الأنبیاء والمرسلین و علی آله و صحبه و من دعا بدعوته و عمل بسنته الی یوم الدین و بعد:

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: (فَوَاللَّهِ لَأَنْ یهْدِی الله بِکَ رَجُلًا وَاحِدًا خَیرٌ لک من أَنْ یکُونَ لک حُمْرُ النَّعَمِ) رواه البخاری .

یعنی: "حضرت رسول الله ﷺ به حضرت علی (کرم الله وجهه) فرمودند: سوگند بخدا، اگر خداوند یک مرد را بوسیله تو هدایت کند برای تو بهتر از آن است که تو را شتران سرخ موی باشد".

از سخنرانی طولانی می گذرم و به چند سخن حکیمانه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) توجه اهل مذهب، خصوصا اهل علم و دانش را جلب می کنم.

سیدنا امام ابوحنیفه (رحمه الله) فرموده است:

1- اگر فقهاء و علماء دوستان خداوند جل جلاله در دنیا و آخرت نباشند، خداوند دوستی ندارد.

2- هر کس علم را به خاطر عمل بیاموزد، در آن برکت حاصل شده و در قلبش رسوخ خواهد نمود و دیگران از علم او بهره خواهند برد.

3- کسی که حدیثی را فرا می گیرد و احکامش را نمی داند، مانند دارو فروشی است که داروها را گرد آورده، اما نمی داند که کدام یک برای چه دردی مفید است.
4- هر کس قدر و منزلت خود را بشناسد، دنیا در نظرش خوار و زبون می گردد و تمام سختی های آن آسان می شود.

5- هر کس بخواهد از عذاب آخرت نجات یابد، از عذاب دنیا، باکی ندارد.

6- معاصی را ذلت یافتم و ترک آنها را مروت، که این خود سپر نگهبانی است برای دیانت.

7- کسی که علمش او را از حرام های خداوند جل جلاله باز ندارد و از گناهان منع نکند، از زیانکاران است، بلی در دنیا و آخرت تاوان کرده است.
چون علم وسیله ساختار زندگی انسان مطابق به رهنمود های والای اسلام است، لذا اگر علم و دانش در زندگی تأثیر مثبت نداشته باشد، یعنی از گناه و حرام مانع عالم نشود، او در بندگی و معامله با پروردگار به خسران بزرگ خود را روبرو ساخته است.
کسی که می خواهد از عذاب آخرت نجات یابد در مسلمان بودن خود از سختی ها و معایب دنیا نترسد، چنانچه الله جل جلاله میفرماید: (**وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا**).

ترجمه:" و نباید در کار دشمن سستی و کاهلی کنید، که اگر شما به رنج و زحمت می افتید آنها نیز (از دست شما) رنج می کشند با این فرق که شما به لطف خدا جل جلاله امیدوارید و آنها امیدی ندارند. و خدا دانا و حکیم است (و امیدواران را محروم نمی سازد). بناءً با درنظرداشت فرموده فوق بر هر پیرو مذهب امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) لازم است که با این معیارها خویش را آراسته نموده و بکوشد که دوستی خداوند جل جلاله عمل کردن برعلم، آموختن احکام، خودشناسی، ترک معاصی، اجتناب از گناه و حرام در خط سر مشق زندگی خویش قرار دهید.

و من الله التوفیق

پیام مقام محترم ولایت پروان

حمـد و ثنـا و سـتایش بـر پروردگـار بـزرگ و آفریننـده ي دانـایي و پدیدآورنـده ي جهـان هسـتي و درود متـدام بـر پیـامبر (رحمه الله) ، محمـد مصـطفی ﷺو درود برخانـدان عزتمند و یاران ارجمندش.

عزیـزان محـترم! بگـواهی تـاریخ، مـردم دیانـت شـعار و علـم پـرور پـروان باسـتان پیوسـته، از ارزشـهای واقعـی و افتخارات دیرینـه ایـن مرزوبـوم دفـاع نمـوده و از نظـام هـا و دولتمردانـی که دفاع راستین از ملک و ملت سرلوح کاری شان بوده بی دریغ حمایت نموده اند.

از الطـاف الهـی کـه مـردان بزرگـی دریـن بقعـه پـا بـه عرصـه وجـود گذاشـته وهمچـون نمـاد اصـالت و مایـهٔ افتخار بـه هیمنـت وشـکوه ایـن خطـه افـزوده انـد و ازیـن میـان یکـی هـم مسـکن اجـداد امـام ابـو حنیفـه (رحمه الله) اسـت. حضـرت امـام اعظـم (رحمه الله) کـه نـام او، نعـمان، لقـب شـان امـام اعظـم وکنیـه شـان ابوحنیفـه اسـت در سـال 80 هجـری درخانـه ثابـت کـوفی، خـانواده اي مسـلمان، بـاتقوي، ثروتمنـد و سـخاوتمند کـه در بـین قـومش نیـز داراي شرف و احـترام بـود چشـم بـه جهـان گشـود امـا دودمـان ایشـان از تبـارعجم بـوده و مـوطن آبـائی اش ولایـت پـروان، قریـه خواجـه سـیاران از حومـه هـای شـهر چاریکـار امروزی می باشد که نقطه عطفی در راستای افتخارات این مرز و بوم تلقی می گردد.

ایـن یـک واقعیـت غیرقابـل اغـماض اسـت کـه امـام اعظـم، بـا نبـوغ و اسـتعداد، ایـمان و اخـلاص، تقـوی و صـداقت و سـماحت و فراسـتی کـه داشـت بـزود تـرین فرصـت شـهره

آفـاق گردیـد و تفـوق علمـي، تبلـور و تجلـی او برشـاهراه تـاریخ تمـدن اسـلامی و نقـش چشـمگیرش راجـع بـه تعمـیم و توسـعه علـوم و فقـه اسـلامی بـر بنیـاد تتبـع و اجتهـاد و اسـتدلال و اسـتنباط درسـطحی اسـت کـه ارائـۀ آن بـه صـورت تخصـصي مقتضـی تـدوین کتـب حجـیم بـوده و آن بضـاعت در خامـه هـای مـا و آن ظرفیـت در اندوختـه هـای مـا سراغ نمـی شـود. هیئـات رهـبری و مـردم دیـن پـرور ولایـت پـروان از دولـت جمهـوری اسـلامی افغانسـتان اظهـار سـپاس و شـکران مـی نماینـد کـه طـی سـالیان پسـین بـه اسـاس طـرح و پیشـنهاد ریاسـت تـدقیق و مطالعـات علـوم اسـلامی وزارت ارشـاد، حـج واوقـاف، نشـان مشخصـی را بـه نـام ایـن بزرگمـرد جهـان اسـلام، منظـور فرمودنـد و مزیـد بـرآن در سـال پـار راه انـدازی سـمپوزیوم بـین المللـی امـام اعظـم را سـفارش نمودنـد کـه جریـان عملـی آن از سـوی وزارت ارشـاد، حـج واوقـاف و حمایـت مـالی ریاسـت عمـومی اداره امـور بـه طـرز مجلـل و بـا شـکوه بـه انجـام رسـید. بـا ایـن همـه تأسـیس یـک مرکـز تحقیقـاتی علمـی را بـه نام ایشـان در مرکـز پـروان شـهر چاریکـار لطـف فرمودنـد. بـی تردیـد کـه چنـین حرکـت هـای دیـن دوسـتانه وعلـم محـور در غنامنـدی هرچـه بیشـتر فرهنـگ و رشـد نشـاط و پویـائی مـردم مسـلمان بـویژه نسـل جـوان نقـش حسـاس و کلیـدی داشـته و رسـتاخیزهای درتربیـه یـک صـنف سـالم و متعهـد و تحکـیم رونـد صـلح و ثبـات و تقویـت روابـط دولـت و مـردم از پیامـد هـای آن بـوده و ضـمن اینکـه مؤلفـه هـا نـاب و سـتودنی ای را پـیش رو مـی گـذارد بـر دیـدگاه جمهـوری اسـلامی افغانسـتان اسـت مبنـی بـر امحـای فاصـله میـان مسـجد و حکومـت مهـر تأکیـد مـی نهـد. از جنـاب جلالـتمأب رئـیس جمهـور جمهـوری اسـلامی افغانسـتان احترامانـه خواهشـمندیم تـا دربـاب تسریع تعمیـل ایـن طـرح مبنـی بـر فـرآهم سـازی امکانـات و اعـمار مرکـز تحقیقـاتی امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) در مرکـز پـروان لطف بیشتر نموده و هدایات لازمه را اعطا و بر حسن توجه شان خواهند افزود .

دگرجنرال فضل الدین عیار

والی ولایت پروان

فصل اول
جهان بینی امام اعظم ابوحنیفه

پوهنمل دکتور امین الدین مظفری

حامداً و مصلیاً وبعد!

باید گفت که، امام اعظم ابوحنیفه نعمان: فرزند ثابت فرزند زوطی فرزند مرزبان ، فقیه و متکلم شهیر اسلام، بنیاد گذار و پیشوای مذهب حنفی (بزرگترین و قدیمی ترین مذهب) از مذاهب چهارگانه اهل سنت وجماعت در سطح جهان است.

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در سال (۸۰ هـ . ق ؛ مطابق به ۶۹۹ م.) در دوره حکومت اموی ها در حالیکه حاکمیت در دست عبدالملک فرزند مروان اموی بود، در شهر کوفه کشور عراق، پا به عرصه وجود گذاشت و در سال (۱۵۰ هـ.ق. مطابق به ۷۶۷ م.) در شهر بغداد کشور عراق ، داعی اجل را لبیک گفت و ازین دنیای فانی رحلت نمود.

البته جریان وسبب وفات آن، در عالم اسباب ازین قرار بود: زمانیکه عباسی ها در سال [۱۳۲ هـ ق] زمام سلطنت اسلامی را عهده دار شدند، بعد از چهار سال حاکمیت ابوعباس سفاح ، در سال [۱۳۶ هـ ق] برادرش ابو جعفرمنصور عباسی، به عنوان جانشین وی بر تخت خلافت نشست و به عوامل مختلف کامیابی بیشتر سیاسی نصیب آن گردید.

منصور که مرکز خلافت اش بغداد بود، به این پیروزی سیاسی اش اکتفاء نکرد، بلکه توجه خویش را بسوی اشخاص مشهور و مهم نیز معطوف نمود ، چنانچه در سال [۱۳۷ هـ ق] پس از آن که با حیله وتزویر ، ابو مسلم خراسانی را بقتل رسانید، مکتوبی عنوانی امام اعظم ابو حنیفه: ، که در کوفه اقامت گزین بود، فرستاد، واو را به نزد خود خواست ، همینکه امام اعظم ابوحنیفه: به دربار منصورعباسی حضور یافت ، از طرف اراکین دربار، به وی چنین معرفی گردید : این شخصی است که امروز در دنیا از وی بلند تر عالمی نیست و نعمان نام دارد . منصور از وی پرسید که شما از کدام شخص علوم فرا گرفتید، امام اعظم ابوحنیفه: به شرح حال برخی از استادان خویش پرداخت، چون منصور دانست که که امام افتخار شاگردی تابعین وحتی صحابه کرام را داراست ، برای اوشان فوراً به عهده گرفتن منصب قضاء را تجویز و پیشنهاد نمود.

امام اعظم ابوحنیفه: صراحتاً از پذیرش منصب قضاء ابا ورزیده و معذرت خویش را به این عبارت: [من در خود قابلیت قضاوت را ندارم] به بارگاه منصور پیشکش نمود، منصور باشنیدن این معذرت، بر آشفته گردید و امام اعظم ابوحنیفه : را مخاطب قرار داده گفت : [تو یک شخص کاذب و دروغ گو هستی] امام اعظم ابوحنیفه : : فرمود که : [اگر من به زعم شما دروغگو باشم ، پس ثابت میشود که شایسته مقام قضاء نیستم ، زیرا که شخص دروغگو ابداً قاضی شده نمیتواند]

هنگامی که امام اعظم ابوحنیفه : پیشنهاد منصور را مبنی بر احراز پست قضاء نپذیرفت به دستور وی ، راهی زندان گردیده و پس ازشکنجه های زیاد در سال[۱۵۰ هـ ق] در زندان در اثر مسمومیت یا شلاق در گذشت. اصل ونسب امام اعظم ابوحنیفه : افغانستانی [پدرش از خواجه سیاران بالا و مادرش از قریه استرغچ واقع حومه شهر چاریکار ولایت پروان] از اولاده مرزبان خراسانی می باشد . که نام گذاری لیسه ای بنام لیسه عالی نعمان در شهرچاریکارو مدرسه دینی ای بنام مدرسه

ابوحنیفه: درشهر کابل ، گواهی از حُسن نیت ونمودی از همتباری مردم افغانستان به اسم مبارک امام اعظم ابوحنیفه : می باشد.

امام اعظم ابوحنیفه: در اوایل عمر خود سرگرم مباحث کلامی بوده وبا علمای کلام مراوده داشته است . او مدت ۱۸ سال در حلقه درس ابو اسماعیل حماد فرزند ابی سلیمان [م ۱۲۰ هـ.ق]. به فراگیری فقه به روش ابراهیم نخعی پرداخت. امام اعظم ابوحنیفه: پس از مرگ استادش ابو اسماعیل حماد ، بر جای او تکیه زد، سفرهایی هم برای فقه اندوزی به حجاز داشت و از نخبگان علمی آن دیار توشه فراوان علمی وفقهی برگرفت.

امام اعظم ابوحنیفه : در قبول احادیث خیلی ها سختگیر بود وهمین حالت او، باعث آن میگردید تا وی به شیوه قیاس واستحسان توجه کند.

علت عمدۀ پذیرش چنین یک شیوه معرفت این بود که وی :

مرد دقیق بین وسریع انتقال بود.

درآغازامر با متکلمین ومباحث آنان آشنایی یافت.

درمحیط آریایی وعربی عراق که در تمام دورۀ شاهنشاهی ساسانیان از مهمترین مراکز بحث و نظر در مسائل اجتماعی و دینی بود ، تربیت شد وچون این محیط مانند مدینه مستعد اخذ احادیث وسنن صحاح از صحابه ﷺ و تابعین : نبود ناگزیر میبایست روش دیگری غیر از آنچه که فقهای مدینه به آن توجه داشتند اتخاذ کرد .

امام اعظم ابوحنیفه: اگر نسبت به امری در قرآن و سنت پیامبراسلام (مشروط برآنکه ثقات آنرا روایت کرده باشند) تصریحی نمی یافت متوسل به اجتهاد میشد و برهمان سیرتی که گفته ایم می رفت وچون محیط عراق وآریانایی بزرگ مستعد قبول این روش بود طریقه او بسرعت در این نواحی انتشار یافت .

با درنظر داشت جایگاه علمی و تحلیلی، امام اعظم ابوحنیفه: اهل سنت و جماعت این امام بزرگوار را « امام اعظم » لقب داده‌اند. و پیروان او را حنفی می‌نامند.

البتـه مـذهب حنفـی در بـین مـذاهب چهارگانـه اهـل سـنت وجماعـت بیشـترین پیـرو را دارد و عمـده پیـروان ایـن مـذهب نیزدرکشـورهای آسـیای میانـه ، افغانسـتان ،پاکسـتان، ، چـین، ترکیـه، بالکـان ، شـبه قـاره هنـد، انـدونزی، مـالزی، آسـیای مرکـزی (و منـاطق شـمال شرقی، شرق و جنوب شرقی ایران) قرار دارند.

وزیاده از ٪۷۰ (هفتصد ملیون) مسلمان های جهان پیرو این مذهب میباشند.

سیستم فکری اسلوب مذهب حنفی، بر هفت اصل استوار است که عبارت اند از:

قرآن

سنت

قول صحابه

قیاس ورأی

استحسان

اجماع

عُرف

نگاهی بر اساسات جهان بینی مذهب حنفی

اساسـات واصـول اعتقـادی مـذهب حنفـی پـس از مـرگ امـام اعظـم ابوحنیفـه : ، بـه وسیلـــه شـاگردان مشـهور او همچـو امـام ابـو یوسـف : (م ۱۸۲ هــ.ق) یعقـوب فرزنـد ابـراهیم ـــ قاضـی القضـات هـارون الـــرشید و امـام محمـد: فرزنـد حسـن شـیبانی (م ۱۸۹ هــ.ق)، و امـام زفـر : فرزنـد الزهیـل(م ۱۵۸ هــ. ق) و حسـن فرزنـد زیـاد اللؤلـؤی کـوفی (م ۲۰۴ هــ. ق) و داوود طائی ، أسد فرزند عمر ... رواج یافت.

مـذهب حنفـی در زمـان خلافـت هـارون الرشـید (۱۷۰ – ۱۹۳ ق / ۷۸٦ – ۸۰۹ م) و پـس از وی جایگـاه مـذهب رسـمی خلافـت عباسـی هـا از آن خـود نمـود، بـه گونـه ای کـه تنهـا فقیهان ایـن مـذهب مسـند دار قضـاء مـی شـدند و وهمچنـان ایـن مـذ هـب بـه عنـوان مـذهب رسمی خلافت عثمانی نیز انتخاب و برگزیده شد بود.

علـمای حنفـی در مکتـب اعتقـادی وکلامـی خـود، پیـرو ابومنصـور ماتریـدی (م ۳۳۲ه.ق / سـمرقندی) هسـتند . ریشـه مکتـب ماتریـدی را بایـد در اندیشـه هـای کلامـی امـام اعظـم ابوحنیفـه : جسـتجو کـرد، چـرا کـه امـام اعظـم ابوحنیفـه: پـیش از ورود در علـم فقـه ، کرسـی نشین استادی کلام در کوفه بود.

ابـو منصـور ماتریـدی: موسـس فرقـۀ ماتریدیـه، مـتکلم، فقیـه و مفـسر قـرآن بـود. او کـه در ماتریـد از نـواحی سـمرقند در مـاوراء النهـر بـه دنیـا آمـد، خداشناسـی اسـلامی و علـم کـلام را نـزد اسـتادانی چـون ابـوبکر احمـد جوزجـانی، عیاضـی، نصـیر فرزنـد یحیـی بلخی و محمـد فرزنـد مقاتـل رازی آموخـت واندیشـه هـای کلامـی امـام اعظـم ابوحنیفـه : را بسـط و توسـعه داد.

علـم کـلام ، علمـی اسـت کـه متضـمن بیـان دلایـل حجـج عقلیـه در بـاب عقایـد ایمانیـه ورد بر مبتدعـه واهـل کفـر وضـلالت اسـت . ایـن علـم مخلـوق بحـث هـا و مناقشـاتی اسـت کـه از اواخـر قـرن اول میـان مسـلمانان در اصـول مسـایل اعتقـادی اسـلام از قبیـل مبـدأ و معـاد ، توحیـد وتجسـیم وجـبر و اختیـار وحـدود ایـمان و کفـر وامثـال ایـن مسـائل در گرفـت وچـون طرفـداران هریـک از ایـن مباحـث محتـاج دلائلـی بـرای اثبـات عقایـد خـود بودنـد وهـر اسـتدلالی طبعـاً نتیجـه بحـث هـای عقلانیسـت ، از ایـن راه بـرای هردسـته اصـول و مبـاحثی فراهم آمد که علم کلام از آنها تشکیل شد . وعالم مشتغل بدان را متکلم گفتند .

علـم فقـه ، علمـی اسـت کـه از فـروغ عملـی احکـام شرع بحـث مـی کنـد ومقصـود از آن تحصـیل ملکـه اقتـدار براجـراء اعـمال شرعـی اسـت. مبنـای ایـن علـم براسـتنباط احکـام از کتاب الله و سنت رسول الله استوار است.

اسـلوب فهمیـدن و دانسـتن حقـایق درروبکـرد هـای فکـری امـام اعظـم ابوحنیفـه : (مـذهب حنفـی) متکـی بـه سـیتم قیـاس ورأی بـود، ازایـنرو امـام اعظـم ابوحنیفـه : ورهـروان اندیشـه وی در تحلیـل وبرسـی ، تحقیـق و تـدقیق مسـائل معتقـد بودنـد کـه ″ عـدالت ″ و ″ مصلحت ″ می تواند راهنمای خوبی برای فقیه باشد.

از همین جهت فقیه، خود را موظف می دید که درباره آنچه مقتضای عدالت است و آنچه مصلحت اقتضا می کند بیندیشد. واژه های از قبیل استحسان (نیک شمردن) یا استصلاح (نیکویی کردن) از همین جا پیدا شد.

امام اعظم ابوحنیفه: در نگرش و آموزش خود معتقد برآزادی انتخاب است. او دردید گاه فقهی خود، تکیه خاصی بر آزادی های فردی در امورات حیات اجتماعی، چون ازدواج ومعاملات دیگر دارد. آشکار ترین نمونه نظر اودر مورد آزادی زن در عقد ازدواج است. او ازدواج یک زن بالغ و عاقل را به رضای خویش جایز دانسته وصدور عقد از جانب ولی و حتی اذن ولی را در صحت عقد، شرط نشمرده است. چنانچه در متون فقه حنفی چنین آمده است(نَفَذَ نِكَاحُ حُرَّةٍ مُكَلَّفَةٍ بِلاَ وَلِيٍّ) وهمچنان آمده است (ولا يجوز للولي إجبار البكر البالغ على النكاح)

اصلی که در این استدلال فوق بکار رفته اینست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی و حق انتخاب، یکسانی و تشابه وبرابری آنها از لحاظ انسانیت در حقوق ذاتی وفردی است.

از نمونه های معرفت شناختی او مبنی برانتخاب آزادی و آزادی فردی درمعاملات اجتماعی، دید گاه وی در بارهٔ «حجر» است که بر خلاف مشهور، عواملی چون افلاس، دین و حتی سفه و فسق را از موجبات حجر ندانسته، صاحب این صفات را درتصرف درامـوال خویش بروفق صلاح و تدبیرخود آزاد شمرده است. چنانچه کاسانی: فرموده(قال أبو حنيفة عليه (رحمه الله) الأسباب الموجبة للحجر ثلاثة ما لها رابع: الجنون، والصبا، والرق، وهو قول: زفر، وقال: أبو يوسف، ومحمد، والشافعي، وعامة أهل العلم (رحمه الله) تعالى والسفه، والتبذير، ومطل الغني، وركوب الدين، وخوف ضياع المال بالتجارة، والتلجئة.)

نمونه دیگر، نظر وی درمورد تصرف بی‌مورد وغیرضروری از جانب پدر درامـوال فرزند است که امام اعظم ابوحنیفه: در این موارد به حفظ حق حاکمیت فرزند برامـوال

خـود رأی داده ودرصـورت خسـارت، پـدر را ضـامن شمرده‌اسـت. سـهل گیری اودرمـورد صلح وتوافقهای حقوقی نیزریشه درهمین دیدگاه های متوازن حقوقی وانسانی اودارد.
از کاروفعالیـت علمـی واسـلامی امـام اعظـم ابوحنیفـه : میتـوان دریافـت کـه ایـن خردمنـد نسـتوه چـه نقـش شایسـته و جاویـدانی در رشـد و بیـداری افکـار عمـومی تـوده هـای ملیـونی مسلمان داشته است.
از ایـنرو ایـن بـزرگ مـرد تـاریخ را یکـی از فقهـای عقـل گـرا واصـلاحگر می‌داننـد. وی در راه اسـتخراج احکـام وقواعـد فقـه وپاکسـازی اصـول تطبیقـی ارزشـهای اجتماعـی و اخلاقی وانسانی ، روشی کاملاً متفاوت از دیگر فقها را در پیش گرفت.
پیـروان امـام اعظـم ابوحنیفـه :، مـذهب و روش او را اهـل رأی می‌نامنـد زیـرا ابوحنیفـه قائـل بـه رأی اسـت چنـان کـه بعـد از صـدور هـر فتـوایی و حکمـی عنـوان می‌کـرد : ایـن سـخن مـا رأی اسـت و بهـترین سـخنی اسـت کـه بـر آن دسـت یافتـه‌ایم، پـس هـر کـه بهـتر از سـخن مـا آورد، او از ما به صواب نزدیک تر است.

دیدگاه دانشمندان پیرامون جهان بینی امام اعظم ابوحنیفه:

با مراجعه بـه کتـب و منـابع معتـبر در مـی یـابیم کـه داشـمندان زیـادی جهـان بینـی امـام اعظـم ابوحنیفـه: را مـورد مداقـه قـرار داده و پیرامـون آن ابـراز نظـر نمـوده و وپـیش دسـتی امـام را درین عرصه ستوده اند که به برخی ازین دیدگاه ها درذیل می پردازیم.
علامـه ابوالاعـلی مـودودی دانشـمند شـهیر نـیم قـارۀ هنـد وجهـان اسـلام کـه در رسـاله ای بـه نـام « ابوحنیفـه وابـو یوسـف » ویژگیهـای آمـوزش جهـان بینـی مـذهب حنفـی را بـا قـانون گـذاری هـای جهـان معـاصر مـورد بازشـناختی قـرار داده اسـت .میگویـد: خیلـی مسـایل حقـوقی جهـان معـاصر از مکتـب فقهـی امـام ابوحنیفـه ... سرچشـمه گرفتـه اسـت . او مـی افزایـد : مـردم روزگـار مـا از ایـن تصـور دچـار زحمـت شـدند ، کـه قـانون بـین المللـی چیـزی اسـت از محصـولات روزگـاران جدیـد وبنیـان گـذار آن هوگـو گروتیـوس (Hugo Grotius) هالنـدی (۱۰ اپریـل ۱۵۸۳ ـــ ۹۹۱ هـــ . متولـد در هالنـد ، ووفـات در ۲۸ اگسـت ۱۶۴۵ ـــ ۱۰۵۵ هـــ. در روسـتوک آلمـان) ، اسـت. امـا تشـریح ایـن قـانون

حقوقی جهان (برای بار اول از منظر اسلام (۹۰۵)سال پیش از هوگو گروتیوس ، به وسیله امام اعظم ابوحنیفه: ، پیشوای مذهب حنفی وپیروان وی صورت گرفته است .
علامه شبلی نعمانی ، یکی از دانشمندان و محققان شناخته شدۀ دیگر نیم قارۀ هند است . که در عرصه های مختلف علوم اسلامی آثار پر ارزشی دارند . وی صد سال پیش اثر ماندگاری را تحت نام « سیره نعمان » که شرحی پیرامون زندگی واندیشه های ناب امام اعظم ابوحنیفه : و مقایسه فقه حنفی با سایر شاخه های فقه اسلامی می باشد ، تحریر نموده که جهان بینی امام بزرگوار را به گونه واضح به تشریح و تبیین گرفته است، این اثرپربها به نسبت اعتبار علمی اش بزبان های مختلف ترجمه ، تلخیص و نشر و چاپ شده است . متن کامل این اثر بوسیله برهان الدین کوشککی ترجمه و نشر شده است.

نتایج ویافته های تحقیق:

از لابلای آنچه گفته آمدیم با اندکی دقت و ژرف نگری میتوان به نتایج آتی نائل آمد:

امام اعظم ابوحنیفه : فقیه و متکلم شهیر اسلام، بنیاد گذار و پیشوای مذهب حنفی [بزرگترین و قدیمی ترین مذهب] از مذاهب چهارگانه اهل سنت وجماعت در سطح جهان است.

امام اعظم ابوحنیفه: در سال (۸۰ هـ . ق ؛ مطابق به ۶۹۹ م.) در شهر کوفه کشور عراق، پا به عرصه وجود گذاشت و در سال (۱۵۰ هـ.ق. مطابق به ۷۶۷ م.) در شهر بغداد کشور عراق ، داعی اجل را لبیک گفت و ازین دنیای فانی رحلت نمود.

امام اعظم ابوحنیفه: پیشنهاد منصور را مبنی بر احراز پست قضاء نپذیرفت به دستور وی ، راهی زندان گردیده و پس ازشکنجه های زیاد در زندان در گذشت.

امام اعظم ابوحنیفه: در قبول احادیث خیلی ها سختگیر بود وهمین حالت او، باعث آن میگردید تا وی به شیوه قیاس واستحسان توجه کند.

امـام اعظـم ابوحنیفـه: ایـن خردمنـد نسـتوه ، نقـش شایسـته و جاویـدانی در رشـد و بیـداری افکار عمومی توده های ملیونی مسلمان در سطح چهان داشته است.

مـذهب حنفـی بیشـترین پیـرو را دارد و زیـادترین پیـروان ایـن مـذهب درکشـورهای آسـیای میانـه ، افغانسـتان ،پاکسـتان، ، چـین، ترکیـه، بالکـان ، شـبه قـاره هند،انـدونزی،مالزی، آسـیای مرکزی (و مناطق شمال شرقی، شرق و جنوب شرقی ایران) قرار دارند.

اساسـات واصـول اعتقـادی مـذهب حنفـی پـس از مـرگ امـام اعظـم ابوحنیفـه : ، بـه وسیلـــه شـاگردان مشـهور او رواج یافـت. اسـلوب فهمیـدن و دانسـتن حقـایق درروبکـرد هـای فکری امام اعظم ابوحنیفه : (مذهب حنفی) متکی به سیتم قیاس ورأی بود.

امـام اعظـم ابوحنیفـه : در نگـرش و آمـوزش خـود معتقـد بـرآزادی انتخاب اسـت او دردیـد گـاه فقهـی خـود، تکیـه خاصـی بـر آزادی هـای فـردی در امـورات حیـات اجتماعـی ، چـون ازدواج ومعاملات دیگر دارد.

بـه گفتـه علامـه ابوالاعـــــلی مـودودی. خیلـی مسـایل حقـوقی جهـان معـاصر از مکتـب فقهی امام ابوحنیفه ... سرچشمه گرفته است .

علامـه شـبلی نعمانـی ، پیرامـون زنـدگی واندیشـه هـای نـاب امـام اعظـم ابوحنیفـه : و مقایسـه فقـه حنفـی بـا سـایر شـاخه هـای فقـه اسـلامی مـی باشـدپژ وهـش جـامع و همـه جانبـه ای نموده است.

امـام اعظـم ابوحنیفـه: ایـن بـزرگ مـرد تـاریخ یکـی از فقهـای عقـل گـرا واصـلاحگربوده . وی در راه اسـتخراج احکـام وقواعـد فقـه وپاکسـازی اصـول تطبیقـی ارزشـهای اجتماعـی و اخلاقـی وانسـانی ، روشـی کـاملاً متفـاوت از دیگـر فقهـا را در پـیش گرفـت، وحـلاّل بسـا مشکلات اجتماعی گردیده است.

پیشنهادات:

به منظور شناسایی هرچه بیشتر وبهتر مذهب ناب حنفی و جهان بینی امام اعظم ابوحنیفه: نکات آتی را احتراماً پیشنهاد میدارم:

با در نظر داشت اندیشه های ناب اعتدالی و اصلاحی مذهب حنفی باید، در ترویج و گسترش هر جه بیشتر این مذهب مجاهدت و تلاش پیگیرانه صورت گیرد.

اندیشه های اعتقادی، فقهی وسیاسی امام، میتواند بر دیدگاه های مردم آثار مثبت و پیامد های گوارایی داشته باشد، پس باید این اندیشه ها با استفاده و بهره گیری ازهرنوه ابزار ووسائل ممکنه باز تاب داده شوند.

واکاوی دیدگاه و جهان بینی امام در لابلای کنفرانس ها، سمینارها، میز های گرد و ... میتواند به عنوان دژ آهنینی در برابر امواج تکفیری مورد استفاده قرارگیرد، پس باید این واکاوی صورت گیرد.

سلسله این نوع نشست در سطح محلی، ملی، منطقوی و بین المللی ادامه یافته و به گونه پیگیرانه مورد توجه و تعمق قرارگیرد

جهان بینی امام به گونه تحلیلی و مقایسوی الزاما جزء نصاب تعلیمی و تحصیلی کشور گردد.

منابع و مآخذ:

ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون(ج1ص255)

بلاذری، احمد بن یحی، فتوح البلدان(ج2ص489)

حنفي، إبراهيم بن أبي اليمن محمد ، لسان الحكام في معرفة الأحكام (1 / 318)

خطیبی، غلام غوث، امام اعظم ومذهب حنفی(ص36)

ذهبی، شیخ محمد حسین، معجم المصنفین،(ج2ص 53)

رنجبر، جعفر، افکار و روز گار امام اعظم از نگاه محققان (ص12)

زيلعي ،فخر الدين عثمان بن علي، تبيين الحقائق ش(رحمه الله) كنز الدقائق(5 / 297)

طبری، ابن جریر، تاریخ طبری(ج5 ص 516)

كاسانى،أبو بكر بن مسعود بن أحمد علاء الدين ، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع. (16 / 40)

محمد ابو زهره، ابوحنیفه، حیاته و عصره،فقه و آرائه(ص15)

فصل دوم

اصل نسب و زندگی امام اعظم (رحمه الله)

پوهندوی غلام داوود بها رییس پوهنتون پروان

چکیده:

هدف از این مقاله پژوهش روی زنده گی، نام ونسب و محل تولد و رشد شخصیت حضرت امام اعظم (رحمه الله) می باشد خواستم امام اعظم (رحمه الله) را به صورت واضح و خوبتر برای دیگران بشناسانم درین مقاله بحث روی موضوعات متذکره و زنده گی وی در کوفه و موطن اصلی ایشان بحث صورت گرفته و از منابع معتبر وسرچشمه های مختلف استفاده شده است. بلی بدون شک اندیشه امام شناسی از آن نوع طلب حقیقت است که میلیون ها انسان با آنکه خود را حنفی مذهب می گویند، اما امام را نمی شناسند وابعاد حیات وی را نمی دانند، الزاماً جهت ارتقا دانش ،همگانی و باز شدن زوایای نا خوانده مکتب امام اعظم صاحب در ابعاد اجتماعی، سیاسی و اخلاقی ایجاب می نماید تا دانشگاه ها و مدارس دینی، با عظمت نیاز اجتماع امروز ما باز شود، بر همین مبنی ضرورت جدی احساس گردیده وبدون شک سبب حلول امید ها وشادی ها و ترسیم عملی معنویت و سلوک حضرت امام اعظم (رحمه الله) در حیات دینی و اجتماعی نسل ما خواهد گردید.

حضـرت امـام عظـم (رحمه الله) نخسـتین امـام اهـل سـنت بـود، وی بعـد از مطالعـات زیـادی از نصـوص قـرآن کـریم و احادیـث نبـوی (ﷺ) مسـائل فقهـی را اسـتنباط و اسـتخراج نمـود و بـه درجـه مجتهـد چیـره دسـت ارتقـا کـرد و درایـن راه شـاگردان زیـادی را در دامـن اسـلام پرورانیـد و آثـار و کتـب متعـدد علمـی و اسـلامی را تـألیف و تـدوین نمـود و مکتـب او طـی قـرن هـا در کشـورهای اسـلامی پـا بـر جـا مانـد مـذهب فقهـی وی از بـزرگترین مـذاهب دنیـای اسـلام اسـت کـه امـروز صـدها میلیـون مسـلمان در تمـام کشـورهای اسـلامی پیرو مذهب حنفی می باشند.

واژه هـای کلیـدی: اصـل ونسـب ابوحنیفـه (رحمه الله)، زنـدگی وی در کوفـه، وفـات و شهادت آن.

مقدمه:

امـام اعظـم (رحمه الله) بنـابر قـول مشـهور در سـال 80 هجـری قمـری متولـد و در سـال 150 هجـری بـه عمـر 70 سـالگی ایـن جهـان فـانی را وداع گفت،موصـوف یکـی از امامـان مشـهور اهـل سـنت والجماعـت مـی باشـد. ایـن امـام بـزرگ نـزد علـمای مشـهور آن زمـان منجملـه حـماد ابـن ابـی سـلیمان اشـعری، ابـراهیم نخعـی، شـعبی، امـام عاصـم، امـام انـس بـن مالـک وغیـره.... بـیش از 18 سـال علـوم اسـلامی متداولـه آن زمـان از آن جملـه تفسـیر، حـدیث، فقـه ،نحـو عقایـد وغیـره بـا اسـتناد بـه آیـات قرآنـی، احادیـث نبـوی، اجـماع امـت وقیـاس بـه تـدوین فقـه اسـلامی پرداخـت و در علـم (فقـه اکـبر)تـألیف کـرد. نـام مبـارک آن حضـرت نعـمان، نـام پدرشـان ثابـت، نـام جـد شـان مرزبـان اسـت ومتعلـق بـه خـانواده محـترم اسـت کـه در میـان خویشـان و جامعـه از ارج و اهمیـت والایـی برخـوردار بـود. اصـل امـام ابوحنیفـه از کابـل، پایتـخت کنـونی افغانسـتان اسـت و بـر اسـاس صـحیح تـرین قـول در سـال 80 هجـری همزمـان بـا خلافـت عبـدالملک بـن مـروان در شـهر کوفـه ی عـراق چشـم بـه دنیـا گشـود؛ جـدش مرزبـان، در دوران خلافـت حضـرت عمـر فـاروق بـه اسـلام گرویـد وبعـد از آن به کوفه منتقل شد و درین شهر مسکن گزید.

امـام در عصـــر عبـدالملک بـن مـروان بـه دنیـا آمـد، و در عصـــر حجـاج بـن یوسـف بـه جـوانی رسـید، و دوره طلایـی خلافـت حضرـت عمـر بـن عبـدالعزیز را شـاهد بـوده اسـت. کـه ایـن عصـــر مملـو از تحـولات سیاسـی و مـذهبی بـود. درایـن دوره مـذاهب فقهـی و عقیـدتی مختلـف بـه میـان آمـد و جنـبش هـای سیاسـی و بعضـی نظریـات و اندیشـه هـای اجنبـی در حـال شـکل گـرفتن بـود، کـه بـا مسـائل کلامـی بـی ارتبـاط نبـود، و سـاحه قلمـرو اسـلامی روز تـا روز انکشـاف ووسـعت بیشـتر مـی یافـت و مـدنیت هـای فارسـی و هنـدی شـامل قلمـرو اسـلامی گردیـده بـود کـه بـدون شـک بعضـی از آن افکـار و اعتقـادات بـرای خود در جامعه رخنه کرده بود.

امـام اعظـم (رحمه الله) در سـال(150) بنـابر اخـتلاف روایـات، در بغـداد وفـات نمـوده اسـت و قـول راجـح در ایـن مـورد (150) مـی باشـد مـرگ امـام، مـرگ شـهداء وصـالحین بـود، امـام در حـالی جهـان فـانی را وداع گفـت کـه درمقابـل هـیچ یـک از مسـتکبرین زمـانش سرخـم ننمـود، جنـازه امـام توسـط حـدود پنجـاه هـزار نفـر مشـایعت شـد و خلیفـه (ابوجعفر) بعـد از دفـن بـر بـالای قـبر او ادای نمـاز جنـازه کـردو درمقـبره کـه بـه نـام (خیـز ران) مسـمی اسـت، دفـن گردیـد، کـه آن محلـه را حـی الاعظمیـه(یکـی از مهم‌تـرین منـاطق شهر بغداد در عراق است)یاد می کنند.

روش تحقیـــق: بایـد یـاد آورشـد کـه درایـن تحقیـق از روشـهای میـدانی وکتابخانـه ای اسـتفاده گردیـده اسـت کـه داده هـا بصـورت مصـاحبه یـی واسـتفاده از کتـب مختلـف از منابع معتبر علمی صورت گرفته است.

اهمیـــت تحقیـــق: هـر اثـر تحقیقـی درجایگـاه خـودش دارای ارزش وبهـا مـی باشـد. پـژوهش از خاصـیت هـای بشـر اسـت کـه توسـط آن بشر ـ مـی توانـد راه را از بیـراه تشـخیص داده ودر جهـت حـق بـه حرکـت بیفتـد. تحقیـق در مـورد شخصـیت هـای بـزرگ کـه در حقیقـت سرمایـه هـای معنـوی انسـان هـا اسـت، نیـز از ارزش بسـزایی برخـوردار اسـت.

تحقیـق حـاضر نیـز دربـاره حضـرت امـام اعظـم (رحمه الله) مـی باشـد کـه دارای اهمیـت

وارزش خاص می باشد. درین تحقیق روی اصل نسب ، زنده گی نامه و شخصیت امام اعظم (رحمه الله) مورد بررسی قرار گرفته که این امر خود ارزشمند می باشد.

هدف تحقیق: هدف از این تحقیق آشنایی از زنده گی نامه، اصل و نسب امام سیدنا ابوحنیفه. دراین مقاله سعی کردم موصوف را به صورت بهتر وخوبتر بشناسانم.امام اعظم را درکشور ما و سایر ملل اسلامی تعدادی به عنوان امام بزرگ مسلمین وتعدادی به عنوان عالم فقهی وتعدادی کثیری وی به عنوان مفسر و محدث مطلق می شناسد.

یکی از مسؤولیت های پژوهِشگر کشف حقیقت ها وآشکار ساختن آن به دیگران است او رسالت بزرگ در قبال جامعه خود دارد؛ زیرا باید مغز های آلوده را از خرافت ها شستشو دهد. باور های ثابت واستوار را برای مردم جامعه اش پدیدآورد وآن ها را به سوی حقیقت رهنما باشد ودر راه اعتلای فرهنگ اصیل جامعه اش از هیچ نوع سعی دریغ نورزد.

پیشینهٔ تحقیق:

البته کار های که در رابطه به اصل نسب و زنده گی نامه ابوحنیفه دانشجویان که از دانشگاه ها ومدارس دینی کشور فارغ شده اند، صورت گرفته است که شاید بیش از زنده گی نامه وچند چیزی دیگر نباشد، دراین پژوهش کاری گسترده ی انجام شده است که در تفاوت با پژوهش دیگر واقع شده است.از همین جاست که درقدم نخست نظری به زنده گی ابوحینفه (رحمه الله) از آوان تولد تا روزگار وفات وی انداخته شده وبعد به بررسی وفروکاوی محتویات اندیشه ها و اندوخته های علمی ودینی موصوف پرداخته شده است.

زندگی نامه امام اعظم (رحمه الله):

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی نخستین امام اهل سنت که مشهور به امام اعظم است. در کوفه از شهر های عراق به دنیا آمد؛ اجدادش دراصل خراسانی واهل کابل یا ترمذ بوده اند.

دکتـور احمـد الشرباصـی ابـو حنیفـه را بـه خـاطر خراسـانی بـودن و بلنـدی پایـه فقـاهتش شـامل ایـن حـدیث نبـوی مـی دانـد کـه بـ بخاری ومسـلم هـردو آن را روایـت کـرده انـد((لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارِسَ –أَوْ قَالَ :مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ -حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ.)) حـدیث صـحیحین یعنـی اگـر دیـن ا ز سـتاره ثریـا آویـزان باشـد مردانـی از فـارس بـدان دست یابند.(بخاری،62 4).

مـی گوینـدزوطی جدابوحنیفـه از بـرده گـان بنـی تـیم اللـه بـن ثعلبـه بـوده و سـپس آزاد گردیـده، لـیکن اسـماعیل نواسـه ابوحنیفـه مـی گویـد. مـن از تبـار فارسـیان آزاده هسـتم، و بـه خدا سـوگند، بـرده گـی بـه مـا راه نداشـته و جـد مـن در سـال 80 بـه دنیـا آمـده اسـت. یکـی از پـدرانم نـزد علـی بـن ابـی طالـب رض رفتـه و در آن وقـت کوچـک بـود. علـی دعـای خیـر وبرکت در حق وی و دود مانش کرد.(توکلی،1388: 11-12).

دربـاره شخصـیت و زنـده گـانی مـادر امـام ابوحنیفـه اطلاعـات زیـادی در دسـت نیسـت، امـا از پیگـری خبرهـایی کـه در بـاره مشـار الیهـا وجـود دارد،در مـی یـابیم کـه ابـو حنیفـه وی را بسـیاراحترام میگذاشـته و معتقـد بـوده کـه فرمـان بـرداری از مـادرش موجـب رضـای خـدا اسـت،و نافرمـانی از وی باعـث رنجـش بـاری تعـالی میباشـد. ابـو یوسـف از شـاگردان بسـیار نزدیـک ابوحنیفـه، مـی گویـد.روزی ابوحنیفـه در حـالی کـه مـادرش را بـر الاغـی سـوار کـرده بود تا او را بـرای سـوالی نزدعمـر بـن ذر ببـرد میگفـت. چـه بسـا مـادرم را بـه مجلـس عمـر بـن ذر بـرده ام و بسـیار هـم دسـتور مـی داد بـه پـیش عمـر بـن ذر رفتـه و جـواب سـوالی رابـرایش بیـاورم. در ملاقـات بـا عمـر بـن ذر مـی گفـتم. مـادرم مـرا فرمـان داده اسـت کـه از طـرف ایشـان چنـین سـوالی را ازشـما بنمایم.عمـر بـن ذربـا شـگفتی مـی گفـت: خـودت بـا آن همـه فضـیلت چـرا جـواب سـوالش را نمیـدهی؟ و مـن در جـواب مـی گفـتم. در مقابـل فرمـان مـادر چـاره ی جـز طاعـت نـدارم. آنگـاه عمـر میگفـت :مـرا از آن مسـأله آگـاه کـن تـا جـوابش را بـدهم، پـس از اینکـه نظـر خـود را مـی گفـت،عمربن ذرآن را تکرارمـی نمـود. بعـد نـزد مـادرم بـاز گشـته و مـی گفـتم عمـر دربـاره سـوالت چنـین چنـان گفتـه اسـت. (توکلی،1388: 12-13).

یک بار هم مادرش در باره مسأله ای از ابو حنیفه نظر خواهی نموده و ابوحنیفه هم نظرش را بیان داشته بود، لیکن مادرش قانع نشده و گفته بود تنها فتوای زرعه القاص را قبول دارم، وازپسرش خواسته بود تا او را پیش «زرعه القاص» ببرد ابوحنیفه مادرش را نزد او می برد و میگوید: مادرم در فلان موضوع نظر شما را میخواهد. زرعه می گویدشما ازمن داناتر و فقیه تری، جوابش را بده، ابوحنیفه می گوید، من نظرم را گفته ام ولی نمی پذیرد. زرعه درپاسخ مادر ابوحنیفه می گوید: جواب همان است که ابو حنیفه داده است.

در زمان حکومت عبدالملک بن مروان به ابوحنیفه تکلیف شد تا منصب قضاوت را بپذیرد، ولی ابوحنیفه آن را قبول نکرد. به خاطر خود داری از دستور بن مروان ضربه دردناکی بر سر ابوحنیفه وارد کرده و سپس روانه زندان نمودند. پس از رهایی اززندان راجع به ضربه سر و زندانی بودنش شکوه نداشت، بلکه می گفت .غم مادرم از ضربه سرم دردناکتراست. و هرگاه این گفته ابوحنبفه را در حضور امام احمد بن حنبل بازگو میکردند دلش برای ابوحنیفه می سوخت و می گریست که این روایت هم علاقه شدید ابوحنیفه را به مادرش می رساند. (توکلی،1388: 13-14).

کلمه حنیف که در لغت به معنای (مایل به دین حق) می باشد. امام ابوحنیفه (رحمه الله) مصداق عملی آن می باشد. امام اعظم در خانواده مسلمانان در شهر کوفه در دوران خلافت عبدالملک بن مروان (خلیفه اموی) در سال80 هجری مقارن با زمانی که تعدادی زیادی از صحابه کرام حیات داشتند، و آن زمان به نام (خیرالقرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) مسمی میباشد، به دنیا آمده است. وطن آبائی امام را علمای تاریخ کابل گفته اند وکابل زمین، شامل ساحه پروان نیز می گردید، که به طور دقیق ، زادگاه اصلی جد وی قریه (خواجه سیاران) در مسافه شش کیلومتری شهر چاریکار کنونی می باشد.(عزیزی،1387:46-47)

دکتور عنایت الله ابلاغ به نقل از کتاب (حداقه الاقالیم) تألیف مرتضی حسین، می نویسد: محققین افغانی که در تحقیقات خویش از کتب افغان استفاده کرده اند، طی

تحقیقات خویش موطن اصلی امام را ولایت پروان و قریه وی را (خواجه سیاران) گفته اند که درنزدیکی شهر چاریکار مرکز پروان واقع است. امام دارای نسب عالی است و هیچ گاه لکه که سبب بدنامی او شود، در نسب وی وجود ندارد ،آنچه بر جد وی نسبت غلامی داده شده است، دور از حقیقت می باشد زیرا:

1. روایتی که این امر را ازآن ثابت می نماید، در صحت آن اختلاف وجود دارد.

2. علامه قاضی ضمیری به صراحت می گوید. زوطی حلیف (هم پیمان) بنی تیم الله بود و روایت مبنی بر گرفتاری او در کابل و غلامی اش صحت ندارد.

3 چونکه زوطی (جدامام) در اثر مسافرت در سرزمین عرب ومجبوریت های زندگی مجبور شد تا با یکی از قبائل رابطه دوستی بر قرار کند، واین امر را در عربی به لفظ (ولاء) تعبیر میکنند ؛وکلمه مولی بمعنای (غلام آزاده شده) که از نگاه اشتقاق لفظی با کلمه (ولاء)مشارکت دارد،سبب شده است تا جد او را غلام تصور کنند،ومخالفین اش آنرا عمومیت بخشند.

اسماعیل یکی از نوادگان امام که یک شخص ثقه،وبااعتماد نزد مورخین است، با قاطعیت تام این اتهامات را رد ،نمود میگوید"قسم است به الله (ﷻ) که براجداد ما ابدا اثر بندگی از طرف احدی نیامده است"

اگر این قضیه فرضا به اثبات هم برسد،به شان وعظمت امام کدام آسیبی نخواهد رسانید، زیرا دراسلام؛معیاربرتری وکرامت تقوی است ،ارشاد الهی است" ان اکرمکم عندالله اتقاکم سوره حجرات آیه 13 " (مسلماً برگزیده ترین شما به نزد الله (ﷻ)متقی ترین شما است) . این حکم الهی بر تمام معیارهای جاهلی خط بطلان کشیده ونابود ساخته،بلال حبشی،صهیب رومی،وسلمان فارسی از آل محمد (ﷺ) معرفی شده وپسر نوح (ع) بدلیل کافربودنش از عذاب الهی نجات نیافت. (عزیزی،1387:46-47-48)

عصرامام:

امام در عصر عبدالمک بن مروان به دنیاآمد،درعصر حجاج بن یوسف به جوانی رسید،ودوره طلائی خلافت حضرت عمربن عبدالعزیز را شاهد بوده است. که این عصر،مملواز تحولات سیاسی ومذهبی بود.

دراین دوره مذاهب ،فقهی وعقیدتی مختلف به میان آمد وجنبش های سیاسی وبعضی نظریات واندیشه های اجنبی در حال شکل گرفتن بود،ومدنیت های فارسی وهندی شامل قلمرواسلامی گردیده بود،که بدون شک بعضی از آن افکار واعتقادات برای خود در جامعه رخنه کرده بود.همه این امورسبب شد تا امام (رحمه الله) بادرک حساسیت موضوع ، وبااحساس مسئولیت دینی وایمانی،منحیث یک متفکر بزرگ ومبارزآگاه،درمقابل همه این پدیده های منفی قدعلم نموده وبه سنگری پولادین علمی وفکری مبدل شود.وبااتخاذ یک شیوه خاص کلامی وسیاسی وبا آگاهی کامل از محیط نابسامان فکری واجتماعی عصر خویش،راه های معقول وعملی را برای مقابله باآن، در پیش گیرد. (عزیزی،1387: 48)

پیشه وری و تجارت امام:

امام،در دوره صباوت به کسب پدری مصروف بود،وکارخانه (ابریشم بافی) را با استفاده از حسن تدبیرش وسعت داد ورونق بیشتر بخشید. به دلیل استغناء ذاتی که داشت،از پدرش وظائف رسمی،آنهم در تحت سلطه غاصبان وظالمان،اباء ورزید واز رفتن به دربارسلاطین وقبول نمودن مساعدت ها وهدایای آنها امتناع ورزید،آنرا موجب ذلت وخواری وسبب معطل شدن استعداهای عالی میپنداشت. اینجاست که درطول عمر گرانبهایش هیچگاهی متحمل بارسنگین احسان کسی نشده بودند،بدین سبب بود که امام یک شخص راستگو،وباجرأت بود وازملامت ملامت کننده هراسی را برای خود راه نمی داد . واز کسب دست خویش نیازمندی های خود وحتی علماء وطلاب علم محیط خویش را از آن میپرداخت وآن را از فضل الهی میپنداشت،وبااین ترتیب ،با عزت وسربلندی زندگی داشت. (عزیزی،1387: -49).

امام اعلی کوفه(ابن هبیره) که یک شخص نامدار بود، از امام خواست که اگر روزی به نزد وی برود،امام در مقابل او گفت من اگر با شما ملاقات کنم، صورت آن از دوحال بیرون نخواهد بود، یا شما ویا من طرق وسلوک مهربانی را مرعی خواهیم داشت،و در نتیجه گرفتار دام اغراض ومقاصد خود خواهیم شد،یا خطابی بمن ننموده، مورد عتاب خویش قرارخواهید داد که آن را ذلت خویش می انگارم. به مال ومنال وزروسیمی که تو داری مرا احتیاجی نیست؛ واز حکمرانی تو نیز اندیشه ندارم،زیرادولتی که به نزد من است،او را احدی غصب کرده نمیتواند. وبه این ترتیب از رفتن به دربار او امتناع ورزید.

تجارت آزاد وصادقانه امام سبب شده بود که بحیث یک تجارت پیشه قوی وممتاز مطرح شده،وامانت داری ودیانت وی باعث گردیده بود که مرجع خاص وعام گردد، پول مشتبه را در خزانه خود نمی گذاشت ومالی کسی را بدون موجب تصاحب نمی کرد. (عزیزی،1387: -49).

روی آوردن امام به تحصیل علوم:

امام در صباوت خویش مصروف کسب پدری وتجارت آزاد بود،روزی بطرف بازار روان بود ،وامام شعبی (رحمه الله) یکی از ائمه کوفه او را دید وبه تصور اینکه یکی از طلاب علوم دینی است، او را صدا زد وپرسید: کجا میروید؟ امام گفت تا هنوز درس نخوانده ام ، شعبی برایش گفت: در وجود تو قابلیت واستعداد عالی را میبینم،بهتراست مصاحبت علما را کنی،امام چون از قبل آرزوی تحصیل علوم را داشت، توصیه شعبی در قلبش موثرافتاد وراه تحصیل علوم را پیشه گرفت. امام، بعنوان یک تجارت پیشه ماهر،بادلگرمی کامل وخاطرجمعی به تدریس وتعلیم مشغول شد،در ابتداء به شاگردی حلقه درس حماد بن سلیمان شامل شد،چون حماد به ذکاوت،قوه حافظه واستعداد عالی او متوجه شد، به برتری امام در بین سائر شاگردان اش ،پی برد و برای او فضل ومرتبه بزرگی قائل شد،کسب فضیلت کرد. بعداً افتخار نیابت استادی به او تفویض شد،وبدین ترتیب مدت ده سال وبنابر روایتی مدت (18) سال را در حلقه

درس حماد سپری کرد،و در صدد شد تا خود، اتفاقاً حماد مشغول سرپرستی از اموال یکی از دوستان نزدیک او که در بصره وفات نموده بودگردید،من را جانشین خویش تعین کرده ومرجع ارباب حاجت طلبه قرارگرفتم، تا اینکه حماد در سال(120) هـ وفات یافت.

امام نه تنها به مسائل فقهی توجه داشت،بلکه به علم حدیث نیز اشتغال ورزید،زیرا ضمن انجام تحقیقات علمی،واجتهادات فقهی، که مطلوب اصلی امام بود،کسب معلومات کافی در علم حدیث،از لوازم آن پنداشته میشد.اینجاست که گفته شده است که در کوفه محدثی نبود که امام به نزد او زانو نزده باشد، در حالیکه تعداد آنها به ده ها تن میرسید. (عزیزی،1387: 49-51)

ابوالمحاسن الشافعی تعداد شیوخ واساتذه امام را نودوسه تن مرقوم داشته است،واز آن جمله بیست وسه تن آنان از تابعین بودند،مانند: امام شعبی، اعمش ،سلمه بن کهیل،محارب بن دثار،ابواسحاق عون بن عبدالله،سماک بن حرب،منصوربن المعمر،ابراهیم بن محمد،عدی بن ثابت الانصاری،عطاءبن سائب،موسی بن ابی عائشه وغیره میباشند.

بعضی از علماء تعداد شیوخ امام را کم از کم چهار هزار محدث ذکر کرده است اما قول اصح آن است که شیوخ امام، استقصاء نگردیده، تعداد آنها بیشتر از این عدد می باشد. امام به تنهایی حدیث را روایت نموده است، و روایات او را طور مشترک با سائر ائمه بیشتر از این است در مسند امام به تعداد(118) حدیث ذکر گردیده که همه آنها در مورد نماز وارد است، ابوالموید محمد بن محمود، تمام احادیث روایت شده توسط امام را، جمع آوری نموده است.کار امام به تدریج بالا می گیرد حتا اینکه با استادان خود نیز در بعضی موارد م خالف علمی نموده و به مرتبه اجتهاد رسید، و مرجع علمی برای علماء و طلاب از اطراف و اکناف جهان قرار گرفت؛ و از مکه، مدینه، دمشق، بصره،موصل، جزیره، امله، مصر، یمن، بحرین، بغداد، اهواز، کرمان، اصفهان،حلوان، نهاوند، طوس، طبرستان، نیشابور، سرخس، ب خارا، سمرقند، کابل،

هـرات، ترمـذ وغیـره شـهرهای دور و نزدیـک جهـان بـه او مراجعـه صـورت مـی گرفـت. (عزیزی،1387: 49-51).

تبحر امام اعظم (رحمه الله) در علوم:

امـام از تبحـر زیـادی در همـه ی علـوم از قبیـل: فقـه، کـلام، علـم حـدیث، اصـول حـدیث، علـم تفسـیرو غیره...برخـوردار بـود، بـرخلاف نظـر بعضـی از کوتـاه نظـران تنـگ نظـر، امـام در علـم حـدیث بـه حـد حـافظ رسـیده بودنـد، علامـه ذهبـی ضـمن ش(رحمه الله) حـال امـام، او را ازجملـه حفـاظ حـدیث محسـوب مـی نماینـد. امـا از فطانـت، ذکـاوت عـالی وسر شـار واسـتدلال قـوی برخـوردار بـود، بـر عـلاوه آن دارای خصـلت هـای نیـک، زهـد، عبـادت، تقـوی، برخـورد نیـک بـا قـران خـویش بودنـد، و از همـه مهـم تـر اینکـه در عصـر تـابعین یعنـی در زمانـه(خیـر القـرون) زنـده گـی داشـتند وبـا تعـداد زیـادی از صـحابه کـرام (رض) از جملـه: انـس بـن مالـک، عبداللـه بـن ابـی اوفـی، سـهیل بـن سـعد السـاعدی و اباطفیـل عـامر بـن وائلـه صـحبت داشـته اسـت کـه ایـن امـر از ویـژه گـی هـای اسـت کـه او را بـر سـائر ائمـه مـذاهب فضـیلت مـی دهـد، طـوری کـه همـه آنهـا بـه فضـل و مرتبـه امـام معـترف بودنـد، ایـن ویژه گی هـا سـبب شـده تـا امـام درعلـوم تبحـر حاصـل نمایـد، بـه حـدی کـه حتـی دشـمنان و مخالفین اش نیز به بر تری او به ناچار، اعتراف نمایند. . (عزیزی،1387:46-51).

در علـوم امـام گفتـه شـده اسـت کـه هنگامیکـه او طالـب العلـم بـود، و قتـی کـه اراده سـفر بـه حـرمین شریفـین مـی کردنـد (بـا وجـود آنکـه از سـفر او مـردم هـم چنـدان خـبر نمـی بودند)غوغا بر پا مـی شـد و آوازه سـفر او بـه همـه جـا منتشر ـو گفتـه مـی شـد کـه فقیـه عـراق، عـزم سـفر عربسـتان را کـرده اسـت، و جمعیـت بزرگـی بـه مشـایعت او و بـه نیـت هـم رکـاب شدن با او و به غرض شرف یابی ایشان، در انتظار او می ایستادند. (عزیزی،1387:46-51).

نام و نسب امام ابوحنیفه:

بـا ورود دیـن اسـلام بـه خراسـان وفـارس، ایـن دیـن بـر تمـام عـراق و سرزمـین هـای دور دسـت شرق آن اسـتیلا یافـت و بسـیاری از بزرگـان و برجسـتگان و صـاحبان جـاه و مقـام بـه

اسارت مسلمانان در آمدند. از جمله این اسیران، مردی شریف و ثروتمند از تبار ایرانی به نام زوطی بود. مجاهدان صدر اسلام به دلیل بزرگ منشی که داشتند، به جای بردگی گرفتن مردمان سرزمین های فتح شده، آزادشان می گذاشتند و اگرهم به بردگی می گرفتن به خاطر عمل به دستورات دین اسلام و پیروی از سنت پیامبر، راه های آزادی آنها را تسهیل می کردند. آنها محبت ودوستی را بر برتری جویی و خود بزرگ بینی ترجیح می دادند. به همین دلیل، زوطی مدت زیادی در اسارت و بردگی به سر نبرد، به زودی آزاد گردید و بعد از آن مولای قبیله بنی تیم بن ثعلبه شمرده می شد.

این قبیله غیراز طایفه بنی تیم بن مره از قبیله قریش است.{آن گاه که خداوند بر این مردم شریف، آزادی ارزانی داشت} او را به نعمتی بزرگ تر وگرامی تر یعنی نعمت دین اسلام مشرف ساخت. او اسلام آورد و اسلامش نیز نیک شد وازشهرش کابل به نزدیک ترین مرکز فرهنگی اسلامی، کوفه مهاجرت کرد. در کوفه با امام هدایت، حضرت علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) ملاقات کرد و به او ارادت نشان داد. ایشان یک بار برای حضرت علی در جشن نوروز فالوده هدیه برد که این موضوع علاوه بر اینکه بیانگر عمق ارادت وی به آن امام است، بیانگر این نیز هست که زوطی صاحب مکنت و ثروت بوده است و علاوه بر آن، تعلق خاطر وی به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را اثبات می نماید. ثابت پسر ـ زوطی، مسلمان زاده شد. او نیز همانند پدرش با خاندان حضرت علی (رضی الله عنه) رابطه داشت. چنانکه در روایات متعددی آمده است که علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) امام پرهیزگار، در حق ثابت دعا نمود که خداوند اولاد او را مبارک گرداند. .(یوسف ارباب،1390: 51-52).

خداوند متعال دعای حضرت علی را اجابت نمود و نعمان بن ثابت فقیه عراق و البته فقیه اسلام را می توان ازنتایج و ثمرات آن دعا دانست. امام شافعی در باره اش می گوید:« مردم درفقه بر سر سفره ابوحنیفه نشسته اند». تاریخ او را به نام ابوحنیفه می شناسد ووی با این کنیه مشهور گردیده است؛ چنان که نام و دانش و اندیشه وی در نسل های بعدی منتقل و منتشر شده است.(یوسف ارباب،1390: 51-52).

کلمه حنیف که در لغت به معنای (مایل به دین حق) می باشد. امام ابوحنیفه (رحمه الله) مصداق عملی آن می باشد. امام اعظم در خانواده مسلمانان در شهر کوفه در دوران خلافت عبدالملک بن مروان (خلیفه اموی) در سال 80 هجری مقارن با زمانی که تعدادی زیادی از صحابه کرام حیات داشتند، و آن زمان به نام (خیرالقرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) مسمی میباشد، به دنیا آمده است. وطن آبائی امام را علمای تاریخ کابل گفته اند وکابل زمین، شامل ساحه پروان نیز می گردید، که به طور دقیق ، زادگاه اصلی جد وی قریه (خواجه سیاران) در مسافه شش کیلومتری شهر چاریکار کنونی می باشد.(عزیزی،46:1387-47)

ابوعبدالله بعد از ذکر ان مطلب که سیدنا علی رض درحق ثابت، پدر امام ابوحنیفه وفرزندانش دعای خیر نموده، می گوید:« بی تردید خداوند دعای آن حضرت را پذیرفته است؛ زیرا خلفا و فرمانروایان روی زمین و اکثرجمیعت مسلمانان از پیروان ابوحنیفه و از رهروان وی اند. شایان ذکر است که نام جد امام ابوحنیفه در یک روایت آمده ودر روایت دیگر مرزبان و در روایت سوم زوطی بن ماه نقل گردیده است. مؤلف کتاب «مقدمه التعلیم» بعد ذکر ان روایات به آنها انسجام بخشیده، می گوید: «معنای مرزبان، رئیس و سالار است. بر این اساس احتمال دارد که نعمان و ماه دو اسم باشند یا یکی اسم دیگری لقب باشد ومعنای زوطی نیز در عربی همان نعمان می باشد و معنای ماه، مرزبان والله اعلم.(سلیمان،43-44).

والد امجد امام صاحب حضرت (ثابت) در خود کوفه تولد شده اند چنانکه (زوطی) این فرزند نیک فال خویش را به خدمت حضرت علی رض حاضر نموده آن جناب در حق او شفقت بزرگانه را مرعی داشته در باره وی و اولادش ادعیه خیر را ابراز فرمودند.

حالات زند گانی (ثابت) کاملا نا معلوم است از آثار و قرائن چنان به عیان می رسد که البته ایام زندگانی خویش را به سوداگری به سر می آورد بعد ازآن که به عمر چهل سالگی رسیده بود حضرت ایزد پاک او را فرزندی عطا و کرامت فرمود که نامش را

(نعمان) گذاشت و بعد از چندی او را مادر ایام به نام (امام اعظم) اشتهار داده است افتخاربخشید.

مصاحبه:

طوریکه واضح است که حضرت امام اعظم (رحمه الله) زادگاه اصلی آن قریه خواجه سیاران علیا ولایت پروان می باشد من پژوهش میدانی وساحوی را که در باب زنده گی و اصل و نسب امام اعظم انجام داده ام و مصاحبه هایی همراه رجال برجسته آن دیار داشته ام که یکی از آن مشاهیر که دراین باب سخن زده اند مولوی عبدالصمد امام جمعه مسجد آن دیار بوده و شخص دیگری بنام غلام (رحمه الله)مان رئیس شورای همبستگی قریه خواجه سیاران می باشد و بنابر روایات آن دو شخص برجسته و مردم اهالی آن دیار اصل ونسب و زادگاه آن را قریه خواجه سیاران می دانند مصاحبه من به روایت تصویر.

به روایت رجال برجسته و مردم قریه خواجه سیاران علیا امام اعظم (رحمه الله) سفرهایی در دوران زنده گی خویش به شهر ها و مناطق مختلف داشته است که یکی از آن سفرها به شهر کابل و ولایت پروان زادگاه اصلی خویش همان قریه خواجه سیاران علیا که در شش کیلومتری غرب شهر چاریکارمرکز ولایت پروان موقعیت دارد

سفرنموده است و آثار و علایم تاریخی در این اماکن از امام هم موجود بوده که بیانگر و نشان دهنده اصل ونسب وی را مشخص می کند که شاید از روزگار اجداد وی باشد ویا ازسفر امام به محل اجداد خویش (خواجه سیاران علیا) و این آثار موجوده به روایت تصویر:

کوفه محل تولد و رشد شخصیت ابوحنیفه:

در دوره خلافت حضرت علی رض مرکز خلافت از مدینه منوره به شهر کوفه منتقل شد. حضرت علی در همین شهر به دست یکی از خوارج (که از یاران خود وی بودند) به شهادت رسید. کوفه پایتخت عراق و زادگاه ابوحنیفه، مرکز عمدهٔ این منازعات بود. جنک های جمل و صفین و نهروان همه در عراق رخ داده بود. شهادت جانگداز نوهٔ پیامبر ص امام حسین در سال 61 هجری نیز در همان جا واقع شد.

عراق زادگاه همه این فرقه ها و سرزمین بود که درآن هم بنی امیّه و هم عباسیان نهایت فشار را در سرکوبی مخالفان اعمال می کردند. زمان تولد امام ابوحنیفه درست 19 سال پس از امام حسین رض در کربلا یعنی در سال 80 هجری اتفاق افتاد و رشد ایشان مصادف بود با اوج این مخاصمات گروهی و فرقه ی. در دوره امام ابوحنیفه چنانکه اشاره شد به گفته ابوالحسن اشعری در مقالات اسلامی وشهرستانی در الملل والنحل و عبدالقادر بغدادی در الفرق 5 گروه اصلی معتزله، جبریه، خوارج، مرجئه و شیعه فعالیت داشتند و به ترویج مذهب و تعلیم عقاید می پرداختند.(یوسف ارباب: 1390، 207).

کوفه مرکز علم ودانش:

در آن زمان شهر کوفه یکی از مراکز بزرگ علمی جهان اسلام به شمار می آمد؛ زیرا این شهردر زمان خلافت خلیفه دوم، حضرت عمر بن خطاب رض و به دستور وی تأسیس شد. به خاطر موقعیت جغرافیایی خوب و آب و هوای مناسب، به سرعت ترقی کرد. در آن هنگام حضرت عمر، حضرت عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود را به کوفه فرستاد و فرمود:« اننی قد بعثت الیکم عمارا امیراً ووزیرا و هما من النجباء من اصحاب محمد ص، من اهب بدر، فاسمعو لهما و اقتدوا بهما وقد اثرتکم بعبدالله علی نفسی.» (یوسف ارباب: 1390، 188-189).

ای اهل کوفه! من برای تان عمار را به عنوان امیر وابن مسعود را به عنوان معلم و جانشین خویش فرستادم. این دو از یاران برگزیده محمد ص و از اهل بدر اند، به فرمان آن دو گوش دهید و از آنان پیروی نمایید . من عبدالله بن مسعود را برای تان به

جـای خـویش تـرجیح داده ام. حضـرت عبداللـه بـن مسـعود از مقـام علمـی شـامخی برخـوردار بـود و بـه همـین دلیـل حضرت عمـر، او را بـه جـای خـویش بـه کوفـه فرسـتاد وفرمـود:» کنیـفُ مُلـی فقهـا اثـرت بـه اهـل القادسـیه.» سرایـی اسـت پـر از علـم ودانـش کـه من او را برای اهل قادسیه ترجیح مید هم.....

در زمـان خلافـت حضـرت علـی رض کوفـه بـه یکـی از مراکـز مهـم علمـی و تـاریخی جهـان اسـلام تبـدیل شـد و محـدثان و فقهـا از اطـراف و اکنـاف عـالم اسـلام بـه آنجـا روی مـی آوردنـد. علامـه عجلـی مـی گویـد:« بـیش از هـزار و پانصـد تـن از یـاران پیـامبر ص کـه در میان شـان بیسـت و چهـار نفـر از اهـل بـدر بودنـد، در شـهر کوفـه اقامـت گزیدنـد. بـر ایـن اسـاس سـفیان بـن عینیـه مـی فرمود:مناسـک حـج را از اهـل مکـه بیاموزیـد و قرائـت قـرآن را از اهـل مدینـه و مسـائل حـلال وحـرام را از اهـل کوفـه. از ایـن رو ایـن مرکـز علمـی تـأثیر بسزایی در رشد و شگوفایی مذهب امام ابوحنیفه داشت. (یوسف ارباب: 1390، 188-189).

شهادت امام:

در یـن فرصـت عهـد خلافـت عبـدالملک بـن مـروان کـه تـاج دار عهدمروانیـه بـود و بسـا اشخاصـی کـه بـه دیـدار جهـان آرای حضـرت سـید المرسـلین چشـم هـای شـان روشـن و بـه ملاقـات آن هـا مشرف شـده بودنـد در ایـن موقـع حیـات داشـتند چنانکـه بـه شرف دسـت بوسـی چنـد تنـی از ایشـان (حضـرت نعـمان) نیـز کسـب مف خرت ورزیـده اسـت. از آن جملـه یکـی (انـس بـن مالـک رض) کـه خـادم خصوصـی حضـرت رسـالت پنـاهی بـوده و در سـنه 92 هجـری جهـان فـانی را پـدرود کـرده اقامـت گـزین عـالم جـاودانی گشـت ودیگـر (سـهب بـن سـعد) کـه ذر سـنه 91 هجـری رحلـت نمـوده، وهـم (ابوطفیـل بـن عـامرین) ورثـه اسـت کـه در آن وقـت اثبـات وجـود داشـت و در سـنه {100} از دارالفنـا بـه دار البقـاء رحلت نمود.(شبلی نعمانی،1385: 25-26).

جنـازه امـام توسـط حـدود پنجـاه هـزار نفـر مشـاعیت شـد وخلیفـه(ابوجعفر) بعـداز دفـن بـر بـالای قـبر او ادای نمازجنـازه کـرد،و در مقـبره کـه بنـام (خیـزران) مسـمی اسـت،دفن گردید،که آن محله را بنام (حی الأعظمییه) یاد میکنند.(عزیزی،1387: 52-53)

نتیجه گیری:

از پژوهشی که پیرامون زنده گی، نام ونسب و کوفه محل تولد و رشد شخصیت حضرت امام اعظم (رحمه الله) به عمل آمد ونتیجه آن را می توان چنین بیان نمود:

حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) شخصیت چند بعدی است. او مفسر، محدث، فقیه، متقی وپرهیز گار بوده، ولی متأسفانه ابعاد مختلفه شخصیت موصوف در کشور ما تا اکنون طوری که ایجاب می نماید تدقیق و تحقیق قرار نگرفته است. امام اعظم (رحمه الله) بنابر قول مشهور متولد در سال 80 هجری قمری متولد و در سال 150 هجری به عمر 70 سالگی این جهان فانی را وداع گفت، یکی از امامان مشهور اهل سنت والجماعت می باشد.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) از شخصیت های برازنده اسلامی است. که نه تنها به افغان ها بلکه برای همه ملت اسلامی، مایه افتخار است اما این مباهات صرف با ذکر نام امام و تجلیل و یاد بود از شخصیت ایشان کفایت نمی کند. ما باید همگام با تازه نمودن راه، کارنامه ها، مبارزات علمی، سیاسی، فرهنگی و فکری و انجام خدمات شایسته و ماندگار آنها بوده باشیم.امام دارای مکتبی بود که افکار و اندیشه های ناب و سازنده، و کارنامه های جاوید او، سرمشق برای اندیشمندان، علماء واهل نظر ما، در عصر کنونی باید باشد. و با الگو قرار دادن امام شان در ایمان، تقوی دیانت، موقف گیری های سالم و سازنده در مقابل تهاجمات اجنبی، مجاهدت ها و سازش نا پذیری و استقامت دینی و ایمانی، در رفع نابسامانی های موجود اخلاقی، دینی، فکری، فرهنگی، و عقیدتی وانحرافات و عقب مانده گی های اقتصادی و مدنی موجود مبادرت ورزند.نتیجه اینکه به قرار پژوهش محترم داکتر عنایت الله ابلاغ، امام اعظم (رحمه الله) از مردم افغانستان، مربوط ولایت پروان می باشد، که در شمال پایتخت

کابل امروزی(قریه خواجه سیاران علیا شهر چاریکار مرکز ولایت پروان واقع می باشد.

همچنین محقق افغان که از کتب تاریخی افغان استفاده کرده اند و طی پژوهش های شان موطن اصلی امام را ولایت پروان و قریه وی را خواجه سیاران گفته اند که در چاریکار پروان واقع است، بدان مناسبت بوده که یکی از لیسه مشهور پروان مسمی به لیسه نعمان کرده شده است.

سرچشمه ها:

عزیزی، نورالحق.(1386). شخصیت علمی –جهانی امام اعظم ابوحنیفه(مجموعه مقالات). کابل: انتشارات مطبعه بهیر، چاپ اول.

نعمانی، شبلی.(1385). تحفه الامان فی سیرت نعمان. مترجم: برهان الدین کشکی.کابل: انتشارات اقراء، چاپ اول.

سلیمان، وهبی.(ب.ت). جلوه های زنده گانی از امام ابوحنیفه. مترجم: امین الله کریمی.

ارباب، محمد یوسف ودیگران.(1390). بررسی آراء و اندیشه های امام ابوحنیفه. گرد آورنده: موسی عزیزی.تهران: انتشارات احسان، چاپ اول.

توکلی، محمد رؤوف.(1388). چهار امام اهل سنت و جماعت.کابل: انتشارات خیری، چاپ اول.

بخاری،ابو محمد بن اسماعیل.(ب. ت). مختصرصحیح بخاری. مترجم: عبدالقادر ترشابی. پاکستان: انتشارات تاج کمپنی، چاپ اول.

دیوبندی ، محمود حسن و دیگران.(ب. ت). تفسیر کابلی. مترجم شبیر احمد عثمانی دیوبندی. جلد4-6-5پاکستان: انتشارات سیلاب،چاپ اول.

فصل سوم

مناقب و ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

الفقه زرعُ ابن مسعود و علقمة حصادُهُ ثم ابراهیم دوّاسُ
نعمانُ طاحنُهُ یعقوبُ عاجنُهُ محمدٌ خابزٌ و الأکلُ الناسُ

استاد محمد شریف رباطی درانی
رئیس تدقیق و مطالعات علوم اسلامی

این یک حقیقت ظاهر و هویداست که در هر عصر و زمان علماء، دانشمندان، مؤلفان، مصنفان، محققان، پژوهشگران و بزرگان دینی و حتی مجددان، خدمات و شهکاری های علمی، تحقیقی و تدقیقی را پیرامون تعلیم و تعلم، توضیح و تشریح، تطبیق و تنفیذ احکام و فرامین الهی در پرتو آیات قرآنی و احادیث نبوی انجام داده اند، اماهیچگاه و هیچ فردی نتوانسته است، آنچه را أئمه أربعه در این راستا انجام داده اند، انجام دهند. بنابراین خدمات شائسته و گرانسنگ اینها بعد از صحابه کرام و تابعین عظام نسبت به سایر اقشار و انصاف جامعه، از جایگاه خاص و شامخی برخوردار بوده و می باشند.

اگر ما از أئمه أربعه (رحمه الله) جمیعا به خصوص از امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) متابعت و پیروی می کنیم، در حقیقت از دین خدا، سنت رسول الله و اقوال زرین

صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین متابعت و پیروی می کنیم، زیرا آنان جز از احکام و فرامین الهی و ارشادات نبوی چیزی دیگری نه گفته اند.

طوری که امام بزرگوار می فرماید:(**ما جاء عن الرسول صلی الله علیه و آله وسلم فعلی الرأس و العین و ما جاء عن الصحابة اخترنا. و ما کان من غیر ذلک، فهم رجال و نحن رجال**) سیرأعلام النبلاء ج2 ص1584

همچنان می فرماید:(**آ خذ بکتاب الله فما لم اجد فبسنة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، فإن لم اجد فی کتاب الله و لا فی سنة رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أ خذت بقول صحابة آ خذ بقول من شئت منهم و ادع من شئت منهم و لا أخرج من قولهم إلی قول غیرهم، فأما اذا انتهی الأمر أو جاء إلی ابراهیم والشعبی و ابن سیرین و الحسن و عطاء و سعید بن المسیب و عدد رجالا فقوم اجتهدوا فاجتهد کما اجتهدوا**) تاریخ بغداد- أحمد بن علی ابوبکرالخطیب ج13ص365 المکتبة الشاملة.

قال امام ابوحنیفه (رحمه الله): (**اذا صح الحدیث فهو مذهبی**) رد المحتار علی الدر المختار ج1 ص159.

یعنی:" هنگامی که حدیث صحیح شد، همان مذهب من است."

امام اعظم ابوحنیفه اجتهاد و رأی خود را کاملا بر حق نداسته، بلکه همیشه به آراء و نظریات دیگران گوش فرا می داد و اگر نظر دیگران حق به جانب می بود، همان را می پذیرفت، اگر قولی م خالف قرآن و سنت می بود آن را رد کرده و می فرمود: (**اذا قلت قولا یخالف کتاب الله و خبرالرسول فأترکوا قولی**) "هرگاه من قولی را بیان داشتم که خلاف قرآن و سنت نبوی بود، آن را بگذارید". آریانا دایرة المعارف(دوره دوم) ج1ص 722

ابوحنیفه پس از درگذشت استاد خود حماد، برجایگاه وی تکیه زد و مدت (30) سال در رأس یکی از مهم ترین حلقه های فقه کوفه، به تبیین نظریات و شیوه های استنباط خود در فروع فقهی پرداخت. با اینکه جو علمی کوفه چندان با وی مساعدت نداشت، اما جذابیت حلقهٔ او بسیاری از طالبان علم را از اقصی نقاط سرزمینهای اسلامی به گرد وی آورد. البته امام ابویوسف و امام محمد بن حسن شیبانی، در میان

ایـن شـاگردان منزلـت ممتـازی داشـتند و در واقـع هـم در انتقـال تعـالیم ابوحنیفـه و هـم در تدوین بسط آموزه های وی، نقش اساسی را ایفا نمودند.

امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) آزاد اندیشـی در فقـه را تـرویج مـی کـرد، و هرگـز کسـی را بـه تقلیـد نـا آگاهانـه از خـود فـرا نمـی خوانـد، در عبـارتی کـه امـام زفـر بـن هـذیل (رحمه الله) از ابوحنیفـه (رحمه الله) نقـل کـرده، وی صریحـا ابـزار داشـته اسـت کـه بـر کسـی حـلال نیسـت بـدون آنکـه دلیـل مـا را در صـدور فتـوایی بدانـد، صرفـا برپایـۀ تقلیـد از او فتـوا دهـد.(نک:ابن عبـدالبر،145). وی بـا چنـان تأکیـدی ایـن آمـوزۀ خـود را بـه اصـحاب خـود القـاء نمـوده بـود کـه تـا نسـل هـای بعـد، پیـروان او تقلیـد عـالمی از عـالم دیگـر را بـدون آگـاهی از مبنـای حکـم، حـرام مـی شـمردند.(نک: عبـدالقادر قرشـی، 347/1؛ دارمـی، عـثمان،144) مقایسـه بـین فقـه ابوحنیفـه و شـاگردان او، آشـکارا نشـان مـی دهـد کـه آنـان هرگز مقلـد ابوحنیفـه نبـوده انـد و بسـان مجتهـدانی، بـه اسـتنباط مسـتقیم احکـام از منـابع آنهـا می پرداختنه و در پاره ای از موارد به خلاف نظر استاد خود نظر می داده اند(1).

1. دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج5 ص400

بعضی از ویژگی های امام

تابعی بودن امام اعظم ابوحنیفه

امام ابوحنیفه (رحمه الله) تابعی بود و تمام محققین در این مورد موافق اند که امام ابوحنیفه با حضرت أنس ابن مالک ملاقات داشته و بعضی احادیث را از ایشان روایت کرده است، به طور مثال: (**طلب العلم فريضة على كل مسلم**) این حدیث را امام عظم ابوحنیفه (رحمه الله) از حضرت انس ابن مالک رضی الله عنه روایت فرموده اند. دایرة المعارف آریانا ج 1 ص 721.

ایجاد و ساختار مجمع استشاری

یکی از ابتکارات بارز امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) به اساس فرمان الهی که می فرماید: { **وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**}الشوری : 38 ساختار مجمع استشاری و شورای خاص بود که این شورای به منظور تدوین قوانین اسلامی، احکام و مسایل فقهی شریعت مطهره عرض اندام نموده بود، امام با این اقدام خود خلای ضمنی را که با قطع شدن مجمع استشاری پس از پایان خلافت راشده در نظام قانونی اسلام ایجاد شده بود؛ پر کرد.

دولت اسلامی در اواخر قرن اول هجری حدود خود را از اسپانیا "اندلس" تا "سند" گسترانیده بود و مردمان گوناگون را که دارای فرهنگ، عادات، شعایر و آداب مخصوص به خود بودند در بر می گرفت؛ علاوه بر این در داخل نیز مسائل وجود داشت که به اقتصاد، تجارت، زراعت، صنعت و روابط زناشویی مربوط می شد، دعاوی کشوری یا جزایی پدیدار می شد که باید در زمینه مسائل خارجی، مناسبات این دولت بزرگ با دولت های دیگر در همچو مسایل بویژه در امور جنگ، صلح، روابط سیاسی، تجارت وتأمین روابط خارجی، مکاتبات و روابط گمرکی و غیره توجه دقیق صورت می گرفت.

در چنین شرایطی امام اعظم ابوحنیفه با تأسیس نهاد قانونی خاص به ابتکار شخصی خود قوانین منصوص و معمول بها را انتخاب و موارد غیر منصوص را در روشنی و چارچوب موارد منصوص در مجمع استشاری به رأی گیری گذاشته و پس از غور و بررسی و تبادل افکار آنها را تهیه و تنظیم و تدوین می نمود. تنها شخص عاقبت اندیشی چون او می توانست به چنین طرحی بنیدیشد، زیرا شخصی بسیار هوشیار و با بصیرت بود و بادقت کامل و سنجیده دریافت که اگر بخواهد می تواند این شکاف عمیق را با اجتهاد خود و دیگر اعضای مجمع فقهی پر کند و مطمئنا این کار به نحو کامل و رضایت بخش انجام گرفت.

برخی از احکام قطعی الثبوت و قطعی الدلالة چنان اند که در آنها ابهام، اجمال و یا تعارضی وجود ندارد، مانند حرمت زنا، فرض بودن نماز های پنجگانه، روزه، زکات، حج، عدم جواز نکاح با محارم و غیره این نوع احکام و مسائل را هر شخصی می تواند از قرآن و سنت دریافت نماید. بدیهی است این نوع مسائل محل اجتهاد و تقلید نیستند.

اما نوع دیگری از احکام قرآن و سنت، احکامی اند که در آنها ابهام ، اجمال ، و یا تعارض ادله یافت می شود، به عنوان مثال در قران کریم آمده است { **أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طيبا**} النسا: 43

اکنون آیا منظور از { **لامستم** } حقیقتا لمس زن است چنانچه امام شافعی (رحمه الله) فهمیده –یا اینکه {**لامستم**} کنایه از مباشرت با زن است؟ چنانکه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) گفته است. یا مثلا در حدیث شریف آمده است (**من مس إمرآته فليوضآ**) ولی در حدیث دیگر از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت است **عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ رسول الله-صلى الله عليه وسلم- قَبَّلَ بَعْضَ نِسَائِهِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلاَةِ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ.**) رواه سنن ابن ماجه، باب الوضوء من القُبلة.

از حدیث اول فهمیده می شود که لمس زن ناقض وضوء است، چنانکه امام شافعی (رحمه الله) فهمیده، ولی از فعل رسول الله ﷺ ثابت می شود که ناقض وضوء نیست، چنانکه امام ابوحنیفه (رحمه الله) گفته است. هم چنین درمورد مس ذکر در سنن ابوداود دو حدیث متعارض را می بینیم در یک حدیث می خوانیم عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ بُسْرَةَ بِنْتِ صَفْوَانَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- :« **مَنْ مَسَّ ذَكَرَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ** ». رواه أبوداؤد رقم الحديث (181) باب الوضوء من مس الذكر.

و درحدیث دیگری می بینیم که فرمود:(**هَلْ هُوَ إِلا مُضْغَةٌ مِنْه أَوْ قال بَضْعَةٌ**؟)

رواه أبوداؤد باب الرخصة فی ذلک.

علما برای رفع تعارض بین این نوع احادیث روش های مختلفی اتخاذ کرده اند:

برخی حدیث قولی را همواره بر حدیث فعلی ترجیح می دهند.

برخی دیگر بر عکس آن.

عده یی متن و واژه های استفاده شده در حدیث را معیار برای ترجیح بین احادیث قرار می دهند.

برخی دیگر سند آنرا معیار قرار داده اند.

برخی از مجتهدین علو سند را، معیار ترجیح می دانند.

برخی دیگر فقیه بودن راویان را دلیل ترجیح قرارد اده اند.

اینجاست که در همچو مسایل اجتهاد و ابراز نظر فقهای کرام لازمی پنداشته می شود.

امام خوش بیان و شیک پوش بودند

وی متوسط القامت، خوش بیان، اهل منطق، دارای صدای گیرا، و شیک پوش بود. زیاد عطر استعمال می کرد، به طوری که هنگام ورود و خروج از خانه، بوی خوش از او به مشام می رسید.

همچنین دست و دل باز بود، و به ظاهر خودش هم خیلی توجه می کرد، چنان که لباسش را به سی دینار تخمین می زدند. ابویوسف می گوید: امام ابوحنیفه(رحمه الله)

از بند کفشهایش هم مواظبت می کرد، زیرا هیچ گاه دیده نشده که بند کفشهایش باز و یا پاره شده باشد.

امام ابوحنیفه(رحمه الله) علاوه بر اینکه به لباس و ظاهر خودش زیاد اهمیت می داد، دیگران را هم به حفظ ظاهر تشویق می کرد. روزی یکی از همنشین های خود را دید که لباس کهنه و ژنده ای را به تن کرده بود، بدون اینکه کسی متوجه شود ، مبلغ یک صد درهم به او داد، تا با آن لباس مناسبی برای خویش تهیه نماید، ولی آن مرد به او گفت: من وضع مالیم خوبست و به چنان پولی احتیاج ندارم.

امام ابوحنیفه(رحمه الله) با لحن عتاب آمیزی به وی گفت: آیا این حدیث را نشنیده ای که رسول خدا(ﷺ) فرموده: «ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده»؟ ـ خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر بنده اش مشاهده نماید. پس شایسته است که وضع خویش را دگرگون سازی تا دوستت برایت غمگین نشود.

از لحاظ صفات معنوی هم بسیار هشیار بود، و هشیاریش را در استنباط احکام و قانع نمودن طرف مقابل، و برطرف ساختن شبهه و اشتباهات به کار می برد. چنانکه عده ای که وجود خدا را انکار می کردند، روزی به دیدارش رفتند. امام ابوحنیفه(رحمه الله) به آنان گفت: چه می گوئید درباره ی کسی که بگوید، یک فروند کشتی پر از کالا را دیدم، که در دریا و میان امواج و بادهای مختلف بدون کشتیبان به راه خود ادامه می داد، آیا عقل چنین چیزی را می پذیرد؟ در جواب گفتند خیر. عقل و خیال چنین چیزی را قبول ندارد.

امام گفت: سبحان الله، وقتی عقل وجود چنین کشتی را بدون کشتیبان قبول ندارد، پس چگونه پا بر جا بودن دنیا را با آن همه دگرگونی و وسعت و اختلاف جوانب و نواحی بدون نگهبان و ایجاد کننده ای قبول دارد؟

هوشیاری و فراست امام ابوحنیفه(رحمه الله) او را برای هر نوع مناظره و جوابگوئی آماده نموده بود.

امام ابوحنیفه(رحمه‌الله) همیشه از حق دفاع می نموده و به خاطر آن هرگونه مشقتی را پذیرا می شده چنانکه به علت خودداری از قبول شغل قضاوت ، زندان و شکنجه های زیادی را تحمل نمود که خود بهترین گواه برای پایداریش در دفاع از حق می باشد (1).

آسانگیری امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله)

وقتی دیدگاه ها و تقسیمات و نظریات و جهت گیری های مذهب امام اعظم ابوحنیفه را بررسی می کنیم، در می یابیم که این مذهب بر مبنای اصولی بنا گردیده است که مورد ملاحظه ی گذشتگان و آیندگان قرار می گیرد از جمله ی این اصول و مبانی است: آسان گیری درعبادات و معاملات؛ مثلاً، ابوحنیفه می گوید: "هرگاه نجاستی به بدن یا به لباس خورد، پاک کردن آن با هرمایع پاکی که آن را برطرف سازد، مانند گلاب و سرکه، جایز است و پاک سازی منحصر ـ تنها به آب نیست" و یا می گوید: "هرگاه انسان در یک شب تاریک خواست نماز بخواند و «تعیین قبله» بر وی مشتبه شد وبعد از تلاش و کوشش برای یافتن قبله، رو به غیر جهت قبله نماز بخواند، نمازش صحیح است، اگرچه بعداً معلوم گردد که دراین اجتهاد خود به خطا رفته بوده است. هم چنین، در باره ی زکات نیز، او جایز می داند که به جای اصل مال زکات، قیمت آن پرداخت شود و به نظر او در زمینی که ملک مسلمان است،« خراج » و « عشر= یک دهم » با هم جمع نمی شوند و بنابر این، هرگاه مسلمان از این زمین خراج داد، زکات در آن بر وی واجب نیست و اگر یک دهم را به عنوان زکات پرداخت کرد، خراج بر وی واجب نمی شود. ابوحنیفه، هم چنین در معاملات، خریدن میوۀ درختان پیش از رسیدن را جایز می داند –اگر چه مشتری شرط نکرده باشد که تا وقت رسیدن روی درخت بماند – و (درصورت فروش)، مشتری باید آن را بچیند. این اقوال

1. سنی دیلی دسته :مسائل اهل سنت منتشر شده در 10 مرداد 1396

و امثال فراوان آنها بدین اشاره دارد که ابوحنیفه مایل است که بر مردم آسان بگیرد، در حالی که بعضی از فقها میل به سخت گیری دارند.

- ابوحنیفه (رحمه‌الله) حال فقیر و ضعیف را مراعات می کرد؛ برای مثال، او زکات از زیورآلات طلا و نقره را واجب می داند، تا از این راه برای فقیران گشایش حاصل شود و به نظر او اگر کسی آن قدر بدهی داشته باشد که بدهی او به اندازه ی همه ی مالش باشد، زکات بر او واجب نیست، که بدون شک، این به نفع بدهکار است و کار او را آسان می کند.

- تا آن جا که ممکن باشد، تصرّفات انسان را صحیح تلقی می کند، او می کوشد تصرّفات انسان را – مادام که سالم و کامل بوده، شرایط تصرف صحیح را داشته باشد- صحیح و مقبول بداند؛ برای مثال، او می گوید: اسلام آوردن کودک عاقلی که به حدّ رشد نرسیده است، همانند اسلام آوردن بزرگان صحیح و معتبر است و هم چنین، برای وصیّ ای که سرپرستی مال یتیم را به عهده دارد، جایز می داند که در مال او تجارت کند.

- مراعات حرمت انسان و بشریت وی، برای امام ابوحنیفه مهم است و لذا می گوید: "ولیّ زن بالغ و رشید بر او سلطه ای ندارد که وی را به ازدواج هرکس که خود دوست دارد، درآورد، زیرا چنین زنی، به نظر او، حق دارد که خود مستقیماً درعقد ازدواج خود دست داشته باشد و این عقد صحیح است و به نظر او، اگر مردی دختر بالغ خود را به عقد کسی درآورد و دختر از آن ازدواج ناراضی بوده و آن را دوست نداشته باشد، این عقد ازدواج صحیح نیست. نیز، ابوحنیفه در ازدواج، شهادت یک مرد و دو زن را هم جایز می داند و شرط نمی گیرد که گواهان فقط باید دو مرد باشند و نیز شهادت اهل ذمّه علیه هم دیگر را جایز می داند.

- او سیادت و سروری دولت را در امام و پیشوای مسلمین متجلّی می داند و لذا این را از جمله ی حقوق و اختیارات امام، یعنی حاکم شرعی، قرار داده که در آن چه مسلمانان از سرزمین های فتح شده به غنیمت می گیرند، برحسب اقتضای مصلحت، تصرّف کند و بازهم از حقوق و اختیارات امام می داند که به هر وسیله ی مفیدی که صلاح می داند مجاهدان را برجنگ تشویق و تحریض کند، مانند این که سهم معیّنی

از مال را به کسی بدهد که در پیکار، کارمعیّنی را انجام می دهد و بدان وسیله به پیروزی مسلمانان کمک می کند و هم چنین به امام حق می دهد که به کسانی که زمین های موات را احیا می کنند و حاصلخیز و ثمربخش می نمایند، حقّ تملیک بدهد و به امام حقّ ولایت بر «لقیط (کودکان سر راهی)» و حق اجرای قصاص و استیفای ان را نیز می دهد.

صداقت در تجارت

امام در آغاز کار خود، تنها به تجارت می پرداخت، سپس همراه تجارت به کسب علم نیز روی آورد و در تمام دوران زندگیش شغل تجارت را رها نکرد و به تجارت ابریشم می پرداخت. شاید تجارت ابریشم را از پدربزرگوارش فرا گرفته باشد. او در کار تجارت ماهر و کامروا بود و در کوفه دکانی معروف داشت و در تجارت از شرکای تجاری خود کمک می گرفت، که به نیابت از وی به سفر می رفتند و یکی از شرکای وی حفص بن عبدالرحمن بود.

امام ابوحنیفه در تجارت امین بود و مشتری را هرگز فریب نمی داد و در سود قیمت کالا، زیاده روی نمی کرد اگر در کالای او عیوبی وجود می داشت، آن را به مشتری می گفت.

نقل شده که یک بار جامه های معیوبی را به شریکش "حفص" داده که بفروشد و در حین فروش، عیب آن را به مشتری بگوید، ولی شریکش فراموش کرده که عیب را به مشتری بگوید، لذا امام تلاش کرده که مشتری را پیدا کند اما موفق به پیدا کردن نشده و به همین دلیل، ایشان تمام بهای آن کالا را صدقه نموده اند امام توانست که تجارت و علم را به خوبی باهم گرد آورد.

تقوای و پرهیزگاری امام

در هدایه مسئله ی است : (اگر نجاست خفیفه به لباس نماز گزار برسد) در حالی نماز با آن جایز است که این نجاست ربع ویا چهارم حصه لباس را احتوا نکند)[1].این موضوع را الفقه الاسلامی و ادلته نیز آورده است(**مادونه ربع الثوب**).

الفقة الاسلامی و ادلته ج1ص322)

(اما روز امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) از راهی می گذشت که لباس هایش ملوث به لای و لوش شد، گفتند: ای امام! تو مقداری معین نجاست بر جامه را رخصت می دهی اما این قدر گل را می شویی، امام فرمود: آری آن فتواست و این تقوا[2] .

یزید بن هارون می گوید: روز امام ابوحنیفه (رحمه الله) را دیدم که در نزدیکی خانه ی کسی در معرض آفتاب نشسته بود و به وی گفتیم : چرا زیر سایه این خانه نمی روی و آنجا بنشینی؟! ابوحنیفه (رحمه الله) گفت: صاحب این خانه چند درهمی به من بدهکار است، دوست ندارم که در زیر سایه خانه اش بنشینم.

در روایتی آمده است که گفت: بر صاحب این خانه وامی دارم و خوش نداشتم که از سایه دیوارش استفاده کنم و این جلب منفعتی باشد(چون هر وامی که موجب جلب منفعتی شود، سود و رباست) البته من آن را بر مردم واجب نمی دانم ولیکن بر عالم لازم است که خودش بیشتر از آن مقداری که به مردم سفارش می کند، به علم خود عمل کند. تحلیل زندگانی و بررسی مذاهب فقهی چهارگانه امام اهل سنت.

---

[1] الهداية ش(رحمه الله) البداية ج 1ص72 و -ش(رحمه الله) قدوری ترجمه التسهيل الضروری – لمسايل القدوری ص 27 .

[2] -(عطار 1384، 221)

ویژگی دیگری امام (رحمه الله)

یکی از ویژگیهای دیگر امام این بود که: به جز آن حدیثی را که حفظ می داشت روایت نمی کرد. چنانکه محمد بن سعد العَوْفی می گوید: (**قال محمد بن سعد العَوْفی: سمعت یحیی بن معین یقول: کان ابوحنیفة لا یُحدث بالحدیث الإ بما یحفظه، و لا یُحدث بما لا یحفظه**) سیرأعلام النبلاء ج2 ص1582

بی گمان، این احکام و اصول، شایستگی آن را دارند که ابوحنیفه را سزاوار لقب «امام اهل الرّأی» سازند و این چیز شگفت انگیزی هم نیست، زیرا او فراوان اجتهاد می نمود و هرجای که نصّی وجود نداشت، به قیاس عمل می کرد و چنان که دیدیم او شاگرد واقعی حمّاد و نخعی بود که از برجستگان فقهای اهل رأی و نظر بودند.

علاوه برآن، امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در استنباط احکام از احادیث نبوی، هوشمندی و نبوغ درخشانی داشت؛ چنان که ما در زمان ابوحنیفه کسانی را می یابیم که احادیث نبوی را حفظ می کردند ولی جز ظواهر آن ها، چیزی از آن را نمی فهمیدند، امّا امام اعظم ابوحنیفه درعمق معانی آن ها فرو می رفت، تا از آن ها چیزی بیرون کشد که به حال امّت سودمند باشد، بدون این که با نصوص آن ها در تعارض باشد. روایت کرده اند که "اعمش محدّث" تعدادی احادیث را بر ابوحنیفه فرو خواند و ابوحنیفه آن ها را به خاطر سپرد. بعد از مدّتی، روزی ابوحنیفه در مجلس اعمش بود که کسی آمد و مسایلی را از اعمش پرسید و او نتواست پاسخ دهد و به ابوحنیفه رو کرد و گفت: تو در جواب آن مسایل چه می گویی؟ ابوحنیفه فوراً بدان ها پاسخ داد و اعمش به وی گفت: این پاسخ ها را از کجا فهمیده ای؟! ابوحنیفه گفت: ازهمان احادیثی که از تو روایت کرده ام ... و سپس، قسمتی از آن احادیث را با اسنادهایشان بر اعمش خواند. اعمش گفت: کافی است! چیز را که من درمدّت صد روز برای تو روایت کرده ام، تو در یک ساعت برایم باز گو می کنی؟!! من نمی دانستم که تو به این احادیث عمل می کنی؛ ای فقیهان! درحقیقت شما داکترهستید و ما اهل حدیث مانند دارو فروش!.

ابوحنیفه به احادیث متواتر و احادیث مشهور و احادیث آحاد عمل می کند و هرگاه به روایت شخصی عمل نمی کرد، باز حدیث نبوی را مورد ایراد قرار نمی داد، بلکه این ایراد را متوجه روای می دانست به همین دلیل، می بینیم که ابوحنیفه در کتاب«العالم والمتعلم) می گوید:« ردّ من برهرکس که گفته ای برخلاف قرآنکریم را از پیامبر ﷺنقل می کند، ردّ بر پیامبر ﷺهرگز نیست، بلکه ردّ برکسی است که به دروغ چیزی از پیامبر ﷺنقل می کند و اتّهام متوجّه آن شخص است، نه این که خدای ناخواسته متوجه رسول خدا ﷺباشد-العیاذ بالله- چیزی را که پیامبر ﷺگفته باشد، بر سر و چشمان ماست، خواه شنیده باشیم و خواه نشنیده باشیم و بدان ایمان کامل داریم و گواهی می دهیم که همان طور است که پیامبر ﷺفرموده است و شهادت می دهیم که هرگز پیامبر ﷺبه چیز امر نکرده است که خداوند از آن نهی کرده باشد-العیاذ بالله و هرگز چیز را که خداوند پیوسته باشد نگسسته است و هرگز چیز را به خلاف توصیف خدا، توصیف ننموده است و به تأکید گواهی می دهیم که پیامبر ﷺدرهمه ی امور طبق احکام و فرامین الهی عمل می کند و هیچ گاه مرتکب بدعت و ابتکار در دین نشده است و هرگز چیزی را که خدا نگفته باشد، به وی نسبت نداده است و از متکلّفان (جاعلان) نبوده است العیاذ بالله اینجا ست که خداوند گفته است. (**مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ**)[1]

« هرکس از پیامبر ﷺاطاعت کند، بی گمان از خداوند اطاعت کرده است».

شاگردان بزرگ ابوحنیفه هم این تهمت را به طور جدّی از او نفی کرده اند و تأیید نموده اند که او پیش ازهر چیز در برابر کتاب خدا و سنّت رسول الله ﷺ تسلیم و خاضع بوده است؛ کما این که امام زفر (رحمه الله) می گوید: «**به سخن مخالفان التفاتی نکنید، چون که بی گمان، ابوحنیفه و یاران ما درهیچ مسأله جز بر اساس قرآن و سنّت و اقوال درست و روایات صحیح، سخنی نگفته اند و سپس بر آن ها قیاس نموده اند".**

[1] - سوره النساء آیه 80

از سطور فوق چنین بر می آید که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) شخصیت چند بعدی بوده و ایشان محدث مدّبر، فقیه مشهور، عالم برجسته و متفکر جهان اسلام، حکیم با حکمت و صاحب اندیشه حکیمانه ای بود که در تمام عرصه های زندگی اعم از مسایل عبادات و معاملات، سیاست و اقتصاد جهت فراهم آوری تسهیلات لازم برای بندگان خدا توأم با درنظرداشت احکام و فرامین الهی، ارشادات و هدایات نبوی منحیث عالم خدا ترس و ربانی، مربی دلسوز، رهبر و پیشوا به گونه حکیمانه و مدبرانه و اصل رعایت حکمت در اندیشه، طبق طرز تفکر و روحیه حاکم در جامعه، بدون عدول از چوکات شریعت غرای محمدی چنان سعی مبذول می داشته که هم لعل بدست آید و هم دلی یار نرنجد.

بدون اغراق این طرز تفکر از آن محیط و ماحول سرچشمه می گرفت که امام در آن محیط امرار حیات داشت ، پر واضح است که امام (رحمه الله) در سال هشتادم هجری قمری در شهر زیبای کوفه که در آن زمان یکی از مراکز بزرگ علم و فرهنگ و محل زندگی تعدادی از صحابه کرام و تابعین عظام بود، چشم به جهان گشود.

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) از همان آوان زندگی به فراگیری علوم مختلف به ویژه علم کلام، حدیث و فقه پرداخت و از آنجا که ایشان با ذکاوت و هوش سرشار و علاقه خاص که به علم و دانش داشتند، از علماء و محدثین آن شهر اعم از صحابه کرام و تابعین عظام کسب علوم نموده و اندوخته ها بسیار عظیمی از احادیث رسول الله ﷺ را در سینه خود جای داده اند.

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) حدود هجده سال در مکتب کوفه در کنار استاد خود حماد بن سلیمان بوده و فقه را از اوشان آموخت، این مکتب دارای رجال علمی برجسته و به ویژه ای بوده، زیرا صحابه ای کرام چون عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در آن مکتب حضور داشته و یکی از برگزیده ترین شاگردان ابن مسعود علقمه بود که

تمام دانش او را آموخته و حفظ کرده بود، مسروق هم در همین مکتب پرورش یافته و فتاوای او پس از وفاتش میان فقهاء پخش شد.

شریح هم یکی از مردان دیگر این مکتب است که این شخصیت (62) سال منصب قضاوت را عهده دار بود و مذهب اهل رأی را تقویت کرده و در کنار این گروه، شعبی هم این مکتب را به حدیث و روایت تغذیه می کرد، و بدین ترتیب این مکتب به آمیخته ای از حدیث و رأی پیوند یافت است.

بعد ها حماد بن سلیمان (رحمه الله) همه این اندیشه ها و دانش ها را گرد آورد و به ابوحنیفه (رحمه الله) انتقال داد و ابوحنیفه نیز آنها را در قالب مذهب ریخت که با شیوه ای مستقل و گرایش متمایز از دیگران در جهان اسلام نمودار شد.[1]

نظر امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد استصحاب

استصحاب: در فقه ابوحنیفه، درامور تعبدی و غیر تعبدی نمونه های از استصحاب دیده می شود:

1- در باب طهارت، درمسأله معروف آن کس که به طهارت یقین داشته، در وقوع حدث تردید نماید، ابوحنیفه مطلقاً بر اساس ماده چهارم قاعده الفقهی: (**الیقین لا یزول بالشک**) بر بقاء طهارت حکم کرده است و این ماده از (**ما ثبت بیقین لا یرتفع بالشک و ما ثبت بیقین لا یرتفع الإ بیقین**) اخذ شده است. درالحکام شرح مجلدالاحکام ج1 ص22.

نمونه ای دیگر را در مبحث طلاق می توان یافت که وی بر خلاف دو معاصر کوفی خود، سفیان ثوری و شریک نخعی، بر پایه استحصاب، عقد نکاح را تا زمانی که بر وقوع طلاق یقین حاصل نشود، پا برجا دانسته است.[2]

[1]- تاریخ المذاهب الاسلامیه ص 366 و خاستگاه اختلاف ص 44 و مکانة الامام أبی حنیفه ص 76 بحواله تاریخ فقه اسلامی ص 68.

[2] - خوارزمی، ابوالمؤید، 153/2 نیزنک: علاوالدین بخاری، 377/3 به بعد، سرخسی اصول، 1/ 224 به بعد بحواله دایرة المعارف بزرگ اسلامی ص 399 ج 5

توسع درعبادات

امـام اعظـم ابوحنیفـه در مسـأیل گونـاگون مربـوط بـه عبـادات، دربسـیاری ازمـوارد دوران امـر بـین احیـاط و توسـع، بـه توسـع گراییـده اسـت اگرچـه یکایـک فتـاوی مـورد نظـر در سـاختار فقهـی ابوحنیفـه مبـانی روشـن و مشـخص دارنـد، ولـی توسـع درعبـادات بـه عنـوان یک وجه مشترک درآنها دیده می شود، از آن جمله است:

فتوای او به عدم اشتراط نیت در وضوء.

عدم اشتراط مقارنت نیت با تکبیر در نماز.

1- اسقاط قرائت از مأموم.

2- اسقاط لزوم تفریق زکات در اضافه ثمانیه.

3- تجـویز تـأخیر نیـت در روزه و شـماری دیگـر از مسـایل (نـک: ابـن نجـیم، 78/76) البتـه این قاعـده، قاعـده ای اسـت غالـب نـه شـامل، و گـاه مـوارد خـلاف آن ماننـد نقـض وضـوء بـه قهقه (قدوری، 13/1) نیزدیده می شود.

امام و آزادی فردی

آزادی فـردی: ابوحنیفـه درفقـه خـود تکیـهٔ خـاص بـر آزادیهـای فـردی در امـور مختلـف اجتماعـی، چـون ازدواج و معـاملات دارد، تـا آنجـا کـه گـاه ایـن آزادی را بـه سـان قاعـده ای در تعارض با منابع نقلی ضعیف ترجیح داده است، آشکار ترین نمونه:

اختیـار نکـاح از کیسـت؟ ایـن یـک سـوال نهایـت مهـتم بالشـأن اسـت کـه اثـرات خـوبی و خرابـی نکـاح عمومـاً بـرهمین امرمنحصـر میباشـد- بنـزد امـام مالـک (رحمه الله) و شـافعی (رحمه الله) اگرچـه دخـتر عاقلـه و بالغـه هـم باشـد درنکـاح خـویش اختیـاری نـدارد او بـه هـیچ صـورت نمـی توانـد کـه عقـد نکـاح خـود را بـخواهش خـویش بـا کسـی منعقـد نمایـد، بلکـه اختیـار عقـد او موقـوف برضـا او اختیـار ولـی او اسـت، ایـن بزرگـان از یـک طـرف اختیـارات زن را محـدود نمـوده تـا دریـن امـر وی را مجبـور بقبـول قـول ولـی او گرادانـند و از جانـب دیگـر بـرای ولـی چنـان اختیـارات وسـیع را عنایـت نمـوده انـد کـه وی جـبرا نکـاح

زن را بـا هرکـه بخواهـد انعقـاد دهـد و بـرای آن زن مسـکینه در آن امـر هـیچ حـق انکـار را جایز ندانسته اند.

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) مـی گویـد کـه دخـتر عاقلـه و بالغـه در امرنکـاح خـویش، خـودش اختیـار دار اسـت بلکـه اگـر در حالـت عـدم بلـوغ او را ولـی او بـه کسـی منسـوب نمـوده باشـد بعـد از بلـوغ حـق دارد کـه آن نکـاح را فسـخ نمایـد. بنیـاد اصـلی ایـن اخـتلاف برمسـئله حقـوق نسـوان مبنـی اسـت، حالـت نسـوان درتمـام مـذاهب نهایـت پسـت قـرار داده شـده و حقـوق آنهـا را بـه نهایـت تنـگ دلـی قبـول دار شـده انـد حتـی در مـذهب هنـود و عیسـویان زن را مسـتحق میـراث نمـی داننـد و درعـرب نیـز قبـل از ظهـور اسـلام همـین رواج دوام داشـت و همچنـین در بسـا امـور دیگـر نیـز اختیـارات زنـان کمـتر پنداشـته شـده انـد. لـیکن دراسـلام درجـه ذکـور و انـاث یکسـان قـرار داده شـده و درآن بـرای اهـل اسـلام چنـین خطـاب آمـده اسـت(**لِّلرِّجَـالِ نَصِـيبٌ مِّـمَّا اكْتَسَـبُواْ وَلِلنِّسَـاء نَصِـيبٌ مِّـمَّا اكْتَسَـبْنَ**)[1](**هُـنَّ لِبَـاسٌ لَّكُـمْ وَأَنـتُمْ لِبَـاسٌ لَّهُـنَّ**)[2] مراعـات ایـن اصـول را حضـرت امـام اعظـم ابوحنیفـه درهمـه امـور بدرجـه اتـم معمـول داشـته اسـت و همـین یکـی از آن خصوصـیاتی اسـت کـه فقـه او را برفقـه دیگـر ائمـه امتیـاز داده اسـت مـثلاً درنکـاح، طـلاق، عتـق، ودیگـر معـاملات بنـزد امـام صـاحب اعتبـار شـهادت نسـوان ماننـد گـواهی مـردان معتـبر اسـت، بـه خـلاف آن بـترد دیگـر ائمـه شـهادت نسـوان قابـل اعتبـار نیسـت و در بعـض امـوری کـه شـهادت زن را جـایز پنداشـته انـد درآنجـا قیـد و شروط مقـرر داشـته انـد کـه شـهادت دو زن را ماننـد شهادت یک مرد میدانند.

در نـزد امـام شـافعی (رحمه الله) در حـالتی کـه نصـاب شـهادت زنـان از چهـار تـن کـم باشـد قابـل اعتبـار نیسـت همچنـان بـه نـزد امـام اعظـم (رحمه الله) زنـان نیـز درمواقـع مخصوصـه و لازمـه قابـل قبـول مـی باشـد حتـی زن عالمـه و فاضـله مـی توانـد کـه مقـام رفیعـة قضـاء را

[1] - سوره النساء آیه 32

[2] - سوره بقره آیه 187

اشغال نماید، لیکن دیگرائمه برخلاف این مسئله می باشند و از همین واسطه امام اعظم ابوحنیفه زنان را هم بر طبق مردان که آنها درمعامله نکاح خود مختار می باشند، حقوق اختیار داده است که با هر کسی که خواهشمند باشند نکاح خود را بر بندند – درین صورت متنازع فیه، مذهب امام ابوحنیفه (رحمه الله) علاوه از اصول عمده مساوات یک خصوصیت دیگری را نیز دارد که معامله نکاح را نباید بر دیگر معاملات عمومی قیاس کرد چه نکاح عبارت از آنچنان تعلقی است که اثرآن نهایت وسیع و تا آخر ایام زندگانی قائم مانده و سوهان عمر است لذا در این معامله یک فریقی را کاملاً بی اختیار قرار دادن کمال ظلم و بی انصافی است. دراین مبحث مدار اقوال امام شافعی تماماً به دلائل نقلی است لیکن دراین میدان هم امام صاحب از وی عقب نمانده است، اگرامام شافعی (رحمه الله) بر حدیث« **لانکاح الا بالولی**» استدلال می کند امام ابوحنیفه (رحمه الله) به حدیث«**الثیب احق بنفسها من ولیها والبکر تستأذن فی نفسها**» را تمسک خویش را قرار میدهد لیکن موقع این بحث(نقلی) دراین جانیست.

بقا و استحکام نکاح تا کدام حد ضروری می باشد ؟

مذهب حضرت امام صاحب (رحمه الله)

1- تا زمان که فریقین درحالت استقامت باشند طلاق دادن حرام است.

2- یک مرتبه سه طلاق دادن به منکوحه خویش حرام و مرتکبش عاصی است.

3- نصاب مهر کمتراز ده درهم جایز نیست و مقصد ازین عدد آنست که مرد با آسانی جرات طلاق دادن منکوحه اش را نکند زیرا که این مبلغ از نقطه نظرغربا بسیاراست و دارائی آن برای مفلص به اندازه ای مشکل است که امر او اغنیاء به دادن او هزار روپیه نیز آنقدر پرشان نمی شود.

4- بعد از خلوت صحیحه، که تعریفش در فقه مذکور است مهر کامل بر وی لازم می شود.

5- امراض جسمانی مانند برص و جذام موجب فسخ نکاح نمی شود.
6- اگر مردی زنش را در مرض الموت طلاق بدهد و خودش درمیعاد عدد زنش بمیرد زن از مال او میراث می برد.
7- بعد از طلاق رجعی وطی زن حرام نشده و انقطاع نمی باید. یعنی تعلقات زوجیت از امثال این خفقانهای معمولی انقطاع نمی باید.
8- برای طلاق رجعی اظهار لسانی ضروری نیست، بلکه هر فعلی که از آن رضامندی و خوشنودی مرد محسوس شود حکم رجعت را دارد مطلب اینکه با آسانی باز ادامه نکاح بعمل آید.
9- برای رجعت گواه گرفتن ضروری نیست و الا در بعض مواقع ممکن است که شاهد دستیاب نشود چون مدت رجعت قریب الانقضاء است مبادا طلاق رجعی بائن شود.

مذهب دیگر ائمه (رحمه الله)

1- به نزد امام شافعی (رحمه الله) درحالت استقامت طلاق دادن حرام نیست.

2- به نزد امام شافعی (رحمه الله) و امام احمد بن حنبل (رحمه الله) یکبار دادن طلاق مثلثه باکی ندارد

3- به نزد امام شافعی و امام احمد (رحمه الله) یک حبه را مهر قرار دادن نیز جایز است که درنتیجه آن مرد بی با کانه جرات رها کردن عیالش را می کند و زن نیز بعد از مفارقت مفلس نادار بوده متحمل تکالیف می گردد.
4- به نزد امام شافعی بعد ازخلوت صحیحه نیز نیمه مهر لازم می آید.

5- به نزد امام شافعی و مالک (رحمه الله) این امراض موجب فسخ نکاح است.

6- به نزد امام شافعی (رحمه الله) میراث بدو نمی رسد.

7- به نزد امام شافعی وطی حرام است و زن باید از او جدا شود.

به نزد امام شافعی (رحمه الله) بدون از اقرار و اظهار لسانی رجعت صحیح نیست.

به نزد امام مالک (رحمه الله) بدون از استشهاد رجعت درست نیست.

همچنان آزادی فردی امام (رحمه الله)

امام اعظم ابوحنیفه در مورد آزادی زن درعقد ازدواج است. او ازدواج یک زن بالغ و عاقل را به رضای خویش جایز دانسته و صدورعقد از جانب ولی و حتی اذن ولی را در صحت عقد شرط نشمرده است. وی با ابراز این نظر در واقع با رأی مشهور مخالفت ورزیده است و حتی شاگردان او، ابویوسف و محمد بن حسن در این رأی از وی پیروی نکرده اند.[1]

نمونه های تکیهٔ او بر آزادی فردی در معاملات، دیدگاه وی در باره « حجر » است که برخلاف مشهور، عواملی چون افلاس، دین و حتی سَفَه و فسق را از موجباب حجر نداسته، صاحبان این صفات را در تصرف در اموال خویش به وفق صلاح و تدبیر خود آزاد شمرده است.[2]

سهل گیری او در مورد صلح و توافقهای حقوقی نیز ریشه درهمین دیدگاه او دارد.[3]

نظر وی در مورد تصرف بی مورد و غیر ضروری از جانب پدر در اموال فرزند است که امام ابوحنیفه در این موارد به حفظ حق حاکمیت فرزند بر اموال خود رأی داده و در صورت خسارت، پدر را ضامن شمرده است.

خاطرنشان باید ساخت که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در استنباط احکام از احادیث نبوی، هوشمندی و نبوغ درخشانی داشت؛ چنانکه در زمان ایشان تعدادی بودند که احادیث نبوی را حفظ می کردند ولی جز ظواهر آن ها، چیزی از آن را نمی فهمیدند، امّا ابوحنیفه درعمق معانی آن ها فرو می رفت، تا از آن ها چیزی بیرون کشد که به حال امّت سودمند باشد، بدون این که با نصوص آن ها در تعارض باشد.

---

1. - (نک: همو، 8/3 طوسی، همان 204/2).

2. - (قدوری،68/2 به بعد؛ طوسی، همان، 72/2 /74 ابویوسف، همان، 104، برای احادیث؛ نک ابن حجر، همان، 176 178)

3. - (مثلاً نک: همان 113/112)

فرضا امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد این فرمودۀ نبی مکرم اسلام ﷺ که ارشاد فرموده اند: (**أنت و مالک لابیک**) می فرماید که حدیث نبی مکرم اسلام علی الرأس و العین. اما نباید به ظاهر حدیث بدون تعمق و تحقیقی همه جانبه فصیله نمود، زیرا که آنحضرت ﷺ پیامبرگرامی طبیب حازق بود و به برای هر کس به اساس احوال و اوضاع و مزاجش جواب ارائه می فرمودند: مثلا:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي قَالَ لَا تَغْضَبْ فَرَدَّدَ مِرَارًا قَالَ لَا تَغْضَبْ) صحيح البخاري ت - (15 / 343)

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : الصَّلاةُ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : بِرُّ الْوَالِدَيْنِ) السنن الصغرى - (1 / 104)

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ قَالَ « الصَّلاَةُ لِوَقْتِهَا ». قَالَ قُلْتُ ثُمَّ أَيٌّ قَالَ « بِرُّ الْوَالِدَيْنِ ». قَالَ قُلْتُ ثُمَّ أَيٌّ قَالَ « الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ». فَمَا تَرَكْتُ أَسْتَزِيدُهُ إِلاَّ إِرْعَاءً عَلَيْهِ.)

صحيح مسلم - (1 / 62)

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ صَلِّ الصَّلَاةَ لِمَوَاقِيتِهَا قُلْتُ ثُمَّ أَيٌّ قَالَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ قُلْتُ ثُمَّ أَيٌّ قَالَ ثُمَّ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَوْ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي)مسند أحمد - (7 / 103)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ وَأَيُّ الْأَعْمَالِ خَيْرٌ قَالَ إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ قَالَ ثُمَّ أَيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَامُ الْعَمَلِ قَالَ ثُمَّ أَيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ حَجٌّ مَبْرُورٌ)مسند أحمد - (13 / 251)

(عن أبي إسحاق ، عن البراء ، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقاتل العدو فجاء رجل مقنع (1) في الحديد ، فعرض عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم الإسلام فأسلم فقال : أي عمل أفضل كي أعمله ؟ فقال : « تقاتل قوما جئت من

عندهم » فقاتلهم حتى قتل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « عمل قليلا وجزي كثيرا) مسند الطيالسي (دار هجر) - (2 / 94)

(**وعن جابر بن عبدالله أن رجلا جاء إلى رسول الله ص فقال: إن لى مالا و عيالا و إن لأبى مالا و عيالا و أنه يريد أن يأ خذ مالى إلى ماله، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أنت و مالک لأبيک.**

هکذا حدیث بعدی: (**عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال: قال رجل لرسول الله ص إن لى مالا و لى والدا يريد أن يحتاج مالى، فقال رسول الله ص أنت و مالک لابيک إن اولادكم من أطيب كسبكم فكلوا من كسب اولادكم.**

ابوجعفر پیرامون این احادیث چنین می نگارد: **قال أبوجعفر فذهب قوم إلى أن ما كسبه الابن من مال فهو لابيه. و احتجوا فى ذلک بهذه الآثار.**

اما در ادامه می نگارد: **و خالفهم فى ذلک آ خرون، و قالوا ما كسب الابن من شيء فهو له خاصة دون أبيه. هذا ليس على التمليک منه لأب كسب الابن و إنما هوعلى .و قالوا: قول النبى ص هذا، ليس على التمليک منه للأب كسب الأبن و إنما هو على أن لا ينبغى للإبن أن يخالف الأب فى شيء من ذلک و أن تجعل امره فيه نافذا كامره فيما يملک. الا تراه يقول أنت و مالک لابيک، فلم يكن الابن مملوک لأبيه باضافة النبى ص إياه فكذلک لا يكون مالكا لماله باضافة النبى ص إليه.**

سیدنا أبوبکر الصدیق برای نبی مکرم اسلام ﷺ چه می فرماید:(**إنما أنا و مالى لک يا رسول الله** ﷺ).

اما پیامبرگرامی اسلام در جواب چه می فرماید: (**ما نفعنى مال قط ما نفعنى مال أبى بكر**) طوری که از ابوهریره چنین روایت شده است (**عن أبى هريره رضى الله عنه قال: قال رسول الله ما نفعنى مال قط ما نفعنى مال أبى بكر، فقال أبوبكر رضى الله عنه انما أنا و مالى لک يا رسول الله ص، فلم يرد أبوبكر بذلک أن ماله ملک للنبى ص دونه ولكنه أراد ان امره ينفذ فيه و فى نفسه، فكذلک قوله أنت و مالک لأبيک فهو على هذا المعنى ايضا.** والله اعلم.

نبی مکرم اسلام در مورد حرمت اموال مسلمانان بدون استثنی برای پدر و غیره چه می فرماید: **و قد روی عن رسول الله ص حرم اموال المسلمین کما حرم دماءهم و لم یستثن فی ذلک والد او لا غیره.**

هکذا نبی مکرم اسلام ص در خطبه حجة الوداع در این راستا بویژه در مورد اموال بروایت عبدالرحمن فرزند ابوبکرالصدیق رض فرموده : (**عن عبدالرحمن بن أبی بکر رضی عنهما أن النبی ص قال فی خطبته یوم النحر فی حجة الوداع:**

(**إن اموالکم واعراضکم و دماءکم حرام بینکم فی مثل یومکم هذا فی مثل بلدکم هذا، الا لیبلغ الشاهد الغائب**).

قال أبوجعفر: فجعل رسول الله ﷺ حرمة الاموال کحرمة الابدان، فکما لا یحل ابدان الابناء للأباء الا بالحقوق الواجبة، فکذلک لا یحل لهم اموالهم الا بالحقوق الواجبة.

(**وعن عبدالله ابن عمرو بن العاص أن رسول الله ﷺقال لرجل امرت بیوم الاضحی عید جعله الله لهذه الأمة، فقال الرجل: أفرأیت إن لم اجد الا منیحة ابنی أفاضحی بها؟ قال: لا، ولکنک تأ خذ من شعرک و اظفارک و تقص شاربک و تحلق عاتنک فذلک تمام اضحیتک عندالله**).

در این مورد ابوجعفر می گوید: **قال ابوجعفر: فلما قال هذا الرجل یا رسول الله ص اضحی بمنیحة إبنی. فقال رسول الله ص :(لا و قد امره أن یضحی من ماله و حضه علیه دل ذلک علی ان حکم مال ابنه خلاف حکم ماله مع أن اولی الاشیاء بنا حمل هذه الآثار علی هذا المعنی لأن کتاب الله عزوجل یدل علی ذلک.** قال الله عزوجل :{ **یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین**} ثم قال { **ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک} فورث الله عزوجل غیرالولد مع الوالد من مال الابن، فاستحال أن یکون المال للأب فی حیاة الابن. ثم یصیر بعضه لغیر الأب.** ثم قال الله عزوجل :{ **من بعد وصیة یوصی بها أو دین} فعجل الله عزوجل المواریث للوالد وغیره بعد قضاء دین إن کان علی المیت و بعد انفاذ وصایاه من ثلث ماله.**

و قد اجمعوا أن الأب لا يقضى من ماله دين ابنه و لا ينفذ وصايا ابيه من ماله. ففى ذلك ما قد دل على ما ذكرنا. و قد اجمع المسلمون أن الابن إذا ملك مملوكه حل له أن يطاع ها و هى ممن اباح الله عزوجل له وطيها بقوله تعالى :{ والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم}

فلوكان ماله لأبيه اذا لحرم عليه وطى ما كسب من الجوارى كحرمة وطى جوارى ابيه عليه. فدل ذلك ايضا على انتفاء ملك الاب لمال الابن و ان ملك الابن فيه ثابت دون ابيه . وهذا قول أبى حنيفة و أبى يوسف و محمد (رحمه الله) تعالى .

شرح معانى الآثار باب الوالد هل يملك مال ولده أم لا؟ جلد دوم صفحه 240

عدم جمع بين دو تكليف يا دو عقوبت

نمونه های متعددی از این گرایش ابوحنیفه را می توان در ابواب مختلف از مباحث غیر تعبدی فقه دریافت:

چنانکه در مباحث مالی، مسأله پرداختها در اراضی مفتوح عنوه ( ) ، وی برخلاف قول مشهورفقیهان، براین رأی است که عشر و خراج در یک زمین همراه نمی گردند و اگر زمین خراجی باشد، عشر از محصول آن ساقط خواهد بود.[1]

در احکام جزایی نیز نمونه های متعدد از این گرایش ابوحنیفه به چشم می خورد. حکم او به عدم جمع جلد و رجم در زنانی محصنه.[2]

عدم جمع بین قطع و ضمان غرامت مال مسروق تلف شده از این موارد است.[3]

حیل : حیل شرعی یا به تعبیر شناخت « چاره جوییهای قانونی» که ابوحنیفه بدان مشهور بوده و شناخت آن را یکی افتخارات وی شمرده است.«نک: ادبیات حیل...» (22 به بعد) در واقع بیش از آنکه در فقه ابوحنیفه بدان پرداخته شده باشد، از پرداخته های فقیهان حنفی است.

---

[1] -(نک: جصاص، 183/4 ، طوسی، همان 190/1)

[2] - (جصاص ،210/5)

[3] - (قدوری، 210/3) ص 399

خداوند قدوس و لایزال در کتاب سماوی خویش این مشعل فروزان و منبع هدایت عالم بشریت ارشاد می فرماید :{**وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**) ص: 44

حضرت أیوب علیه السلام به سببی از اسباب سوگند یاد کرده بود که او را (زنش) صد چوب خواهد زد و خداوند به حیث ثواب و پاداش صبر و نیکی اش تسهیلاتی فراهم آورد و هر دوی شان را از این تسهیلات بر خوردار ساخت و امر کرد که به تعداد صد شاخچه را یکجا بسته کند و یک مرتبه زنش را به آن بزند تا در سوگند حانث نشود. تفسیرآیات احکام ج2 ص472.

اگرچه در پاره ای روایات اصحاب حدیث به نقل از ابن مبارک، تألیف کتابی در باره «حیل» به شخص ابوحنیفه نسبت داده شده است، ولی وجود چنین تألیفی از وی درمنابع حنفی و منابع بی طرف تأیید نشده است.[1]

آنچه در فروع فقه ابوحنیفه یافت می شود. نمونه های محدود از کاربرد حیل است که در واقع بازگشت آنها به قواعد کلی فقه وی چون پیروی مصالح و نفی عسر و حرج از بندگان است درمورد مزبور حلیه ها در جایی به کار گرفته شده اند که بدون ابطال حقی از مردم، شخص درگیر مسأله را از یک سختی به آسودگی سوق دهند.

سرخسی درعبارتی رسا در بارۀ حیل چنین می گوید: "حلیه آنگاه که شخص را از حرامی رها سازد، یا او را به حلالی رساند، جایز و رواست و انگاه که در راه ابطال حق دیگران، یا حق جلوه دادن امری باطل به کار گرفته شود، ناپسند و نا رواست".[2]

آنگونه که در ساختار فقه ابوحنیفه بررسی شد، او را در امور غیر تعبدی احکام تأمین کنندۀ مصالح مردم می بیند و نتیجه طبیعی این نگرش، پذیرفتن حیل برای تأمین بیشتر مصالح آنان خواهد بود . دائرة المعارف بزرگ اسلامی ص 400.

---

[1] - (نک ابن حبان 3/70 /71؛ خطیب، 43/13)

[2] - البسوط، 30/ 210

آیا حیله در شریعت جواز دارد؟

تفسیر جصاص می نویسد: در آیت دلیل است بر جواز حلیه در رسیدن به آن چیزی که فعل آن جواز داشته باشد و توسط آن مکروه و اذیت از وی و از شخص دیگری دفع گردد زیرا خداوند متعال حضرت ایوب علیه السلام را امر کرد تا با دسته ی شاخچه همسرش را بزند که از مدلول سوگند بدون حانث شدن نجات یابد و به آن زن ضرر بسیار نرسد. تفسیر جصاص ج3 ص384)

این است یگانه حد مقبول حیله های شرعی که باعث رسیدن به فعل جایز و دفع مکروه از خود و دیگران می شود. ولی حیله های که باعث گریز از فرایض و فرار از واجبات باشد آن را به مسلمان عاقل قبول می کند و نه عقل سلیم، زیرا فرایض خداوندی به خاطر تطبیق و تعمیل آن فرض شده و واجبات به سببی است که در روی زمین باید انجام داده شود و برای این نیست که بازیچه شود که توسط آن به احکام خداوندی بازی کرده شود. بعضی از علماء نظر به این آیت حیله را مطلقا جایز دانسته اند و خداوند متعال در سورۀ یوسف نیز می فرماید: { فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية فی رحل أخيه} وقتی که برادران خود را آماده سفر ساخت جام را در کاروان و سامان برادرش گذاشت، ولی حقیقت آن طور نیست که آنها گمان برده اند، زیرا آن به اذن خداوند متعال بود تا که فضیلت او را بدیگر برادرنش ظاهر سازد. بدلیل این قول خداوند متعال که می فرماید:{ كذلک كدنا ليوسف ما كان ليأخذ أخاه فی دين الملک إلا أن يشاء الله} كتاب أعلام الموقعين تأليف ابن قيم جوزی.بحواله تفسير آيات احكام. همچنین ما مکر (تدبیر) ساختیم برای یوسف و گر نه او برادرش را به اساس دین عزیز مصر ـ نمی گرفت مگر اینکه خداوند متعال بخواهد. روح المعانی می نویسد: " و در نزد من این است که هر حیلۀ که یکی از احکام و یا حکمت های شرعی را باطل سازد قبول نمی شود مانند حیلۀ اسقاط زکات و این نظریۀ من بحیث حد وسط است زیرا بعض علماء آن را مطلقا اجازه می دهند و برخی دیگری طور مطلق آن را منع می دارند (1).

1. تفسیر روح المعانی ج23ص 209 بحواله تفسیر آیات احکام ج2 ص 484

امام فتوای کفر و فسق را نمی داد

اگر چه در تمام مسائل حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) از خود مفکوره و رأی علیحده می داشت اما وی بر صاحب رأی دیگر جانب مخالف خود ابدا الزام کفر و فسق را صادر نمی کرد، این اتحاد خواهی و فیاض دلی یکی از خواص عجیبه ابوحنیفه بشمار رفته است که درعالم اسلام بعد از قرون اولی در طبقات اعلی و ادنی ابدا مثال و نظیر آن به نظر نمی رسید هیچ چیز اسلام را بدین اندازه خراب و برابر به تراب ننموده و نقصان و پریشانی بهم نرسانیده است که اختلاف آراء و مشاجرات و مناقشات مذهبیه به پرتگاه هلاک و اضمحلال او را سوق داده است.

اگرچه بنیاد این اختلافات از زمانه صحابه آغاز گشته بود، چنان اعتقاد عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و یک عده بزرگی از صحابه چنان بود رسول الله ﷺ در شب معراج، ایزد متعال را بر چشم دیده است و بی بی عایشه رضی الله عنها مخالف این رأی بود و امیرمعاویه از معراج جسمانی حضرت رسالت پناهی انکار داشت و حضرت عائشه رضی الله عنها تصدیق سماع اموات را نمی نمود، لیکن در آن زمانه امثال این تخالف و مفارقت موجب تکفیر و تفسق نبود و مدار هدایت و گمراهی پنداشته نمی شود.

از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه کسی سؤال نمود که اشخاصی نو بوجود آمده اند که معانی و تأویلات آیه قرآن کریم را از طرف خویش می نمایند وهمه ما را کافر می پندارند آیا خود آنها کافر نمی باشند؟ حضرت عبدالله بن عم رضی الله عنه بجوابش فرمود : " تا آنزمانی کسی را کافر نباید گفت تا اینکه منکر وحدت خدا بشود[1]

عدم تکفیر اهل قبله

ناگفته پیداست که در عصر و زمان امام ابوحنیفه (رحمه الله) نیز تعصبات و منازعاتی بازار تفرقه، پراکندگی ، و چند پارچگی امت مسلمه را گرم نگهداشته بوده و یگانه

[1] - ملاحظه شود در کتاب آثار محمد صفحه1365بحواله تحفة الأمان فی سیرة النعمان ص242.

شخصیتی که در برابر این پدیده شوم تفرقه اندازی مبارزه کرده و با قد رسا ایستاده و با آواز بلند می فرمود: (**لانکفراهل القبلة**) امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) تعالی علیه بود.

ایشان همواره با روش حکیمانه و اصل رعایت حکمت در اندیشه می گفتند: " ما ابداً حکم تکفیر را بر یکی از اهل قبله صادر نمی کنیم"

اگر چه در آن عصر و زمان مردم چندان به این گفتار امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) توجه جدی نمی کردند ، اما بعدها به مرور زمان به اهمیت و ارزش این سخن گوهربها پی بردند تا اینکه این سخن امام را با خط زرین ثبت اوراق تاریخ نموده و این موضوع را اصلی از اصول مهم علم کلام بر شمردند.

پر واضح است که در آن عصر و زمان تعدادی از فرقه ها مانند خوارج که دارالصدارت آنان در بصره همجوار محل بود و باش حضرت امام (رحمه الله) بوده و در آنجا زیست و زندگانی می نمودند ، همچنان و اصل بن عطاء، عمر بن عبیده که بنیانگذار مذهب معتزله بودند در آن دیار سکنی داشتند و از جمله معاصرین وی بشمار می رفتند و جهم بن صفوان که فرقه جهیمه را بنام خود رقم زده بود نیز در آن فرصت حضور داشت.

امام بعد از تحلیل و تجزیه و بررسی اوضاع به اصل حقیقت مطلع شد که تعدادی از مردم می خواهند با تبلیغات زهراگین خویش در میان فرق اسلامی تفرقه ایجاد نمایند، اینجاست که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) با اصل رعایت حکمت در اندیشه در برابر تمام دسایس و تبلیغات زهراگین ایستاده و اعلان نمود که : (**ما ابداً اهل قبله را کافر نمی گوییم**) زیرا احدی از ایشان به اندازه به کفر ملحق نشده اند ، بلکه این سر و صدا از ابحاث لفظی و مصطلحات فرضی می باشد.

روش حکیمانه امام ابوحنیفه با اصل رعایت حکمت در اندیشه

آسان بگیرید و سخت گیر نباشید از سختگیری و غلو خودداری کنید، و خصوصاً با عوام مردم که نمی توانند همانند خواص یعنی اهل ورع و تقوا- باشند، جانب آسان گیری و میانه روی را پیش گیرند.

چه ایرادی دارد که شخص مسلمان در مسئله ای یا درهمهٔ مسایل راهی را که به احتیاط نزدیکتر و از عیب و نقص دور تر است، پیش بگیرد .. البته نباید طوری شود که همیشه راه آسانتر را ترک کند، و دائماً راه احتیاط را برگیرد؛ چون در این صورت، دین (مجموعه ای از احتیاطات) خواهد شد که جز شدت و سختگیری، ثمره ای دیگر به دنبال نخواهد داشت، در حالی که خداوند برای بندگانش، همیشه آسایش و گشایش می خواهد. هرکس به نصوص قرآن وسنت و رهنمود های پیامبر ﷺو اصحاب کرامش ﷺ اجمعین نظری افگند، آنها را پیوسته دعوت کنندهٔ به آسان گیری و دفع کنندهٔ فشار و تنگی می یابد، و می فهمد که ایشان بر بندگان خدا، مشکل پسند و سخت گیر نبوده اند.

طوری که قبلا تذکر دادیم یکی از ویژگی های شامخ امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) نسبت به سایر مذاهب دیگر آسانگیری ایشان درمسایل معاملات بوده که این یکی از پایه های مستحکمی بوده که فقه اسلامی بر آن بنا یافته است. خداوند قدوس و لایزال در کتاب سماوی خویش این مشعل فروزان و منبع هدایت عالم بشریت ارشاد می فرماید: (**يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ**).[1]

یعنی: خداوند آسانی را بر شما می خواهد و سختی را برشما نمی خواهد.

هکذا الله تبارک و تعالی می فرماید: (**وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**).[2]

---

[1]- البقره 185 آیت.

[2]- الحج 78 آیت.

یعنی : " و در دین کارهای دشوار و سنگین را بردوش شما نگذاشته است. بلکه تکالیف و وظایفی مقرر نموده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است.[1]

همچنان پیامبر گرام اسلام محمد مصطفی علیه افضل الصلاة والتسلیم می فرماید: "من شریعت و نظام سهل و آسانی را برای شما آورده ام."

بلا تکلیف تنها دین مقدس اسلام است که از این مزیت و افتخار بهره مند بوده و از ناحیه رهبانیت کاملا بعید می باشد و در این دین و نظام فرخنده و انسان ساز هیچ گونه عبادت شاقه و طاقت فرسا وجود ندارد و علی العموم مسایل آن سهل و آسان و یسیرالعمل می باشد.

و به دنبال آیات (نکاح) می فرماید:

(یرید الله أن یخفف عنکم و خلق الانس ضعیفاً) النساء: 28

یعنی :"خداوند می خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را برشما آسان کند(چرا که می داند انسان در برابر غرایز و امیال خود ، ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است"

و در آیات (قصاص) بعد از اجازه عفو و صلح و آرامش در آن می فرماید:

(ذلک تخفیف من ربکم و رحمة) البقره:178

یعنی:" این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان"

از سنت نیز، همین مقدار احادیث بر ایمان کافی است که:

(عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ -ﷺ- إِذَا بَعَثَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ قَالَ « بَشِّرُوا وَلاَ تُنَفِّرُوا وَيَسِّرُوا وَلاَ تُعَسِّرُوا). صحيح مسلم - (5 / 141)

(عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بَيْنَ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَيْسَرُ مِنَ الآخَرِ إِلاَّ اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ.)

---

[1] ترجمه از تغیر نور، دکتر مصطفی خرم دل اخذ گردیده است.

صحیح مسلم - (7 / 80)

هنگامی که معاذ ﷺ به عنوان پیشنماز و امام جماعت گروهی انتخاب شده بود و نماز و قرائتش را طول داد، مردم موضوع را خدمت پیامبر گرامی اسلام تقدیم نمودند، پیامبر گرامی اسلام حضتر معاذ را مخاطب قرار داده و به او فرمود:

"آیا دنبال فتنه هستی و می خواهی مردم را به فتنه بیندازی ، ای معاذ ؟!" ... و این را سه بار تکرار فرمود. این بدان معنی است که سخت گیری بر مردم و واداشتن دائمی آنها به جدیت و محکم کاری، برابر با به فتنه انداختن آنهاست.**عن جابر بن عبد الله قال: أتى رسول الله (ﷺ) رجل ، فقال : يا رسول الله والله ما استطعت أن أصلي مع معاذ من شدة ما يطيل بنا ، قال : فدعا رسول الله (صلى الله عليه وسلم) معاذاً ، فقال : يا معاذ أتريد أن تكون فتاناً فأين أنت من (الشمس وضحاها ، والليل إذا يغشى ؟ ، وأشباهها)** مسند السراج ـ موافقا للمطبوع - (1 / 91)

إبن مسعود ﷺ نیز روایت می کند که ...فرموده: "سخنگیران و مشکل پسندان هلاک شدند، و این را سه بار تکرار فرموده".این سخت گیران، در گفتار، در عمل ، یا در رأی و اندیشه نیز شامل می شود.

و آنچه ابوهریرة ﷺ روایت کرده است که : "فردی اعرابی در مسجد ادرار کرد، مردم بر علیه او برخاستند و به او فحش و ناسزا گفتند ، اما رسول خدا ﷺفرمود: او را رها کنید، سطلی پر از آب روی ادرارش بریزید. همانا شما آسان گیر مبعوث شده اید، و هرگز سختگیر انتخاب نشده اید.

و از رهنمودهایش است که : "هرگاه بین دو امری قرار می گرفت ، انتخاب نمی کرد مگر آسان ترینش را ؛ به شرطی که گناهی در آن نباش"

موقعی که به انسان اجازه داده می شود که بر نفس خویش برای انتخاب راه کامل تر و سالمتر سخت بگیرد، دلیل نمی شود که او می تواند بر تودۀ مردم نیز سخت گیر باشد؛ زیرا باعث تنفر و فرارشان از دین خدا، می شود ... به همین جهت بود که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای خود و به تنهایی نماز می گزارد ، از همه مردم بیشتر طول می

داد ، اما زمانی که پیشنماز مردم می شد ، از همه بیشتر تخفیف می داد و بسیار سریع الصلاة بود ، و در این مورد می فرمود:

(هرگاه کسی از شما برای مردم نماز بگزارد ، باید تخفیف دهد و طول ندهد؛ زیرا در بین آنها، افراد پیر و ضعیف و ناقص هم هستند ، اما زمانی که برای خود نماز به پا می دارد ، هر قدر می خواهد طول دهد).

و از أبی قتاده ﷺ روایت شده که پیامبر ﷺفرموده است : "من داشتم برای اقامهٔ نماز می ایستادم و می خواستم آن را طول دهم، اما گریهٔ کودکی را شنیدم. پس آن را تخفیف دادم و از طول دادن آن خودداری کردم؛ چون خوب نیست بر مادرش رنج و سختی تحمیل شود". به روایت امام مسلم است: او یک سوره کوتاه خواند.

اگر قرار باشد که تساهل و آسانگیری در هر زمانی مطلوب باشد ، حقیقتاً در زمان ما، نظر به آنچه که از سستی در دین، ضعف در ایمان و یقین و غلبهٔ زندگی مادی بر مردم مشاهده و لمس می شود، لزوم آن بیشتر است و بیشتر طلبیده می شود ... بایستی شدیداً از سختگیری، خود داری کرد. مأخذ: نصیحت پدرانه به جوانان اسلام ص8-15، تألیف دکتور یوسف القرضاوی، ترجمه: فائزابراهیم محمد، این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است . مخصوصاً ترجیح و فضل فقه امام اعظم ابوحنیفه بر سایر مذاهب دیگر نیز به همین منوال است، آسان و سهل بودن فقه حنفی یک امر متعارف و مشهوریست که تمام مسایل عبادات و معاملات و ابواب و فصول آن مشتمل برخوبی ها، درستی ها، آسانی ها و مطابق شریعت سهله محمدی علیه افضل الصلاة والسلام. چنانچه تفاوت وبینونت از مسایل کتاب الجنایات و کتاب الحدود در مقایسه با دیگر مذاهب کاملا روشن و هویدا می باشد. در این مقام مناسب می دانیم امور چندی را به گونه مثال به ویژه از کتاب و باب السرقه را با شما عزیزان در میان بگذاریم در حالی که این امر نزد عموم علماء و مجتهدین کرام مسلم است که در کیفر ومجازات دزدی و سرقت قطع ید و دست لازم می آید، مگر ائمه در تعریف دزدی چند قید و شرط دیگری را از یاد برده اند که در صورت عدم وجود آنها، قطع

یـد لازم نمـی گـردد در حـالی کـه حنفـی هـا ایـن قیـد و شرط را مـدنظر مـی گیرنـد، بنـاء آسـانگیری وسـهولت مـذهب حنفـی بـر وفـق تمـدن و شایسـتگی بـوده و مـی باشـد کـه بطـور مثال چند نمونه خدمت شما خوانندگان گرانقدر تقدیم می گردد:

در مـذهب امـام اعظـم ابوحنیفـه، نصـاب سرقـت کـم از کـم یـک اشرفـی اسـت درحالیکـه در مذاهب دیگر نصاب سرقت ربع اشرفی می باشد.

در مـذهب حنفـی اگـر در یـک نصـاب سرقـت، چنـد دزد اشـتراک نمودنـد، قطـع یـد بـالای هـیچ کـدام آنهـا لازم نمـی گـردد، بلکـه تنهـا غرامـت و تـاوان مـال را بایـد پرداخـت. ولـی نـزد امـام احمـد (رحمه الله) ضرور دسـت یکـی از آنهـا قطـع گـردد. در مـذهب حنفـی اگـر پسرـ نابـالغ دزدی و سرقـت کنـد، قطـع یـد بـالای آن لازم نیسـت؛ ولـی نـزد امـام مالـک (رحمه الله) دست چپ آن باید بریده شود.

در مـذهب حنفـی بـالای نبـاش کسـیکه کفـن مـرده را مـی دزد، قطـع یـد لازم نمـی شـود؛ ولی نزد عموم ائمه (رحمه الله) تعالی قطع ید لازم می گردد.

در مـذهب حنفـی اگـر یکـی از زن و شـوهر مـالی یکـدیگر را دزدیدنـد قطـع یـد بالایشـان لازم نیست؛ اما نزد امام مالک (رحمه الله) قطع ید بالایشان لازم می گردد.

در مـذهب حنفـی اگـر فرزنـد مـال پـدر را بـدزدد، قطـع یـد بالایشـان لازم نیسـت؛ امـا نـزد امام مالک (رحمه الله) قطع ید بالایش لازم می گردد.

در مـذهب حنفـی اگـر اقـارب نزدیـک یـک شـخص ماننـد بـرادر وعمـو و امثـال اینهـا مـال ایـن شـخص را دزدی کننـد قطـع یـد بالایشـان لازم نمـی گـردد؛ امـا نـزد دیگـر ائمـه (رحمه الله) قطع ید لازم می گردد.

اگـر شخصـی از شـخص دیگـر یـک جـنس را بـه صـورت اسـتعاره اخـذ نمـود، ولـی بعـدها از آن انکار کـرد، بنـابر مـذهب حنفیـت قطـع یـد بالایشـان لازم نمـی گـردد؛ امـا نـزد آئمـه دیگـر (رحمه الله) قطع ید لازم می گردد.

در مذهب حنفی بر اشخاصی غیر مسلم که مستأمن در مملکت اسلامی باشند و یا با مسلمانان علاقه مندی دارند، چیزی را بدزدند قطع ید بالایشان لازم نمی گردد؛ اما نزد امام شافعی و امام مالک (رحمه الله) لازم می گردد.

در مذهب حنفی اگر کسی (مصحف) قرآن کریم را بدزدد قطع ید بالایش لازم نمی گردد؛ اما نزد امام شافعی و امام مالک (رحمه الله) قطع ید لازم می گردد.

تصور نباید کرد که مرتکبین جنایات فوق که به مذهب مهذب حنفی از قطع ید معاف اند و مورد بازپرسی قرار نمی گیرند؟! بلکه هر کدام آنها حسب المراتب بعد از استرداد اصل و یا تاوان مال تعزیر می شوند.

با تحریر و نوشتار مسایل فوق الذکر و مقایسه آن با مذاهب دیگر، سهولت و آسان گیری مذهب امام اعظم ابوحنیفه کاملاً ظاهر و هویدا می گردد، درحالی که در این باب اگر به مسایل و فتوای ائمه دیگر پای بندی صورت گیرد، لاجرم انسان به تکالیف و دشواری در امور زندگانی خویش روبرو خواهد شد.

هکذا اقوال و فتوای امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) نهایت سهل و ساده بوده به ویژه در موارد ذیل مثلاً:

نزد امام شافعی (رحمه الله) آبی که با آتش سرگین، پاور وغیره گرم کرده شود، غسل و وضوء کردن بدان آب جایز نیست یعنی آب حمام های که به سرگین و پاور گرم می شود کاملاً مشکوک است.

آن ظروف سفالین که با آتش سرگین و خاشاک پاک و نا پاک پخته شده باشد در آن خوراک جایز نمی باشد.

پوشیدن و استعمال پوستین پشمینه سمور[1] و امثال آن نیز درست نیست و به همراه آن نماز خواندن هم صحیح نمی باشد.

[1] - سمور پستانداری از ردهٔ گوشتخواران که تیرهٔ خاص بنام تیرهٔ سموریان را بوجود می آورد. این جانور دارای قد کوچک و پاهای کوتاه و انگشت رو است و بدنش باریک وکشیده و پوستش نرم و از گوشتخواران کامل است، محل زندگی حیوان مذکور بیشتر

زین، کرسی و ظروف و هر آن چیز که بر آن گل کاری شده باشد شرعاً قابل نشستن و استعمال نمی باشد.

بیع بالمعاطات که علی العموم مروج است، جایز نیست تا زمانیکه لفظ بعت و اشتریت از طرف خریدار و فروشنده گفته شود.

در تمام این مسایل مذهب حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) برخلاف مذهب امام شافعی (رحمه الله) است که این خود نمایانگر آنست که مذهب احناف مانند دیگر مذاهب سخت گیر و ضیق نمی باشد.[1]

فرایض وضوء نزد امام اعظم (رحمه الله) فرایض وضوء چهار اند، امام الشافعی (رحمه الله) دو فرض را زیاد کرده است، یکی نیت، دوم ترتیب. امام مالک (رحمه الله) بجای آن موالات را نیز فرض می شمارد. و در مذهب امام مالک (رحمه الله) گفتن بسم الله ضروری است و اگر تسمیه نگوید وضوی او باطل می گردد. امام اعظم (رحمه الله) چنان استدلال می کند که در آیه وضوء تنها ذکر چهار حکم است.

عدم نقض وضوء بر لمس زنان

حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) عقیده برآنست که لمس زن، وضوء را نمی شکند، درحالیکه امام شافعی (رحمه الله) معتقد بر آنست که لمس زن وضوء را می شکند، امام شافعی (رحمه الله) در این مسئله با این آیه کریمه قرآن کریم استدلال می

اروپای مرکزی وآسیاست. قدش در حدود 70 سانتی متر و موهایش خاکستری تیره است ودارای لکه های سفید در زیر گردن می باشد. پوزه اش باریک ولی کشیده نیست. جانوری است شبها جهت شکار از لانه اش خارج می شود و به لانه های مرغان و کبوتران حمله می کند وبا بی (رحمه الله)می شدید آنها را می کشد. مشهور است بقدری پرندگان اهلی را می کشد که از خون آنها گیج و مست می شود .فرهنگ فارسی معین.

[1]- تحفة الامان فی سیرة النعمان ص 410.

کند (**وَإِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَىَ سَفَرٍ أو جاء أحد منكم من الغآئط أو لامستم النساء فلم تجدوا مآء فتيمموا صعيدا طيبا**).[1]

یعنی : "و اگر مریض یا مسافر بودید و یا این که از پیشاب برگشتید و یا این که با زنان نزدیکی کردید (درهمه این احوال) آبی نیافتید با خاک پاک تیمم کنید."

اما حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) می فرماید که مراد از ملامست زنان جماع و مقاربت است و این یکی از طرزهای عمومی قرآن کریم است.[2].

روشهای فقهی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

روشهای فقهی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) شامل کتاب الله، سنت رسول الله، اجماع، قیاس، استحسان و **عرف** نیز جزء این مواردند :

عرف : به معنای عمل مسلمانان در مواردی است که نصی از قرآن مجید و سنت نبوی در مقابل آن نباشد.

به عبارت دیگر : عرف عبارت است از انجام اقوال و افعالی که جامعه بدآن خو گرفته و انسان ها در زندگی روزمره خویش طبق آن عمل می نمایند.

حجیت عرف: علماء عرف را یکی از اصول استنباط احکام دانسته اند که احکام برآن بنا می شود، و از جمله ی اقوال آنان که بر حجیت عرف دلالت دارد، ماده سی و ششم: (**العادة محكمة**) **و هی مأخوذة من الحديث الشريف:**(**ما رآه المسلمون حسنا فهو عندالله حسن**) درالحکام شرح مجلد الاحکام ج1ص44 شرعاً به عرف عمل می شود، یا عادت (عرف) شرعاً معتبر است و (**المعروف عرفاً كالمشروط شرطاً**) ماده چهل و سوم به عبارت دیگر (**الثابت بالمعروف كالثابت بدليل شرعی و المعروف عرفا كالمشروط شرعا**) **و الثابت بالعرف كالثابت بالنص، والمعروف بالعرف كالمشروط باللفظ**) ویا ماده چهل و پنجم (**اليقين بالعرف كاليقين بالنص**)

[1]- النساء آیت 43.

[2]- تحفة الامان فی سیرة النعمان ص 448.

درالحکام شرح مجلد الاحکام ج1 ص51. چیزی که در عرف معروف باشد. مانند این است که در عقد شرط شده باشد ، یا شرط عرفی مانند شرط لفظی است .

برخی از آنان آیه { **خذ العفو وامر بالمعروف** } را دلیل بر حجیت عرف دانسته اند که عرف دلیلی معتبر از اداله ی شرعی است.

بعضها این قول رسول الله (**ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن**) قال العلائي : لم أجده مرفوعا في شيء من كتب الحديث أصلا ولا بسند ضعيف بعد طول البحث وكثرة الكشف والسؤال وإنما هو من قول ابن مسعود موقوفا عليه أخرجه أحمد في " مسنده " انتهى) الموطأ - رواية محمد بن الحسن - (1 / 355) يعنى:"آنچه را که مسلمانان نیک بدانند آن چیز نزد خدا نیز نیک است".

با وجود اینکه تعدادی از علماء این استدلال را ضعیف می دانند، ولی در مجموع عرف شرعاً معتبر و بنای احکام بر آن صحیح است اما در واقع دلیل مستقلی نیست.

کار برعرف: علمای اهل سنت بخصوص حنفی ها، عرف را حجت می دانند و میدان عمل به آن را وسیع دانسته اند و آن را یکی از بهترین وسایلی می شمارند که می توان با آن فقه اسلامی را با تحولات جامعه و جهان هماهنگ و احتیاجات عالم متغیر و جامعه متبدل را با انعطاف پذیری کاملاً مرتفع ساخت[1].

عرف صحیح آن است که مخالف نصی از نصوص شریعت نبوده و مصلحت معتبری را از بین نمی برد و مفسده ی راحجی را به بار نمی آورد ، مانند عرف مردم براینکه آنچه از لباس و چیزهای دیگر که خواستگار به نامزد خود می دهد ، هدیه به حساب می آید و داخل در مهر نیست[2]

امام ابوحنیفه (رحمه الله) بطور شخصی شاید برای خودشان سخت گیری های داشته که آن را تقوا می داند، اما در فتوا دادن به عمومیت حکم توجه دارد ، و تلاش می کند آسانترین و در عین حال متعادل ترین عمل را برای پایه گزاری عرف صحیح بنهاند.

---

[1]- ابوالحسن محمدی 1391/ 1390 / 268)

[2]-(الوجیزص 258)

مثلا شخصی روزی از ماه مبارک رمضان را روزه می گیرد، پس بعد از آن می داند که آن روز جز رمضان نبوده است ، ابوحنیفه می گوید پاداش آن را می گیرد ولی ابن ابی لیلی معتقد برآنست که این شخص را پاداشی نخواهد بود، بلکه بر او گرفتن قضایی آن واجب است[1]

می توان نتیجه گرفت که ابوحنیفه به هیچ وجه استدلال خشک و خثنی ندارد و در استدلال از قاضی کوفه ابن ابی لیلی نیز معتدل تر و آسان گیر تر است.

هنگامی که مردی سه بار همسرش را طلاق می دهد، در حالی که بر آن وارد شده است، ابوحنیفه در این باره می گوید: تا زمانی که عده او تمام شود ، ماندن و نفقه برای اوست در حالی که ابن ابی لیلی می گوید ماندن برای او امکان پذیر است ولی نفقه ندارد[2] .

این استدلال توجه ابوحنیفه به عرف را بعنوان عقل پسندیده آشکار می سازد ، او سعی دارد عرف نیک را در جامعه ایجاد کند و یکی از این عرف های نیک تأمین مالی زنان است. پس نتیجه می گیریم که امام ابوحنیفه بعنوان متفکر بزرگ زمان خویش عرف را به معنای الگوی عمل پسندیده اجتماعی، برای ایجاد و اعتدال بعنوان شاخصه مهم دین اسلام در جامعه مطرح کرده است بنابرین می توان ابوحنیفه را اولین کسی دانست که عنصر زمان و مکان را در اجتهاد مهم می دانست و از تغییر فعل و عمل سخن به میان آورد. [3]

---

[1] -(قاضی ابو یوست 1357 ، ه ق 132).

[2] -(قاضی ابویوسف 1357 ، 195)

[3] - پژوهشگران علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بر تال جامع علوم انسانی

مقام و منزلت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) نزد فقهای کرام

قال الامام مالک (رحمه الله) فی صفته:(رأیت رجلا لو کلمک فی هذه السارية أن يجعلها ذهبا لقام بحجته) ردالمحتار فی الدر المختار حاشية ابن عابدين ج1 ص6

بعبارت دیگر: (محمد بن أيوب بن الضريس ميگويد كه أحمد بن الصباح گفت: (سمعت الشافعی قال: قيل لمالک: هل رأيت أباحنيفة؟ قال: نعم. رأيت رجلا لو كلمک فی هذه السارية أن يجعلها ذهبا لقام بحجته) هم چنان امام شافعی: از امام مالک (رحمه الله) سؤال کرد: آیا ابوحنیفه (رحمه الله) را دیده اید؟ امام مالک (رحمه الله) فرمود: بلی او را دیدم او چنان شخصیتیی است که اگر ادعا کند این ستون از طلا است می تواند انرا با دلیل ثابت نماید. سیرأعلام النبلاء ج2 ص1583

قال الامام الشافعی (رحمه الله): (الناس فی الفقه عيال على أبی حنيفة).
سیرأعلام النبلاءج2 ص1585.

ویا امام شافعی فرمود: (**الناس عيال فی الفقه على أبی حنيفة).**
درالمحتار على الدر المختار حاشية ابن عابدين ج1 ص6

یعنی : هرکس میخواهد فقه حاصل کند قطعا به ابوحنیفه نیازمند خواهد بود.

قال ابن المبارک: (ما رأيت رجلا أوقر فی مجلسه، و لا أحسن سمتا و حلما من أبی حنيفة) سیرأعلام النبلاءج2ص1584

قال جبارة بن المغلس، عن قيس بن الربيع قال: (كان أبوحنيفة، ورعا تقيا، مفضلا على إخوانه) **وعن شريک قال:** (كان أبوحنيفة طويل الصمت، كثير العقل)

قال يزيد بن هارون: (ما رأيت أحدا أحلم من أبی حنيفة) سیرأعلام النبلاءج2ص1584

وروى نوح الجامع، عن أبی حنيفة أنه قال: (ما جاء عن الرسول ص فعلى الرأس و العين، و ما جاء عن الصحابة أخترنا، و ما كان من غير ذلک، فهم رجال و نحن رجال).
سیرأعلام النبلاءج2ص1584

قال أبويوسف: قال أبوحنيفة: (لا ينبغی للرجل أن يحدث إلا بما يحفظه من وقت ما سمعه)

روى حيان بن موسى المروزی، قال: (سئل ابن المبارک مالک أفقه أو أبوحنيفة؟ قال : أبوحنيفة.).

قال یحیی بن سعید القطان: (لا نکذب الله، ما سمعنا أحسن من رأی أبی حنیفة، و قد أخذنا بأکثر أقواله)

قال علی بن عاصم: (لو وزن علم الإمام أبی حنیفة بعلم أهل زمانه، لرجح علیهم)

قال ابن المبارک: (أبوحنیفة أفقه الناس) سیرأعلام النبلاء ج2ص1584

زمانی که هارون الرشید از امام ابویوسف (رحمه الله) جویا گردید تا اخلاق ابوحنیفه (رحمه الله) را برایش بیان نماید، ایشان فرمودند: امام ابوحنیفه خود را از حرام به دورنگه می داشت، از دوستداران مال و دولت کناره می گرفت، اکثرا خاموش می بود، از سخنان عبث اباء می نمود، او شخصی بود که خود و دین خود را حفظ کرده بود، عبادت زیاد می نمود. در سه روز، هفت روز و بعضا طی سی روز ختم قرآن عظیم الشأن می نمود، و بیشترین روزها روزه می بود، هیچگاه طعام خلیفه را نخورده است. دایرة المعارف آریانا ج1 ص721.

عبدالرزاق صنعایی (رحمه الله) محدث معروف صنعا: ما در محضر استاد مان معمر بن راشد (رحمه الله) نشسته بودیم که عبدالله بن مبارک (رحمه الله) تشریف آورد استاد ما معمر بن راشد فرمود: "من هیچ کس را ماهر تر به علم فقه از امام ابوحنیفه (رحمه الله) ندیده ام که راه نجات را به وسیله فقه و قیاس به مردم بیاموزد و من کسی را محتاط تر از امام ابوحنیفه (رحمه الله) ندیده ام که از داخل کردن کوچکترین چیزی مشکوک در دین خدا اجتناب ورزد تا فردای قیامت وبال جانش نباشد.

قال عبدالله بن المبارک: (**لولا أن الله أغاننی بأبی حنیفة و سفیان، کنت کسائر الناس**) امام أبی عبدالله شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی مؤلف کتاب سیرأعلام النبلاء در مورد سند این قول بن المبارک چنین می نگارد:(المحدث محمود بن محمد المروزی، حدثنا حامد بن آدم، حدثنا أبو وهب محمد بن مزاحم، سمعت عبدالله بن المبارک یقول:" **لولا أن الله أعاننی بأبی حنیفة و سفیان، کنت کسائر الناس**" سیرأعلام النبلاء ج2 ص1583.

ابـن سـماعة از محمـد بـن الحسـن، از القاسـم بـن معـین روایـت مـی کنـد کـه: یقینـا ابوحنیفـه در قیـام یـک شـب ایـن قـول اللـه تبـارک وتعـالی را { **بـل السـاعة ...**} را بـا تضرـع و گریـه کنـان الـی نمـاز صبح تکـرار مـی کـرد. سیرأعلام النـبلاءج2 ص1584. حسـن ابـن صـالح بـن حـی، فقیـه معـاصر کـوفی از اصـحاب حـدیث معـترف بـود کـه ابوحنیفـه درصـورتی کـه صـحت حـدیثی از پیـامبر ﷺ نـزد او ثابـت مـی شـد، هرگـز از آن عـدول نمـی کـرد. (ابـن عبـدالبر،128) و نظیـر ایـن سـخن از سـفیان ثـوری و ابـن مبـارک نیزحکایـت شـده است.[1]

در روایـت یحیـی بـن ضریـس و ابـن صـباح تصـریح گردیـده کـه ابوحنیفـه درصـورت فقـدان حکمـی در کتـاب خـدا و سـنت پیـامبر ﷺ بـه اقـوال صـحابه رجـوع مـی کـرده اسـت. و در روایـت ابـن ضریـس افـزوده شـده اسـت کـه ابوحنیفـه در صـورت اخـتلاف صـحابه، خـود را در انتخاب بـین اقـوال آنـان مخیـر مـی دیـد (نـک صـیمری،24 خطیـب 13/ 340، 368) نظیـر ابـن تخییـر در گـزینش اقـوال صـحابه، بـه نقـل از ابوحنیفـه در روایـت دیگری از ابوحمزه سکری نیز نقل شده است.[2]

گسترش مذهب فقهی ابوحنیفه (رحمه الله)

از نظـر گسـترش جغرافیـایی بایـد توجـه داشـت کـه وجـود شـاگردانی از سرزمینهـای مختلـف در حلقـۀ درس ابوحنیفـه عـاملی بـود کـه فقـه او در زمـان حیـات وی و پـس از آن در نقـاط دور و نزدیـک تبلیـغ گـردد. فقـه او در بصـره، نخسـت توسـط یوسـف بـن خالـد سـتمی و سـپس زفـر بـن هـذیل تـرویج شـد (صـیمری، 110) در مشـرق، ارتبـاط مـردم خراسـان بـا ابوحنیفـه دیرینـه بـود و حضـور شـماری از خراسـانیان در حلقـۀ درس وی، خـود عـاملی بـود تـا خراسـان را بـه ریشـه دار تـرین پایگـاه فقـه حنفـی پـس از عـراق تبـدیل نمایـد (نـک: مکتـب اعتقـادی ابوحنیفـه در همـین مقالـه). در مغـرب شـماری از طالبـان افریقیـه را مـی یـابیم کـه بـه کوفـه درآمـده، بـه درس ابوحنیفـه یـا شـاگردان او حـاضر شـدند و اگـر چـه بـر

-(همو،142) دایرة المعارف بزرگ اسلامی . (395 ج [1]5

- ابن عبدالبر، 144،145 ص 396، ج [2]5

مذهب ابوحنیفه پا برجا نبودند، ولی نقش مؤثری در رساندن تعالیم ابوحنیفه بدان دیار ایفا نمودند که از آن میان باید از اسد بن فرات، عبدالله بن فروخ فارسی و عبدالله بن غانم قاضی افریقیه یاد کرد(نک: قاضی عیاض،3/296،109،67، جم).

در مصر- اسماعیل بن الیسع کوفی که پس از ابن لهیعه (عزل164ق/781م) به قضای مصر- منصوب شد، بر مذهب ابوحنیفه داوری می کرد (کندی،370-371) و در شام به رغم مخالفتها و حتی لعن او بر منبر دمشق، تعالیم ابوحنیفه در دهه های میانی سدهٔ 2 ق/8م رواج یافته بود (ابن عدی، 2474/7؛ نیز نک: خطیب،412/13). در حکایتی به نقل محمد بن اسماعیل بخاری از حمدویه یاد شده است که تعالیم ابوحنیفه جز در مدینهٔ منوره، در همهٔ سرزمینهای اسلامی رونق یافته بود (همان،395/13).

به زودی فقه شافعی نیز در کنار فقه ابوحنیفه و مالک قرار داده شد و تصور مذهب سه گانه پدید آمد. این 3 مذهب فقهی را در آثار نویسندگان سده های 4 و 5 ق/10 و 11م از مشرق تا مغرب و با روشهای گوناگون می توان یافت (نک: اشعری، ابوالحسن، اللمع ،97،قاضی نعمان، 87/1؛ بغدادی،189،21؛ سید مرتضی، الانتصار،2 ابن عبدالبر، الانتقاء، عنوان کتاب) و این خود زمینهٔ پیدایش مذاهب اربعه بود که شامل فقه ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل می شد.

(نک: ابن هبیره، 50/1، 51، جم؛ برای اطلاع از گسترش فقه حنفی در دوره های مختلف، نک: هـ، حنفیه) بحواله دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج 5 ص 401.

ارأی در فقه ابوحنیفه در روایت یحیی بن ضریس به نقل از ابوحنیفه دیده می شود که وی در صورت فقدان ادلهٔ نقلی راه اجتهاد را به روی خود باز می دید و این روش را همان روش بزرگان تابعین می دانست(صمیری همانجا) در روایات کوفیان سدهٔ نخست هجری از سوی ابن مسعود، عمر و معاذ بن جبل نیز در صورت فقدان نصوص به اجتهاد و رأی توصیه شده بود.

ابوحنیفه خود درعبارتی که از او منقول است، به صراحت چنین یاد کرده: « این سخن ما رأی است و بهترین سخنی است که بر آن دست یافته ایم، پس هر که بهتر از سخن ما آورد، او از ما به صواب نزدیک تر است».[1]

برای شناخت دقیق مبانی فکری ابوحنیفه دراجتهاد و رأی باید گفت که وی بر این باور بود که احکام شریعت از جانب خداوند فرود آمده تا مصالح مردم را تأمین نماید و هیچ یک از عبادتها و کردارهای بندگان، خداوند را سودی نمی بخشد، ولی احکام شریعت دامنه ای وسیع دارند و باید حکمت و مصلحت نهفته درآنها از یکدیگر تمیز داده شوند.پاره ای از احکام شریعت مربوط به آداب و سنن، اجرای مراسم عبادی و اعمال مذهبی است و مصلحت نهفته در آنها همانا تعبد و تقرب بنده به خداوند است. از این رو احکام تعبدی پیرو نصوص شرعی هستند و رأی دراین موارد کمترین کاربرد خود را داراست. اما پاره ای دیگر از احکام شریعت به موضوعات روزمرۀ زندگی بشری ارتباط می یابند و حکمت اصلی وضع این احکام نه تعبد و تقرب بندگان، بلکه ایجاد یک نظام حقوقی و جزایی سالم در جامعه است و همین دسته از احکام شریعت است که ابوحنیفه بیشترین کاربرد رأی را در استنباط و تبیین آنها می دانست. شناخت درمقایسه ای تحلیلی بین آراء ابوحنیفه و ابن ابی لیلی، نشان داده که رأی ابوحنیفه در مجموع، رأیی نظام یافته و هماهنگ و سازگار باعقل سلیم است.[2]

امام و فقه استدلالی

چنانکه ذکر نمودیم یکی از ابتکارات امام رونق دادن فقه استدلالی میان طلاب علوم دینی و دور کردن اندیشۀ تقلید محض بود، وی بصراحت به شاگردان خود اعلام می کرد که حق ندارند بدون این که دلیل وی را بدانند، از او تقلید کنند . همین روحیۀ آن بزرگوار باعث شد که نزدیکترین و معروفترین شاگردان وی یعنی امام ابوایوسف و امام محمد شیبانی نه تنها به عنوان شاگرد، بلکه همچون مجتهدانی آگاه در محضر

- (خطیب، 13/ 352) بحواله دایرة المعارف بزرگ اسلامی ص 397 ج 5[1]

- (منابع فقه، 294 به بعد بحواله دایرة المعارف بزرگ اسلامی ص 397 ج 5 [2]

وی حاضر شوند و با استادخویش به مناظره و بررسی مسائل فقهی بپردازند. جایگاه حدیث در مذهب حنفی ص 68 و 69.

بلکه همواره شاگردان خود را مخاطب قرار داده و می فرمود :(حرام علی من لم یعرف دلیلی أن یفتی بکلامی) جایگاه حدیث ...ص 2

هکذا می فرمود: (لا یحل لأحد أن یأخذ بقولنا ما لم یعرف مأخذه من الکتاب و السنة أو أجماع الأمة أو القیاس الجلی فی المسئلة) اللکنوی عبدالحی الجامع الصغیر ج 1 ص 7

وقد قالوا: الفقه زرعه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه، و سقاه علقمة، و حصده إبراهیم النخعی، و داسه حماد، و طحنه أبوحنیفة، وعجنه أبویوسف، و خبزه محمد، فسائر الناس یأکلون من خبزه.

و قد نظم بعضهم فقال :

الفقه زرعُ ابن مسعود و علقمة حصادُهُ ثم ابراهیم دوّاسُ

نعمانُ طاحنُهُ یعقوبُ عاجنُهُ محمدٌ خابزٌ و الأکلُ الناسُ

رد المحتارج 1 ص 123

نتیجه گیری

بی گمان مذهب فقهی ابوحنیفه یک صورت زنده وآشکار است برای اثبات این که فقه اسلامی صلاحیّت و شایستگی آن را دارد که با صادر کردن احکام، درتمام جنبه های گوناگون جامعه، آن را یاری رساند و نیازهای جامعه را پاسخ گوباشد، چون ابوحنیفه درتکوین و ساخت مذهب خویش، بر قرآنکریم و سنّت نبوی و اجماع و قیاس و استحسان متّکی بوده و از این راه مجال و میدان عمل خویش را گسترش داده تا اجتهاد و استنباط کند و هرچه را جامعه در عرصه های فراوان خود بدان نیاز دارد، برای آن پیشبینی و وضع نماید، بدون این که از اصول دین و قواعد شریعت، خارج شود و رو در روی آن بایستد: او می گفت:«من، نخست به کتاب خداوند عمل می

کنم و درصورتی که حکمش را در کتاب خدا نیابم، به سنّت رسول خدا ﷺعمل می کنم و درآن چه که در کتاب و سنت رسول الله ﷺنیابم، به قول یاران پیامبر ﷺعمل می کنم و در میان آنان، به قول هرکس بخواهم عمل می کنم و قول هرکس را که نخواهم عمل نمی کنم، ولی به هرحال سخن آنان را برای قول دیگران ترک نمی کنم و از قول آنان بیرون نمی روم».

قسمت آخر این سخن وی، به ما می فهماند که او در روش خود گام نخستین را به سوی اجتهاد و رأی برداشته و در مقارنه بین اقوال مختلف و ترجیح برخی از آن ها بر برخی دیگر، حق رأی و نظر را، به جای آورده و برای آن ارزش نهاده است، سپس می بینیم که می گوید:« ما هرگاه حدیثی از پیامبر ﷺ بیابیم، بدان عمل میکنیم و هرگاه سخنی از یاران پیامبر ﷺ به ما برسد، در آن به انتخاب دست می زنیم و هرگاه سخنی از تابعین بشنویم، خود را در برابر و اندازه آنان می بینیم و به رقابت برمی خیزیم»؛ ملاحظه می شود که این سخن او متضمّن گام بلند دیگری است در اجتهاد که او خود را در برابر اقوال تابعین ملزم نمی بیند و بنابر این، هرگام در مسأله ای، نصّی از قرآنکریم و یا سنّت ثابتی از پیامبر ﷺ و یا قولی از اصحاب پیامبر ﷺنیافت، خود را مجاز می داند که با آرا و اجتهادات تابعین به رقابت برخیزد و همچون آنان، نظر دهد و اجتهاد کند و درجستجوی حق باشد و لذا از گروهی از تابعین نام می برد و درباره ی آنان می گوید:« آنان قومی بودند که اجتهاد کردند و من نیز همانند آنان اجتهاد می کنم» و بازهم می گوید:« هرگاه سخنی از تابعین به ما برسد، آنان مردانی بودند و ما نیز برای خود مردانی هستیم»؛ {یعنی ما نیز استقلال رأی داریم!}.

معنی این سخنی این است که ابوحنیفه دربرابر قرآن و سنّت ثابت پیامبر ﷺ تسلیم است و در میان آرای اصحاب پیامبر ﷺمقارنه به عمل می آورد و چیزی را برمی گزیند که می پسندد و خود را در انتخاب سخن یکی از آنان آزاد می داند و نهایتاً، درمورد تابعین این حق را به خود می دهد ب(رحمه الله)سب اجتهاد خویش با قول آنان موافقت کند و یا مخالفت نماید، چون نظیر و همتای آنان است و او نیز همانند آن

رأی و نظـر و اجتهـاد خـاصّ خـود را دارد، او نیـز همچـون آنـان مـردی اسـت(مسـتقل در رأی و اجتهـاد)، پـس حـق دارد کـه در مجـال بحـث و نظـر بـا آنـان بـه مسـابقه و رقابـت برخیزد!

وفات امام (رحمه الله)

زمـانی کـه بـرای امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) در سـال 130 هــ ق از طـرف عمـرو ابـن هبیـره، امیـر کوفـه پیشـنهاد تنظـیم امـور قضـایی آن شـهر شـد، امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) آن را نپـذیرفت، بنـاء ایشـان را حـبس کـرده و بـه جـزای یکصـد دره محکـوم سـاخت. امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) در سـال 150هــ ق در اواسـط مـاه شـوال بـه عمـر 70 سـاله گـی وفـات یافـت (کشـف الظنـون عـن أسـامی الکتـب و الفنـون ج6 ص384) و در سرزمـین خیـزران بـه خاک سپرده شده اند. آریانا دایرة المعارف ج1 ص722

همچنـان .... در صـفحه ششـم جلـد اول کتـاب ردالمحتـار علـی الـدر المختـار حاشـیة ابـن عابــدین پیرامــون وفــات امــام اعظــم ابوحنیفــه (رحمه الله) چنــین مــی نگــارد: (اراده أمیرالعـراقین، عمـر بـن هبیـرة علـی القضـاء فـامتنع، و قیـل: إنـه ضرب علـی ذلـک فلـم یقبـل، و اسـتدعاه المنصـور إلـی بغـداد لیومیـه القضـاء فـامتنع و سـجن، و مـات فـی السـجن و هـو ابـن سعبین سنة. ردالمحتار علی الدر المختار ج1 ص6.

منابع:

1. سیر أعلام النبلاء للإمام أبی عبدالله شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی (673-748) هـ طبعة مضبوطة، مصححة، مخرجة التراجم، مرتبة علی حروف الهجاء (علی طریقة الأعلام للزرکلی) ذکر عنه کل ترجمة: رمزها، وقائها، ورقم الترجمة، و رقم الجزء والصفحة، من الطبقین السابقین، وزید علیه: الجزء المفقود، و جزء السیرة النبویة، و المغازی، والخلفاء الراشدین، و استخرجت الوفیات من التراجم و جعلت قبل التراجم علی ترتیب السنوات، و فهرس له: آیات و أحادیث و فوائد الناهبی فی أثناء الکتاب.

رتبه وزاده فوائد و اعنی به حسان عبدالمنان –بیت الأفکار الدولیة.

2. الهدایة شرح البدایة مع مذیلة الدرایة لمقدمة الهدایة من تصانیف بحر العلوم معدن الفهوم الحافظ الحاج مولانا ابی الحسنات محمد عبدالحی نورالله مرقده، ناشر: امیرحمزه کتابخانه کانسی رود- کویته.

3. دائرة المعارف بزرگ اسلامی ،ج5، ابن میمون- ابوالغرّقلانسی زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی ناشر: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول: تهران،1372 شمسی، حروف چینی: شرکت افست(سهامی عام).

4. آریانا دایرة المعارف (دور دوم)، ناشر: اکادمی علوم افغانستان- ریاست دایرة المعارف، محل چاپ مطبعه نبراسکا- کابل افغانستان، سال چاپ 1386هـ ش.

5. دُررُالحکام شرح مجلة الأحکام، تألیف: علی حیدر الرئیس الأول لمحکمة التمیز و أمین الفُتیا و وزیر العدلیة فی الدولة العثمانیة و مدرس مجلة الأحکام العدلیة بمدرسة الحقوق بالآستانه. تعریب المحامی فهمی الحسینی، المکتبة العربیة کانسی رود.

6. رَدُّ المحتار علي الدّرّالمختار حاشیة ابن عابدین علی شرح الشیخ علاءالدین محمد بن علی الحصکفی لمتن "تنویر الأبصار" للشیخ شمس الدین التمرتاشی و معه" تقریرات الرافعی" وضعت فی الهامش زیادة فی المنفعة، تحقیق: عبدالمجید طمعة حلبی، الطبعة الأولی:1420هـ 2000م دارالمعرفة للطباعة والنشر والتوزیع. بیروت-لبنان.

7. کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون للعلامة المولی مصطفی بن عبدالله القسطنطنی الرومی الشهیر بالملاکاتب الجلبی و المعروف بحاجی خلیفة (1017هـ - 1067هـ) طبعة جدیدة منقحة، مکتبة فاروقیة - خیبرمارکیت کویته.

8. الفقه الإسلامی و أدلته، الأستاذ الدکتور وهبة الزحیلی - المکتبة الحبیبیة - کانسی رود کویته.

9. سنن أبی داؤد، الإمام الحافظ المنصف المتقن أبی داؤد سلیمان ابن الأشعث السجتانی الأزدی (202-275هـ) حقق أصوله و خرج أحادیثه علی الکتب الستة و رقمه حسب المعجم المفهرس و تحفة الاشراف، الشیخ خلیل مأمون شیحا - الطبعة الأولی :1422هـ 2001 م) دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزیع.

10. سنن ابن ماجه الحافظ أبی عبدالله محمد بن یزید القزوینی، ابن ماجه (202هـ - 275هـ) الطبعة الأولی (1421هـ - 2000 م) دار إحیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع - بیروت -لبنان.

11. شرح معانی الآثار للإمام الهمام قدوة علماء الإسلام الإمام أبی جعفر أحمد بن محمد ابن سلامة الازدی المصری الطحاوی الحنفی (رحمه الله) تعالی رحمة واسعة، المتوفی سنة احدی و عشرین و ثلثمائة. علی نفقة الشهیر فی الآفاق مولانا محمد اسحاق المالک –للمکتبة الرحیمیة الواقعة فی الدیوبند.

12. فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید - مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر - تهران 1369- چاپ هفتم.

13. تفسیر آیات احکام تألیف: شیخ محمد علی صابونی، ترجمه : پوهاند نعمت الله شهرانی، انتشارات نعمانی کابل –افغانستان سال طبع: زمستان 1385.

ومن الله التوفیق

فصل چهارم

مناقب اخلاقی و ویژگی های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

محقق : پروفیسور لطف الله (حقپرست)

خلاصه

درایت ، قوة استنباط ، تیزهوشی ، احاطة بر معانی و مفاهیم آیات ، و پویایی در تشخیص احادیث صحیحه ، ابوحنیفه را در تمام ادوار فرهنگ فقاهت ، شاخص و ممتاز گردانیده است. آبی که از سرچشمة علم امام ابوحنیفه جاری شد فضای را ایجاد کرد که به حاصلخیزی سرزمین فقه و مبانی حقوق اسلامی انجامید و همه طلیعه داران حوزة فروع این دین الهی، یکی پس از دیگری از آن سیراب شدند و بنیة درخت تنومند و شجرة طیبة صدور احکام ، استحکامی درخور تقدیر پیدا کرد. از دامن اصحاب جلیل القدر حضرت محمد (ﷺ) متجلی گردیده بود .

نبوغ ابوحنیفه زمانی به نهایت رسید که از استادانش پیشی گرفت و توانست نحلة مستقلی را پایه‌گذاری کند و حورة فقاهت را در مسیری قرار دهد که با تکیه بر کتاب و سنت، محوریت کلام خدا را در اجتهاد خویش بپذیرد و اجماع و قیاس را در خدمت کتاب و سنت به کار گیرد و تعریف جامع و مانعی برای اجتهاد بیابد و جوامع رو به رشد اسلامی را از تشتّت آراء و افکار نابسامان و انحرافی نجات دهد و به اخلاق و سجایای نبوی (ﷺ) استقامت دهند .

ابوحنیفه از تابعین است زیرا عصر صحابه را درک کرده است و با تمام وجود کوشیده است که از حریم قرآن و سنت دفاع کند و اصل قیاس ، استحسان و عرف را به

خدمت کتاب و سنت به کار گیرد. اکثر مسلمانان جهان مانند کشور های هندوستان ، پاکستان ، بنگلادش ، ترکیه ، افغانستان و آسیای مرکزی و قسمتی از شرق ایران تابع اخلاق و مذهب امام ابوحنیفه می‌باشند.

مقدمه

الحمد لله الذی رفع اهل الحق و وضع اهل الباطل و احق الحق و ابطل الباطل و الصلوه و السلام علی نبینا و سیدنا و سندنا و وسیلتنا فی الدارین محمد ﷺ و اصحابه اجمعین .

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه در سال ۸۰ هجری در کوفه به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ در بغداد درگذشت. ابوحنیفه از حماد بن ابی‌سلیمان اشعری فقیه کوفی به مدت ۱۸ سال فقه و حدیث را آموخت و از محضر ابراهیم نخعی، علقمه بن قیس، و شعبی هم برای آموختن فقه بهره‌مند شد. امام نَوَوی در «تهذیب الاسماء و اللغات» می‌گوید: ابوحنیفه از امام عاصم قرائت قرآن را فراگرفت.

در این شکی نیست که حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) دارای شان ، شوکت عالی و استعداد فقهی حیران کننده بود. که بر تماما فقها کرام مقام عالی داشت و از فقهی ترین صحابه عبدالله این مسعود علوم و روایات را اختیار و رتبه افقه الائمه را حاصل نموده بودند. حافظ ابن عبدالبر مالکی در « الانتقاء » مناقب امام را تفصیلا ذکر نموده اند ، جواب کسانی را دادند که نسبت به امام بدگوئی کرده بودند گروه دیگری از علما میتوان که بر سبیل نمونه از ایشان تذکر بعمل آورد مثل : علامه جلال الدین سیوطی مولف « تبییض الصحیفة في مناقب امام ابي حنیفة » ، حافظ محمد بن یوسف صالحی دمشقي سال وفات ۹۴۲ ، شیخ شهاب الدین احمد بن حجر مکي سال وفات ۹۷۳ ، حافظ محمد یوسف دمشقي « عقود الجمان في مناقب الامام الاعظم ابي حنیفة النعمان» ، کتاب شیخ ابن حجر مکی بنام « الخیرات الحسان في مناقب الامام الاعظم ابي حنیفة النعمان » و کتاب حافظ دمشقی حاوی یك مقدمه ۲۶ باب و یك خاتمه است ، ایشان این کتاب را با ارادت و عقیدت خاصی نوشته اند و در باب های

دیگر بطور تفصیل از جود وسخا ، زهد و پرهیز گاری ، عقل و فهم و فراست ، مکارم اخلاق ، کسب مال حلال ، رد هدیه‌های پادشاهان و امیران را نوشته اند

پدر امام ابوحنیفه ثابت بود که معیت پدر شان زوطی از کابل غرض تجارت و یا هم ادای مراسم حج به ملاقات حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مشرف شدند و حضرت علی به برکت ثابت اولادش دعای خیر کردند و از ویژه گی دیگر امام پیشه تجارت بود که در کوفه دکان داشت و پیشه پدری را دنبال میکرد ، ضمنا به حفظ قرآن کریم و فرا گیری علوم اسلامی مصروفیت داشت ، در تجارت از زهد تقوا کار میگرفت ، مردی سخاوت بود که اکثر مفاد خود را بالای طلاب و علما به مصرف میرساند و در تجارت از دوستان و بیچاره گان قطعا مفاد نمیگرفت. هکذا امام ابوحنیفه به شریک خود حفص بن عبدالرحمن میگفت : هرلباس را که میفروشید عیب آنرا به مشتری باز گو کنید.

این تحقیق به هدف آگاهی از کار نامه های درخشان و مناقب اخلاقی امام ابوحنیفه (رحمه الله) به رشته تحریر در آورده شده تا پیروان واقعی امام از سیرت و فضایل اخلاقی امام آگاهی حاصل نموده و آنرا الگو و سر مشق زنده گی خویش قرار دهند.

ضرورت این تحیقیق آنست که مخالفان مذهب امام ابوحنیفه (رحمه الله) را اگاهی دهیم که امام صاحب درایت ، قوه استنباط ، تیز هوشی ، احاطه بر معانی و مفاهیم آیات و پویای در تشخیص احادیث صحیحه بوده که با تمام وجود کوشیده است از حریم قرآن و سنت دفاع نماید نا اصل قیاس ، استحسان و عرف را به خدمت کتاب الله و سنت رسول الله (ﷺ) بکار گیرد.

مناقب اخلاقی و ویژه گیهای امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت نخستین امام اهل سنت که مشهور به امام اعظم است ، اصلا اجدادش از قریه خواجه سیاران ولایت پروان میباشد و خودش در کوفه که یکی از شهرهای عراق است به دنیا آمده .

امـام ابوحنیفـه دارای فقاهـت علمـی بودنـد کـه در مـورد فقاهـت علمـی شـان دکـتر احمـد الشرباصـی میفرمایـد : ابوحنیفـه را بـه خـاطر خراسـانی بـودن و بلنـدی فقـاهتش شـامل ایـن حـدیث نبـوی مـی دانـد کـه بخاری و مسـلم هـر دو آن را روایـت کـرده انـد. (لوکـان العلـم معلقـاً عنـد الثریـا لتناولـه رجـال مـن ابنـاء الفـارس . متفـق علیـه) یعنـی اگـر علـم از سـتاره ی ثریا آویزان باشد مردانی از نژاد فارس بدان دست می یابند. (۵ : ۴۲) .

شـکی نیسـت از اینکـه ابوحنیفـه بـا اهـل بیـت رسـول خـدا صـلي الله علیـه وسـلم رابطـه ای حسـنه داشـته اسـت چنانکـه علـی زیـن العابـدین را در مبـارزه علیـه هشـام بـین عبـدالملک خلیفـه ی امـوی یـاری کـرده و امـام جعفـر صـادق از ایـن جهـت او را تحسـین کـرده و گفتـه اسـت: (رحمه الله) ابـا حنیفـة لقـد تحققـت مودتـه لنـا مـن نصرتـه لزیـدبن علـی» ترجمـه : خـدا ابوحنیفـه رارحـا کنـد، کـه بـه وسـیله ی کمـک کـردنش بـه زیـد بـن علی دوستی خود را نسبت به ما تحقق بخشید.

امـام ابوحنیفـه بنـابر عظمـت بزرگـی کـه داشـت از حـب مقـام و منصـب دوری میگزیـد ، چنانچـه در حکومـت مـروان بـه وی پیشـنهاد شـغل قضـا (قاضـی القضـات ، وزارت عدلیـه) شـد ولـی نپـذیرفت بـه همـین سـبب منصـور خلیفـه عباسـی او را بـه زنـدان انـداخت و بـه منصـور گفـت : مـن ظرفیـت قضـا را نـدارم منصـور گفـت دروغ میگـوی ، امـام گفـت دروغ گـو قاضـی شـده نمیتوانـد بـه اسـاس ایـن نسـبت حکـم عـدم صـلاحیت ام را بـه قضـا صـادر نمودیـد ، چـون منصـور از جـواب عـاجز مانـد او را بـه زنـد ان بـرد و در زنـدان تـا زمانی باقی ماند که وفات کرد.

امـام اعظـم ابوحنیفـة نعـمان بـن ثابـت (رحمه الله)) یکـی ازشخصـیت هـای بـزرگ جهـان اسـلام اسـت کـه مقتـدا وپیشـوای تقریبـا نیمـی ازمسـلمانان کـره خـاکی بـوده ودراکثرکشـورهای اسـلامی ؛ مـذهب حنفـی از وسـیع تـرین مـذاهب اسـلامی اسـت کـه در زمـان سـلطنت عباسـی هـا و عثمانـی هـا مـذهب رسـمی بـوده و پیـروان ایـن مـذهب در

ماوراالنهر ، چین ، مصر ، شام ، ترکیه ، هندوستان ، پاکستان ، ازبکستان ، ارمنستان ، قزاقستان ، افغنستان و ... مرجع عام و خاص میباشد . پدر امام ابوحنیفه ثابت معیت پدر شان از کابل غرض تجارت ویا ادا مراسم حج به ملاقات حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مشرف شدند و حضرت علی (رض) به برکت ثابت و اولادش دعا خیر کردند . (۷ : ص ۱۰۱) . معرفی شخصیت ، مناقب ، ویژه گی های اخلاقی ، کارنامه های علمی وخدمات بیش ازحد امام چیزی نیست که دریک مقاله و یا کتابی بگننجد ؛ لذا دراین مقاله خواستم که گوشه ای ازمناقب و ویژه گیهای اخلاقی این شخصیت قابل افتخارجهان اسلام را مختصرا مورد کاوش وتحقیق قراردهیم

کنیه ابوحنیفة ، حقیقی نمی باشد زیرا که هیچ یک ازاولاد های امام بنام حنیفة ثابت نیست ، لذا این کنیه به اعتبارمعنی وصفی اطلاق شده است زیرا ایشان ابوالملة الحنفیة بوده اند که مسلمانان به پیروی ازاین ملت مأموراند ، البته طبق سیاق این ارشاد الهی : (**وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**) (البقره : ۱۳۵)

ترجمه : و گفتند شوید یهود یا نصارا تا راه بیابید بگو بلکه پیروی میکنیم به ملت ابراهیم که حنیف بود (مایل به دین حق) و نبود از جمع مشرکین .

امام ابوحنیفه (رحمه الله)) درخیرالقرون زندگی داشتند وازخیرالتابعین بوده و امام اول ایمه دین است ، با تعداد زیادی ازصحابه کبار (رضی الله عنهم) که اسمای گرامی ایشان : انس بن مالک ، جابر بن عبدالله ، عبدالله بن انس ، عبدالله بن ابی اوفی ، عبدالله بن حرث ، معقل بن یسار ، واثله بن اسقع ، (۱۲ : ج اول ، ۴۲) سهیل بن سعد الساعدی ، اباطفیل عامربن وائلة ، (۱۱ : ص ۲۲) رافیع بن حذیفه ، عبدالله بن جزعه (رضی الله عنهم) (۱۰ : ج اول ، ۴۳) ملاقات داشته و از بعضی ایشان روایات نیز داشته ، امام انس بن مالک ، عبدالله بن اوفی را در کوفه ، سهل بن سعد ساعدی را در مدینه ، ابوطفیل عامر بن وائلة را در مکه مکرمه ملاقات نمود ولی از آنها چیزی نیاموخت ، ضمنا گویند که عصر عبدالله بن انس الجهنی ، عبدالله بن الحارث بن جزء زبیدی ، جابر بن عیدالله ،

معقل بن یسار ، عایشه بنت عجرد ، سهل بن سعد ، ثابت بن خلاء بن سوید ، ثابت بن یزید ، عبدالله بن بصره ، محمود بن ربیع ، عبدالله ابن جعفر ابو امامه را نیز درک کرده بودند. (۸ : ص ۲۱) .

محمد بن اسحاق ندیم می گوید : ابوحنیفه از تابعین بود زیرا عده ای از این صحابه را ملاقات کردند و از ورع،زهد و علم آنها استفاده کرده تا سرآمد روزگار شدند.(٦ : ص ٥١)

از اینرو همین ویژگی او را برسائرأئمه مذاهب افضلیت میدهد ، طوریکه همه آنها به فضل ومقام امام معترف اند ، این ویژگی سبب شده بود تا درعلوم تبح(رحمه الله)اصل نماید ، به حدی که حتی دشمنان ومخالفین اش نیزبه برتری و ویژه گیهای او اعتراف مینمایند. محمد ابوزهره د(رحمه الله)ق امام میگوید : فآبوحنیفة کان من اعظم ابطال ذلک النوع من الجهاد ترجمه : امام ابوحنیفة ازجمله قهرمانان این نوع ازجهاد بودند.
(۱۱ : ص ۲۴) .

یکی از ویژه گیهای حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) پیشه تجارت بود و در کوفه دوکان داشت. پیشه پدری خود را پیش میبرد و ضمنا بحفظ قرآن شریف و فراگیری علوم عربی مصروفیت داشت ، در تجارت از زهد و تقوا کار میگرفت ، مرد سخاوت بود اکثرمفاد خود را برای مصارف طلاب و علما تخصیص میداد، در تجارت از دوستان و بیچاره گان فطعا مفاد نمی گرفت.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) به شریک خود حفص بن عبدالرحمن گفت هر لباس را که میفروشید عیب آنرا به مشتری باز گو کنید ، روزی شریکش در فروش جامعه ی عیب آنرا فراموش کرد امام از موضوع آگاه شد و دنبال مشتری بیرون شد چون مشتری معلوم نشدبنا برای شریکش گفت پول لباس را جدا نمایدوبه فقرا صدقه نماید(٧ : ص ١٠٣

ویژه گی پرهیزگاری و نور علم امام ابوحنیفه (رحمه الله)

نقل است که امام را بر شخصی قرض بود و در محله آن شخص ، از شاگردان امام وفات یافت وامام به نماز جنازة او تشریف برد که در آنجا آفتابی عظیم بود و هیچ

سایه نبود الاّ دیواری خانه مدیون . اصحاب گفتند : در این سایه، ساعتی بنشین امام گفت : مرا بر صاحب این دیوار، مالی است روا نباشد از دیوار وی تمتع حاصل نماییم . زیرا تمتع از دیوار مقروض داخل سود میگردد (۱۲ : جلد اول ، ص ۴۲) پیغمبر علیه الصلوة و السلام نیز فرموده است : «كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ مَنْفَعَةً فَهُوَ رِبًا». اگر منفعت گیرم ربا باشد»[1].

علامه البانی در مورد کمال تقوا و دانش امام ابوحنیفه (رحمه الله) به فرمایشات خود امام اشاره میکند : قال الامام ابوحنیفه : اذا قلت قولا یخالیف کتاب الله تعالی و خبرالرسول ﷺ و فاترکوا قولی) هرگاه سخن من با کتاب خدا وسنت پیامبر ﷺ مخالفت داشت آنرا ترک کنید.

علامه البانی میگوید : توصیه امام ابوحنیفه (رحمه الله) بیانگر کمال تواضع دانش و تقوا شان است که این خود یک ویژه گی از تقوا ، تواضع و علم امام میباشد. (۱ : ص ۱۴)
امام ابوحنیفه در جوانی علاقه و مهارت به تجارت داشته زیرا تجارت پیشه پدری و خانواده گی اش بود ، اما علایم ذکا و نبوغ علمی در سیماش متجلی بود که توجه همه را بخصوص محدث و فقیه بزرگ کوفه را بخود جلب کرده بود ، امام ابوحنیفه (رحمه الله) روزی با این عالم بزرگ ملاقات کرد ، امام شعبی (رحمه الله) از وی پرسید نزد کدام عالم میروی ؟

امام ابوحنیفه گفت من نزد تعداد از علما رفت و آمد دارم ، امام شعبی (رحمه الله) گفت چنین مکن بلکه با علما و علم همنیشنی دایمی داشته باشید. زیرا در وجود شما نبوغ ، ذکاوت و حرکت خاص دیده میشود. امام ابوحنیفه (رحمه الله) می گوید سخن امام شعبی(رحمه الله) در وجود من حرکت خاص را بمیان آورد که پس از آن رفتن را به بازار کوفه بس کردم و دنبال علم و علما رفتم این بود شروع طلب علم من. (۳: ج ٦، ص ٣٦)

تابعی کبیر مسروق بن الاجدع می گوید : دریافتم که علم تمام صحابه رسول الله (ﷺ) به شش نفر صحابه حضرت علی ، عبدالله بن مسعود ، عمر ، زید بن ثابت ، ابی الدردا ، ابی بن کعب رضی الله عنه منتهی میگردد. حالانکه عجلی اصحاب که در کوفه متوطن شدند در حدود هزار پنجصد صحابی میرسد که هفتاد تن ایشان بدری بودند که اکثر شان از شاگردان حضرت علی و عبدالله بن مسعود بودند ، حضرت امام ابوحنیفه دنباله رو مکتب اصحاب کرام بودند و خط مش ایشان را سر مشق زنده گی علمی خویش قرار دادند. (٦ : ص ۴۹) .

حضرت عمر (رضی الله عنه) توجه خاص به تعلیم و تربیت این شهر داشت حتی فقیه ترین اصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) حضرت عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) را بعنوان معلم به این اهالی فرستادند و به اهالی کوفه فرمودند : انی قدبعثت الیکم بعمار بن یاسر امیرا و عبدالله بن مسعود معلما و وزیرا و هما من النجبا من اصحاب رسول الله ﷺ من اهل بدرفاقتتوا بهما و اسمعوا من قولها و قد آثرتکم بعبد الله بن مسعود . (۲ : ص ۳۰۴) .

ای اهل کوفه : من برایتان عمار بن یاسر را امیر و ابن مسعود (رض) را بعنوان معلم و جانشین خویش فرستادم ، این دو از یاران برگزیده رسول الله (ﷺ) و از اهل بدر اند ، به فرمان آن دو گوش دهید و از آنان پیروی نمایید ، من عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) را برایتان به جای خویش ترجیع داده ام . (٦ : ص ۵۱) .

کوفه از فیوضات علم و اخلاق اصحاب نبی مکرم پر فیض گردیده بود ، بدون شک تجلیات علوم و اخلاق صحابه کرام به حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) اثر کرده بود .

صبر و بردباری امام ابوحنیفه (رحمه الله)

همچنین از یزید بن کُمَیت روایت است که : شخصی را دیدم که به امام ناسزا می گفت و خطاب به ایشان می گفت: ای کافر، ای زندیق! ولی امام در جواب او گفتند: خداوند ترا ببخشد، خداوند بر عکس آنچه تو در باره من می گوئی در مورد من می داند.

در صفحه ۸۱ (سیرت ایمه اربعه) از بردباری امام حکایت میشود که وی در مسجد جامع کوفه تدریس علوم مینمود شخصی سخنان بد را به ادرس شان گفتند ، امام ابی حنیفه تماما حرف های وی را میشنیدند و به درس خویش ادامه میداند و شاگران خود را از چیزی گفتن به آن شخص نیز منع میکردند وقتی از درس فارغ شدند به طرف خانه خود رفتن ، زمانیکه به دروازه خانه خود میرسید آن شخص وی را دنبال میکرد امام به در خانه خود ایستاده شد گفت : این خانه ی من است ، اگر سخنان شما پوره نشده باشد اینجا انتظار بمانم ؟ هیچ نترسید ، چون شخص حرف امام را شنید شرمنده شد و رفت.

این تنها شمه ای از صبر و بردباری امام (رحمه الله) می باشد و بقول مشهور: مشت نمونه خروار است. (۹ : ص ۳۲) . ویژه گی دیگر امام را درصفحه ۹۱ کتاب (الخیرات الحسان فی مناقب الامام ابی حنیفه النعمان) چنین بیان مینماید : حضرت عبدالله بن مبارک به حضرت سفیان ثوری گفت : امام ابوحنیفه (رحمه الله) چقدر خود را از غیبت نگاه میداشت ، حتی من ندیدم که امام غیبت دشمن خود را کرده باشد ، سفیان ثوری (رحمه الله) فرمود : امام ابوحنیفه نمی خواهد که چیزی به نیکی هایش مسلط شود که آنرا ضایع کند. امام مستقیم السان بود ، هیچگاه کسی را به بدی یاد نکرده بود ، کسی به امام گفت مردم بدی شما را یاد می کند ولی شما بدی کسی را بیان نمی کنید ، امام گفت کسیکه در حق من سخنان بی مورد گفته الله (ج) او را معاف کند و کسیکه در مورد من سخنان خوب گفته الله (ج) بروی رحمت کند و دردین دانش را بیشتر گرداند. (۹ : ص ۴۳) .

ویژه گی سخاوت امام ابوحنیفه (رحمه الله)

از مناقب امام ابی حنیفه (رحمه الله) کتاب الخیرات الحسان فی مناقب الامام ابی حنیفه (رحمه الله) نقل میکند : روزی امام از راه ای گذر میکرد و در این اثنا شخص وی را

دیـد راه خـود را چـپ کـرد و راه دیگـر را اختیـار کـرد ، امـام صـاحب او را صـدا زد چـرا مسـیر خـود را تغییـر دادی ؟ آن شـخص گفـت یـا امـام خیلـی وقـت میشـود از شـما کـه بـالای مـن چهـار هـزار درهـم قـرض اسـت کـه از تنـگ دسـتی نتوانسـتم آنـرا ادا نمـایم بـدین وجه از شما حیـا کـردم ، امـام ابـی حنیفـه گفـت سـبحان الله اگـر بـخاطر قـرض مـا راه خـود را تغییـر دادی ، همـه آنـرا برایـت بخشـیدم ، از اینکـه خـود را از جهـت خـوف مـن پنهـان کردی پس مرا معاف کن .

مـورد دیگـر آنکـه ابـراهیم بـن عتبـه را از جهـت قـرض داری بـه زنـدان بـرده شـده بـود ، بـرادرانش خواسـتند کـه بـرای ادا قـرض وی چنـده نماینـد ، زمـانی نـزد امـام آمدنـد حضـرت امـام ابـی حنیفـه (رحمه الله) گفـت : چقـدر از مـردم گرفتـه ایـد همـه را بـر گردانیـد و تمـام دین او را خود امام صاحب ادا کرد و زندانی را آزاد کرد. (۹ : ص ۴۸) .

شریـک قاضـی میگویـد : ابوحنیفـه همیشـه خـاموش و هـر وقـت در فکـر میبـود در فقـه نظـر باریـک داشـت و در علـم عمـل و بحـث اسـتخراج نـرم بـود و بـه آمـوختن علـم صـبر میکـرد اگـر یـک طالـب علـم فقیـر میبـود او را غنـی میسـاخت و ضـمنا بـه خـانواده وی معـاش میـداد تـا کـه علـم را بیـاموزد. وقتـی کـه طالـب العلـم علـوم مـروج را میاموخـت پـس امـام صـاحب بـرایش میگفـت : کـه شـما بـه درجـه بـالای علـم رسـیده ایـد یعنـی شـناخت حـلال و حـرام را فهمیـده ایـد. امـام زفـر (رحمه الله) میگویـد : مـن بیشـتر از ۲۰ سـال را بـا امـام سـپری نمـوده ام امـام را شـخص خیـر خـوا و مشـفق بـه مـردم دیـدم ، در روز بـه دنبـال علـم ، مسـایل ، تـدریس و پیـدا نمـودن جـواب هـا بـه مسـایل جدیـد بودنـد و شـب را بـه عبـادت ، تـلاوت و ریاضـت سـپری مینمـود ، همیشـه بـه عیـادت مریضـات ، کمـک بـه فقـرا مصرـوف بـود تـا از ایـن دنیـا رحلـت کـرد. (۱۳ : ص ۱۶) . ایـن هـم نمونـه از سـخاوت امـام ؛ قربـان پیکـر چنـین جـواد و سـخی کـه بمجـرد شـنیدن مشـکل بـه حـل آن اقـدام مینمودند.

ویژه گی آسان گیری امام در عبادات و معاملات

ابوحنیفه معتقد است که هر گاه جسم یا لباس نجس شود شستن آن با هر مایع پاکی از قبیل گلاب و سرکه که بتواند نجاست را برطرف نماید جایز است و آب را تنها مایع پاک‌کننده نمی‌داند. همچنین می‌گوید : هر گاه کسی بخواهد در شب تاریکی نماز بخواند ولی با کوشش زیاد نتواند جهت قبله را درست تشخیص دهد و در غیر جهت قبله نماز بخواند ، نمازش درست است. هر چند بعداً متوجه اشتباه خویش گردد. در زکات هم جایز می‌داند که به جای جنس، بهای آن پرداخته شود، و همچنین در زمینی که مسلمان آن را تصاحب نماید، لازم نیست که خراج و یک دهم را با هم از درآمد آن بپردازد، بلکه پرداخت یکی از آنها را واجب می‌شمارد، و در معاملات جایز می‌داند که ثمر درخت را قبل از رسیدن خریداری کنند. (۸ : ص ۵۵) .

چنین گفته هایی می رساند که بر خلاف بعضی فقها که معتقد به سختگیری هستند ابوحنیفه در احکام، خواهان سهولت و آسانی برای مردم می‌باشد. ابوحنیفه می کوشد تا کسی را که شرایط تصرف صحیح را داشته باشد ، وی را در کارهای خود مختار نماید، مثلاً می‌گوید: کودک عاقل و اهل تمییزی که هر چند به سن رشد نرسیده باشد اگر اسلام بیاورد، مانند اسلام آوردن یک انسان کبیر قابل اعتبار است. همچنین تجارت وصی را با مال یتیم در صورتی که مصلحت یتیم ایجاب نماید، جایز می داند.

ابوحنیفه این اختیار را به ولی زن بالغ و رشید نمی دهد که به میل خودش او را به عقد ازدواج مرد دل خواه خویش درآورد و اگر مردی دختر بالغش را به عقد کسی درآورد، ولی دختر راضی نبود چنان ازدواجی صحیح نیست دیگر اینکه ابوحنیفه شهادت یک مرد و دو زن را در ازدواج به جای دو مرد قبول دارد ، شهادت بعضی از اهل ذمّه را علیه بعضی دیگر جایز می شمارد. (۸ : ص ۷۷) .

ویژه گی امام در تعبیرخواب

گویند که خلیفه بغداد ملک الموت را به خواب دید. از او پرسیدند که : «از من چند چیزمانده است؟» و ملک الموت به پنج انگشت اشارت کرد. خلیفه بغداد تعبیر این

خـواب را از بسـیار کـس پرسـید ، امـا معلـوم نشـد. ابوحنیفـه را خوانـد و از او پرسـید کـه تعبیـراین خـواب چیسـت ؟ امـام گفـت : تعبیـر خـواب شـما اینسـت کـه اشـاره پـنج انگشـت ملـک المـوت بـه پـنج علـم میباشـد ، اگـر ایـن پـنج علـم را ، کـس ندانـد از حقـایق عـالم چیزی نداند و آن پنج علم ، در این آیت مبارکه است :

{ إِنَّ اللَّـهَ عِنْـدَهُ عِلْـمُ السَّـاعَةِ وَيُنَـزِّلُ الْغَيْـثَ وَيَعْلَـمُ مَـا فِي الْأَ(رحمه الله)امِ وَمَـا تَـدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ} لقمان: ۳۴

«همانـا علـم سـاعت (قیامـت) نـزد خداسـت و او بـاران را فروبـارد ، او آنچـه از نـر و مـاده ، زشـت و زیبـا کـه در رحـم هـای آبسـتن اسـت مـی دانـد و هـیچ کـس نمـی دانـد کـه فـردا (از سـود و زیـان) چـه خواهـد کـرد و هـیچ کـس نمـی دانـد کـه بـه کـدام سرزمـین مـرگش فرامـی رسـد پـس خـدا بـه همه چیز خلایق ، دانا و بر کلیة اسرار و دقایق عالم ، آگاهست». (۸ : ص ۲٦۴) .

نتیجه گیری

آن چـراغ شرع و ملـت ، آن شـمع دیـن و دولـت ، آن نعـمان حقـایق ، آن عـمان جـواهر معـانی و دقـایق ، آن عـالم عـارف صـوفی ، امـام جهـان ابوحنیفـة کـوفی ، (رحمه الله) صـفت کسـی کـه بـه همـة زبـان هـا سـتوده باشـد و در همـة حکمـت هـا مقبـول ، کـه توانـد گفـت ؟ ریاضـت و مجاهـده و خلـوت و مشـاهدة او، نهایـت نداشـت و در اصـول طریقـت و فـروع شریعـت درجـه یـی رفیـع و نظـری نافـذ داشـت و در فراسـت و سیاسـت ، یگانـه بـود و در مـروت ، اُعجوبـه بـود. هـم کـریم جهـان بـود و هـم جـواد زمـان ، هـم افضـل عهـد بـود و هـم اعلـم روزگـار ، وی مـرد دقیـق النظـر و سریـع الاانتقـاد بـود ، صـاحب درایـت ، قـوه اسـتنباط ، تیـز هوشـی ، احاطـه بـر معـانی و مفـاهیم آیـات و پویـای در تشـخیص احادیـث صـحیحه بـوده کـه بـا تمـام وجـود کوشـیده اسـت از حـریم قـرآن و سـنت دفـاع نمایـد نـا اصـل قیـاس ، استحسان و عرف را به خدمت کتاب الله و سنت رسول الله (ﷺ) بکار گیرد .

از ایـن بحـث بـه ایـن نتیجـه میرسـیم کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) از جملـه تـابعین بـوده و حـدوا ۱۰ تـن صـحابه نبـی مکـرم (ﷺ) را ملاقـات نمـوده اسـت ، در حکومـت مـروان

سمت قاضی القضات را نپذیرفته است ، دارای ویژه گیهای اخلاقی ، کار نامه های علمی و خدمات بیش از حد بوده که در کتابی نمی گنجد . او صاحب علم ، ورع ، تبحرعلمی ، صبر ، برده باری ، سخاوت و بخشش ، اخلاق قرآنی ، تیز هوشی ، قوه استنباط احکام ، ویژه گی آسان گیری در احکام فقهی ، رعایت حرمت انسان ، قوه تعبیر خواب ، پیشه تجارت بود و خلاصه ابوالمله الحنفیه بود.

بنا برای تمام علما و پیروان امام ابوحنیفه ((رحمه الله)) لازم است که در نقش قدم امام پا گذاشته و در تماما ابعاد زنده گی علمی ، فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی خویش حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) را الگو قرار داده و جامعه اسلامی خویش را به اخلاق و سجایای امام ابوحنیفه (رحمه الله) سمت و سو و استقامت دهند.

ماخذ :

1. قرآنکریم
2. البانی ، محمد ناصرالدین . (۱۳۸۷) . صفه صلاه النبی (ﷺ) . مترجم عبدالله ریگی احمدی . ایران : انتشارات حرمین .
3. ابن عابدین ، محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز . (۱۴۲۸) . رد المحتار علی الدر المحتار ج ۱ ، الطبعه الثاثه . پاکستان : مکتبه فریدیه .
4. الذهبی ، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد . (ب ت) . تذکره الحفاظ ، ج ٦ . لبنان : موسسه الرساله .
5. بغلانی ، عبدالوکیل . (۱۳۸۹) . زنده گانی امام اعظم ابوحنیفه . افغانستان : انتشارات کتابخانه قیوم .
6. توکلی ، محمد رووف ، (۱۳۸۳) . چهار امام اهل سنت و جماعت . افغانستان : رووفی .
7. حنفی ، نذیر احمد . (۱۳۹۳) . جایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث . افغانستان : نشر اسلمی .
8. دریز ، غلام محی الدین . (۱۳۸۴) . اساسات حقوق اسلام . کابل : انتشارات فیضی .
9. سپری ، فریدون . (۱۳۸۸) . امامان اهل سنت . ایران : انتشارات کردستان .
10. سرور ، محمد اویس . (ب ت) . صد داستان از زنده گانی امام ابوحنیفه (رحمه الله) ، مترجم محمد ابو بکر شریفی . پشاور : مکتبه الاصلاح .
11. سمر قندی ، مسعود بن یوسف . (ب ت) . صلوه مسعودی ، ج اول . افغانستان: خیری کتاب خانه .
12. عزیزی ، نورالحق . (ب ت) . امام ابوحنیفه کیست . افغانستان : اکادمی علوم .
13. لاهوری ، غلام سرور . (۱۲۸۰) . خزینه الاصفیا ، ج اول . پاکستان : منشی نولکشور .
14. مسلم ، گل محمد . (۱۳۸۹) . مختارالعقاید . افغانستان : مکتبه معصومیه .
15. seyamraufi786@gmail.com

و آخردعوانا ان الحمدالله ربّ العالمین

فصل پنجم

د امام اعظم صاحب (رحمه الله) ذکاوت او استعداد

دکتر استادعبدالهادي قریشي

لیکنه او څېړنه؛

د حضرت ابو حنیفه امام اعظم صاحب (رحمه الله) لوړ ذکاوت او استعداد

په کابل کې د حضرت امام ابو حنیفه امام اعظم صاحب (رحمه الله) د لوړ شخصیت او کارکړنو په اړه دغې عالی غونډې ته سره راټول شوو محترمو مشرانو – ښاغلیو علما کرامو، عزتمند څېړونکو، محترمو خویندو او ورونو او د همدې عالي سمپوزیم جوړونکو السلام علیکم و(رحمه الله) ، خوښ یم چې له تاسو محترمو سره څو شېبې هم صحبت یم.

تمهید (Introduction):

که جهان نیست جز تجلی دوست

این من و ما همان اضافت اوست

د لوي او ښونکي خدای په نامه

په سلګونو څاڅکي توې په بحر وبر شي

له لکونو کروړونو یو ګوهر شي

میندې راوړي ډېر زامن ډېر اولادونه

یو یا دوه یې اپلاتون او سکندر شي

(الفت صاحب)

ـ د جناب امام اعظم صاحب په اړه!

جناب حضرت امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله) چې په تواریخو او د علماوو په محافلو او هم په عوامو کې د امام اعظم صاحب –ابو حنیفه (رحمه الله) نعمان بن ثابت (رحمه الله) د حنفي مذهب باني او سراج الائموه، د اسلامي فقیه ستر عالم په نومونو سره یاد او خورا درناوی یې کېږي، هغه په ۸۰ هجري قمري کال = ۶۹۹ میلادي کې د ثابت بن مرزبان په کاله کې په کوفه کې پیدا شوی دی. (۱) دغه ډول په یوه بل تاریخي سند کې راغلي چې: نعمان بن ثابت بن مرزبان بن قیس بن یزګرد بن شهریار بن پرویز بن نوشیروان کښل شوی. (۲) د هغه (نعمان بن ثابت (رحمه الله)) له اولادې څ څه عمر بن حماد بن مرزبان اصلاً له شایسته افغانستان څ څه دي. ثابت مسلمان پیدا شوی او د (انبار) په سیمه کې یې هم ژوند کړی دی – د ابو حنیفه لمسی وایي چې ثابت (نسا) ته لېږدیدلی و او هملته نعمان (ابو حنیفه) تولد شوی دی. (د الخیرات الاحسان مؤلف څ څه)، چې دغه خبره هم د احتمالاتو څ څه وه، په دې اړه بل لیکوال حافظ سراج الدین خسروي لیکلي دي: حضرت امام اعظم (رحمه الله) د عبدالمالک یا عبدالملک بن مروان اموي (۶۵ – ۸۶ هـ) د حکومت پر مهال د عراق په کوفه کې په (۸۰ هـ) کال پیدا شوی، پلار یې ثابت نومېده، د هغه نوم یې (نعمان) کېښود. د VK وې کی دایرة المعارف په یوه برخه کې راغلي دي، ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطي یا زوطا بن ماه – دغه راز د پورته کتاب په ۱۱۷ مخ څلورم پراګراف کې لیکل شوي د

یوه بل روایت پر اساس نعمان بن ثابت بن نعمان بن مرزبان په (امام اعظم) سره ملقب په یوه مسلمانه کورنۍ کې په ۸۰ هجري چې له ۶۹۹ میلادي کال سره سمون لري، د کوفې په ښار کې پیدا شوی او زوطې چې د نعمان (امام اعظم صاحب) نیکه دی د خراسان وګړي او د بکر بن وائل له لویې قبیلې څخه و، چې دغې قبیلې اسلامي سوبو (فتوحاتو) پر مهال په قوي مټ کار وکړ او خورا اغیز یې درلود او بالاخره په باختر کې زوطې اسیر شو او بین النهرین ته ولېږدول شو او هملته دغه زوطي یا مرزبان اسلام راوړ او زوی یې یانې ثابت د نعمان پلار مسلمان زاده دي (۴) دغه راز په بل ځای کې حافظ سراج خسروي لیکلي دي ـ اسماعیل د حماد زوی او د نعمان لمسي ـ ویلي دي: «زه اسماعیل ابن حماد ابن نعمان ابن ثابت مرزبان د خراساني ځمکې په سویلي لویدیځ (جنوب غربي) د چاریکارو په محله کې چې د بامیان له غره څخه نږدې دی، پیدا شوی یم. (۵) څېړونکي (محققین) وایي چې امام اصلي ټاټوبی (موطن) د افغانستان اړوند د پروان ولایت د خواجه سیاران کلی دی، کوم چې د چاریکارو ښکلي ښار څخه نږدې موقعیت لري او کوفې ته د هغه د لویې کورنۍ د کډوالۍ (لیږدېدلو) لامل داسې بیانوي، د مسلمانانو د سرلښکر په لاس د کابل د سوبې (فتح) پر مهال د نعمان د نیکه مرزبان اسیریدل دي، چې د عربو ټاپو وزمې ته یې انتقالول دي او وروسته په عراق کې دی (مرزبان) آزاد کړای شو او همالته پاتې شو.

د نعمان کلیمه (یا وییی) د وینې د ځوښ یا د ارغوان ګل په مانا ژباړل شوې ده، یانې نعمان (رحمه الله) هم دا، وس پیدا کړ چې اسلامي فقه لوړو پوړیو ته ورسوي.

یادونه: د نعمان بن ثابت (رحمه الله) د شخصیت او ژوند په اړه نور معلومات هم شته، خو همدومره بسنه کوي چې هغه بزرګوار شخصیت یو افغان او د پروان د شینکي ولایت له یوه کلي څخه دی کوم چې په (بابرنامه مخ ۲۰۸) کې د (خواجه سه یاران) او په نورو لیکنو کې د (خواجه سیاران) په رسم الخط لیکل شوی دی، د امام اعظم صاحب پلار هغه چې د ځوانۍ په منګ (یا عمر) و، وفات شوی او مور یې تر ډېره ژوندۍ وه او د شمالي ډنډ د استر غچ له کلي څخه وه.

د حضرت امام اعظم ابو حنیفه صاحب ((رحمه الله)) شمایل

د کورنۍ شغل (بوختیاوې) اود هغه ذکاوت او پوهه

در سفر گر روم بینی یاختن
از دل تو کی رود حب وطن
ما هم از مستان این می بوده ایم
عاشقان درگه ی وی بوده ایم

لومړنۍ خبره:

د اسلام ستر پیغمبر (ﷺ) د داسې سترو شخصیتونو یا شخصیت په اړه فرمایلي دي : «لو کان الایمان عند الثریا لذهب به رجل من فارس) یعنې که ایمان په ثریا کې وي[1]، د پارس یو وګړی به د هغه پر لوري ولاړ شي او په صحیح مسلم کې دغه عبارت هم راغلی دی. ژباړه: (که ایمان په ثریا کې وی نو د پارس له وګړو څخه به یو د هغه پر لوري ولاړ شي، ترڅو هغه په لاس راوړي.)

په هغه مقاله کې چې په فیسبوک کې د امام اعظم (رحمه الله) ژوند لیک نومېږي، په یوه برخه کې داسې راغلي دي چې د امام اعظم صاحب پلار ثابت د فارس (پارس) له مشرانو څخه دی او په کوفه کې یې ژوند تېر کړی او د سوداګرۍ (بزازۍ) په چارو بوخت و او حلاله روزي یې ګټله او هغه یانې ثابت هم جناب حضرت علي صاحب (رضي الله عنه) سره کتلي دي او حضرت علي رضي الله عنه هغه ته د زامنو په هکله دعاوې کړي دي.

یادونه:

[1] - ثریا: یانې چلچراغی، د ستورو مجموعه، پروین ستوری

په هغه کتاب کې چې (د افغانستان د قومونو لنډ تاریخ) نومېږي د (ع، قریشي ـ تالیف) په ۹ مخ کې داسې راغلي دي (اقتباس له کابلي تفسیر شریف ٦ ټوک ـ سوره محمد آیات شریف ۳۸ مخ، ۳٦۴۵ د موضوع تفسیر او تشریح ذکر شوې ده.

ژباړه: فارس (پارس) د عربو په لغت کې هغه چاته ویل کېږي، چې سوارکار وی او دغه کنایه ده، د افغانستان یا خراسان وګړو ته کوم چې د بین النهرین تر سند او د پارس له خلیج څخه تر بخارا پورې سیمه کې ژوند کوي.

د دې محل ډېری وګړي پر آسونو سپاره کېږي او د چین، کوچنۍ آسیا، تر افریقا پورې ګرځي او د دې وګړو یوه څانګه (Parsowa پارسوا) په نوم یادېږي، کوم چې د بخدي (بلخ) په سویلي کې یې ژوند کړی، نو ځکه دغه منطقه د (پارس) په نوم شهرت لري.(٦)

په اصل موضوع راګرځو! خلیفه ابو منصور (۱۳٦- ۱۵۸ هـ) امام ابو حنیفه ته خورا قدر ورکاوه، کله کله به خلیفه دی (امام) به یې ملامتوه، چې ولې د خلیفه ډالۍ (بخششي ـ ګانې) نه اخلي: ده ورته په ځواب کې وویل، امیر المؤمنین! کوم څه چې تاسو ماته په تحفو (ډالیو) کې راکوي، هغه د مسلمانانو له بیت المال څخه دي او هغه (مال) زما حق نه دی.(۷)

چې دا د هغه جناب (امام) د لوړو شمایلو، عالي اخلاقو ـ عاداتو ا و خویونو څخه وه.

د هغه (امام) د شمایلو په اړه داسې کښل شوي چې هغه د لوړو، ښو ، عالي اوصافو څښتن و، هغه منځنی قد (ونه) متوسط بدن، حسن سیرت او ښه صورت درلود، په خبرو کې خوږ ژبی او رښتونی (صادق) او په لوړ آواز یې خبرې نه کولې پاک اوصاف سړی و. هغه له یوې بډایې او شریفې کورنۍ څخه و، کوم چې په اسلامي ټولنې کې یې لوړ باور او ارزښت او اغیز درلود. د امام اعظم صاحب (رحمه الله) پلار او ده هم پخپله د بزاری (رخت، جامو او ټوکرانو) پلورنې بوختیاوې درلودلې کوم چې د هغه نیکونو پروان خواجه سیارانو کې دغه کار او کسب درلود (۸) ډاکتر امیر اردوش لیکلي دي چې امام په ځوانۍ مهال کې د علم زده کړې ترڅنګ د وریښمین ټوکرانو

سوداگري هم کوله او هم يې په فقهي مسايلو کې زده کړې وکړې او په (علم کلام) کې يې معلومات زيات شول.)

دغه راز په سيرة النبي ص ١٦ شمار، ١۴ مخ، ٧٠ نمبر بحث کې د امام اعظم (رحمه الله) او هم په (اشنايي با بزرگان دين صفحه ١٠٣ – ٨ نمبر بحث کې علل مسند ابو حنيفه هم ذکر شوی، کوم چې دهغه لوړ ديني او افغانی شخصيت بيانوي.

ذکاوت او استعداد يې:

په هغه کتاب کې چې (چراغ زنده گانی، امام اعظم (رحمه الله) په ٩ مخ کې داسې راغلي دي: «... د حجاج او وليد د خلافت له دورې څخه (٧١٥ ميلادي) او دسليمان د خلافت په پيل کې امام د خپلې پوهې له کبله خورا شهرت ته ورسېد بيا هم هغه (امام) د زده کړو لپاره ډېر وهڅول شو. له دې سره سم په هغه محل کې يوه حادثه رامنځه شوه لکه (... يوه و رځ امام ابوحنيفه (رحمه الله) د ښار او بازار پر لوري روان و او د امام شعبي (رحمه الله) د کور تر څنگ تېرېده، نو امام شعبي (رحمه الله) گومان و کاوه چې کوم، طالب العلم يې تر خوا پر لارې رهي دی، نو پر هغه (اما م اعظم صاحب) يې غږ وکړ او ام شعبي ورته وويل: اُو وروره! په تا کې مې د ذکاوت او وړتيا (استعداد) نښې وليدلې...) (٩).

امام به ځنې وختونه د علماوو، په مجالسو کې راڅرگند شو او دغه خبره چې زد ه کړه وکړي، د ده په کوپړۍ کې يې ځای ونيو، نو د هغه مهال مروج علوم او عربي ژبه، فقه، احاديث او علم الکلام او هم ادب – لغات او د قرآن شريف تفسير زده کړل.

پر هغه مهال اسلامي علوم خورا ساده او واضح (څرگند) وه، خو کله چې اسلام مبارک، پارس، مصر ـ او شام ته ورسېد، نو د چارو انځور کې د محل او مهال له م خې يو څه بدلون راغی او له نورو توکو سره ورگډ شو او فلسفې عناصر په کې جلا رنگ درلود، پر همدې مهال يوه ميرمن د امام اعظم صاحب حضور ته ورغلله او له امام څخه يې وپوښتل که يو سړی وغواړي په سنت طريقې سره خپلې ميرمنې ته طلاق

ورکړي، نو بايد څه وکړي؟ امام ورته وويل: زه په دې هکله معلومات نه لرم، له همدې ځای څخه نږدې د حماد تدريسي ـ کړۍ فعاله ده، له هغه څخه ورشه او ترې وپوښته، نو کله چې تا معلومات حاصل کړل نو ماته هم بيا خبر راکړه، له دې وروسته امام اعظم صاحب له حماد څخه ورغی او د هغه په تدريسي حلقې کې شامل شو. (۸)

البته حماد (رحمه الله) د کوفې يو مشهور امام او استاد و او هغه د حضرت انس رضی الله عنه څخه ډېر زيات حديثونه اورېدلي وو او د لويو تابعينو په مجلسونو کې به يې ګډون کاوه.

د يادولو وړ دی چې د حماد په دغې تدريسي حلقې کې د اسلامي فقهې د فن نور شخصيتونه لکه مسعر بن کدام (رحمه الله) او شعبه (رحمه الله) چې دوی هم لوی اسلامي شخصيتونه وو له حضرت امام اعظم صاحب سره نږدې شول او ملګري يې درلوده. امام حماد ته نعمان هم ګران و ځکه چې دی خورا پوه او بااستعداد ذکي شخص و، په نوموړی اثر کې په ۱۰ مخ لومړی پراګراف کې راغلي دي، کله چې له دوه کاله تدريس څخه وروسته حماد (رحمه الله) له کوفې څخه د يوه دوست په جنازه کې د ګډون له پاره بصرې ته ولاړ، نو د ټولو حاضرينو له ډلې څخه يې نعمان بن ثابت يې د خپل ځای ناستې او استاد په توګه پر خپل ځای وټاکه، چې دا خبره د دې څرګندويه ده، چې ښاغلی امام د لوړ ذکاوت، پوهې، عالي استعداد څښتن او د بلوغ عالي درجې ته رسيدلي يو عالم او لوړ فقهي شخصيت و. (۹) ځينې ورځې به يې له يو شمېر ګډونوالو څخه داسې پوښتې اورېدلي چې له استاد څخه به يې نه وې اورېدلی، خو ده به د خپل اجتهاد – ذکاوت – پوهې – څېړنې او ډکې کوپړۍ د پياوړتيا – غښتلتيا په مټ او عالي استعداد له مخې سم معقول او مستند قانع کوونکی ځواب وايه خو په ټوله کې ځينې سوالونه تر ۶۰ پورې ورسېدل- دهغو له جملې څخه يې ۲۰ پوښتنې ناسمې وشميرلې او نورې يې صحيح وې – د يادښت وړ دی چې مولانا حماد (رحمه الله) په ۱۲۰ هجري کال کې وفات شو او امام اعظم صاحب له هغه

څ څه ډېر څه زده کړل، امام په ټوله کې له ۳۹ تنو ښو پوهو علماؤ او فقهي شخصیتونو څخه کوم چې له تابعینو څخه وو په کوفه کې احادیث واورېدل او زده کړل.

په کوفه کې مشهور شیخ امام شعبي (رحمه الله)، دغه رنګه یو شمېر نور شیوخ لکه سلمه د کهیل زوی – محارب د دثار زوی، ابو اسحاق شعبي (رحمه الله)، عون د عبدالله زوی سماک د حرب زوی، عمر د مره زوی، منصور د العمر زوی، اعمش (رحمه الله)، ابراهیم د محمد زوی، عدمي د ثابت انصاري زوی، عطاء السائب (رحمه الله) زوی، موسی د ابي عایشه زوی، علقمه د مرشد زوی، کوم چې دوی د احادیثو او د غوره دیني اسنادو لوی شخصیتونه او علماء ګڼل کېږي او ښاغلی امام اعظم صاحب ورڅ څه ښه په زړه پورې زده کړې وکړلې نو ځکه هغوی د امام اعظم لوړ استعداد په لوړه کچه ستایلی دی او هغه یې یو ذکي او پوه شخصیت معرفي کړی دی (۱۰) او همدا لیکنې د امام د لوړ ذکاوت او وړتیا (استعداد) لپاره مقنع سند هم ګڼل کېږي (۱۱). امام اعظم په مکه معظمه کې هم له عکرمه څ څه هم د حدیثو زده کړه وکړه او عکرمه له عبدالله بن عباس رضی الله عنه له شاګردانو څ څه و، د یادښت وړ دی، چې له دې وروسته کوم چې دی د ام المؤمنین میمو نه رضی الله عنه مریي و او د هغه محل ستر فقهي سالم (رحمه الله) د حضرت عمر فاروق (رضي الله عنه) لمسي څ څه یې هم د احادیثو زده کړې وکړلې.

ـله دې وروسته یو ځل بیا مکه معظمې ته راغی او دلته یې له امام او زاعي (رحمه الله) او له مکحول شامي سره لیده کاته وکړل او له دوی څ څه د احادیثو د زده کړې سند (شهادتنامه) ترلاسه کړه او هم یې له امام باقر (رحمه الله) د احادیثو زده کړ ه وکړه کوم چې دی هم ستر عالم ګڼل کېده او د ده له زوی جعفر صادق (رحمه الله) سره یې هم ملاقات وکړ او د ده له فیوضاتو څخه هم مستفید شو.

د امـام اعظـم صـاحب پـه اړه جنـاب ابـو حفـص کبـیر ویـلي دي: چـې نعـمان بـن ثابـت (رحمه الله) لـه ۴۰۰۰ تنـو څـخه احادیـث اورېـدلي او زده کـړي دي کـوم چـې هغـوی لـه تـابعینو څـخه وو، تـابعین هغـه کسـان دي کـوم چـې د جنـاب پیغمـبر صـلی الله علیـه وسـلم د صحابه کرامـو څـخه وروسـته ګڼـل کېـږي، هغـوی پـه یـوه ځـای کـې د امـام اعظـم صـاحب د شخصـیت او اسـتعداد پـه اړه ویـلي دي چـې امـام اعظـم (رحمه الله) د صـالح اسـلافو لـه ډلـې څخه دی (د امام اعظم (رحمه الله) ژوند...) کتاب له ۱۲ مخ څخه اقتباس (۱۲).

یادونه:

حضرـت امـام اعظـم (رحمه الله) د کفـر او فسـق د فتـوا پـه اړه خـورا احتیـاط کـاوه او پـه دې اړه یـې لـه مـذهبي جـوش او حـرارت څـخه کـار نـه اخیسـت، چـې دا د ده د لـوړې پـوهې ذکاوت او استعداد څرګنده نښه ده.

د امام اعظم صاحب (رحمه الله) له نظره د احادیثو تحقیقات:

ګـر چـې ځینـې کسـان وو، چـې ویـل بـه یـې، امـام اعظـم صـاحب داسـې احادیـث نـه دي روایت کړي، چې په صحاح سته کې راغلی وی، خو درې احادیث.

بایـد پـه دې خـبرې بـاور ولـرو چـې پیغمـبر صـلی الله علیـه وسـلم تـه ډېـر نـږدې شخصـیت حضرـت ابـو صـدیق رضـی الله عنـه و، چـې لـه ده څـخه ۱۷ احادیـث او لـه حضرـت عمـر فـاروق رضـی الله عنـه او حضرـت عـثمان ذوالنـورین رضـی الله عنـه څـخه کـابو. ۵۰ احادیث شریف په صحاح سته کې روایت شوی دی. (۱۳)

پـه داسـې حـال کـې چـې لـه ابـو هریـره رضـی الله عنـه څـخه ۵۳۴۶ حـدیث شریـف لـه حضرـت انـس رضـی الله عنـه څـخه ۲۲۸۶ لـه عبدالله بـن عبـاس رض څـخه ۲۶۶۰ لـه جـابر رض څـخه ۲۵۵۰ او لـه عبدالله بـن عمـر رض څـخه ۲۶۳۰ مبـارک حدیثونـه نقـل او روایت شوی دی. (۱۴)

نـو اوس څـوک ویلـی شي چـې حضرـت امـام اعظـم صـاحب کمـزوری (ضـعیف) و، نـه خیر ځواب منفي دی.

د حضــرت امـام اعظـم صـاحب د عمـر لـه ۲۰ کلنـۍ څـخه رادې ځوا لـه دې جنـاب څـخه لـه ۱۰۰۰ څـخه زیــات احادیــث شریــف روایــت شــوي کــوم چــې ده لــه شــیوخ تــابعین او محــدثین کرامــو څـخه زده کــړي او اســتاذان یــې وو او ده امــام (رحمه الله) هغــه خپلــو شـاگردانو تـه هـم ور زده کـړل او هغـوی هـم اسـتاذان شـول، نـو پـردې بنسـټ حضرـت امـام اعظـم صـاحب (رحمه الله) یـو ښـه محـدث او حـافظ الحـدیث و، لکـه چـې سـتر محـدث او د علـم الحـدیث امـام علامـه ذهبـي د امـام اعظـم صـاحب پـه اړه ویـلي چـې دی (امـام) یـې د حافظ الحدیث دی.

امام اعظم صاحب ته ولې اهل الرای ویل کېږي؟

دا د ده د لـوړ اسـتعداد کـافي ذکـاوت، پـوهې علـم او محبـت پـر اسـاس دی. پـر هغـه مهـال د علــم الحــدیث تــدریس او پوهــو شخصــیتونو ډلــه پــه (دوه برخــو) ویشــل شــوې وه، لومړی، د هغـوی کـار د احـادیثو راټـول او منحیـث الـرای بـه یـې مباحثـه کولـه، حتـا لـه ناسـخ او منسـوخ احـادیثو سره یـې هـم کـار نـه درلـود، چـې دغـه ډلـه د اهـل الروایـه او اهـل حـدیث په نومونو مشهور وو.

ـ دوهمــه ډلــه، احادیــث شریــف یــې د اســتنباط (د بیــان برداشــت) احکــام او د شرعــي مسـایلو د اسـتخراج لـه مـخې ملاحظـه کـول، کـه چـیرې یـې سـم معتـبر کـلام (نـص) نـه پیـدا کـول نـو لـه اجتهـاد او قیـاس څـخه بـه یـې کـار اخیسـت، چـې دغـه ډلـه د (اهـل الرایـه) او (مجتهدینو) په نوم یاده شوله. (۱۵)

د (المعـارف) پـه کتـاب کـې یـو تعـداد محـدثین (اهـل الـرای معـرفي شـوی دی لکـه ا بـو حنیفـه د بیعـه، زفـر، اوزاعـی، سـفیان ثـوري، مالـک بـن انـس، قـاضي ابـو یوسـف او محمـد بن حسن صاحبان په دې توگه یې د اهل الرای به لقب مې هم شهرت پیدا کړی و.

ـ بل دلیل یې دا وه چې یو تعداد محدثین وه چې د احادیثو په اورېدلو به یې بسنه (اکتفا) کوله او د علم الحدیث له درایت څخه به بې خبره وو، هغه چا چې روایت له درایت سره تطبیق کړ هغه امام اعظم صاحب (رحمه الله) وه، نو دا چې درایت او رای دوه مترادف الفاظ دي، نو پر همدې اساس (دلیل) امام اعظم صاحب په (اهل الرای) شهرت پیدا کړ. (١٦)

یادښت:

درایت د لغت له مخې د درایه ، درایة په بڼه هم راغلی او پوهېدلو، پیدا کولو، اگاهي درلودلو په مانا دی او په علمي او شرعي کې، هغه احادیث چې له حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم څخه نقل کړای شوی بحث کوي ترڅو معلوم شي چې کوم یو درست دی او کوم نادرست دی.

ـ رای – د اندیشه ـ فکر ـ تدبیر ـ عقل په مانا ده او عربي ریښه لري.

د اجتهاد شرطونه:

امام رافعی بغوی (رحمه الله)ه او علامه ندوی (رحمه الله) اجتهاد داسې تعریف کړی مجتهد هغه چاته ویل کېږي چې پر پنځو اصولو (علومو) کې لاسرسی پوهه او تسلط ولري – قرانکریم – احادیث – د سلف مذاهب، صرف او نحو ا و قیاس. په دې توگه حضرت امام اعظم د لویو مجتهدینو له جملې څخه گڼل کېده، لکه څنگه چې څرگنده ده چې پر علم الحدیث باندې پوهېدل یې هم لوی شرط گڼل کېږي.

علامه ابن خلدون هم امام اعظم د لوی مجتهدینو او پوهانو او مستعدو شخصیتونو له جملې څخه حساب کړی دي، په یوه بل ځای کې علامه ابن خلدون ویلی دی چې امام اعظم د لویو مجتهدینو له ډلې څخه ځکه شمېرل کېږي چې نور لوی محدثین (محدثین کبار) د ده د مذهب پیروي کوي. (١٧)

نو له دې څخه په ډاگه کېږي چې امام اعظم صاحب د نبوي احادیثو په فن کې ستر علم درلود، علامه ذهبي د خپل تالیف په مقدمه کې امام اعظم (رحمه الله) د لویو پوهو

ـ بااستعداد مجتهدینو له جملې څخه هم یاد کړي دي او حافظ ابو المحاسن دمشقي د (عقود الجمان) په ۲۳ باب کې ابو حنیفه (رحمه الله) د علم الحدیث د حافظانو له جملې څخه شمېرلي دي او دا لوړه خبره ده.

د امام اعظم صاحب لوی کار دا وه چې ده د احادیثو فن او د رایت اصول یې قایم کړل د احادیثو د تحقیق او تنفید له پاره یې خورا زیاته سعی (هڅه) وکړله او د هغو لپاره یې شدید قواعد هم وضع کړل، نو له همدې کبله دی، (مشدد فی الروایه) په لقب هم مشهور شو. (۱۸)

امام ابو حنیفه د احادیثو په منلو کې سختگیر و او مفرد خبر یې نه مانه، نو ځکه یې د (قیاس او استحسان) شیوې ته پاملرنه کړې وه، هغه یو دقیق شخصیت و او له متکلمینو او بحث کوونکو سره یې آشنایي درلوده، ویل کېږي چې په اریایي، عربي او عراقي چاپېریالونو او وگړو په منځ کې هم بحث کاوه، خو دوی لکه د مدینې وگړو په څېر مستعد نه وو او د سنن صحاح او صحابه او تابعین په ډول نه وو، نو ځکه یې خپل روش (کاري لوري) ته هم ځانگړې پاملرنه کوله.

د امام اعظم صاحب شاگردان:

لکه قاضي ابو یوسف (رحمه الله) زفر (رحمه الله)، اسد عمر بن عمر (رحمه الله)، عافیه الاذوی (رحمه الله)، داود طایی (رحمه الله)، قاسم بن معن (رحمه الله)، علی بن مسهر (رحمه الله)، یحیا بن ذکر (رحمه الله)، حبان (رحمه الله)، امام محمد (رحمه الله)، مندل (رحمه الله)، عبدالله بن مبارک (رحمه الله) او نور وو.

تالیفات:

د امام اعظم صاحب تصنیفات فقه اکبر، العالم والمتعلم، مسند، هغه عالمان کوم چې د مسند په ترتیب کې شامل دي ۱۳ عالمان ګڼل کېږي، خو په فقه اکبر کې حنفي عقاید شامل دي (۱۹).

په پای کې د استنتاج (پایلې) په توګه:

حضرت ابو حنیفه امام اعظم (رحمه الله) کوم چې په نړۍ کې د حنفي مذهب باني یا (بنسټګر) بلل کېږي، یوستر عالم، محدث، قاري، حافظ، مجتهد او د بیان او فتوی ورکوونکی لوړ دیني مذهبي شخصیت په توګه و، هغه د خراساني اریایي (افغاني) وینې درلودونکی او د ښایسته پروان د خواجه سیاران له محلې څ ـخه و، کوم د افغانانو د ویاړ لامل دی، خو هغه بزرګوار د منصور عباسي د حکومت پر مهال بندي شو، ۱۴۶ هـ او په ۱۵۰ کال کې په زندان کې مسموم شو او ومړ (وفات شو).

له هغه لوی امام څ ـخه خورا زیات شاګردان چې کابو ۱۰۰۰ تنه وه، درس لوستی او درې یا په بل روایت څلور مهم عقیدتي، توضیحي اثار یې لکه فقه اکبر چې مهم دي، لیکلي دي کله چې د هغه استاد ابو اسماعیل حماد وفات شو نو ده یې پر ځای تکیه وکړه او خورا مشهور شو او د یوه ستر مذهبي شخصیت په توګه د ده د شخصیت په لوړتیا کې د ده ښو پاک نیتو شاګردانو هم ونډه درلوده، د ده پیروان د اهل سنت حنفي او امام اعظم صاحب پیروان په نومونو هم یادېږي، کوم چې په منځني اسیا، افغانستان، هندوستان، پاکستان، ایران، اندونیزیا، مالیزیا، ترکیه، بالکان، چین او د مرکزي اسیا په نورو برخو کې ژوند کوي او له ۷۰۰ میلیونو څ ـخه یې تعداد زیاتېږي او د یادو هېوادو ۱۰ څخه تر ۷۰ – ۹۰٪ وګړي له حنفي مذهب سره بلدیت یا پیرویلري.

ابوبکر خوازمي ۳۲۳ – ۸۳۸ ق/ ۹۳۵ – ۹۹۳ م چې شاعر ادیب او لیکوال و، ویلي دي چې بل ـخي طالبان لکه ابو مطیع بل ـخي، سلم بل ـخي، ابو اسحاق او نورو په عراق کې د ابو حنیفه صاحب د شاګردۍ لپاره حاضر شوي وو او درس یې وایه.

چې دا پخپله د هغه مبارک (ابو حنیفه امام اعظم صاحب (رحمه الله) د لوړ استعداد، فوق العاده محبت، پوهې، پاکوالي، درایت او لوړ ذکاوت څرګندوی کوي.

او په پای کې:

ای عزیزان حنفی بنشوید + اندکی اوصاف نعمان بنگرید

هست امام اعظم مراو را لقب + اسم کنیه بوحنیفه خوش لقب

اجتهاد و درس و تعلیم کار او + زهد وتقوی وعبادت یار او

این شرافت را بگویم در بیان + که چه کسان در خواب دیدآن ذوالمنان

حافظ النجم گفت گفتا آن امام + بو حنیفه مقتدای خاص و عام

(از توجه شما عزیزان متشکریم)

ماخذونه:

حدیقه الحنیفه مخ ۴۲

هماغه ځای

هماغه ځای (پروان د تاریخ په بهیر او د شمالي شخصیتونه) کتاب په روایت له ۱۱۸ مخ څخه د ښاغلي حیدري تالیف ۱۳۹٦ ل کال کابل.

حیدري، الحاج صادق، پروان در پویه تاریخ ومعرفی شخصیت های شمالی – ص ۱۱۷ – ۱۳۹٦

هماغه ځای ۱۲۰ مخ

قریشي- عبدالهاي دکتور (د افغانستان د قومونو لنډ تاریخ ۱۵ مخ) له (کابلي تفسیر څخه د محمد مبارک سورې په حواله)

صیقل، محمد احسان، استاد، چراغ زندگانی امام اعظم (رحمه الله)، مخ ۹، کال ۱۳۸۸ کابل. (د اسلام تاریخ په حواله)

هماغه ځای مخ ۱۰

هماغه ځای پنځم پراگراف مخ ۱۰

هماغه ځای شپږم پراگراف مخ ۱۰

هماغه ځای دوهم پراگراف مخ ۱۲

صیقل – مولانا احسان، چراغ زنده گانی حضرت امام اعظم (رحمه الله) ص(۲۴)

هماغه ځای وروستی پراگراف

هماغه ځای ۲۵ مخ لومړی پراګراف
هماغه ځای دریم پراګراف
هماغه ځای مخ ۲٦
هماغه ځای دریم پراګراف
هماغه ځای ۱۳ مخ

یادونه!

په همدې تحقیقي مقالې کې د مولانا سلیمان بن محمد اللهمید لیکنه د ښاغلي مولانا محمد حنیف بلخي دري ژباړه چې سیرة النبي په ۱٦ نمبر شماره کې دی.

ـ او هم په کتاب آشنایی با بزرگان دین شماره ۳۵ مخ، ۱۰۳ د سطر نمبر، ۸.

ـ د ښاغلي مولانا محمد شریف رباطي دراني په لیکاني (قلم) کښل شوې سریزې سره.

ـ د علل مسند ابو حنیفه، چې د دې مقالې منځپانګه Content لاپسې بډایه وی ممنون یې یو.

فصل ششم

برخی از ویژه گیهای امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

سرمحقق عبد المعبود (ضریری)
عضو علمی اکامی علوم افغانستان.

الحمد لاهله و الصلاة علی اهلها.

از آنجای که همه میدانیم کشور ما افغانستان (الحمدلله) یک کشور اسلامی است که بیشتر از 99٪ مردم این مرز بوم مسلمان هستند و در پهلوی آن اکثریت مردم ما حنفی مذهب بوده و از قرنهاست که از مذهب امام اعظم ابوحنیفه، پیروی مینمایند ؛ چنانکه ابن بطوطه در قرن هشتم هجری مردم این دیار را پیرو این مذهب معرفی نموده و از آنها تمجید به عمل آورده مینویسد: " شهر هرات یک شهر بسیار بزرگ و کثیر العمارات میباشد که باشندگان آن مردمان صالح، پاکدامن و دینداری هستند که از مذهب امام ابوحنیفه(رحمه الله)پیروی مینمایند و شهر شان عاری از فساد میباشد"([1]).

مذهب حنفی ازگذشته های بسیار طولانی در قوانین، محاکم، معارف و ارگانهای رسمی دولتی، نقش برجسته داشته است و امروز هم در محاکم مطابق آن فیصله صورت میگیرد و نصابهای تعلیمی بر مبنای آن عیار میگردد، قسمیکه درماده یکصدو

[1] - ابن بطوطة، محمد بن عبد الله، (رحمه الله)لة ابن بطوطة، ج:1، ص: 189.

سی ام، قانون اساسی افغانستان، چنین تذکر رفته است: "هرگاه برای قضیه یی از قضایای مورد رسیدگی، در قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را به نحوی حل و فصل می نمایند که عدالت را به بهترین وجه تأمین نماید"([1])

همچنان در کود جزای کشور آمده است: "این قانون جزایم جزاهای تعزیری را تنظیم می نماید. مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیت مطابق فقه حنفی شریعت اسلام مجازات می گردد"([2]).

در ماده چهل و پنجم ، قانون اساسی ، چنین تذکر یافته است: "دولت نصاب واحد تعلیمی را، بر مبنای احکام دین مقدس اسلام ، فرهنگ ملی، مطابق با اصول علمی، طرح، تطبیق می کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را، برمبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، تدوین می نماید"([3]). که مذهب حنفی اولین مذهب شناخته شده و مذهب اکثری مردم این کشور است.

بناءً در افغانستان مذهب حنفی هم از لحاظ رسمیات دولتی، هم از لحاظ اعتماد و باور مندی مردمی، از جایگاه ویژه برخور دار است. علمای دینی این سرزمین از گذشته های بسیار طولانی با این مذهب پایبند بوده و از آن پیروی نموده اند، مردم را در روشنی این مذهب دعوت دادند، به احکام و مسایل آن آشنا ساخته اند. از همین رو مذهب حنفی در افغانستان از جایگاه بسیار بزرگی برخور دار است.

اما با این همه باور مندی های مذهبی، متأسفاه که شناخت ما از امام اعظم پیشوای مذهب حنفی بسیار ابتدایی است، حتی تعداد هستند، بدون اینکه این امام را بشناسند ، از جایگاه و مقام علمی امام در عرصه: عقاید، فقه، حدیث، تفسیر و غیره، کوچکترین شناختی داشته باشند،کلمات گستاخانه در مورد امام یاوه سرایی میکنند.

---

[1] - قانون اساسی، فصل هفتم، ماده یکصدو سی ام. ص:65.

[2] - کود جزا، ماده: (2).

[3] - قانون اساسی، فصل دوم، ماده چهل و پنجم . ص: 20.

و گروهی هم هستند، بدون اینکه از امام کدام شناختی داشته باشند و یا از مقام علمی امام آگاهی داشته باشند و یا به علم فقه امام دسترسی داشته باشند، تنها به زبان، خود را حنفی معرفی نموده، و از مقام، شخصیت امام، مذهب امام، فقه امام آگاهی ندارند.

باید از چنین افراط و تفریط که راجع به امام و مذهب امام صورت گرفته است جلوگیری گردد، راه اعتدال را در پیش گرفته شود. بایدامام خود را بصورت درست بشناسیم و از نظریات فقهی او آگاهانه پیروی نماییم.

من میخواهم در این مقاله، برخی از ویژهگیهای این امام بزرگوار و مایه افتخار جهان اسلام که به عنوان امام اعظم شناخته شده است، را خدمت تان به بررسی بگیرم.

ویژه گیهای امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گرچه امام اعظم (رحمه الله) دارای خصوصیات و ویژگیهای زیادی هستند که نمیتوان تمام آنها را در چنین یک مقاله کوتاه گنجانید، اما میخواهم برخی از آنها را بصورت فشرده ذیلاً به برسی بگیرم:

1- بشارت نبوی در مورد امام.

یکی از ویژه گیهای امام این است که رسول معظم اسلام(ص) در رابطه به ایشان بشارت داده اند؛ چنانکه فقیه بزرگ شافعی علامه سیوطی در رابطه به این بشارت و پیشین گویی، مینویسد:

"بدون تردید جناب نبی کریم (ﷺ) در ارتباط به امام ابوحنیفه (رحمه الله) بشارت داده اند،([1]). در حدیثکه آنرا ابو نعیم در حلیه از ابوهریره (رض) تخریج نموده که رسول الله (ﷺ) فرمودند: "لوکان العلم بالثریا لتناوله رجال من ابناء فارس)".([32])

[1] - سیوطی، عبدال(رحمه الله)من، تبییض الصحیفه فی مناقب الامام ابی حنیفه،ص:6.

[2] - ابونعیم، حلیه، ترجمه شهر بن حوشب،(64/6) ومجموعه الزواید(64/10)

یعنی: (اگر علم به ثریا قرار داشته باشد، هر آئینه مردمان از ابنای فارس آنرا به دست می آورند).

این حدیث را امام بخاری در تفسیر سوره جمعه به این الفاظ تخریج نموده است: **"وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ"**([1]).

یعنی: (رسول خدا ﷺ دست خود را بالای حضرت سلمان فارسی (رضی الله عنه) نهاده فرمودند: اگر ایمان نزد ثریا قرار داشته باشد، هر آئینه مردم و یا مردی از این گروه آنرا به دست خواهند آورد، و یا به آنجا رسید. و امام مسلم به این الفاظ تخریج نموده: **"لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارِسَ أَوْ قَالَ مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ"**([2]).

یعنی: (اگر دین نزد ثریا قرار داشته باشد، هر آئینه مردی از فارس آنرا میبرد، یا گفت: از ابنای فارس، آنرا به دست بیاورند. علامه سیوطی در مورد مینویسد: "این یک حدیث صحیح و درست است که در ارتباط به فضیلت امام ابوحنیفه (رحمه الله) به آن اعتماد کرده میشود. باموجودیت چنین اصل درست به ذکر احادیث موضوعی نیاز دیده نمیشود.([3]).

ابن حجر هیثمی در خیرات الحسان میگوید: که برخی از شاگردان جلال الدین (سیوطی) میگفتند: آنچه شیخ ما به یقین میگفت این بود، که بدون شک و تردید، مراد آن حدیث امام ابوحنیفه (رحمه الله) است، زیرا هیچ یکی از اولاد فارس در عصر امام، در علم و دانش به مرتبه امام و شاگردانش رسائی حاصل نه نموده اند. این

[1]- صحیح البخاری،

[2] - صحیح مسلم، کتاب (فضائل صحابه) باب فضل فارس.

[3]- تبییض الصحیحفه، ص:7.

بشارت یکی از معجزه های پیش گویی نبی کریم(ﷺ)است که مطابق به آنچه واقع میشد خبر داده اند([1]).

2- شرف ملاقات با اصحاب کرام (رضی الله عنهم)

یکی دیگر از ویژگیهای امام این است که به زیارت تعدادی از اصحاب کرام مشرف گردیده و بصورت مستقیم از آنها حدیث روایت نموده است.

علامه سیوطی مینویسد:"امام ابومعشر، عبدالکریم ،الطبری المقری الشافعی، راجع به مرویات امام ابوحنیفه (رحمه الله) از صحابه کرام، رساله تالیف نموده و در آن مینویسد:

امام ابوحنیفه میگوید: من یا هفت نفر از اصحاب پیامبر بزرگوار اسلام(ﷺ) ملاقات نموده ام که عبارت اند از: 1-انس بن مالک. 2- عبدالله بن جزء الزبیدی. 3- جابر بن عبدالله. 4- معقل بن یسار. 5-واثله بن الاسقع. 6-عایشه بنت عجرد(رض) [2] در نسخه های چاپ شده حیدر آباد و دیوبند اینگونه تذکر یافته که محل اشکال است. شاید کاتب نام عبدالله بن انیس را بعد از واثله ساقط کرده باشد؛چنانکه از مراجع دیگر ظاهر میگردد.

و ابن العماد در شذرات الذهب مینویسد: "امام علاوه از حضرت انس با دیگر اصحاب کرام هم ملاقات نموده اند"([3]). ابن حجر هیثمی قول شخصی را ذکر نموده که سماع امام ابوحنیفه را از: عمر وبن حریث متوفی 85 هـ، سائب بن خلاد متوفی 91 هـ سائب بن یزند متوفی 91 هـ یا 92 و یا94 هـ، عبدالله بن بسر متوفی 96 هـ و محمود بن الربع متوفی 99 هـ بیان نموده است.

---

[1] - الخیرات الحسان ص:14-15)

[2] - التبییض الصحیفه.

[3] - شذرات الذهب(ج:1،ص:227)

در آخیر بحث از بعض محدثین نقل قول نموده که آنها گفتند: اینکه امام ابوحنیفه، حضرت انس را دیده و یک جماعت از اصحاب کرام را دریافته بدون شک صحت دارد ([1]).

3- تابعی بودن

تابعی بودن یکی دیگر از ویژگیهای امام است. "تابعی (بنا بر قول راجح) کسی هست که در حالت ایمان، با اصحاب کرام ملاقات نموده باشد"([2]). "یا تابعی کسی است که با اصحاب کرام همنشینی اختیار کرده باشد، و یا کسی هست که با اصحاب کرام تنها ملاقات کرده باشد، این نظر دوم راجح است"([3]).

گرچی برخی از محدثین در مورد ملاقات طولانی ویا روایت حدیث از اصحاب کرام تردیدی نموده اند، اما در رابطه به این که امام بوحنیفه اصحاب کرام را دیده است تردیدی وجود ندارد.

امام ابوحنیفه بارها انس بن مالک صحابی جلیل القدر (رضی الله عنه) را دیده، حافظ ابن حجر (رحمه الله) گفته: به این اساس او (امام ابوحنیفه) از طبقهٔ تابعین است که این مرتبه برای هیچ یکی از امامان عصرش که در شهر ها زیست می نموده اند، مانند: او زاعی و در شام، ثوری در کوفه، مالک در مدینه، مسلم بن خالد در مکه و لیث بن سعد در مصر، ثابت نشده است.([4]).

حافظ ابن حجر (رحمه الله) چنین تصریح نمودند: "امام ابوحنیفه یک جماعت از صحابه را دریافته، زیرا او در سال هشتاد هجری در کوفه تولد گردیده که در آن زمان

[1] - الخیرات الحسان ص:21، 22 و 23.

[2] - ابن حجر، احمد، ش(رحمه الله) نخبة الفکرفی مصطلح اهل الاثر، مکتبه الغزالی دمشق، سال طبع: 1990م، ص: 118.

[3] - سیوطی، عبدال(رحمه الله)من، تدریب الراوی ش(رحمه الله) تقریب النووی، مکتبه الریاض الحدیث،ج: 2، ص: 234.

[4] - تبییض الصحیفه، ص:6.

حضـــرت عبدالله بـن ابـی اوفـی(ﷺ) در کوفـه و حضـــرت انـس بـن مالـک(ﷺ) در بصـــره زندگی مینمود. ...پس امام به این اساس از طبقه تابعین به شمار میرود.([1])

برخی ها در مودر به تابعی بودن امام شک و تردید داشتند.

شیخ محمد زاهد کوثری در (تانیب الخطیب) میگوید: از جمله کسانیکه دیدار امام را از حضـــرت انـس(ﷺ) ثابـت نمـوده انـد: ابـن سـعد، دارقطنی،ابـونعیم الاصـبهانی، ابـن عبدالله، خطیب، ابـن الجـوزی، سـمعانی، عبـدالغنی المعـدنی، بسـط بـن الجـوزی، فضـل الله تورپشتی، نـووی، یـافعی،ذین العراقـی، ولـی عراقـی، ابـن الـوزیر، بـدر عینـی، ابـن حجـر مکـی و غیـره، پـس حوالـه نمـودن انکـار تـابعی بـودن امـام سـوای، مکـابره، وعـدم آگـاهی از نصوص و تصریحات علماء چیزی دیگری نخواهد بود([2]).

حـاکم در (معرمـه علـوم الحـدیث) تـابعین را بـر پـانزده، طبقـه تقسـیم نمـوده گفتـه: آخـرین تـابعی کسـی هسـت کـه انـس بـن مالـک را از اهـل بصـره، و یـا عبدالله بـن ابـی اوفـی را از اهـل کوفـه، و یـا سـائب بـن یزیـدرا از اهـل مدینـه، و یـا عبدالله بـن جـزء را از اهـل مصـر، و یا ابوامامه باهلی را از اهل شام ملاقات نموده باشد.

4- مرویات امام از اصحاب کرام

روایت حدیث بصورت مستقیم از اصحاب کرام یکی دیگری از ویژگیهای امام.

نـه تنهـا اینکـه امـام ویـژه گـی شرف ملاقـات بـا اصـحاب کـرام و فضـیلت تـابعی بـودن را کمایـی نمـوده، بلکـه از اصـحاب کـرام بصـورت مسـتقم حـدیث روایـت نمـوده اسـت؛ چنانکـه علامـه مشـعر مرویـات امـام را بـه ایـن طـور نقـل نمـوده: "سـه حـدیث از حضـرت انـس، یـک حـدیث از ایـن جـزء، دو حـدیث از واثلـه، یـک حـدیث از جـابر، یـک حـدیث از عبدالله بـن انـس، یـک حـدیث از عایشـه بنـت عجـرد، و از عبدالله بـن اوفـی نیـز یـک حدیث روایت نموده است"([3]).

---

[1] - همان مرجع، ص:11.

[2] - شیخ محمد زاهد کوثری (تانیب الخطیب)

[3] - التبییض الصحیفه .

5- شیوخ (استادان) امام

کثرت شیوخ و استادان یکی دیگر از ویژگیهای امام. ابن حجر هیثمی (رحمه الله) میگوید: "تعداد استادان و شیوخ امام بسیار زیاد اند، که این کتاب مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد"([1]). ابو حفص کبیر از جمله چهار هزار شیوخ امام را بر شمرده، و گفته: تنها از جمله تابعین چهار هزار شیوخ داشتند". که آنرا محمد بن یوسف صالحی شافعی در عقود الجمان نیز ذکر نموده است.([2])

یکی از آن شیوخ امام،عامر بن شراحیل کوفی شعبی است که بزرگترین شیخ (استاد) امام بوده و دانا ترین تابعین بشمار می رود، با پنجصد اصحاب پیامبر بزرگوار اسلام، شرف ملاقات حاصل نموده است([3]).

همچنان امام از عطاء بن ابی رباح نیز علم آموخته و او با دو صد صحابه پیامبر اسلام (ص) ملاقات نموده است([4]).

6- امام در خیر القرون چشم به جهان گشود

یکی از ویژگیهای امام این است که در عصری بدنیا آمدند که تعداد اصحاب کرام حیات داشتند و رسول گرامی اسلام آن عصر را خیرالقرون و مردمان آنرا بهترین مردم خوانده اند.

محمد بن یوسف صالحی د مشقی شافعی، مینویسد: "جای شک و تردیدی نیست که امام ابوحنیفه در وقت چشم به جهان گشود که جماعت کثیری از اصحاب کرام (رض) وجود داشتند، او از اهل زمانیست که رسول الله (ص) بخیر و بهتر بودن آن زمانه بشارت داده اند و آنها را به عدالت توصیف نموده اند، به این ارشاد گرامی: " **خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ** " ([5]). امام با عده اصحاب کرام شرف

[1] - خیرات الحسان، فصل هفتم.

[2] - عقود الجمان، صالحی دمشقی،ص:183.

[3] - تذکره الحفاظ، امام ذهبی،ج:1،ص:79 – 81.

[4] - تهذیب التهذیب، ابن حجر،ج:1،ص:200.

[5] - صحیح البخاری، فضل اصحاب النبی.

دیدار حاصل نموده و از آنها حدیث شنیده است. امام در عصر تابعین (رحمه الله) اجتهاد نموده و فتوا داده است. امام از چهار هزار شیوخ تابعین علم حاصل نموده است([1]).

خطیب ابوعبدالله بن خسرو از ربیع بن یونس حکایت میکند که او گفت: امام ابوحنیفه (رحمه الله) به دربار ابو جعفر منصور داخل شد، آنجا عیسی بن موسی موجود بود، او برای منصور گفت: ای امیرالمومنین! این شخص عالم دنیای امروز است. سپس منصور پرسید: ای نعمان! این علم را از چه کسی حاصل نمودی؟ امام در پاسخ گفت: از یاران عمر بن خطاب (رض)، از اصحاب علی (رحمه الله) از اصحاب عبدالله بن مسعود(رض) و از اصحاب عبدالله بن عباس (رض) که در وقتش هیچ کسی عالم تر از او در روی زمین وجود نداشت([2]).

بدون شک آنچه را که اصحاب سیر و مناقب در رابطه به کثرت شیوخ امام ابوحنیفه ذکر نموده اند، دور از حقیقت نیست، زیرا شهر کوفه، شهریکه در آنجا امام چشم به جهان گشوده و پرورش یافته است، مرکز بزرگ برای فقها و محدثین بود، در عهد امیرالمومنین عمر بن الخطاب(رض) زمانیکه عراق فتح میشود به بنای شهر کوفه دستور میدهد و در سال 17 هـ تاسیس میگردد، در اطراف آن شهر نسلی از قبایل عرب جایگزین میگردد و صحابی جلیل القدر عبدالله بن مسعور(رضی الله عنه) را برای آموزش قرآن، سنت و تفقه در دین به شهر کوفه فرستاده میشود، در حالیکه حضرت عمر(رض) برای اهل کوفه میگوید: من شمارا در رابطه به عبدالله بالای خود ترجیح دادم. و مرتبه عبدالله در میان اصحاب کرام (رضی الله عنهم) از لحاظ علم بسیار بزرگ بوده است.

[1] - عقود الجمان، باب نهم.

[2] - ملتقطا ص:179 الی 182)

7- شاگردان امام

کثرت تلامیذ یکی دیگر از ویژگیهای امام است. تعداد شاگردان امام ابوحنیفه بسیار زیاد است.

علامه صالحی در عقود الجمان مینویسد: "به آن تعداد از شاگردانی که همراه امام ابوحنیفه همراهی می کردند، برای هیچ یکی از امامان بعدی میسر نگردیده است"([1]).

علامه موصوف جای دیگری مینویسد: "من تعداد از بزرگانی را که از امام ابوحنیفه(رض) علم حاصل نموده اند، در حدود هشتصد نفر ذکر می نمایم"([2]).

سپس نامهای هر کدام را تفصیلاً به بررسی میگیرد.

ملاعلی قاری(رحمه الله) در کتاب خود(مناقب الامام الاعظم) نامهای شاگردان امام را ترتیب داده که تعداد شان تقریباً در حدود یکصدو پنجاه نفر می رسد.

سپس در اخیر می گوید: من این را از مناقب کردری اختصار نموده ام و کردری در آخیر بحث خود میگوید: این گروهی که تعداد شان به هفتصدوسی نفر میرسد، همه از مشایخ شهرها و داناترین(مردمان) آن عصر بودند که علم را از امام ابوحنیفه آموختند و توسط اجتهاد وسعی و تلاش شان برای ما رساندند، پس الله تعالی آنها را به بهترین پاداش در روز قیامت سرفراز گرداند.([3]).

8- فقاهت امام

در این جای شکی نیست که امام ابوحنیفه امام اعظم در علم فقه شناخته شده اند. وکیع بن الجراح (شیخ امام شافعی) می گوید:"من هیچ یکی را فقیه تر و نیکو نماز گذار تر از امام ابوحنیفه نیافتم"([4]).

---

[1] - عقود الجمان، ص:183.

[2] - عقود الجمان، ص:88- 158.

[3] - مراجعه شود، ذیل: الجواهرالمضیه،ص:556.

[4] - تاریخ بغداد،ج:13،ص:345.

امام شافعی میگوید: "هر کسی خواسته باشد که علم فقه را بداند، باید امام ابوحنیفه و یارانش را لازم گیرد، زیرا که تمام مردم در علم فقه عیال ابوحنیفه هستند"([1]).

در جای دیگری میگوید: "کسیکه کتابهای امام ابوحنیفه را مورد مطالعه قرار ندهد، او نه در علم مهارت حاصل می کند و نه فقیه خواهد گشت"([2]).

یزید بن هارون میگوید: "احادیث امام مالک را بنویس که او در مورد راویان حدیث زیاد جروبحث مینماید. اما در مورد به علم فقه، این فن (پیشهٔ) امام ابوحنیفه و شاگردان او است. و علم فرائض (میراث)طوریست. که گویا این مردمان هستند که آنرا ساخته اند"([3]).

نضر بن شمیل می گوید: "مردم راجع به علم فقه در خواب غفلت فرورفته بودند، تا اینکه امام ابوحنیفه آمده با گره گشایی، واضح سازی و فشرده نمودن علم فقه، آنها را بیدار ساخت"([4]).

عبدالله بن ابی جعفر رازی میگوید: "من از پدرم شنیدم که می گفت: من کسی را از ابوحنیفه فقیه تر و کسی را از او پرهیزگارتر ندیده ام"([5]).

جریر میگوید: "هر گاه در رابطه به مسائل بسیار دقیق(باریک) از اعمش پرسیده میشد، سوال کننده را بسوی امام ابوحنیفه می فرستاد"([6]).

ابن مبارک میگوید: "به رای امام مالک، سفیان ثوری و امام ابوحنیفه مراجعه شود، اما امام ابوحنیفه خوب ترین آنها، فرو رونده ترین آنها در علم فقه و فقیه ترین آنهاست"([7]).

---

[1] - تاریخ بغداد، ج:13،ص:346.

[2] - عقود الجمان، ص:187.

[3] - عقود الجمان، ص:194.

[4] - تاریخ بغداد، ج:13،ص:346.

[5] - تاریخ بغداد، ج:13،ص:339.

[6] - امام ذهبی، مناقب ابی حنیفه و صحاجبیه،ص:18.

[7] - همان مرجع،ص:19.

علامه صالحی می نویسد: "امام ابوحنیفه نخستین کسی هست که علم فقه را تدوین، ترتیب و مبوب ساخته است، سپس امام مالک در ترتیب(الموطاء) روش امام را انتخاب نموده است.(در مورد)، هیچ یکی از امام ابوحنیفه سبقت نور زیده است.([1])

9- امرهم شوری بینهم

یکی از ویژگیهای امام ابوحنیفه این بود که هر یک از مسائل دینی را بر مبنای شوری، مشوره و تبادل افکار تصویب می نمود. مذهب خود را بر مبنای (امرهم شوری بینهم) بنیان گذاری نموده و استبداد فردی را که بدون در نظر گرفتن آرای دیگران باشد، در تاسیس مذهبش اختیار نکرده است که این یکی ویژه گیهای امام در عرصه اجتهاد میباشد که در رابطه به مسایل دین نهایت خیرخواه بوده اند.

امام هر یکی از مسایل را جداگانه در شوری مطرح می نمود، نظریه خویش را ارایه میکرد و نظریات دیگران را میشنید، روی هر مسئله مدت یکماه و یا بیشتر از آن همراه آنها(فقهای اهل شوری) بحث و گفتگو می نمود.

سپس امام ابویوسف آن مسائل را پس از توافق آن همه فقهاء و علماء، در کتب اصول ثبت می نمود.

"حقا، مذهبی که به اساس شورای فقهاء تأسیس گردیده شده باشد، نسبت به مذهبی که بر مبنای نظریات فردی یک فقیه اساس گذاری شده باشد، اولی تر، درست تر، و به راستی استقامت و صحت نزدیک تر می باشد، و قلبها بسوی آن بیشتر مائل میگردد"([2]).

اسد بن فرات می گوید: "تعداد یاران امام ابوحنیفه که کتب مذهب را تدوین می نمودند، به چهل نفر می رسید که در ترکیب آنهااشخاص ذیل قرار داشت: ابویوسف، زفر بن هذیل، داود طائی، اسد بن عمرو، یوسف بن خالد سمتی، یحی بن زکریا بن ابی زائده"([3]).

---

[1] - عقود الجمان،ص:184.

[2] -کردری، مناقب ابی حنیفه،ص:57.

[3] -حسن التقاضی،ص:12.

موصوف همچنان اضافه می نماید: "اسد بن عمرو گفت: آنها در رابطه به جواب هر مسئله، پیش روی امام ابوحنیفه نظریات مختلفی ارایه نموده جرو بحث مینمودند، سپس سوال را به امام راجع نموده و در مورد جویای فیصله نهایی میشدند که امام آن همه جوابات را توحید می نمودند، آنها پیرامون هر مسئله مدت سه روز مکث نموده سپس آنرا در دیوان ثبت می نموده اند"([1]).

صمیری به نقل از اسحاق بن ابراهیم میگوید: "روزی امام ابوحنیفه با یاران خود روی مسئلۀ می اندیشدند، در آن وقت عافیه بن مزید حضور نداشت، امام ابوحنیفه گفت: این مسئله را تا زمانیکه عافیه حاضر میشود، نبردار"([2]).

تعدادی مسایلی را که امام ابوحنیفه جمع آوری نموده اند به هزار ها مسئله میرسد، کمترین شمارش که در مورد گزارش داده شده است، در حدود(3080000) سه ملیون و هشتاد هزار مسئله می باشد که در حدود(38000) سی وهشت هزار آن در بخش عبادات باقی همه در بخش معاملات می باشد"([3]).

10- تقوی و خدا ترسی

امام بوحنیفه در تقوی و خدا ترسی از دیگران سبقت نموده بود، بنابرآن از ترس خدا وظیفه قضاء را نپذیرفت بالاخر در زندان زیر تازیانه ها جان به جان آفرین سپرد؛ چنانکه مکی بن ابراهیم میگوید: "من با کوفیها همیشه در تماس بودم و هیچ یکی آنها را از ابوحنیفه پرهیزگارتر ندیدم"([4]).

یحی القطان میگوید: "ما در مجلس امام ابوحنیفه نشستیم و از او علم آموختیم، به خدا قسم! من به دقت به چهره او میدیدم، میدانستم که او از الله تعالی بسیار می ترسد"([5]).

---

[1] - همان مرجع.

[2] –همان مرجع.

[3] – کردریف مناقب ابی حنیفه،ص:162، دیده شود.

[4] –همان مأخذ و مرجع.

[5] – همان مأخذ،ص:352.

سفیان ثوری میگوید: "من هرگز از او نشنیدم که حتی دشمن خود را غیبت کند، به خدا قسم! او عقلمندتر است از اینکه بالای نیکی های خود چیزی را مسلط سازد که آنها از بین ببرد"([1])

عبدالله بن مبارک، از امام ابوحنیفه یاد اور شده میگوید: "چه چیزهای گفته میشود در مورد شخصیتی که دنیا و ثروت های دنیا را به او پیش کرده شد، همه را دور انداخت، توسط تازیانه ها زده می شد اما در مقابل آن از صبر و حوصله کار می گرفت. و چیزی را که دیگران همیشه در تلاش بدست آوردن ان هستند(قضاء)، آنرا نه پذیرفت"([2]).

11- بخشش و سخاوت

بخشش، سخاوت و انفاق اموال بالای محدثین و طلبای علوم یکی از ویژگیهای امام بود. قیس بن ربیع از امام ابوحنیفه حکایت می کند که امام به بغداد پول می فرستاد توسط آن کالا خریداری و بکوفه آورده میشد. منافعی را که ازین طریقه بدست می آورد توسط آن ضروریات خوردنی، نوشیدنی و غیره نیازمندی های محدثین را برآورده می ساختند و پول متباقی آنرا به آنها داده می گفت: این را هم بمصرف برسانید و شما تنها خداوند را سپاس گذار باشید، زیراکه من از مال خود چیزی برای شما نداده ام، بلکه این یک فضل الهی است که برایم داده شده. این فائده پول شماست. بخدا قسم! این یک امانت بود که الله تعالی بدستهای من برای شما رسانید([3]).

[1] – همان مأخذ،ص:363.

[2] – عقود الجمان، ص:329.

[3] – همان ماخذ،ص:341.

12-امام اعظم ابوحنیفه کابلی

یکی دیگر از ویژگیهای امام این است که این فقیه بزرگ، امام اعظم، پیشوای مسلمین و مایه افتخار جهان اسلام، از تبار این سرزمین بخصوص دیار کابل است، بدون شک که این یکی از بزرکترین افتخارات سرزمین ما بشمار میرود. قسمیکه خطیب بغدادی مینویسد: " از عمر پسر حماد پسر امام ابوحنیفه نقل گردیده که گفت: امام ابوحنیفه نعمان پسر ثابت، پسر زوطی، اما زوطی بدون شک که اهالی کابل بوده است"([1]). خطیب موصوف جای دیگری مینویسد: "ابو نعیم فضل بن دکین میگوید: ابوحنیفه نعمان پسر ثابت، پسر زوطی، در اصل کابلی هستند"([2]). این بود برخی از ویژگیهای این امام بزرگ که ما خود را مقلد و یا پیروی مذهب او قلمداد مینمایم، گرچه ما نمینوانیم در چنین یک مقاله مختصر تمام ویژه گیهای امامی را که از طرف فقهاء، محدثین، مجتهدین و علمای بزرگ اسلام به عنوان امام اعظم شناخته شده است، به بررسی بگیریم ، زیرا که ایشان دارای مواصفات منحصر به فرد و ویژه گیهای زیادی میباشند. اما برخی از آن ویژگیها را بصورت فشرده به عنوان مثال خدمت شما به عرض رسانیدم. خدا کند که مورد قبول در گاه الهی قرار گیرد، ماو شما مسلمانان را پیروی حقیقی این امام بزرگ قرار دهد.

(و من الله التوفیق)

---

[1] - الخطيب البغدادي، أحمد بن علي، تاريخ بغداد، الناشر : دار الكتب العلمية – بيروت، ج: 23، ص: 325. مكتبه شامله، قسم التاريخ.

[2] - همان مرجع.

فصل هفتم

دیدگاه برخی علماء و دانشمندان پیرامون

شخصیت علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

معاون سرمحقق عبدالرؤف "هجرت"

الحمد الله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسوله الأمین و علی آله و اصحاب أجمعین و بعد!

ابوحنیفه (رحمه الله) علیه یکی از چهار امام اهل سنت بوده و در راس آنها قرار داشت، موصوف دارای شخصیت علمی و از اندیشهٔ عالی برخوردار بود و با نبوغی که در تحصیل علم و معرفت داشت بزودی شهرتش در همه آفاق پیچید و به "امام اعظم" مسمی گشت و شهرت علمی و جهانی کسب کرد.

چون امام ابوحنیفه (رحمه الله) یک شخصیت علمی وعالمی بوده کوشش بعمل آمده تا با استفاده از اقوال علماء و دانشمندان در مورد زوایای مختلف از حیات وی پرداخته شود، در این مقاله کوشش گردیده است دیدگاه برخی علماء و دانشمندان پیرامون شخصیت وی جمع آوری شده مورد بحث و بر سی قرار گیرد.

مبرمیت: چون امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) علیه شهرت جهانی دارد، اما اینکه بالای افراد و اشخاص درجامعه چه تأثیری دارد، برآن شدم تا از لابلای گفته ها و نوشته های برخی علماء و دانشمندان هم عصروی به زوایای مختلف زندگی وی پرداخته شود.

هدف تحقیق: عبارت است از: شناخت ابعاد مختلف زندگی امام ابوحنیفه (رحمه الله) علیه بخاطر الگو پزیری از وی.

روش تحقیق: راهکار تحقیق توصیفی بوده که با استفاده از شیوهٔ مطالعات کتاب خانه ای و نرم افزاری تحت بحث وبررسی قرار داده شده.

در بارهٔ شخصیت علمی و جهانی "امام اعظم" (رحمه الله) تألیفات زیادی صورت گرفته، و تحقیقات بسیاری انجام شده چنانچه عده ای از دانشمندان زیاده روی کرده و تعدادی از بی انصافی کار گرفته است که هر دو قابل تأمل است.

در این مقاله کوشش به عمل آمده تا نظر آن عده از علماء و دانشمندان ارائه شود که در مورد شناخت امام از اعتدال کار گرفته و صفاتی را که در شخصیت وی موجود بود بیان کرده، و از کارنامه های وی بخوبی یاد آوری نموده اند:

مژدهٔ رسول الله ﷺ در مورد امام اعظم (رحمه الله)

ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا (ص) روایت میکند که رسول اکرم (ﷺ) فرمودند: " لوکان العلم معلقاً عند الثریا لتناله رجال من ابناء فارس".

"لوکان الدین عندالثریا لذهب به رجل من أبناء فارس ". [1]

" لوکان الایمان عندالثریا لنا له رجال من هولاء ". اشارة إلی سلمان فارسی رضی الله عنه. (اگر علم در آسمان معلق و آویزان باشد مردانی از فرزندان فارس بدان دست خواهند یافت).

عالم جلیل القدر جلال الدین سیوطی (رحمه الله) می گوید: این اصل درستی است که می توان در بشارت به ابو حنیفه و در بارهٔ فضیلت وی به آن اعتماد کرد.

و بسیاری از مؤلفین روایت حدیث بشارت به امام اعظم را که از طرف سیوطی (رحمه الله) روایت شده دلیل صحت می دانند، زیرا جلال الدین سیوطی در مذهب امام شافعی (رحمه الله) بود، با اینکه از پیروان مذهب امام اعظم (رحمه الله) نبود، بآن هم تصریح نمود که حدیث مذکور متضمن بشارت به ابو حنیفه است، و نیز برخی از شاگردان جلال الدین سیوطی ابراز نظر کرده اند که عقیده شیخ ما راجع به اینکه مقصد از حدیث مذکور "امام اعظم" (رحمه الله) است یک حقیقت آشکار بوده، که شکی در آن نیست ، زیرا در عصر وی هیچ کسی از فرزندان فارس از حیث سویه علمی به پایه او و حتی یاران او نرسیده بود، و این حدیث شامل معجزه ای برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) است، زیرا از چیزی خبر داده که در آینده واقع شدنی بود، شیخ شهاب الدین مؤلف خیرات الحسان می گوید: مراد از فارسی با وصف اینکه جد امام خود منسوب به فارس بود، کشور فارس نبوده بلکه مردم عجم (خراسان) است. [2]

وقتی ما خدمات علمی ، دینی، اخلاقی و سیاسی امام را تحت مطالعه قرار میدهیم ، و از کار نامه های وی در طول چندین قرن متوالی معلومات حاصل می نماییم، و اجتهادات فقهی و دیگر مسایل کلامی او را مشاهده میکنیم، بحال کسانی ابراز تأسف مینماییم که نمیخواهند حقیقت را درک کنند، ازینرو خود را در معرض خطر می اندازند، که امکان دارد مصداق این حدیث رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) قرار بگیرند که می فرماید: **" مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ".**[3] (کسیکه قصداً بر من دروغ می بندد باید جایش را در دوزخ انتخاب کند).

اقوال علماء ودانشمندان در مورد امام اعظم (رحمه الله)

روایت است، که از امام مالک (رحمه الله) راجع به تعداد از اشخاص سوال شد و جواب ارائه کرد، بعداً پرسیده شد ابوحنیفه چگونه است؟ گفت : سبحان الله مانند آنرا ندیده ام، بخدا سوگند که اگر بگوید: این ستون از طلا است دلائل عقلی بخاطر صحت قول خویش اقامه کرده می تواند.

البته این سخن که به امام مالک (رحمه الله) منسوب گردیده مفهوم ظاهری آن مراد نیست، زیرا ظاهراً دلالت دارد بر اینکه امام اعظم دارای چنان استدلال قوی بود که می توانست یک چیز را به خلاف آنچه در واقع است ثابت کند، بلکه مقصود از آن تعبیر از قوت استدلال وی بطریق کنایه و مبالغه می باشد.[4]

فضیل بن عیاض که در عصر امام ابو حنیفه (رحمه الله) زندگی می کرد، و مشهور به تقوی و پرهیز گاری بود، در مورد امام میگوید: ابوحنیفه یک مرد توانا و در مسائل فقهی معروف و صاحب مال و دارایی ، و هم سخی بود، همچنین در یاد گرفتن علم صابر و شکیبا بود ، مگر کم صحبت می کرد.[5]

امام شافعی (رحمه الله) میگوید: کسیکه میخواهد در فقه دانشمند و متبحر شود مدیون ابوحنیفه خواهد بود، بدرستی او از کسانی است، که در فقه توفیق یافته است، و نیز از وی روایت است، کسیکه کتب ابوحنیفه را مطالعه نکرده در علم و فقه دانشمند کامل نمی شود .

همچنان روایت است وقتی امام شافعی (رحمه الله) نزدیک مقبرهٔ امام ابوحنیفه نماز فجر را ادا نمود به احترام نظریه امام در نماز فجر دعای قنوت نخواند، و به روایت دیگر پس از رکوع دستها را بالا نکرد.

روایت است روزی عبدالله ابن مبارک (رحمه الله) مشغول درس حدیث بود، حدیثی را از نعمان بن ثابت روایت کرد، از وی پرسیده شد، که نعمان چه کسی است؟ گفت: ابو حنیفه که مغز علم است، پس برخی از شاگردان وی خواستند از نوشتن این مطلب خود داری نمایند، ابن مبارک لحظه ای مکث کرد و گفت: ای مردم! چقدر بی ادب و از حال پیشوایان بی خبرید، و چقدر با علم و علماء نا آشنا هستید، هیچ کسی به اقتدای مردم سزاوار تر از ابو حنیفه نیست، زیرا وی امام پرهیزگار، عالم و فقیه بود، علم را به بصیرت و فهم و زکاوت خویش طوری کشف کرد که هیچ کسی بدان مرتبه

نرسیده است، سپس سوگند یاد کرد که مدت یکماه از درس حدیث به ایشان خود داری کند.

از سفیان ثوری (رحمه الله) روایت شده که وی به شخصی که از نزد ابو حنیفه (رحمه الله) آمده بود، گفت: تو از نزد فقیه ترین مردم روی زمین آمده ای، و نیز میگوید: کسیکه با ابو حنیفه مخالفت می ورزد، باید نسبت بوی از حیث قدر و علم سویه بالاتر داشته باشد، و بسیار دور است که چنین شخص سراغ شده بتواند.

ابو یوسف (رحمه الله) میگوید: ثوری از ابو حنیفه (رحمه الله) نسبت به من بیشتر پیروی کرده، وی روزی ابو حنیفه را به ابن مبارک چنین توصیف کرد و گفت: او از علم اسلحه ای می ساخت که نسبت به نیزه تیز تر بود، بخدا سوگند که وی بسیار متمسک به علم، دفاع کننده از امور شرعی، و مقتدای مردم سرزمین خود بود، فقط چیزی را که از رسول الله (ﷺ) به صحت نقل شده بود جایز می شمرد، به ناسخ و منسوخ حدیث معلومات کافی داشت، احادیث ثقه و معتمد را جستجو میکرد و می کوشید از فعل رسول کریم (ﷺ) پیروی کند، روش علمای کوفه را که در پیروی از حق مشاهده کرده بود تعقیب می نمود، و آنرا دستور العمل خود قرار میداد، بعضی مردم در مورد امام طعن گفته اند، و ما راجع به آن خاموشی اختیار کردیم در آن باره از خداوند آمرزش می خواهم که ما را عفو کند.

وقتی به ابن جریج از علم، تقوی، و دیانت امام ابو حنیفه (رحمه الله)مة اللّه علیه گفته شد، گفت: گمان میکنم از لحاظ علم حالت عجیبی داشته است، و روزی از ابو حنیفه در مجلس وی نام گرفته شد، گفت: خاموش شوید، بدون شک او فقیه است، و این کلمه را سه بار تکرار نمود.

امام احمد بن حنبل (رحمه الله) در باره او گفته : ابو حنیفه از اهل تقوی، زهد و ترجیع آخرت بر دنیا بود، به اندازه ایکه کسی به مرتبه وی رسیده نمی تواند، وی در عصر

منصور شلاق زده شد تا منصب قضا را بپذیرد، اما چنین نکرد، رحمت و رضای خدا نصیب او باد.

یزید بن هارون در جواب این سوال که مطالعه کتب امام چگونه است، گفت: کتب او را مطالعه کنید زیرا من هیچ یک از فقهاء را ندیدم که حرف او را نپذیرد. [6]

عبدالله ابن مبارک (رحمه الله) میگوید: ابو حنیفه مغز علم است، و نیز میگوید: ابو حنیفه در مجلس امام مالک داخل شد، مالک او را احترام نمود، و چون مجلس را ترک کرد، مالک از یارانش پرسید! این مرد را می شناسید کیست؟ گفتند نخیر، گفت: این ابو حنیفه است که خداوند(ج) در فقه بوی توفیق بخشیده ، و در هیچ مسئله ای به مشکل بزرگ رو برو نمی شود. [7]

امام اوزاعی (رحمه الله) از کسانی بود که به ابو حنیفه ایراد می گرفت ، ولی پس از اینکه به درستی وی را شناخت در اندیشة خود تجدید نظر کرد.

روزی اوزاعی (رحمه الله)به ابن مبارک گفت: این مرد مبتدع که در کوفه ظهور نموده به کنیه ابوحنیفه معروف است چه کسی است؟ ابن مبارک یک سلسله مسائل مشکل ار از ابو حنیفه بوی ارائه نمود، و چون اوزاعی ملاحظه کرد که مسائل مذکور به نعمان بن ثابت نسبت شده پرسید، این شخص کیست؟ گفت: شیخی است از عراق که باوی ملاقات نموده ام ، اوزاعی گفت: شخصی بزرگی است، برو از وی بیشتر بیاموز، ابن مبارک گفت: این شخص ابوحنیفه است، که مردم را از وی باز میداشتی! بعداً امام اوزاعی با ابوحنیفه در مکه مکرمه ملاقات نمود، و در بارة مسائل متذکره با وی بحث و مناظره کرد، ابو حنیفه راجع به آن بیشتر از آنچه ابن مبارک روایت نموده بود توضیحات داد، وقتی از هم جدا شدند، اوزاعی به ابن مبارک گفت: من از دانش و عقل فراوان این شخص رشک بردم از خدا آمرزش میخواهم که در باره او اشتباه کرده بودم ، در نظرم شخصیت او طوری دیگری بود.[8]

ابـن خلـدون(رحمه الله) مـی گویـد: پیشـوای عراقیـان نعـمان بـن ثابـت اسـت، کـه مـذهب ایشـان بـه وسـیله او پـا بـر جـا شـده و در فقـه مقـامی دارد کـه کسـی بـدان نمـی رسـد، و همـه اهل و عشیره او بویژه مالک و شافعی به بلندی پایگاه او در فقه گواهی داده اند. [9]

شـیخ فریدالـدین عطـار نیشـاپوری ، در فضـائل ابوحنیفـه (رحمه الله) مـی گویـد: آن چـراغ شرع و ملـت، آن معـانی دیـن و دولـت ، آن نعـمان حقـائق، آن عـالم ربـانی، امـام جهـان ابـو حنیفـه کـوفی رضـی اللـه عنـه، صـفت کسـی کـه بـه همـه زبانهـا سـتوده شـده، و بـه همـه ملـت هـا مقبـول اسـت، کـی توانـد گفـت: ریاضـت و مجاهـدت او، خلـوت و مشـاهدت او ، نهایـت نداشـت، و در فراسـت و سیاسـت یگانـه بـود، در مـروت و فتـوت اعجوبـه، هـم کـریم جهـان بـود، هـم جـواد زمـان، هـم افضـل عهـد و هـم اعلـم وقـت، و هوکـان فـی درجـه القصوی و الرتبت العلیا.[10]

ابـو حنیفـه (رحمه الله) یـک تـابعی پرهیزگـار و فقیـه بزرگـوار بـود، کـه فقیـه معـروف و محدث مشهور عبدالله ابن مبارک المروزی وی را چنین توصیف کرده است.

لقد زان البلاد و من علیها — امام المسلمین ابو حنیفـــــة

باحکـــــام و آثـــار و فقـــه — کأیات الزبور علی الصحیفة

فما فی المشرقین له نظیـــر — ولا بالمغربین ولا بکوفـــــة. [11]

معمـر بـن راشـد میگویـد: کسـی را نمـی شناسـم کـه در فقـه بـه خـوبی از ابوحنیفـه سـخن گفتـه، و یـا از طریـق قیـاس آن را گسـترش داده و راه رسـتگاری را بـه وسـیلة فقـه بهـتر از او برای مردم نشان داده باشد.

هنگامیکـه بـرادر سـفیان ثـوری وفـات نمـود، ابـو حنیفـه بـا عـدة بـرای تسـلیت نـزد سـفیان رفـت، سـفیان بـا دیـدن ابوحنیفـه بـه پـا خاسـت و پـس از گرامـی داشـت او را بـه جـای خـویش نشـاند، و در برابـرش زانـو زد، پـس از اینکـه جمعیـت پراگنـده شـدند. دوسـتان بـه سفیان گفتند: در شگفتیم از آن همه احترامی که به آن مرد نمودی.

سفیان گفت: می دانم از بر خورد من با آن مرد (ابوحنیفه) شگفت زده شدید، او مقام علمی والائی دارد، اگر به خاطر علمش قیام نمی نمودم، می بایست به خاطر سنش قیام کنم، و اگر به خاطر سن و سالش بر پا نمی خاستم، به خاطر اطلاعات زیادش در فقه بر می خاستم، و اگر به خاطر فقهش بر نمی خاستم، شایسته بود برای پرهیزگاریش بر خیزم.[12]

گواهی علماء در مورد حفظ امام ابوحنیفه (رحمه الله)

با مطالعه کتب تاریخ و تراجم علماء مخصوصاً سیرت ابو حنیفه (رحمه الله) این حقیقت واضح می گردد که تعدادی از علماء امام ابوحنیفه را یکی از حفاظ حدیث معرفی نموده اند.

چنانچه اسرائیل بن یونس میگوید: « كان نعم الرجل النعمان ماكان احفظ لكل حديث فيه فقه و أشد فصحه عنه، و اعلمه بما فيه من الفقه ، و كان قد ضبط عن حماد فأحسن الضبط عنه ».[13]

یعنی نعمان چه مردی خوبی بود، از احادیث و روایات بیشتر همان حدیث را حفظ می کرد که دارای فقه و یا متضمن حکم فقهی می بود و نسبت به دیگران به فقه حدیث آشنائی بیشتر داشت، و این همه را از حماد بسیار به شکل خوب حفظ و ضبط نموده بود.

حافظ زکریا بن یحی الانصاری در مناقب امام ابو حنیفه (رحمه الله) از یحی بن نصر بن حاجب ، از امام ابو حنیفه روایت می کند که گفته بود: « عندی صناديق من الحديث فاخرجته منها إلا اليسير الذی ينتفع به »[14]

یعنی من ذخیره ها و صندوق های حدیث را با خود دارم اما یک تعداد کم آن را که قابل بهره گیری بود بیرون نمودم. و حسن بن زیاد شاگرد امام ابوحنیفه میگوید: « كان الإمام يروی أربعه الآف حديث فی الاحكام: ألفين لحماد، و الفين لساير المشيخه ، و قد انتخب (رحمه الله) الآ ثار من أربعين ألف حديث »[15]

یعنی امام ابوحنیفه (رحمه الله) تنها، در باب احکام چهار هزار حدیث و یا روایت داشت که دو هزار آن را از حماد و دو هزار دیگرش را از سایر شیوخ حدیث روایت می کرد و احادیث کتاب الآثار را از چهل هزار حدیث انتخاب نموده بود.

در ستایش ابو حنیفه (رحمه الله) و مذهبش گروهی زیاده روی کرده و گفته اند: مذهب ابوحنیفه جدید و بی مانند است و قبلاً نظیر نداشت، و بعضی بی انصافی کرده و گفته اند: ابو حنیفه به درجهٔ اجتهاد نرسیده و مقلد دیگران بوده است، ولی اگر بی طرفانه قضاوت شود، در می یابیم که ابوحنیفه با شکیبائی و خونسردی تمام که از صفات برجستهٔ او بشمار می رود، توانسته است فقه اسلامی را گسترش داده و کاری کند که مردم به سادگی مسائل فقهی را درک کنند، و با این روش خدمات شایانی به فقه و اصول فقه اسلامی نموده، از این رو مکتب وی و مذهبش گسترش یافت و به وسیلهٔ شاگردانش و فقهای حنفی ، مذهب وی بر سایر مذاهب برتری حاصل نموده و پیروان بیشتری پیدا کند.

و بالآخره می بینیم که این امام بزرگوار در اثر یک شکنجه و نپذیرفتن وظیفه قضا زندگی را با شهامتی که شایستهٔ موقف وی بود گذرانید.

و در اخیر با مطالعه مناقب و زندگی نامه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در می یابیم که شخصیت وی دارای اوصافی بوده است بالا تر از گفته های علماء و دانشمندانیکه اقوالشان را ذکر نمودیم.

پیشنهادات:

1- به همه برادران مسلمان پیشنهاد میگردد تا در شناخت اشخاص بخصوص علماء و دانشمندان دقت نموده و از عجله کار نگیرند.

برای همه طلاب علم، علماء و دانشمندان توصیه میگردد، که حیثیت و مقام علمی خویش را حفظ نموده و آنرا جهت کسب مال و مقام خدشه دار ننمایند.

به همه طلاب علم پیشنهاد می شود، که با صبر و شکیبائی در تعلیم و تعلم علوم ادامه بدهند تا از مقام و حیثیت یک عالم واقعی بر خوردار گردند.

فهرست مآخذ:

ابن زکریا یحی بن شرف النووی ش(رحمه الله) صحیح مسلم، دارالفکر 1421 – 2000 و، بیروت – لبنان، ج: 16، عنایت ص: 85

عنایت اللّه ابلاغ، امام اعظم ابو حنیفه، نشر- موسسه علمی دارالمعرفة، چاپ چهارم 1387، پشاور پاکستان، ج: 1 ص: 55.

3- مسلم بش(رحمه الله) النووی، مأخذ فوق، ج: 1 ص: 66.

4- محمد ابو زهره ، ابو حنیفه، دارالفکر العربی، قاهره – مصر ، ص: 53.

5- امام اعظم ابو حنیفه، مأخذ فوق، ج: 1، ص:62.

6- ابو حنیفه ، مأخذ فوق، ص: 54.

7- احمد الشرباصی، الأئمة الاربعة، دارالجلیل، بیروت – لبنان، ص: 57.

8- عبدال(رحمه الله)من ابن خلدون، مقدمة ابن خلدون، ترجمة: محمد پروین گنابادی، نشر- بنگاه، چاپ سوم، 1352 تهران، ج: 2، ص: 909.

9- فرید الدین عطار، تذکرة الاولیاء، چاپ سوم 1336، ج: 1، ص: 189.

10- محمد امان صافی، افغانستان والادب العربی عبرالعصور طبع اول 1408 هـ - 1988 ، المکتبة السلفیة، قاهره مصر، ص: 248.

11- الائمة الاربعة، مأخذ فوق، ص: 54.

12- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، تاریخ بغداد، مصر- مطبعة السعاده، چاپ اول 1931، ج: 1، ص: 339.

13- همان اثر، ج: 13، ص: 339.

14- وهبی سلیمان غاوج،ابو حنیفة النعمان امام الأئمة الفقهاء دارالتعلیم دمشق،ص: 168.

15- همان اثر: 170.

فصل هشتم

معرفی شخصیت چند بعدی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

پوهنمل دکتور مفتی محمد ولی حنیف
استاد پوهنتون تعلیم و تربیه شهید استاد ربانی

خلاصه

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) یکی ازشخصیت های بزرگ ونامی جهان اسلام است که شهرت جهانی داشته ومقتدا وپیشوای تقریبا نیمی ازمسلمانان کره خاکی بوده و در اکثر کشورهای اسلامی؛ مذهب حنفی مرجع قوانین معمول و مروج در عرصه های جزائی، حقوقی، معاملات، جنایات و... میباشد.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) شاید یکی از کسانی باشد که نمیتوان به سادگی شناخت ومعرفی شخصیت وکارنامه های علمی وخدمات بیش ازحد امام وشاگردان وی چیزی نیست که دریک مقاله ویایک کتاب بگنجد؛ لذ اما دراین مقاله گوشه ای اززندگینامه این شخصیت قابل افتخارجهان اسلام را مختصرا موردکنکاش وتوجه قرارمیدهیم،ودراین بحث کوتاه این مطالب گنجانیده شده است:

- ✓ اسم ونسب امام ابوحنیفه (رحمه الله)
- ✓ تابعی بودن امام ابوحنیفه (رحمه الله)
- ✓ جایگاه علمی ایشان(مجتهد فی الشرع)
- ✓ عبادت وپرهیزگاری امام ابوحنیفه (رحمه الله)

- ✓ ویژگیهای اخلاقی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)
- ✓ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وتدریس
- ✓ خدمات واثارعلمی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)
- ✓ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وسنگر دعوت اسلامی
- ✓ پیشه وری وتجارت امام
- ✓ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وقیاس
- ✓ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وعلم حدیث
- ✓ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وعلم کلام
- ✓ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وقضاء
- ✓ زندگی سیاسی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)
- ✓ موضع شان درباره اهل بیت پیامبر اسلام
- ✓ اهمیت نظریات حضرت امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) درعصر حاضر
- ✓ قلمرو مذهب حنفی
- ✓ فضل بزرگ خداوند بر امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)
- ✓ سخنان علماء وبزرگان درباره امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)
- ✓ درس های زندگی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)
- ✓ اولاده حضرت امام ابوحنیفه
- ✓ وفات امام
- ✓ نتیجه گیری

- ✓ پیشنهادات
- ✓ فهرست منابع
- ✓ واینک میپردازیم به بحث پیرامون مطالب وموضوعات که به آن اشاره بعمل آمد:

مقدمه

الحمد لله رب العالمین ، والصلاة والسلام علی سیدنا ومولانا محمد وعلی اله واصحابه ومن دعی بدعوته وبلغ رسالته وتابع سنته الی یوم الدین.

امابعد: امام ابوحنیفه (رحمه الله) یکی ازمجتهدان فقهی اهل سنت وجماعت می باشد. که جایگاه وشخصیت خاصی دربین مجتهدان دارد ودرعرصه ی علم ودانش خدمات شایانی به مسلمانان ارایه کرده وکوشیده است تا قوانین جامع وفراگیری راپدید آورند ، که پاسخگوی نیازهای گوناگون جامعه ی انسانی درتمامی مراحل زمان باشند وهمه تلاش هایش برای حمایت از اسلام اوامر ونواهی بوده که اسلام را با تلاش هایش عزت بخشیده است.

بادر نظرداشت خدمات شایسته و صادقانه امام ابوحنیفه (رحمه الله) ومقام والای این مجتهد ، وعلاقه یی که به شخصیت های علمی دارم ودر ضمن اینکه مذهب امام راپیروی می کنیم لازم دیدم که از شخصیت علمی وعملی، تجربه ودانش امام خویش آگاهی حاصل نمایم ، بناءً خواستم زندگی این امام بزرگوار را مطالعه نموده آن را به بررسی گیرم ، تا باشد مسلمانان در پرتو این نور درخشان راه سعادت خویش را دریابند.

اهمیت موضوع:

امام ابوحنیفه (رحمه الله) یکی ازشخصیت های است که برای امت اسلامی ازهیچگونه فداکاری دریغ نکرده است، بناء لازم است که چنین شخصیت مهم علمی یادبودی شود، که پیروان مذهب او راه او را تعقیب نموده وطبق عملکرد شان عمل نمایند.

مذهب حنفی قدیمی ترین مذاهب اهل سنت میباشد که توسط امام ابوحنیفه (رحمه الله) بنیان گذاری شده است وبیشترین پیروان را درمیان مسلمان ها دارد. بناء جای افتخار است که ازوی یادبود کرده شود.

اهداف تحقیق:

دانستن علمیت ، جایگاه وشخصیت چند بعدی امام ابوحنیفه (رحمه الله) میباشد؛ زیرا مؤسس مذهب حنفی که قدیمی ترین مذهب اهل سنت است می باشد، ومذهب حنفی ازنظر شمارپیروان در بین مذاهب اسلامی رتبه نخست را داراست، عوامل رشد مذهب حنفی استنباط احکام شاگردان ابوحنیفه واهتمام آنان به نشر- آرای او وسپردن منصب قضاء به حنفیان در دوره های مختلف، ودرضمن توانسته اند که فقه را چنان پایه گذاری نماید که هر پدیده ای تازه یی رخ دهد شریعت اسلام وقواعد فقهی حکمش را به سهولت بیان می کند.این زحمات خالصانه ی مجتهد والا مقام ثابت نمود که اسلام دینی است جاویدان وماندگار وبه عصروزمان وقوم خاصی اختصاص ندارد.آشنایی کامل پیروان مذهب حنفی وسایر مسلمانان با شخصیت علمی وعملی امام ابو حنیفه (رحمه الله) بیان زنده گی وشخصیت چند بعدی امام ابوحنیفه (رحمه الله) ودانستن اینکه ایشان درساحات مختلف علمی مانند کلام ، فقه وحدیث وعملی مانند عبادت ، زهد وپرهیزگاری ، سخن حق وبردباری بهترین الگو ونمونه بوده.

بیان نقش امام درتوسعه تمدن اسلام و ذکر زحمات او درمذهب حنفی.

ذکر وضعیت سیاسی جهان دردوران امام ابوحنیفه (رحمه الله).

واضح ساختن سیاست نژاد گرائی اموی ها وبیزاری امام ابوحنیفه (رحمه الله) ازاین سیاست.

علاقه مندی بنده به شخصیت امام ابوحنیفه (رحمه الله) ومذهب حنفی .

پیشینهء تحقیق:

به ارتباط موضوع (مناقب وشخصیت امام ابوحنیفه (رحمه الله) کتاب های به زبان ملی کشور وجود دارد وهمچنان درمصادر ومراجع مختلف به ارتباط این موضوع نوشته شده وبه شکل مفردات مختلف وجود دارد. آن عده کتب که به شکل جزئی ویا به شکل کلی تحریر گردیده است ذیلاً آنرا یادآوری مینمایم:

حیات امام اعظم (رحمه الله) ، تألیف: علامه شبلی نعمانی.

مزارات شهر بلخ، مؤلف : ابوالعلی مودودی.

امام اعظم ومذهب حنفی، مؤلف : دکتور غلام غوث خطیبی.

خلافت وملوکیت، مؤلف: ابوالعلی مودودی.

زنده گانی امام اعظم ابوحنیفه، مؤلف: عبدالوکیل بغلانی.

طبقات فقها درمذهب احناف، مؤلف: مولانا عبدالحی لکنوی.

پژوهش درباره امامان اهل سنت، مؤلف: فریدون سپری.

واقعات حیرت انگیز امام ابوحنیفه (رحمه الله) ، مؤلف: مولانا عبدالقیوم حقانی.

چهارامام اهل سنت وجماعت، مؤلف محمد روف توکلی.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) را باید شناخت، مؤلف: ابوالاسرار محمد عبدالقاهر بغلانی.

جایگاه حدیثی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) مولف : قاضی محمد نذیر .

روش تحقیق: موضوعات ومطالب این تحقیق را با استفاده از روش کتابخانه ی گرد آوری نموده؛ تحقیق مبتنی به مصادر ومراجع اساسی ومعتمد تاریخی وتراجم میباشد که درمورد مناقب ، شخصیت وزندگی نامه امام ابوحنیفه (رحمه الله) ، وعلمای این مذهب ارتباط داشته است.

اسم و نسب امام ابوحنیفه (رحمه الله)

نام مبارک آن حضرت نعمان ، نام پدرش ثابت ، نام جدشان زوطی است و متعلق به خانواده محترم است که درمیان خویشان وجامعه ازارج واهمیت والایی برخودار بود.

اصل امام ابوحنیفه (رحمه الله) ازکابل پایتخت کنونی افغانستان، است وبر اساس صحیح ترین قول در سال ۸۰ هجری همزمان با خلافت عبدالملک بن مروان در شهر کوفه ی عراق چشم به دنیا گشود؛ جدش زوطی دردوران خلافت حضرت عمر فاروق به اسلام گروید وبعد از آن به کوفه منتقل شد ودر این شهر مسکن گزید. وامام ابوحنیفه (رحمه الله) در یک خانواده ثروتمند ومسلمان نشو نما یافته است (26:1).

خطیب از اسماعیل بن حماد نواده امام ابوحنیفه (رحمه الله) ،روایت نموده که گفته است: به خداسوگند هیچ یک از نیاکان واجداد ما برده نبودند ،جدم امام ابوحنیفه (رحمه الله) ،در سال ۸۰ هجری دیده به جهان گشود وپدرشان ،ثابت درآوان کودکی به نزد علی بن ابیطالب رفت وآن حضرت دعا کرد که خداوند براو و فرزندانش برکت ارزانی دارد. بی تردید خداوند دعای آن حضرت را پذیرفته است؛ زیرا خلفا وفرمارواوایان روی زمین واکثرجمعیت مسلمانان از پیروان ابوحنیفه ورهروان اویند(43:2).

تذکره نویسان که مناقب وزندگی امام ابوحنیفه (رحمه الله) را نگاشته اند از زندگی پدر امام تذکری نداده اند، ولی از روایات مختلف فهمیده می شود که پدر امام مسلمان

ثروتمندی بوده، امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) چنانچه از روایات مختلف برمی آید به بازار رفت وآمد داشت وکسب تجارت رامی آموخت، پس به گمان غالب گفته میتوانیم که پدرش نیز شغل تجارت داشته وامام ابوحنیفه (رحمه‌الله) تجارت را از پدرش آموخته است (24:3).

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) علیه از جمله اتباع تابعین است حیات وزندگی چهار صحابی را که عبارتند از: انس بن مالک دربصره، عبدالله ابن ابی اوفی درکوفه، سهل بن سعد الساعدی در مدینه وابوفضل عامربن وائله در مکه را دریافته ولی هیچ کدام آنها را ملاقات نکرده است، بعضی گویند که وی انس بن مالک راملاقات کرده است وحدیث از او روایت کرده است؛ بنا بر این امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) ازجمله تابعین است (187:4).

سیمای امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) چهره گندم گون، متمایل به سفیدی وقدی متوسط مایل به بلندی وصورتی زیبا داشت؛ به طوری که اگر کسی برای اول باراو را می دید، تحت تاثیرهیبتش قرارمی گرفت ؛ محاسنی بلند ، ووقار و آرامش بر وجودش حکم فرمابود؛ لباس ها وکفش های زیبا وعمامه ای گران قیمت می پوشید؛ گفتار بسیار نیکووآواز شیرین، آمیخته با فصاحت داشت وعطر وخوش بویی استعمال می نمود، به طوری که وقتی به جایی رفت وآمد می کرد با بوی خوش خود از دیگران شناخته می شد؛ اندامی لاغر داشت وخوف خداوند وپرستش ومراقبت از احکام خداوند، بربدن او جز مقدار اندکی گوشت بدون چربی،باقی نگذاشته بود .

عبدالله ابن مبارک گفته است: امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) ، مردی ساکت وخوش سیما بود ولباس های نیکو می پوشید. روزی درمسجدجامع نشسته بودیم که ماری در دامن

وی افتاد؛ مردم همگی فرار کردند، اما او با کمال خونسردی مار را دور انداخت ودر جای خود نشست(2: 71).

حماد پسرامام ابوحنیفه (رحمه الله) ، گفته است: ابوحنیفه، مردی بلند قامت وسیمای گندمگونی داشت؛ لباس های نیکومی پوشید؛ چهره ی زیبا وقیافه ای جذاب داشت؛ از عطر بسیار استفاده می کرد ، به حدی که وقتی به جایی می آمد ویا از منزلش خارج می شد به وسیله ی بوی خوش ،پیش از دیدنش شناخته می شد.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) سلیقه ای خاص در لباس پوشیدن داشت؛ با پوشیدن لباس های گران قیمت ونیکو، نعمت هایی را که خداوند به او ارزانی نموده بود، اظهارعلم ودانشی را که او عطا شده بود،گرامی می داشت ونشانه های نیازمندی را از خود دور می ساخت. که این امر در یکی از سخنان پیامبرخطاب به یکی از اصحابش مشهود است به این ش(رحمه الله)؛ احوص از پدرش روایت نموده که:«در حالی که لباس های کم ارزش به تن داشتم ،خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم، رسیدم پیامبربه من فرمود: آیا مال وثروت نداری؟ گفتم : چرا فرمود: از کدام مال ها؟ گفتم : ازهمه ی مال ها خداوند به من شتر، گاو ،گوسفند، اسپ وچند نفر برده عطا فرموده است ؛پیامبر اکرم فرمود ند :مادام که خداوند به تو مالی داده است ، باید نشانه های نعمت خود را هم، بر تو ببیند».

از ابی مطیع روایت شده است که روز جمعه بر تن ابوحنیفه (رحمه الله) رداء وپیراهنی دیدم که آن دو را چهارصد درهم قیمت نمودم (2: 72).

تابعی بودن امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) این افتخار برایش مقدرشد که چشماني راکه جمال انور رسول الله ﷺرامشاهده کرده بودند،ببیند واز رؤیت آنان چشمهاي ارادت خود را منورگرداند.این واقعیت ازتاریخ ثابت و ایشان را درجه ي بزرگ تابعیت حاصل

است.امام ابوحنیفه (رحمه الله) به صفت تابعي بودن خود افتخار مي كرد واظهار مي داشت كه حضرت انس (رضي الله عنه)صحابي بزرگ رسول خدا صلى الله عليه وسلم راباچشم خوددیده است. امام نَوَوی در «تهذیب الأسماء واللغات» می‌گوید: امام ابوحنیفه (رحمه الله) از امام عاصم قرائت قرآن را فراگرفت. وی چهار تن از اصحاب نبی ص؛ انس بن مالک، عبدالله بن اوفی در کوفه، سهل بن سعد ساعدی در مدینه، ابوطفیل عامر بن وائله را در مکه درک نمود ولی از آنان چیزی نیاموخت. گویند عصر عبدالله بن انس الجهنی، عبدالله بن الحارث بن جزء زبیدی، جابر بن عبدالله، معقل بن یسار، عایشه بنت عجرد، سهل بن سعد، ثابت بن خلاء بن سوید، ثابت بن یزید، عبدالله بن بصره، محمود بن ربیع و عبدالله ابن جعفر ابوامامه را نیز درک کرده است. بسياري از نويسندگان معاصرتابعي بودن امام ابوحنيفه (رحمه الله) را انكاركرده اندواين مسئله ي تازه اي نيست.درگذشته نيزبسياري به اين اشتباه دچار شده اند.امامحدثين بزرگي كه دراين موردقت بيشتري به خرج داده اند،به نفع امام ابوحنيفه (رحمه الله) قضاوت نموده اند.ازحافظ ابن حجرعسقلاني كه يكي از ائمه فن حديث بود، در رابطه با امام ابوحنيفه (رحمه الله) سؤال شد.اودرجواب نوشت:درزمان امام ابوحنيفه (رحمه الله) چندين نفرازصحابه موجود بودند زيرا امام ابوحنيفه (رحمه الله) درسال80هجري دركوفه متولدشدندودران وقت عبدالله بن ابي اوفي(رضي الله عنه)زنده بودندودرسال82هجري يابعدازان فوت نمودند.وابن سعدروايت مي كندودرسندانم هيچ گونه اشكالي نيست كه امام ابوحنيفه (رحمه الله) انس بن مالك(رضي الله عنه) رادیده است.

جایگاه علمی ایشان(مجتهد فی الشرع)

به اتفاق تمام فقهای اهل سنت امام ابوحنیفه (رحمه الله) در درجه مجتهد مطلق یا مجتهد فی الشرع قرار دارد.(طبقات فقها درمذهب احناف، لکنوی)

فقاهت ودانش امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) با ایمان، اخلاص، تقوی وصداقتی که درراه علم وآموختن آن داشت شهره آفاق گردید وبدون تعصب آراء ونظریات خود را مط(رحمه الله) می ساخت ،فتوی میداد، احادیث روایت میکرد واملا می گفت، بلکه با تواضع وفروتنی علمی نیز به وی ارزانی داشته بود، ودررابطه به رأی ونظر خودش در مورد مسائل مطروحه می گفت: فرموده ما یک نظراست، وآنچه گفته ایم بهترین رأی است که تا کنون بدان دست یافته ایم،کسیکه نسبت به رأی ما نظر بهتری ارائه کند رأی ونظراو اولی است.

احساس پاک ودورازتعصب امام اورا وامیداشت تامخلصانه درجستجوی حق وحقیقت باشد،وواقعا کسیکه مخلصانه وبا بصیرت در راه علم گام بردارد، خداوند برای وی استقامت فکری عنایت فرموده ودرک حقایق رابرایش آسان میسازد ،ذات الهی که آرزوی درک صحیح فقه ودین رادرنهاد امام نهفته بود، امام نیز همیشه دنبال واقعیت ها می گشت ، بناء مورد احترام علماء ودانشمندان وحسادت نا بخردان قرار داشت. ابن مبارک حکایت می کند : حسن بن عماره را دیدم که رکاب مرکب ابوحنیفه (رحمه الله) را گرفته بود ومی گفت: سوگند به خداکسی را ندیدم ام که نسبت به توصبور وشکیبا و حاضر جواب وفقیه تر باشد ،تو شخصی استی که در مورد تو سخن ها گفته اند،و درباره تو حسادت که دارند سخن میگویند.

از آنجا که امام ابوحنیفه (رحمه الله) عالم ودانشمند بی نظیری بود، مردمان نادان با وی حسادت می ورزیدند واز حسد زیاد به مخالفت بر می خاستند، محمد بن مهاجر از

سفیان روایت می کند، باید قدر ومنزلت ودانش او نسبت به ابوحنیفه بیشتر باشد وبعید است چنین شخصی پیدا شود (3: 74).

برخی ازمردم هم عصرش وقتی ازناحیه علمی ومناظرات با امام برابری نمی توانستند به گفتن سخنان زشت وبدگوئی می پرداختند، عیسی بن یونس ازجمله دانشمندان که به دانش وعلمیت امام سر تسلیم نهاده می گفت: درمورد ابوحنیفه سخن زشت نگوئید، واگر کسی در مورد وی سخن ناشایسته ای می گفت نپذیرید ،سوگند به خدامن نسبت به ابوحنیفه فاضلتر وفقیه تری را ندیده ام .

حکایت شده است که روزی عبدالله بن مبارک نشسته و به مردم روایت احادیث را بیان میداشت وگفت: نعمان بن ثابت به من حدیث را گفته، از وی پرسیده شد نعمان کیست ؟ گفت: ابوحنیفه که مغز علم است، برخی ازشاگردان خواستند ازنوشتن خوداری نماید، ابن مبارک لحظه ای درنگ کردوگفت: ای مردم! چقدر بی ادب وازحال ائمه بی خبرید،وچقدر با علم وعلماء نا آشنا هستید ،هیچکس به اقتدای مردم سزاوارتر ازابوحنیفه نیست،زیرا وی امام متقی، پرهیز گارعالم وفقیه بود،علم را به بصیرت وفهم وذکاوت خویش طوری آموخت که هیچکسی بدان پایه نرسیده است، سپس سوگند یاد نمود که مدت یکماه از تدریس حدیث به ایشان خود داری کند.

دانشمندان که منزلت علمی امام را درک می کردند با احترام زیاد به ستایش امام می پرداختند، خطیب بغدادی ازمحمد بن بشیر روایت می کند که گفت: نزد ابوحنیفه وسفیان ثوری درس فرا می گرفت،نزدابوحنیفه ومی رفتم او می گفت: از کجا آمدی؟ می گفتتم: ازنزد سفیان، ابوحنیفه می گفت: از نزد مردی آمدی اگرعلقمه واسود حیات میداشتند به اومحتاج می بودند، ووقتی نزد سفیان ثوری می رفتم اوبرایم می گفت : از کجا آمدی؟ می گفتم : از نزد حضرت امام ابوحنیفه ، می گفت از نزد فقیه ترین شخص دنیا آمدی (3: 78-79).

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) چنانچـه قـبلا تـذکر دادیـم درعـالم حـدیث ، تفسـیر احادیـث وجـرح وتعـدیل راویهـای احادیـث یـد طـولانی داشـت ، امـام ابویوسـف گفتـه اسـت : کسـی رادر تفسیر حدیث عالمتر از ابوحنیفه ندیدم ام .

ویحیـی بـن سـعید قطـان کـه درعلـوم جـرح وتعـدیل عـالم ودانشـمند بزرگـی بـود دررابطـه بـه امـام فرمـوده اسـت: سـوگند بـه خـدا، ابوحنیفـه عـالمترین ایـن امـت در مـورد آنچـه از اللـه تعالی و پیـامبرش بمـا رسـیده بـود نـوح بـن ابـی مـریم گفتـه اسـت: فقیهـی عـالمتر از ابوحنیفـه ندیده ام (3: 80).

اشتغال به فقه

بـیش از بیسـت و چنـد بهـار از عمـر امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) نگذشـته بـود کـه بـه فـراگیري دانـش فقـه روي آورد و در ایـن عرصـه از درس فقهـاي مشـهور و نامـدار آن زمـان بهـره برد. او در راه فراگیري علم فقه مسافرت‌هاي بسیار کرد و تجارب ارزشمندي آموخت.

اسـتاد اصـلي او کـه شخصـیت فقهـي امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) از وي متـأثر اسـت، حـماد بـن ابي سـلیمان اسـت. امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) مـدّت هجـده سـال، یعنـي از سـال 102 تـا 120 هجـري، شـاگرد حـمّاد بـوده و از دانـش فقـه او بهـره وافي بـرده اسـت .هنگـامي کـه حـماد در سـال 120 هجـري از دنیـا رفـت، امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه جـاي او نشسـته بـه تربیـت شـاگردانش پرداخـت. مشخصـه عمـده فقـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) عمـل بـه رأي، قیـاس و استحسـان اسـت. او در ایـن جهـت در برابـر اهـل حـدیث بـود. علـت گـرایش امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه رأي و قیـاس شـاید غلبـه علـوم عقـلي بـر فضـاي علمـي کوفـه و دست‌رسي اندك اهل کوفه به احادیث پیامبر بود.

مقام فقهی امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امـا شـافعی (رحمه الله) میگویـد: همانـا مـردم در فقـه عیال(نیازمنـد، محتـاج، دسـتبین) ابوحنیفه (رحمه الله) هستند(4: 921).

همچنـان وکیـع بـن جـراح میگویـد:من شخصـی را کـه از امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) فقیـه تـر باشد ندیده ام امام جعفرصادق (رحمه الله) میگوید : ابوحنیفه فقیه ترین شهر است(8: 74).

معمـربن راشـد مگویـد: کسـی را نمیشناسـم کـه در فقـه بـه خـوبی از ابوحنیفـه سـخن گفتـه باشد.

ابن خلدون میگوید : پیشوای عراقیان وماوریان نعمان بن ثابت است (2: 284).

عبادت ، تقوی وپرهیزگاری امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) عـالم عـاملی بـود، هـر آنچـه از اخـلاق قـرآن آموختـه بـود بـدان عمـل مـی کـرد، شـب وروزبـه عبـادت الهـی مشـغول بـود، روزانـه بـه تـدریس علـوم شرعـی مـی پرداخـت وشـبها بـه تهجـد ، تـلاوت وتضرـع بـه درگـاه الهـی مشـغول مـی شـد . امـام زفـر بـن هـذیل (رحمه الله) حکایـت مـی کنـد کـه بـا امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـیش از بیسـت سـال مجالسـت داشـته ام، هـیچکس را نسـبت بـه او مشـفق ومهربـانتر بـه مـردم ندیـده ام،اوقـات خـود رادر راه خـدا بمصـرف مـی رسـانید، درروز مشـغول امـورعلمی وآمـوختن آن بـه دیگـران وپاسـخ دادن بـه مسـائل مطروحـه بـود، هرگـاه حلقـه تـدریس را تـرک میکـرد یـا بـ خاطر عبـادت مریضـی ویـا تشـییع جنـازه ای ویـا بـرای دلجـویی ودسـتگیری مسـتمندان مـی برآمـد، بـه ادای نمـاز، تـلاوت قـرآن وعبـادت تخصـیص میـداد و تـا آنگـاه کـه وفـاتش فـرا رسـید بـه همـین منـوال بـود (3: 81). امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه کـثرت عبـادت وتلاوت قـرآن شـهرت داشـت حتـی کودکـان نیـز بـه ایـن مطلـب اشـاره مـی نمـود . ابویوسـف

(رحمه‌الله) حکایت می کند که روزی با ابوحنیفه راه می رفتم، کودکان با آواز بلند صدا می کردند: آن شخص ابوحنیفه است، کسیکه شب نمی خوابد وبه عبادت الهی مشغول است، ابوحنیفه برایم گفت: ابو یوسف! نمی شنوی این اطفال چه می گویند، سوگند به خدا بپیوندم دیگر نمی خوابم (12: 53).

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) وقتی به نماز می ایستاد آنرا به بهترین وجه با تضرع وخشوع وخضوع اداء میکرد با امور دنیائی هرگز متوجه نمی شد، آیاتیکه درآن ذکری ازعذاب الهی می بود، گریه میکرد واز وعید وعقابی که درآن ذکر شده به ذات خداوند پناه می جست. وکیع بن جراع گفته است: هیچکسی را فقیه تر از ابوحنیفه مقابل نشده ام ونه کسیکه نسبت با ابوحنیفه نماز بهتر اداء کند (3: 84).

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) درتقوی وپرهیزگاری شهرت بسزائی داشت، اکثرعلماء ودانشمندانی که از تقوی وپرهیزگاری امام می نویسند تذکر میدهند که در همان عصر شخص پرهیزگارترنسبت به امام وجود داشته است. مکی بن ابراهیم گفته است: امام ابوحنیفه عالمترین مردم عصرش بود، من نسبت به او پرهیزگاری ندیده ام. انسان عزت ومنصب دنیائی را درهر عصروزمان تقاضا دارد واشخاصیکه مسؤلیتی برای ایشان سپرده شود وآنرا بنا بر تقوی وپرهیز گاری نپذیرد اندک اند، بخصوص دراین عصرمردم م خالف ارشاد پیامبر ﷺعمل مینماید، مضمون فرموده آن جناب است که:(اگر مسؤلیتی به انسان تحمیل و سپرده شود در پیشبرد آن خداوند اورا کمک می کند، واگر با وسیله وواسطه مسؤلیتی را بدوش بگیرد خداوند به آن شخص کمک نکرده ودر پیشبرد آن عاجزمیماند)، وچنین اشخاص در ادای وجیبه ایکه به اوشان سپرده می شود احساس مسؤلیت نمی نمایند، بلکه همه تلاش وسعی شان در بدست آوردن دارائی است، موضوعات چون مسؤلیت در برابر خدا وملت و مسؤلیت هائیکه بعهده دارند وروزجزا ازآن پرسیده میشوند به خاطر شان خطور نمیکند.

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـا تقـوی وپـر هیزگـاری کـه داشـت شـلاق تازیانـه را مـی پـذیرد ولی ازتحمل وعهده دار شدن مسؤلیت قضاءامتناع میورزید (3: 89).
ابوحنیفـه خـوف خـدای متعـال را بسـیار داشت،شـب هنگـام عبـادت ریـش خـود را گرفتـه ومـی گفـت: (ای کسـی کـه جـزا مـی دهـی بـرای مثقـال ذره ی نیکـویی را نیکـویی وای کسـی کـه مثقـال ذره ی بـدی را جـزای بـدی مـی دهـی ، نعـمان را کـه بنـده توسـت از آتـش دوزخ نگه دار ودرفراخی رحمت خود در آور).

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) قـرآن را حفـظ نمـوده واورا همـدم وانـیس خـود مـی شـمرد وگـاهی دریـک رکعـت، بعضـی اوقـات دریـک شـب وگـاهی درسـه روز آن را خـتم مـی نمـود، شـب هارانمـاز تـوأم بـا کـمال خـوف وتـرس از خداونـد ، سـپری مـی نمـود وایـن کـار را بـه گونـه ای انجـام میـداد کـه دیگـران نفهمنـد؛ روزهازیـادی را بـا روزه سـپری مـی کـرد؛ هـمان روزه ای کـه پیـامبر اسـلام ﷺفرمـوده اسـت : مثـل و مانـندی بـرای آن نیسـت .ودر هـر سـال از هنگـامی کـه حـج فـرض را همـراه پـدرش اداء نمـود ، بـه زیـارت خانـه ی خـدا مشرف مـی شـد وهـر روز چیـزی را در راه خـدا صـدقه مـی داد ؛ لـذا جـای شـگفت نیسـت کـه زبـان علـماء ودانشـمندان بـه سـتایش او گشـوده شـود واو را مـورد تمجیـد و تحسـین خـود قـرار دهند (2: 76).

ویژگیهای اخلاقی امام ابوحنیفه (رحمه الله)

اخـلاق نیکـو ازثمـرات ایـمان ونشـان دهنـده ی ایـمان ، تقـوی وبـا صـلاح بـاطنی صـاحبش مـی شـد؛ وبـه هـر انـدازه کـه ایـمان قـوی گـردد وبـر قلـب انسـان تسـلط یابـد وآن رابـه نـورش منـور کنـد،اخلاق صـاحبش هم،کاملتروسـیعتر مـی گـردد وهمـه ی جوانـب زنـدکی شـخص را تحـت الشـعاع قـرار مـی دهـد. امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) از دانشـمندان سـه قرنـی اسـت کـه رسـول خدا ﷺبـه خـوبی آنـان شـهادت داده اسـت؛ زیـرا او از تـابعینی اسـت کـه شـش یـا هفـت نفـر از صـحابه ی کـرام رادیـده اسـت؛ واز نـود وسـه نفـر تـابعی علـم ودانـش فراگرفتـه، در عـین حـال شـخص پسـندیده ونیکوکـاری بـوده اسـت، پـس عجیـب نیسـت کـه مـا اخـلاق

اورا در رفتار با خدا ومردم، ازاخلاق بهترین سلف صالح می یابیم. ذهبی ذکر نموده که نزد هارون الرشید بودم که ناگهان ابویوسف وارد شد؛ هارون به او گفت: از اخلاق ابوحنیفه برایم بگو اوگفت: به خدا سوگند او بی نهایت ازحرام های خداوند دوری می جسد واز اهل دنیا کناره می گرفت وبسیاری از اوقات ساکت بود ودر دریای اندیشه غوطه ور؛ مرد یاوه گوویهوده گویی نبود؛ اگراز او در مورد مسأله ای سؤال می شد که آن را می دانست ،پاسخ می داد .ای امیرالمومنین! من او را جز مردی که خودش را حفظ می نمود نمی دانم؛ او هیچ کس را جز به خیر ونیکویی یاد نمی کرد . سپس هارون الرشید گفت: این از اخلاق صالحین است (2 :81).

لازم می بینم تا دراینجا نمونه انگشت شمارازاخلاق بلندش را یاد آورشوم تا از خلال این نمونه های ارزشمند، ابعاد گوناگون اخلاقش برای ما روشن شود که عبارت اند از:

۱ـ سخاوت وبخشندگی امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) فردی مؤمن وعالمی واقعی بود؛ یکی ازصفات مرد مؤمن وعالم پرهیزگار،سخاوت وبخشندگی است،پس عجیب نیست که علما ارجمند وبزرگواراو را به خاطر جود وکرامت مورد ستایش وتمجید قرار داده اند. از ابو یوسف روایت شده است؛ کسی را سخاوتمند تر ازابوحنیفه (رحمه الله) ندیدم؛ روزی به او گفت: اگرحماد را می دیدی چه می گفتی؟ هم اوگفته است که: ابوحنیفه ده سال سرپرستی من وخانواده ام را به عهده داشت: کسی ندیدم که از او خصلت های نیکو رادرخود جمع کرده باشد. موفق به اسنادش ازحسن بن سلیمان روایت نمده است: ابوحنیفه به قدری بخشنده بود که من مثل او را ندیدم؛ برای شاگردانش درهر ماهی مبلغی به عنوان حقوق ما هانه، درنظرگرفته بود؛ به علاوه درطول سال به وضعیت آنها رسیدگی میکرد، به ویژه ابویوسف یکسره به کمک او بودند او همه م خارج خانه ابویوسف رابه عهده گرفته بود؛ زیرا والدین او فقیربودند واز پسرـ خویش می خواستند که مطالعات را رها کند وکاردیگری پیش بگیرد تا معشیت آنان را فراهم سازد (13: 43).

کمک ها ومساعدت های امام از روشن ترین مظاهر جود وبخشندگی بود؛ چرا که او به فقراء ونیارمندان گمنام وناشناس کمک می نمود ودرانفاق به آنان هیچ چشم داشتی جز رضا وخشنودی خداوند، نداشت؛ غنا وعزت نفس او بسیار حیرت آوربود، هیچ هدیه وجایزه از حکام وقت ،نپذیرفت حتی هنگامی که مظلومانه درزندان به سرمی برد ازخوردن مال آنان امتناع ورزید وهنگامی که دنیا در قالب ریاست وقضات وتقرب به دارالحفافه به اوعرضه شد ، با کمال، افرازی به آن پشت پا زد، در حالی که قبول این سِمت مزایای وهدایای ارزشمندی برایش در پی داشت. وقتی ابوحنیفه (رحمه الله) تعالی، برای خانواده اش چیزی می خرید ویا میوه های نورس به دستش می رسید، برای استادان خود، بهتر از آنچه برای خود وخانواده اش می خرید، خریداری می نمود؛ وبرآنها بیشتر از آنچه که برای خانواده اش خرج می کرد، انفاق می نمود.ابوحنیفه در آمد یک ساله داد وستد خویش را جمع می نمود وبا آنها نیاز های محدیثن را برآورده میساخت وهر درهمی که اضافه می شد ،به خود آنها می داد، سپس می فرمود : خدا را سپاس گوید چرا که اینها از مال خداوند است که به شما داده شده است وسود سرمایه های شماست که خداوند به وسیله ی دستان من به شما می رساند (2: 82).

۲ـ شکیبایی و بردباری امام ابوحنیفه (رحمه الله)

صبر عبارت از نگاه داشتن نفس برآن چیزی که آن را نمی پسندد، وچقدر امام ابوحنیفه (رحمه الله)، نفس خود را بر آنچه که نمی پسندید یعنی راه تبلیغ وآموزش علم وهدایت مردم، نگه داشت. ذهبی دررساله اش که مخصوص امام ابوحنیفه (رحمه الله) است به اسناد از عبدالرزاق روایت نموده است: کسی راندیدم که ازابوحنیفه بردبار ترباشد (2:88-83) به عنوان مثال روزی ابوحنیفه با واعظی عراقی که گویی مرید حسن بصری بود مواجه گردید، مسأله ای مطرح شد وابوحنیفه فتوای حسن رارد کرده وفرمود : معتقدم فتوای عبدالله بن مسعود از فتوای حسن بصری صحیح تر است ومن

آن را مـی پـذیرم، مریـد حسـن بصرـی شروع کـرد بـه دشـنام دادن بـه ابوحنیفـه وآن قـدر الفـاظ رکیکـی نسـبت بـه مـادر بزرگـوار آن امـام بـر زبـان آورد کـه مجـال ذکـر آن نیسـت؛ امـام در مقابـل وی بـا خونسرـدی فرمـود: بـرادرم! بـه خـدای سـوگند در ایـن مسـأله حسـن اشـتباه رفتـه وابـن مسـعود مصـیب اسـت،آری! از ایـن نمونـه هـا فـراوان یافـت مـی شـود کـه چگونه امام را مورد نامهربانی قرار داده اند.

در مکـه ابوحنیفـه بـا عطـا بـن ابـی ربـاح ملاقـات کـرد و در جـواب وی پرسـید تـو از کـدامین گروه هستی؟

فرمـود مـن از گروهـی هسـتم کـه سـلف خـود را دشـنام نگفتـه و بـر مقـدرات الهـی ایـمان دارم و با کوچک ترین گناهی حکم تکفیر دیگران را صادرنمی کند » (5: 30).

۳ـ احسان وی به پدر و مادر

یکـی از جلـوه هـای احسـان ونیکـویی امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه پـدرومادرش ایـن اسـت کـه او همـواره بـرای آن دو واسـتادش، حـماد، دعـای خیـر وطلـب مغفـرت مینمـود ودر هـر مـاهی بیسـت دینـار بـه عـوض پـدر ومـادرخود صـدقه میـداد. آنگونـه کـه بـه نظـر مـی رسـد کـه، پـدر امـام بعـد از ادای سـفر حـج کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه سـن شـانزده سـالگی رسـیده بـود، چنـد روزی بیشـتر زنـده نمانـده ووفـات نمـوده اسـت در اینجـا نمونـه هـایی از رفتـار نیـک امـام بـا نیـک امـام بـا مـادرش ، کـه بعـد از پـدرش مـدتی زنـده بـود را ذکـر مـی نمایم:

کـردری بـه اسـناد خـود از حجـر بـن عبـدالجبار حضرـمی روایـت نمـوده اسـت کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) فرمـود : در مسـجد مـا خطیبـی بـود کـه بـه او زرعـه مـی گفتنـد ،مـادرم خواسـت ازوی در مـورد چیـزی سـوأل نمایـد. مـن جـوابش را دادم .امـا او گفـت : مـن جـز به پاسخ زرعه راضـی نـخواهم شـد ومـن بـه خـاطر اطاعـت از وی اورا بـه نـزد زرعـه بـردم وبـه وی گفـتم: مـادرم درمسـأله از شـما مـی طلبـد، اونیزهمانطـوری کـه مـن گفتـه بـودم پاسـخ داد واو به حرف زرعه قانع شد (2: 89).

وهمچنـان نقـل شـده اسـت کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) را هـر روز از زنـدان بیـرون مـی آوردنـد وتـا زیانـه مـی زدنـد تـا مقـام قضـاوت را بپـذیرد،اما آن حضرـت از قبـول آن خـود داری مـی نمـود. زمـانی کـه تازیانـه هـا برسرامـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) فـرود آمـد وبـر صـورت اواثـر آن آشـکار گردیـد، گریسـت؛ بعـداً از وی در مـورد علـت گریـه اش سـوأل شـد؛ او فرمـود: هنگـامی کـه مـادرم ایـن امـر را دیـد گریسـت و ناراحـت شـد وبـر مـن چیـزی سـخت تـرازغم وانـدوه مـادرم نیسـت ومـن بـه سـبب گریـه ی مـادرم گریسـتم گوینـد پـس ازایـن مـاجرا مادرامـام درگذشـت.خداوند امـام وپـدرومادر گرامـی اش را رحمـت کنـد واز آنهـا خشنود وراضی گردد (2: 90).

تدریس امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)

... امـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) تـا مـرگ اسـتادش «حـماد» او را تنهـا نگذاشـت و از وفـاداریش نسبت بـه اسـتاد کاسـته نشـد. می‌گویـد: تصـمیم داشـتم کـه مسـتقلاً جلسـه تـدریس را تشـکیل دهم، شبی بـرای ایـن کـار از خانـه خـارج شـدم، ولـی بـه محـض اینکـه بـا اسـتاد برخـورد نمـودم، شرمـم آمـد و از ایـن کـار منصـرف شـدم. بعـدها شرایطـی بـه وجـود آمـد کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) بـرای نخسـتین بـار جلسـه تـدریس را تشـکیل دهـد و آن هـم چنـین بـود کـه «حـماد» ضرورتـاً بـه انجـام مسـافرتی پرداخـت و از امـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) خواسـت تـا بازگشـت وی از مســافرت، کــلاس درســت را اداره نمایــد، امــام ابوحنیفــه (رحمه‌الله) خــواهش اســتاد را پـذیرفت. در مـدت تـدریس، شصـت سـؤال از امـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) شـد کـه بـه همـه آنهـا جـواب داد و جواب‌هـا را نیـز یادداشـت کـرد، و چـون «حـماد» از سـفر بازگشـت امـام ابوحنیفـه (رحمه‌الله) جـواب سـؤالات را بـه نظـرش رسـانید. «حـماد» از شصـت سـؤال، چهـل فقـره را تصدیق نمود و مخالفـت خـود را هـم بـا بیسـت جـواب دیگـر بـا ذکـر دلایـل بـرای امـام ابوحنیفـه

(رحمه‌الله) بیان کرد. این رویداد باعث شد تا امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) بیشتر در کار خویش دقت نماید.

پس از وفات «حماد» امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) به تدریس فقه پرداخت و استعدادش را به کار انداخت. بیشتر شاگردانش افراد پخته‌ای بودند که می‌توان آنها را «شاگردان کبار» نامید.

روزی یک نفر در مجلس «وکیع بن الجراح» فقیه مشهور، خطایی را به امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) نسبت داد، «وکیع» گفت: چگونه ممکن است امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) با داشتن دستیارانی چون «ابی‌یوسف» و «زفر» در قیاس و «یحیی بن ابی‌زائده» و «حفص بن غیاث» و «حبان و مندل» در به خاطر سپردن حدیث، و «قاسم بن معن» در آگاهی به زبان عرب، و نیز داود طایی و فضیل عیاض در وارستگی، مرتکب خطا شود؟ بدیهی است کسی که چنین همنشینانی داشته باشد خطا نمی‌کند، و اگر خطایی هم مرتکب شود او را از خطا باز می‌دارند.

گفته وکیع می‌رساند که همنشینان امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)، افرادی بصیر و آگاه به علوم مختلف بوده‌اند که توانسته‌اند اشتباهات احتمالیش را تصحیح نمایند. و همچنین دلالت دارد بر اینکه امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) از علم و دقت فراوانی برخوردار بوده که چنان شاگردانی در مجلس درس و افتایش حضور یافته‌اند (پژوهشی درباره ی امامان اهل سنت).

میتودهای تدریس امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)

امام مسائل فقهی را وهمچنان قضایای جدیدی را که مردم با او مطرح میکردند باشاگردان خود درمیان می گذاشت وآنها پیرامون آن مسا ئل وقضایا بحث کرده نظریات خویش را ارائه میکردند وزمانیکه بحثهای آنها به پایان میرسید یا به رای واحدمنتهی میگردید نظرتصویب شده را امام یایکی ازشاگردان اوبه دیگران املا می

گفت وآنها آنرامینوشتند واگربه راهی واحدمنتهی نمی گردید واختلاف بین استاد و شاگردان باقی میماند آنرا نیزبه شکل یک قضیه اختلافی تسجیل میکردند.در حالیکه درمذهب امام مالک وغیره ازین روش استفاده نمی کردند به همین خاطربودکه درمذهب حنفی شخصیت های خوب مانند چراغ دربین امت اسلامی ظهورنمودند. همچنین حدیث متواتر را بر خبر آحاد ترجیح مي داد، زماني كه بين آنان تعارض و عدم امكان ايجاد توافق ميانشان؛ مثلاً درباره ي جمع بين نمازها در سفر، كه مي گفت: جمع مذكور يک جمع ظاهري و صوري است و عبد الله بن عمر نيز چنان عمل مي نمود. ابوحنيفه براي مسافر جايز نمي دانست كه نمازهايش را جمع بندد ولي شكسته خواندن نمازها را واجب مي دانست.

ايشان سنت را اگرچه حديث مرسل يا ضعيفي باشد بر قياس ترجيح مي داد. براي همين با تكيه بر يک حديث مرسل حكم به شكستن وضو به خاطر جاري شدن خون مي داد. همچنين به باطل شدن وضو به خاطر خنديدن با صداي بلند در نماز را براساس يک حديث مرسل حكم مي داد.

خدمات علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله)

بزرگ ترین کارنامه امام ابوحنیفه (رحمه الله) که عظمت لازوال به تاریخ اسلامی بخشید، این بود که خلاء بزرگ را که بعد از خلفای راشدین در نظام قانونی اسلام ایجاد شده بود به نیرومندی تمام خود پر ساخت. زیانی که با گذشت یک قرن از این وضع به میان آمده بود،از یک طرف مرزهای حکومت اسلامی از سند تا اسپانیا گسترش یافته بود وملتهای متعدد با داشتن تمدن های جداگانه ورسوم مختلف در سیطرهٔ فرهنگ اسلامی قرارگرفتند در داخل این محدوده، مسایل مالیاتی، بازرگانی، کشاورزی، صنعت وحرفه، عروسی وعقد ومسایل قانونی واداری همه روزه به وقوع می پیوست، درهمچو شرایطی امام ابوحنیفه (رحمه الله) راه جداگانه را اتخاذ کرد وآن

این بود که، بدون احتیاج به حکومت، مجلس غیر دولتی رابرای وضع قانون تأسیس نمود.

امام عالم برغیب نبود که قبل از وقت نتایجی را که درحقیقت بعد از وی در نیم قرن بعد به ظهور می رسد مشاهده کند اما او یارانش می دانستند واز شمایل اجتماعی مسلمانان آگاهی کامل داشتند واوضاع عصر ـ رادرنظرگرفته بودند.او به عنوان انسان کامل ودوراندیش، درست پنداشته بود که می تواند این خلاءرا پرکند ونخستین شخصی است که علم شریعت را مدون کرد پیش از آن کسی این کار را انجام نداده بود (10: 150).

امام ابوحنیفه (رحمه الله) در زمانی حیات به سر برده که تألیف وتصنیف به معنی امروزی آن که دانشمندان با فراغت خاطر مطلبی رابنویسد وتدوین نماید نبوده ،وروشن است وقتی شخصی شب تاصبح به عبادت الهی مشغول شود واز صبح تا شام تدریس کند ودر کنار آن مصروفیتهای دنیائی وبر آورده ساختن نیازمندیهای خانواده وتجارت داشته باشد دیگر مجال وفرصتی برای تألیف باقی نمی ماند، از اینجاست که امام ابوحنیفه (رحمه الله) متناسب با منزلت ومقام علمی ایکه داشت تالیفات زیادی ندارد، تدوین آرای امام ابوحنیفه (رحمه الله) بوسیله نزدیکترین شاگردانش بخصوص محمد بن حسن شیبانی صورت گرفته است که اساس فقه مذهب حنفی راتشکیل میدهد.

امام محمد آرای امام ابوحنیفه (رحمه الله) ونظریات امام ابو یوسف وخودش را در کتب ظاهر الروایة جمع آوری نموده است (3: 101).

تألیفات که به امام ابوحنیفه (رحمه الله) منسوب است قرار ذیل میباشد:

۱ـ کتاب «الفقه الاکبر»: نکته های اساسی تعلیمات ابوحنیفه وعموماَ اسلام را فرا گرفته است. این کتاب با بیان اصل توحید ، که دانستن آن برای هر انسان مومن ومسلمان

حتمی است شروع گردیده است. اصل اعتقاد صحیح: ایمان آوردن به خدا، ملایکه هایش، کتابهایش، پیغمبرانش، به روز قیامت وآنکه تقدیرنیکی وبدی از جانب خداوند است،به زنده گردانیدن بعد ازمرگ، حساب وترازو وبه آنکه جنت ودوزخ همه شان حق است واینکه قرآن غیر مخلوق است .

درآخرکتاب خبرمعراج ،خروج دجال ویاجوج وماجوج، طلوع آفتاب از مغرب، نزول عیسی از آسمان به زمین وعلامت های دیگر روز قیامت بیان گردیده است .

۲ـ کتاب «العالم و المتعلم»: دراین اثردرابتدا درباره ی اهمیت دانش وشناختن خدا آغازمی شود سپس شاگرد ازاستاد خود در خصوص ایمان، ایمان به ملایکه،ارجاع ودیگر مسایل عقیده وی سوال می پرسد؛ درحقیقت ثبت عقیده های ابوحنیفه را بیان می کند،به خصوص عقیده های اورا در باره ی کسانی که گناه کبیره صادرنموده وتقدیر آینده ی آنها را بین می کند (14: 147).

۳ـ کتاب «الفقه الاوسط»: این اثر منسوب به ابوحنیفه بوده، مانند کتاب «العالم والمتعلم» درشکل دیالوک تألیف گردیده است؛ که موضوعات آن دین اعتقاد به خدا،ایمان ،جای ایمان، جای خدا، قضا وقدر، بهشت ودوزخ ، کفران نعمت و وعده و وعید را در بر گرفته است (14: 147-152).

۴ـ کتاب «الوصیه»: دراین رساله همان عقیده های ابوحنیفه را مشاهده مینمایم که در کتاب های دیگر امام مطرح گردیده بودند ، این کتاب را ابوحنیفه هنگام بیماری به اصحاب وبرادران خویش وصیت کرده بود، که دارای دوازده فصل کوتاه بود.

۵ـ کتاب «الم خارج» : رساله کوچکی در رابطه به مسایل فقهی است که امام ابویوسف آنرا روایت نموده است.

٦ـ کتاب «الآثار» : این کتاب تألیف امام اعظم (رحمه الله) نخستین کتابی در رابطه به احادیث نبوی وآثار واقوال صحابه کرام وتابعین تألیف گردیده است.

۷ـ کتاب «نامه های امام ابوحنیفه (رحمه الله) به مقاتل بن سلیمان وعثمان البتی دررابطه به مسأله ارجاء» (14: 154).

۸ـ کتابهای الجامع الصغیر، الجامع الکبیر،السیرالصغیر،السیرالکبیر؛م محمد بن حسن شیبانی می باشد.

۹ـ کتاب الرد علی اهل المدینه که محمد بن الحسن آن رادرمسائل اختلافی بین ابوحنیفه واهل مدینه نوشته وشافعی آن رادرکتاب الام آورده است وگاهی ابوحنیفه وگاهی اهل مدینه راتایید کرده است، این کتاب اخیراً در چهارجلد چاپ است (15: 81).

امام ابوحنیفه (رحمه الله) ودعوت اسلامی

درین جا مختصر می خواهم که گوشه ای از ذکاوت امام فقه (نعمان بن ثابت) و چگونگی دعوت ایشان بحث میگردد: روزی جماعتی از مردم که به الله متعال عقیده نداشتند و بر این معتقد بودند که طبیعت زاده خود است و خالقی ندارد و همه چیز خود به خود پیدا میشود که بزرگ میشود و از بین میرود و این طبیعت به این بزرگی خالقی ندارد، با امام اعظم امام ابوحنیفه (رحمه الله) مقابل شدند و اما ایشان را به اسلام دعوت کرد ایشان دعوت امام را نپذیرفتند و امام را مناظره دعوت کردن و گفتند اگر شما ما را قناعت دادید خوب ما هم ایمان میاوریم و مسلمان میشویم. اما هم به بسیار خوشی مناظره ایشان را پذیرفت و در یک روز مشخص و در ساعت مشخصی با هم قرار گذاشتند. روزه مناظره فرا رسید و همه منکرین الله به سر وقت به مکان مناظره حاضر شدند و منتظر امام بودند اما امام کمی ناوقت رسید و وقتی که به مجلس وارد شد، همه منکرین بالای امام اعتراض کردند که چرا ناوقت کرد و پابند وقت نبود، امام هم که از ذکاوت خیلی عالی و استعداد خداوندی بر خوردار بود به بسیار نرمی از ایشان معذرت خواست. گفت: من وقتی به طرف شما می آمدم در کنار بحر یک کشتی بزرگ را دیدم که خودش اموال بار میشد و آنرا انتقال میداد بدون اینکه کسی آنرا بار کند و یا اداره کند و بعد اموال را میاورد و تخلیه میکرد و به همین قسم چند بار تکرار شد و من را متعجب ساخت به همین خاطر آن مینگریستم کمی ناوقت شد. منکرین الله متعال تمسخر کنان به اما گفتند چطور امکان دارد که یک کشی بسیار

بـزرگ خـودش امـوال را بـار کنـد و انتقـال بدهـد و تخلیـه کنـد بـدون اینکـه کسـی او را اداره کند.

امام به منتظر همین سـوال ایشـان بـود بـه بسـیار نرمـی بـه ایشـان گفـت: شـما کـه ایـن سـخن را که گفـتم بـاور نمـی کنیـد و معتقـد بـر ایـن نیسـتید کـه یـک کشـتی بـدون اداره کننـد خـودش بار کند و تخلیه کنـد و حرکـت کنـد، پـس ایـن جهـان کـه بـه ایـن بزرگـی و ایـن نظـام مـنظم و ایـن آمـدن روز و شـب و ایـن همـه چیزهایکـه در جهـان هسـتی وجـود دارد بـا یـک نظـم خـاص ،خلاصـه اینکـه همـه ایـن طبیعـت بـا ایـن همـه بزرگـی آیـا ممکـن اسـت کـه بـدون اداره کنند و بدون خـالق باشـد، آیـا ممکـن اسـت کـه خـود بـه خـود چیـزی بـه وجـود بیایـد و بزرگ شود و بعد بمیرد.

این سـخن امـام همـه ایشـان را غـرق در تفکـر کـرد و بعـد از مکثـی همـه ایشـان کلمـه توحیـد را خواندند و به دین مبین اسلام مشرف شدند.

ایـن بـود گوشـه ای از ذکـاوت مـرد بـزرگ امـام اعظـم امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) کـه بـا یـک اسـتدلال خـود جماعتـی از منکـرین اللـه را بـه دیـن مبـین اسـلام مشرف گردانیـد (پژوهشـی درباره ی امامان اهل سنت).

پیشه وری و تجارت امام

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه دلیـل اسـتغناء ذاتـی ایکـه داشـت،ازپذیرش وظـائف رسـمی، آنهـم درتحـت سـلطه غاصـبان وظالمان،اباءورزیـد وازرفـتن بـه دربـار سـلاطین وقبـول نمـودن مسـاعدت هـا وهـدایا آنهـا امتنـاع ورزیـد،وآنرا موجـب ذلـت وخـواری وسـبب معطـل شـدن اسـتعدادهای عـالی مـی پنداشـت.اینجاسـت کـه درطـول عمرگرانبهـایش هیچگـاهی متحمـل بارسـنگین احسـان کسـی نشـده بودنـد، بـدین سـبب بـود کـه امـام یـک شـخص راسـتگو، و بـا جـرأت بـود و از ملامـت ملامـت کننـده هراسـی را بـرای خـود راه نمی داد.

تجارت آزاد وصادقانه امام سبب شده بودکه بحیث یک تجارت پیشه قوی و ممتاز مطرح ،وامانت داری ودیانت وی باعث گردیده بود که مرجع خاص وعام گردد،پول مشتبه را درخزانه خود نمی گذاشت ومال کسی رابدون موجب تصاحب نمیکرد.

پایبندی امام به کسب حلال

امام ابوحنیفه همواره مي گفت: «بهترين درآمد كسب حلال است و نيكوترين رزقي كه انسان مي خورد دست رنج اوست. زني نزد ايشان رفت تا جامه حريري را بفروشد. امام از وي پرسيد قيمت آن چند است؟ پاسخ داد: يكصد. گفت: بيش تر از آن مي ارزد. گفت: دويست. باز به او گفت: بيش از اين مي ارزد. تا آنكه به چهارصد رسيد و باز امام به او گفت كه جامه اش بيش تر از آن مقدار مي ارزد. زن گفت: آيا مرا دست انداخته اي؟ مردي را آورد و آن را به قيمت پانصد دينار خريد. يک روز كالايي را به شريكش داد و به او گفت كه در پارچه عيبي هست كه از جانب خودشان است و بايد هنگام فروش حواسش باشد كه آن را به مشتري بگويد. شريكش آن پارچه را فروخت و يادش رفت درباره ي آن مورد چيزي بگويد و فرد خريدار نيز متوجه ايراد آن نشد. هنگامي كه ابوحنيفه از موضوع باخبر شد معادل قيمت كامل آن كالا را صدقه داد.

خليفه ابومنصور بسيار امام ابوحنيفه را قدر نهاده و گرامي مي داشت و براي وي بخشش ها و اموال بسيار مي فرستاد اما ابوحنيفه هيچ بخششي را نمي پذيرفت. خليفه منصور او را به اين دليل مورد ملامت قرار داده و مي گفت: چرا بخشش هاي مرا نمي پذيري؟ ابوحنيفه پاسخ داد: اميرالمؤمنين چيزي از مال خويش را به من نبخشيده است تا آن را نپذيرم و اگر از مال خويش مي داد آن را قبول مي كردم، ليكن او از بيت المال مسلمانان به من بخشيده است و آن مال حق من نيست. يک روز ميان خليفه منصور و همسرش به علت بي ميلي خليفه نسبت به وي ناسازگاري و اختلاف پيش آمد. همسرش از وي خواست تا ميان آنان قضاوت عادلانه صورت گيرد. خليفه به وي گفت كه چه كسي را براي قضاوت بين من و خودت مي پسندي؟ گفت:

ابوحنیفه. خلیفه نیز بدان رضایت داد. ابوحنیفه آمد و خلیفه به وي گفت: اي ابوحنیفه، همسرم از من به دادخواهي برخاسته، تو نیز داد من از او بستان. ابوحنیفه گفت: امیرالمؤمنین سخن بگوید. منصور گفت: براي مردان تزویج چند همسر- حلال است؟ گفت: چهار. منصور به همسرش گفت: شنیدي؟ ابوحنیفه گفت: اي امیرالمؤمنین خداوند این تعداد را تنها براي افراد اهل عدل و داد حلال ساخته است، و کسي که به عدالت رفتار ننموده یا از رعایت ننمودن عدالت بترسد باید تنها یکي بگزیند که خداوند متعال مي فرماید: **{فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً} [النساء: 3]** یعني: «پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یك زن [اکتفا کنید].» و سزاوار است که از پروردگار خویش آموخته و از فرموده هایش پند گیریم. منصور خاموش گشت و سکوت وي مدت زیادي طول کشید. ابوحنیفه برخاست و خارج شد. وقتي به منزل رسید، همسر خلیفه خدمتکاري را به سویش فرستاد و همراهش مبلغي پول و پارچه بود. ابوحنیفه آن ها را برگرداند و گفت: سلام مرا به او برسان و به او بگو من دین خود را بر وي بخشیدم و این کار را تنها در راه خداوند انجام دادم و از آن قصد نزدیکي به کسي- یا چشمداشت مال دنیا نداشتم. ابوحنیفه سودهاي سالانه اش را جمع مي کرد و بوسیله ي آن احتیاجات اساتید و محدثین و خوراک و پوشاک و دیگر نیازمندي هاي آنان را خریداري مي نمود و بقیه ي پول سودش را به آنان مي داد و مي گفت: آن را در رفع احتیاجات خویش خرج کنید و جز خدا را سپاس مگویید، چون چیزي از مال خویش به شما نداده ام بلکه همه ي آن از فضل و بخشش خداوند بر من و به خاطر شما است. (پژوهشی درباره ی امامان اهل سنت).

امام ابوحنیفه (رحمه الله) و قیاس

امام ابوحنیفه (رحمه الله) در قبول احادیث سخت‌گیر بود چنانکه از مجموع احادیث، بیش از هفده حدیث متواتر را قبول نداشت و همین حالت او را مجبور می‌کرد که به قیاس و استحسان توجه کند.

علت عمده این نظر آن بود که وی اولاً مردی دقیق‌النظر و سریع‌الانتقال بود و ثانیاً در آغاز امر با متکلمین و مباحث آنان آشنایی یافت و ثالثاً در محیط فارسی و عربی عراق که در تمام دوره ساسانی از مهمترین مراکز بحث و نظر در مسایل دینی بود تربیت شد و چون این محیط مانند مدینه مستعد اخذ احادیث و سنن صحاح از صحابه و تابعین نبود ناگزیر می‌بایست روش دیگری غیر از آنچه فقهای مدینه به آن توجه داشتند اتخاذ کرد. علاوه بر این پیش گرفتن روش قیاس، در فقه امری تازه نبود و پیش از امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) هم برخی از رجال کم و بیش بدین امر توجه کرده بودند.(درآمدی بر فقه مقارن نویسنده: دکتور محمدولی حنیف).

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) و حدیث

امام اعظم که با طرح بزرگترین انقلاب فکری و فقهی توانست بر دنیای اسلام سیطره شگفت‌انگیزی پیدا کند و در زمان بسیار کوتاهی مشکلات عملی شرعی مسلمانان را حل نماید از پذیرفتن احادیث خودداری می‌کرد در حالی که در همان زمان امام مالک و پس از او، امام احمد حنبل در جمع‌آوری و فراگیری حدیث نبوی زحمت‌ها کشیدند و رنج‌ها بردند.

علامه محمد لاهوری شاعر و نویسنده آزاده مسلمان در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» درباره چگونگی پذیرفتن احادیث، نظر تحقیقی «شاه ولی‌الله» را چنین می‌نگارد:

«روش آموزش پیغمبرانه به عقیده شاه ولی‌الله، عبارت از این است که، به صورت کلی در شریعتی که به وسیله پیغمبری وضع می‌شود توجه خاصی به عادات و آداب و خصوصیات مردمی که آن پیغمبر بر آن مبعوث شده است، دیده می‌شود. ولی، پیغمبری که برای آوردن اصول کلی و جهانگیر فرستاده شده نه می‌تواند اصول گوناگون برای ملت‌های گوناگون وضع کند و نه می‌تواند مردمان را واگذارد که خود برای خود قواعد رفتار و کردار وضع کنند. روش وی آن است که قوم خاصی را تربیت کند و تعلیم دهد، و آن قوم را همچون هسته‌ای برای بنای یک شریعت کلی قرار دهد. با این

عمل، وی اصولی را که شالودة زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند برجسته می‌سازد، و آنها را، با در نظر گرفتن رسم و عادت خاص قومی که بلافاصله در برابر وی قرار دارند، در حالات خاص مورد استعمال قرار می‌دهد. احکام دینی که از این راه فراهم می‌شود (مثلاً حدود شرعی که در مقابل جرایم معین می‌شود)، از لحاظی، مخصوص آن قوم است، و چون مراعات آنها به خودی خود هدفی نیست، نباید منحصراً آن همان‌ها را عیناً در نسل‌های آینده مورد عمل قرار دهند[1]. شاید از همین لحاظ بوده است که امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)، با بصیرت کاملی که نسبت به کلیت تعلیمات اسلامی داشت، عملاً از اینگونه احادیث استفاده نمی‌کرد. این حقیقت که وی اصل «استحسان» را به کار می‌برد که مستلزم تفحص دقیق و کامل در اوضاع در احوال فعلی و در نظر گرفتن آنها در تفکر فقهی و دادن فتوا است، روشن می‌سازد که در نتیجه چه انگیزه‌هایی وی به وضع فقهی خاص خویش رسیده بوده است. بعضی گفته‌اند که امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) از آن جهت از تمسک به حدیث خودداری می‌کرد که در زمان وی مجموعه مدوّنی از احادیث وجود نداشت. اولاً باید دانست که این ادعا درست نیست، چه مجموعه حدیث عبدالملک و زهری در زمانی تدوین شده که کمتر از سی سال پیش از مرگ امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) نبوده است. و دیگر اینکه، اگر هم فرض کنیم که این مجموعه‌های حدیث، به امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) نرسیده بود است در صورتی که وی داشتن چنین مدرکی را ضروری می‌دانسته، می‌توانسته است مانند مالک و ابن حنبل که پس از وی برای خود مجموعه حدیثی فراهم آورده بودند وی نیز چنین کند. رویهمرفته، وضعی که امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) در برابر اعتبار فقهی حدیث داشته، به نظر من کاملاً درست بوده است، و اگر آزادی‌گری جدید همچنان صلاح بداند که از استفاده از حدیث دست بردارد، کاری جز این نکرده است که از یکی از بزرگ‌ترین

نمایندگان فقه در جهان تسنن پیروی کرده است. ولی انکار این امر هم ممکن نیست که علمای حدیث، با اصراری که به توجه دادن مردم به حالات خاص عینی داشته و در مقابل تفکر فقهی مجرد از آن به دفاع برخاسته‌اند، خدمت بزرگی به فقه اسلامی کرده‌اند. و با پژوهش بیشتری که عاقلانه درباره احادیث صورت بگیرد، و با همان روحی که پیغمبر اسلامص وحی خود را تفسیر می‌کرده است، عمل شود، هنوز امکان آن هست که کمک بزرگی به فهم ارزش حیاتی اصول حقوقی مندرج در قرآن بشود. تنها فهم ارزش حیاتی آنها است که ما را، در کوششی که برای تفسیر مجدد اصول اساسی می‌کنیم، مجهزتر خواهد کرد»(جایگاه حدیثی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).

سبب کمی روایت امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) با وصف اینکه به طلب و تحصیل علم حدیث توجه خاصی داشته اما بازهم در ساحه روایت از جمله علما و امامان کم روایت به حساب میرود، سبب کم بودن روایت امام صاحب طوریکه یک تعداد علما اظهار داشته اند، دوچیز بوده است.

علت اول:- تشدد و یا روش سخت گیرانه ی ایشان در باب روایت، طوریکه ایشان برای روایت حدیث حفظ ویا حافظ بودن راوی را شرط میدانستند.

چناچه علامه بن صلاح میگوید: گروهی از روایان حدیث در باب روایت از تشدد و افراط کار گرفته اند و گروه دیگری در این راستا از تساهل بیش از حد کار گرفته مرتکب تفریط شدند، یکی از شیوه های افراط و یا تشدد این است که در حجت قرار دادن روایت یک راوی حافظ بودن وی شرط قرار داده شود طوریکه از امام مالک و امام ابوحنیفه (رحمه الله) چنین نظر نقل شده است.

امام یحیی بن معین هم به این شرط و یا موقف سختگیرانه امام صاحب اشاره نموده میگوید: امام ابو حنیفه (رحمه الله) شخص ثقه و معتمدی بود، یکی از علایم ثقه بودن

ایشان این بود که از جمله احادیث و روایات در دست داشته شان فقط همان حدیثی را راوایت میکردکه حفظ میداشت، و آنچه حفظ نمیداشت روایت نمی کرد.

علت دوم:- مشغولیت امام صاحب به فقه حدیث، و استنباط احکام

علامه محمد بن یوسف صالحی میگوید: سبب کمی روایت امام ابوحنیفه (رحمه الله) همانا مشغول بودن وی در استنباط و استخراج مسایل از دلایل بود، طوریکه بزرگان صحابه مانند حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و غیره با وصف داشتن معرفت و معلومات زیاد نتوانستند به سبب مصروفیت های عملی، احادیث بیشتری را روایت کنند و بر عکس کسانیکه میزان معلومات ایشان نسبت به آنها کمتر بود به سبب داشتن وقت و فرصت مناسب توانستند احادیث بیشتر را روایت کنند. و همچنان در مورد امام مالک و امام شافعی می توانیم بگوییم که روایات ایشان نسبت به احادیث در دست داشته شان کمتر بود.بنابر دلایل فوق به این نتیجه می رسیم که امام ابوحنیفه (رحمه الله) برای رسیدن به حقیقت و حل مسایل از قرآن، حدیث و عقل استفاده اعظمی را نموده است، نه عقل گرای محض بوده و نه دین گرای محض، یعنی: درپهلوی احترام کامل به اصول و منابع دین اسلام به عقل هم احترام داشته و از آن در خدمت دین استفاده مینموده. پس گفته می توانیم که امام ابوحنیفه (رحمه الله) امام اهل حدیث و رای می باشد(2: 212).

امام ابوحنیفه (رحمه الله) و علم کلام

امام ابوحنیفه (رحمه الله) در ابتداي ورودش به دنياي دانش، پس از گذراندن مقدمات علوم و فراگرفتن خواندن، نوشتن و ادبيات، به علم كلام پرداخت، و در اين علم شهره شهر شد. او در شهر كوفه كه بازار افكار و انديشه‌هاي مختلف كلامي و جايگاه فرهنگ‌هاي مختلف فارسي، عربي، رومي، اسلامي، مسيحي، زردشتي و.. به شمار مي‌رفت به يادگيري اين علم پرداخت و به گفت‌وگو، مناظره و تبادل‌نظر با صاحبان

اندیشه‌هاي مختلف پرداخت. او در این راه بارها به بصره سفر کرد و با خوارج، معتزله و دیگر فرقه‌ها به بحث و جدل پرداخت و در همین زمان با صرف، نحو، شعر و حدیث نیز آشنایي پیدا کرد.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) وقضاء

منصورخلیفه عباسی امام ابوحنیفه (رحمه الله) را در دربار خویش فرا خوانده، برایش پست قاضی القضات خلافت عباسی را پیشنهاد نمود، اما امام این پیشنهاد را رد کرده میگوید: من صلاحیت عهدهء قضا را اصلاً درخود نمی بینم ولی منصورمیگوید: ای ابوحنیفه من درمیان مردم کسی را عالمترازتو نمی دانم، چطور شما لیاقت قضاوت را ندارید؟ امام جواب میدهد: خیر، بلکه درمیان حاضرین ازمن عالمتر پیدا می شود، منصورخشمناک شده میگوید: تو دروغ میگویی ودروغگو هستی، ابوحنیفه (رحمه الله) نیزبا کمال خونسردی وآرامش خطاب به خلیفه فرمودند: بفرمائید! حضرت عالی علیه شخص خود فیصله کردید، آیا برای شما جایزهست!؟ شخصی را که نزد شما دروغگو وکذاب است قاضی مقرر کنید(8: 214).

پس ازاینکه امام (رحمه الله) ازپذیرفتن پست قضا ابا ورزید، منصور برآشفته شده قسم یاد می کند که امام ابوحنیفه (رحمه الله) چاره ی جز پذیرفتن ندارد، اما درمقابل امام ابوحنیفه (رحمه الله) با احساس آزادی تمام وکمال جسارت قسم می خورد که: قسم به خدا! من هرگز زیر بارنخواهم رفت!

سپس منصوربه بد گویی امام زبان گشوده ودستورمی دهد تاوی را شکنجه نمایند.

علامه موفق می نویسد: ابوجعفرمنصو(رحمه الله) ضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) را بد وبیراه گفت وشلاقی خواست پس سی ضربه شلاق به ایشان زد، وقتی که امام اعظم (رحمه الله) بیرون آورده شد، من دیدم که ایشان فقط شلوار پوشیده اند، برپشت

مبارکش آثارضرب به خوبی مشخص بود وازشتالنگ های ایشان خون جاری بود، با این همه شکنجه، تهدید وارعاب حضرت امام حاضر نشدند تا سمت یا پستی را تقبل فرمایند، لذا به دستورخلیفه ابوجعفر ایشان روانه ی زندان شدند. بالآخره به گفتهء بعضی ازعلما به اثرشکنجه وزحمت روحی وبه عقیده برخی دیگربا نوشاندن زهربه شهادت رسیدند(6: 97).

زندگي سياسي امام ابوحنيفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) فقهی آگاه و مسئول و آزاده بود، او هیچگاه در برابر سلطه و قدرت امویان و عباسیان تسلیم نشد و از تصدی مسند قضاء در عهد مروان اموی و منصور عباسی سرباز زد و یکصد و ده تازیانه «یزید بن عمرو بن هبیره» کارگزار امویان در عراق را به جان پذیرفت و عاقبت از ستم و جور هیأت حاکمه اموی به مکه گریخت و حدود شش سال در مکه به تدریس فقه و حدیث پرداخت و با روی کارآمدن عباسیان به بغداد برگشت و به علت خودداری از پذیرفتن مسند قضاء، چندین بار به زندان افتاد.

در کتاب ارزشمند چهار امام اهل سنت و جماعت در این باره چنین آمده است: «یزید بن عمروبن هبیره در زمان امویان از طرف مروان، کارگزار عراق بود، وی از امام ابوحنیفه (رحمه الله) خواست تا قضاوت کوفه را به عهده بگیرد، اما امام ابوحنیفه (رحمه الله) از قبول پیشنهاد یزید سرباز زد. یزید به خاطر این سرپیچی یکصد و ده ضربه شلاق را در یازده روز به امام ابوحنیفه (رحمه الله) زد، ولی امام ابوحنیفه (رحمه الله) از نظر خویش برنگشت، و یزید را ناگزیر ساخت تا از تقاضایش دست بردارد. به روایتی دیگر، یزید تقاضایش را تکرار ننمود در به جای آن از امام ابوحنیفه (رحمه الله) خواست تا تولیت بیت‌المال را عهده‌دار شود، که امام ابوحنیفه (رحمه الله) آن را هم قبول نکرد.

موقف گیری های امام درقبال سلاطین زمان:

امـــام طبیعـــت آزادمنشـــانه واســـتقلال رای داشـــت وازورود بـــه دربارســـلاطین نفـــرت داشـــت،وحتی شـــاگردان خـــویش را طـــوری توصـــیه مـــی نمـــود کـــه درفـــراهم آوری ضروریـات زنـدگی محتـاج بـه حکومـت وعطایـای سـلاطین نباشند،ودسـت نیازرابـه کسـی درازنکننـد.واینک بعضـی ازتوصـیه هـای ایشـان رابـه شـاگردش امـام ابویوسـف قاضـی یادآورمیشویم:

1- درمقابـل جـاه وحکومـت احـدی ازاظهـا(رحمه‌الله)ق دریـغ مکن،دلیرانـه حـق گـوئین نمـا زیراکه همیشه مددگارحق پروردگاراست.

2- بااشـخاص متمـول کمـتر نشسـت وبرخاسـت نما،زیراآنهـا گـمان میکننـد کـه توازایشـان امیدمیکنی،بنابرآن به اعطای رشوت،به پیشگاهت،جرأت خواهندکرد.

3-درهرکاربی نیازی خویش راظاهرنما ،حتی در حالت فقر خودراحفظ کن.

4-نباید ازخوف حکومت برخلاف حق ورای خویش رفتارنمائی.

موضع ایشان درباره ي اهل بیت پیامبر ﷺ

ابوحنیفـه از چهـار هـزار عـالم از تـابعین کسـب علـم نمـوده و در زمـان تـابعین فتـوا صـادر مـي نمـود. خداونـد شـاگرداني را بـراي ابوحنیفـه فـراهم سـاخته بـود کـه در عـین حـال دانشـمنداني برجسـته بودنـد و بـرخلاف دیگـر امامـان هـم عصـرش آراء و فتـاوا واجتهـادات وي را مـي نگاشـتند. ابویوسـف فقـه ابوحنیفـه را بـه صـورت یـک کتـاب تـدوین نمـود، همینطـور محمـد بـن حسـن کـل فقـه امـام ابوحنیفـه و اجتهـادات دیگـرش کـه وي از آن منصـرف گشـته بـود را بـه صـورت کتـاب در آورد، و کتـاب هـایي بـه نـام «ظـاهر الروایـة» در دسـت هسـتند کـه همگـي نوشـته ي امـام محمـد میباشـند. ابویوسـف و محمـد هـر دو بـه جمـع آوردن احـادیثي کـه امـام در فتـاوایش روایـت مـي نمـود بـه عنـوان مسـتنداتي بـراي فقـه وي مـي پرداختنـد ماننـد کتـاب آثـار و سـایر کتـب و احادیـث بسـیاري کـه در ایـن کتـاب هـا گردآمدنـد. شـیوه ي امـام ابوحنیفـه بـر آمـوزش مبتنـي بـود بـر سـؤال و اقناع به یـک رأي و سـپس گفـتن اینکـه امـا نظـر مـن جـز ایـن مـي باشـد. یـاران وي توانـایي و دانـش دادن فتـوا و حکـم شرعـي و نحـوه ي اندیشـیدن در مـورد آن بودنـد .امـام ابوحنیفـه

نخستین کسي بود که مسائل فقهي را برحسب موضوعات آن بخش بندي نمود؛ طهارت، نماز و.... امام ابویوسف در بیشتر موارد آن ها را در دفاتري گرد مي آورد تا آنکه عدد مسائل گردآوري شده به پانصدهزار مسأله رسید. شاگردان زیرک و دانشمند وي که تعدادشان به هفتصد و سي استاد مي رسید به کشورهاي خود خصوصاً افغانستان و بخاری و هند و ... بازگشتند. بنابراین فقه امام ابوحنیفه در شرق و غرب و شمال وجنوب گسترده شد. تا بدانجا که علي بن سلطان قاري متوفی سال 1014 هجري قمري یک سوم مسلمانان جهان را پیرو مذهب امام ابوحنیفه تخمین زد.

خداوند متعال مقدر ساخت که ابویوسف به منصب قضاوت رسیده و این منصب را در خلافت سه خلیفه مهدي، هادي و هارون الرشید برعهده داشته باشد. سپس به عنوان قاضي القضات شناخته شود و براساس مذهب ابوحنیفه قضاوت مي نمود، و همچنین اغلب قضاتي که او منصوب مي نمود و تألیفاتي که در دارالخلافه تدوین مي گشتند همگي براساس مذهب ابوحنیفه بودند. همه ي این مسائل و دیگر موارد باعث گردید که فقه امام ابوحنیفه بیشتر از دیگر فقه هایي که پیش از آن وجود داشتند مانند: اوزاعي و جعفر صادق و غیره انتشار یابد.

اهمیت نظریات حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) در عصر حاضر

امام ابو حنیفه (رحمه الله) متولد سال 80 و متوفی سال 150 هجری از کسانی به شمار می آید که صحابه پیامبر را دیده و در تاریخ اسلام به تابعین معروف هستند. بین تابعین و رسول الله (ص) فقط یک نسل و آن هم صحابه قرار دارد و تابعین اگر چه رسول الله را ندیده اند ولی با مشاهده صحابه رسول اکرم (ﷺ) با عصر صدر اسلام و با روح اسلام آشنایی دارند. قبل از اسلام هر کس افراد قبیله و هم دین و مذهب خود را از همه برتر می دانست و هیچ حقی برای دیگران قائل نبود و زنان هم در جایگاه حیوان قرار داشتند و دارای هیچ گونه حق و حقوقی نبودند. با بعثت پیامبر اسلام (ﷺ) روحیه انسان دوستی و رعایت حق و حقوق دیگران در دستور کار اسلام قرار گرفت و همچنین جایگاه یک زن به عنوان یک انسان کامل از طرف خالق انسان ها به انسان ها معرفی شد .

با این همه در بین فقهای اسلام نظرات امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) در بین بقیه مکتب های فقهی در این زمینه از همه برجسته تر و گویاتر است . در این مقاله کوشش می شود، قطع نظر از اثبات حقانیت یک مذهب، به طور بسیار خلاصه جایگاه حقوق بشر، اقوام و همچنین حقوق زن از نگاه امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) تبیین و با بقیه مذاهب فقهی مقایسه شود.

آسان گرفتن درعبادات ومعاملات

ابوحنیفه (رحمه‌الله) معتقد است که هرگاه جسم یا لباس نجس شود شستن ان با هرمایع پاکی ازقبیل گلاب وسرکه که بتواند نجاست را برطرف نماید جایزاست. آب را تنها مایع پاک کننده نمی داند. همچنین می گوید: هرگاه کسی بخواهد درشب تاریکی نمازبخواند ولی با کوشش زیاد نتواند جهت قبله را درست تشخیص دهد، درغیرجهت قبله نمازبخواند، نمازش درست است، هرچند بعداً متوجه اشتباه خویش گردد. درزکات به جای جنس قیمت آن پرداخته شود، جایزمیداند. ودرمعاملات جایزمیداند که ثمردرخت را قبل ازرسیدن خریداری کنند. چنین گفته های وی می رساند، برخلاف بعضی فقها که معتقد به سختگیری هستند، ابوحنیفه (رحمه‌الله) دراحکام خواهان سهولت وآسانی برای مردم می باشد(7: 65).

جانب داری ازفقرا وضعفا

برای کمک به مستمندان ابوحنیفه (رحمه‌الله) زکات را بروسایل زینتی طلاونقره واجب میداند، همچنان معتقد است که اگرقرضداربه اندازه دارایی اش باشد، زکات بروی واجب نیست، تا کمکی باشد برای قرضدار.

تصحیح تصرفات انسان به قدرامکان

ابوحنیفه (رحمه الله) می کوشد تا کسی را که شرایط تصرف صحیح را داشته باشد، وی را درکارهای خود مختارنماید. مثلا میگوید: کودکی عاقل واهل تمیزی که هرچند به سن رشد نرسیده باشد اگراسلام بیاورد، مانند اسلام آوردن یک انسان کبیر قابل اعتباراست. همچنان تجارت وصی را با مال یتیم درصورت که مصلحت یتیم ایجاب نماید، جایزمیداند(9: 44).

رعایت حرمت انسان

ابوحنیفه (رحمه الله) به ولی زن بالغ ورشید اختیارنمی دهد که به میل خودش او را به عقد ازدواج مرد دل خواه خویش درآورد، اگرمردی دختربالغ اش را به عقد کسی درآورد، اما دخترش راضی نباشد چنین ازدواج صحیح نیست. دیگراینکه ابوحنیفه (رحمه الله) شهادت یک مرد ودوزن را درازدواج به جای دو مرد قبول دارد شهادت بعضی ازاهل ذمه را علیه بعض دیگرجایزمی شمارد(7: 72).

امام ابوحنیفه (رحمه الله) احکام اسلامی را درطول 22 سال تدوین نموده است، که درحدود هشتادوسه هزارمسئله وبند می باشد، که سی وهشت هزارمسئله مربوط به عبادات وچهل وپنج هزارمسئله مربوط به معاملات واحکام جنایی بوده است(8: 64).
ناگفته نباید گذاشت که فقه حنفی بیش ازسایرمکاتب فقهی برای عقل وادراک آدمی ارزش قایل است.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) و حقوق غیر مسلمانان کشورهای اسلامی (اهل ذمه)

اهل ذمه به غیر مسلمانانی گفته می شود که در کشور اسلامی زندگی می کنند و اسلام آزادی مذهبی آنان را در جامعه اسلامی تضمین کرده است و به مسلمانان دستور اکید داده تا در رعایت و حفظ حقوق آنان تلاش نمایند. در همین رابطه امام ابوحنیفه (رحمه الله) از بقیه فقهای اسلامی جلوتر ایستاده و می فرماید: اگر مسلمانی

کـافری را بـه قتـل برسـاند آن مسـلمان قصـاص مـی شـود، ایـن در حـالی اسـت کـه بقیـه مـذاهب اسـلامی قائـل بـه چنـین حکمـی نیسـتند و مـی گوینـد اگـر چـه حقـوق کـافر ذمـی بایـد در کشـورهای اسـلامی رعایـت شـود ولـی ایـن حـق را نبایـد بـه کـافر داد کـه مسـلمان بـه خاطر کافری قصاص شود.

حقوق زن و امام ابوحنیفه (رحمه الله)

در فقـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) حقـوق زن و مـرد عـلاوه بـر ایـن کـه خیلـی مسـاوی اسـت خیلـی هـم مشـابه مـی باشـد و آن اختلافـاتی کـه بـر اثـر اجتهـاد در قـرون اولیـه اسـلامی بـه وجـود آمـده و نـص صریحـی و قـاطعی در بـاره آن نیسـت، امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) طـرف زنـان را داشـته و هـمان حقـی کـه مـردان دارنـد بـرای زنـان هـم قائـل شـده اسـت. در زیـر بـه برخی حقوق بسیار مشهور زنان اشاره و با بقیه مذاهب اسلامی مقایسه می شود .

1- سـن بلـوغ در مـذهب حنفـی از نظـر سـن و سـال در دخـتر و پسـر پـانزده سـالگی اسـت و در نـزد شـخص امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) در دخـتر 17 سـالگی و در پسرـ 18 سـالگی اسـت، در صـورتی کـه بقیـه مـذاهب اسـلامی مـی گوینـد: سـن بلـوغ در دخـتر 9 سـالگی و در پسر 15 سالگی است.

2- عقـد نکـاح دخـتر بعـد از سـن بلـوغ بـا هـر کـس خواسـت مشـروط برینکـه کفـو شـان باشـد جـائز و صـحیح اسـت و اذن ولـی در آن شرط نیسـت، در صـورتی کـه در در بقیـه مـذاهب عقـد نکـاح دخـتر بـدون اذن ولـی باطـل اسـت، ولـی عقـد پسـر بـدون اذن ولـی را همه ائمه جائز می دانند

.

3- زن در تمـام امـور در مـذهب حنفـی مـی توانـد قاضـی باشـد جـز در حـدود ولـی بقیـه مـذاهب مـی گوینـد: زن اصـلاً نمـی توانـد در مقـام و منصـب قضـاوت قـرار گیـرد.

4- در مـذهب حنفـی زن از امـوال منقـول و غیـر منقـول شـوهرش ارث مـی بـرد ولـی در

مـــــذهب جعفـــــری زن فقـــــط از امـــــوال منقـــــول شـــــوهرش ارث مـــــی بـــــرد.

5- در مـذهب امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) در مسـئله قصـاص مـرد و زن مسـاوی هسـتند و اگـر مـردی زنـی را عمـداً بـه قتـل برسـاند مـرد قصـاص مـی شـود، چنانچـه اگـر زنـی مـردی را عمـداً بـه قتـل برسـاند زن قصـاص مـی شـود و در ایـن مسـئله آیـه «الـنفس بـالنفس» مـورد استدلال امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) اسـت، ولـی دیگـران توجیـه دیگـری بـرای ایـن آیـه دارنـد و مـی گوینـد اگـر مـردی زنـی را عمـداً بـه قتـل برسـاند، اولیـای زن مقتـول بایـد نصـف دیـه مرد قاتل را به اولیای قاتل پرداخت و سپس می توانند مردقاتل را قصاص نمایند .

6- در صـورتی کـه کسـی فرزنـد خـود را بـه قتـل برسـاند، اگـر قاتـل پدرباشـد در تمـام مـذاهب پـدر قصـاص نمـی شـود، ولـی مـادر قصـاص مـی شـود، ولـی در مـذهب حنفـی مـادر، نیـز از ایـن حـق برخـوردار اسـت و قصـاص نمـی شـود . مـخالفین مـی گوینـد مـادر خـودش وقتـی قاتـل باشـد نصـف مـرد بـه حسـاب مـی آیـد و هـر گـاه فرزنـد خـود را کـه ممکـن اسـت مـرد باشـد بکشـد، قطعـاً قصـاص مـی شـود، ولـی در مـذهب حنفـی زن در مسـئله قصـاص مسـاوی مـرد اسـت و در مسـئله مـذبور هـم مسـاوی پـدر اسـت و قصـاص نمی شود.

7- حضـانت فرزنـدان در فقـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) و مـذهب حنفـی تـا قبـل از سـن رشـد، حـق مـادر اسـت و پـدر بایـد نفقـه فرزنـد خـود را نـزد مـادرش بـرده و بـه او تحویـل دهـد و منتظـر بنشـیند تـا بچـه اش بـه سـن رشـد برسـد، ولـی در فقـه بقیـه مـذاهب حـق حضانت به پدرداده شده است .

امام ابوحنیفه (رحمه الله) و حقوق اقوام

نماز خواندن به زبان فارسی در نزد امام ابوحنیفه (رحمه الله) جائز است

امـروزه اغلـب کشـورها اسـلامی و غیـر اسـلامی بـر اسـاس زبـان تشـکیل شـده اسـت و زبـان هـر قـوم از شـاخص هـای مهـم آن قـوم بـه حسـاب مـی آیـد. کتـاب اسـلام قـرآن مجیـد و

پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) و قومی که پیامبر اسلام از آنان و در میان آنان مبعوث شده است، همه عربی و قوم عرب و سرزمین عربستان می باشد و این افتخار بزرگی است که بهره عرب زبانان شده است، اما حضرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) احترام خاصی برای اقوام دیگر و زبان های دیگر قائل است تا جائی که نماز خواندن و اذان دادن به زبان فارسی و البته زبان های دیگر را جائز می داند ولی کسی دیگر از علمای مذاهب، چنین چیزی را جائز نمی داند.

علامه سرخسی این مسئله را در کتاب مهم 15 جلدی خود المبسوط که ش(رحمه الله) و تفسیر کتب ظاهرالروایه مذهب حنفی و از معتبرترین کتاب های مذهب حنفی است، چنین بیان می کند: «**وأصل هذه المسألة إذا قرأ في صلاته بالفارسية جاز عند أبي حنيفة (رحمه الله) ويكره وعندهما لا يجوز إذا كان يحسن العربية وإذا كان لا يحسنها يجوز، وعند الشافعي رضي الله عنه لا تجوز القراءة بالفارسية بحال ولكنه إن كان لا يحسن العربية وهو أمي يصلي بغير قراءة ... فالشافعي (رحمه الله) يقول إن الفارسية غير القرآن قال الله تعالى: {إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً} [الزخرف: 3] وقال الله تعالى: {وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً} [فصلت: 44] الآية فالواجب قراءة القرآن فلا يتأدى بغيره بالفارسية والفارسية من كلام الناس فتفسد الصلاة. وأبو حنيفة (رحمه الله) استدل بما روي أن الفرس كتبوا إلى سلمان رضي الله عنه أن يكتب لهم الفاتحة بالفارسية فكانوا يقرؤون ذلك في الصلاة حتى لانت ألسنتهم للعربية. ثم الواجب عليه قراءة المعجز والإعجاز في المعنى فإن القرآن حجة على الناس كافة وعجز الفرس عن الإتيان بمثله إنما يظهر بلسانهم والقرآن كلام الله تعالى غير مخلوق ولا محدث واللغات كلها محدثة فعرفنا أنه لا يجوز أن يقال إنه قرآن بلسان مخصوص. كيف و قد قال الله تعالى: {وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ} [الشعراء: 196] وقد كان بلسانهم . ولو آمن بالفارسية كان مؤمنا وكذلك لو سمى عند الذبح بالفارسية**

أو لبـي بالفارسـية فكـذلك إذا كـبر وقـرأ بالفارسـية . وروى الحسـن عـن أبي حنيفـة (رحمه الله) أنـه إذا أذن بالفارسـية والنـاس يعلمـون أنـه أذان جـاز وإن كـانوا لا يعلمـون ذلك لم يجز لأن المقصود الإعلام ولم يحصل به.

ترجمـه :اصـل ایـن مسـئله در ایـن اسـت کـه اگـر کسـی قرائـت قـرآن را در نمـاز بـه فارسـی بخوانـد در نـزد امـام ابـو حنیفـه بـا کراهیـت جـائز اسـت و در نـزد امـام ابـو یوسـف و امـام محمـد شـیبانی اگـر عربـی بدانـد جـائز نیسـت ولـی اگـر عربـی ندانـد جـایز اسـت و در نـزد امـام شـافعی قرائـت قـرآن در نمـاز بـه زبـان فارسـی در هـیچ صـورتی جـایز نیسـت.

شـافعی (رحمه الله) مـی گویـد قـرآن فارسـی قـرآن نیسـت، چـرا کـه خداونـد متعـال مـی فرمایـد مـا قـرآن را بـه زبـان عربـی قـرار دادیـم و نیـز مـی فرمایـد: مـا اگـر مـی خواسـتیم قـرآن را عجمی قرار مـی دادیـم. بنـا بـراین آنچـه در نمـاز واجـب اسـت قرائـت قـرآن اسـت کـه عربـی اسـت و بـه غیـر آن ماننـد فارسـی ادا نمـی شـود و قرائـت فارسـی سـخن انسـان اسـت، پـس نمـاز بـا قرائـت فارسـی فاسـد اسـت. و امـام ابـو حنیفـه (رحمه الله) از ایـن روایـت اسـتدلال مـی کنـد کـه اهـل ایـران از سـلمان فارسـی (رضی الله عنه) خواسـتند: سـوره فاتحـه را بـه فارسـی برایشـان بنویسـندتا زبانشـان عـادی و روان گـردد و آنهـا هـم تـا زمـانی کـه زبانشـان بـه عربـی خـو کـرد سوره فاتحه را به زبان فارسی در نماز می خواندند.

و از طرفـی آنچـه بـر نمـاز گـذار واجـب اسـت خوانـدن چیـزی اسـت کـه دارای اعجـاز باشـد و اعجـاز در معنـی قـرآن اسـت و چـون قـرآن بـر همـه مـردم حجـت اسـت زمـانی ایـن معجـزه بـرای ایرانیـان معنـی و مصـداق پیـدا مـی کنـد کـه ماننـد آن را بـه زبـان خودشـان نتواننـد بیاوردند.

دیگـر اینکـه قـرآن غیـر مخلـوق اسـت و حـادث نیسـت و همـه زبـان هـا حـادث انـد بنـابراین بایـد دانسـت کـه جـائز نیسـت بگـوییم قـرآن بـه زبـان خاصـی نـازل شـده اسـت چـرا کـه خداونـد مـی فرمایـد ایـن قـرآن در کتابهـای پیشـینیان هـم بـوده و معلـوم اسـت کـه کتـاب های پیشینیان به زبان خود آنها بوده است .

شناخت پیروان مذاهب مختلف اسلامي از یک‌دیگر و توجه به روابط و علایق مشترك ائمه مذاهب که همگي هم‌عصر یا نزدیك به هم بوده‌اند در زدودن زنگار کینه و کدورت از دل‌هاي پیروان مذاهب و ایجاد هم‌زیستي مسالمت‌آمیز و صلح و آرامش بین آنها از راه گفت‌وگو و هم‌اندیشي نقش به‌سزایی دارد و نشان مي‌دهد که همة مذاهب به یك دین تعلق دارند و از یك سرچشمه سیراب شده و وابسته به امت بزرگ اسلام‌اند.

در این میان، مطالعه منابع و مصادر مشترك مذاهب در فقه، حدیث و کلام و آشنایي با تاریخ زندگي استادان، شیوخ، شاگردان و مروجان مذاهب و افکار و اندیشه‌هاي کلامي، فقهي و سیاسي آنها درس‌آموز بوده و از روابط آنان با یک‌دیگر حکایت دارد.

در این گفتار به معرفي افکار و شخصیت امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) نعمان بن ثابت، امام مذهب حنفي، علایق و روابط او با پیشوایان مذهب اهل‌بیت پیامبر و شیوه او در زندگي علمي و عملي‌اش مي‌پردازیم و نشان مي‌دهیم که این شخصیت بزرگ که خود پیشواي بزرگ‌ترین گروه مسلمانان در گذشتة تاریخ و امروز بوده و هست از منشي انساني در رفتار و شیوه‌اي ابتکاري در درس و تحقیق برخوردار بوده و از دوست‌داران و هواداران امامان اهل بیت به شمار مي‌رفته و با آنان روابط صمیمانه و نزدیکي داشته است.

شخصیت فکري امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) در دوراني زندگي مي‌کرد که در اثر فتوحات اسلامي، سرزمین‌هاي بسیاري به حوزة قدرت مسلمانان پیوسته و اقوام و ملل مختلفي با فرهنگ‌ها و تمدن‌هاي گوناگون وارد زندگي فکري، اجتماعي و سیاسي آنان شده بودند. شهر کوفه نقطة التقاي فرهنگي اعراب، فارسیان، رومیان، مسیحیان و یونانیان بود و بحث‌هاي علمي، کلامي و فلسفي گوناگون و پربار در آن جریان داشت.

موقعیت خاص موالي فارسی (که امام ابوحنیفه (رحمه الله) از آنان بود) در دنیاي اسلام به گونه‌اي بود که اعراب به چشم شهروند درجه دو به آنها مي‌نگریستند و در کارهاي حکومتي و مهم آنها را دخالت نمي‌دادند. خود به حکمراني، جنگ و کشورگشایي اشتغال داشته و کارهاي پست و پیش پا افتاده را به موالي واگذار مي‌کردند. این وضعیت، فراغت‌بالي براي موالي پدید آورده بود تا استعدادهاي درخشان و افراد مستعد آنان به فراگیري علم و دانش بپردازند. بسیاري از این استعدادها خوش درخشیده و افراد برجسته‌اي در فقه، کلام و سایر علوم اسلامي شدند، به خصوص آن‌که محیط خانوادگي و شرایط و زمینه‌هاي تربیتي آنها که متأثر از فرهنگ و تمدن غیر عرب بود، آنان را در میراث داري علم و دانش یاري مي‌رساند.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) یکي از این استعدادهاي درخشان بود که در آغاز حیات به حفظ قرآن پرداخته و به توصیة «شعبي» از اشتغالات تجاري کاسته به عالم علم و دانش رو آورد.

قلمرو مذهب حنفی

مذهب حنفی ازنظرشمارپیروان دربین مذاهب اسلامی رتبه نخست را داراست؛ این مذهب برترکیه، آلبانی ومسلمانان شبه جزیره بالکان، عراق،افغانستان، ترک نشین های آسیایی میانه، قفقازوسرزمین های مجاورآن وهندوستان غلبه دارد. نیمی از مسلمانان سرزمین شام؛ شامل کشورهای سوریه ولبنان وفلسطین، حنفی مذهب هستند. پیروان این مذهب درمصر هم بیشمار است وبه صورت محدود در ایران، حجاز ویمن خضور دارند .(ابوحنیفه حیاته وعصره مولف: ابو زهره).

فضل بزرگ خداوند برامام ابوحنیفه (رحمه الله)

دانشمند محدث، محمد بن یوسف صالحی دمشقی مصری شافعی، که شاگرد امام سیوطی بوده، در کتاب «عقود الجمان فی مناقب الامام الأعظم أبی حنیفة النعمان»

فصل مخصوصی گشوده ودرآن فضل واحسانی راکه خداوند بر امام ابوحنیفه (رحمه الله) ارزانی داشته، او دراین کتاب به یازده ویژگی امام اشاره نموده که عبارتند از:

1-امام ابوحنیفه (رحمه الله)، بدون خلاف درزمان تعدادی از صحابه دیده به جهان گشوده است. بنا براین اوازاهل همان قرونی است که رسول خدا ﷺبربهتربودنشان گواهی داده وآنها راعادل وصف نموده است.چنانچه که رسول خدا ﷺدر فرموده است:« بهترین قرن ها،قرن من است؛سپس قرن آنانی که نزدیک به قرن من هستندوسپس آنانی که نزدیک به ایشانند». یعنی؛ قرن پیامبر ﷺوصحابه، تابعین وتبع تابعین می باشد.

2- او برخی ازصحابه پیامبرخدا را دیده وازآنها حدیث شنیده است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسم فرموده است:« خوشا به حال آنانیکه مرا دیدند وخوشا به حال آنانی که کسانی را دیدند که مرا دیده اند وخوشا به حال آنانی که کسانی را دیدند که آنها کسانی رادیده اند که آنها مرا دیده اند ». منظور از این عبارت، اصحاب تابعین وتبع تابعین است (2: 91).

3-او اجتهاد واستنباط خویش رادرعصرتابعین آغاز نموده ودرآن زمان به صدور فتوا پرداخت. در روایتی آمده که اعمش گفته است:« به درستی که امام ابوحنیفه (رحمه الله) آشنایی کامل به مسائل ظریف وباریک دارد واسرار ورموز پوشیده ی علم فقه را می داند». ازجریر روایت شده است:«از اعمش شنیدم که درجواب مردی که به نزد اوآمده ودرباره ی مسأله ای از وی سوال کرده بود،گفت: به نزد اهل این حلقه ی درس بروحلقه ی درس امام ابوحنیفه (رحمه الله) زیرا وقتی که مسأله ای برایشان اتفاق افتد، آن را بین خود مطرح نموده وبررسی وتحقیق می کنند تا اینکه به جوابی صحیح دست یابند». روایت فوق ثابت می کند که ابوحنیفه درعصرتابعین مشغول فتوا بوده ودر این عرصه گوی سبقت را ازدیگران ربوده است.

4ـ روایت نمودن ائمه بزرگ از امام ابوحنیفه (رحمه الله) ابومحمد حارثی گفته است:

اگربرفضلیت امام ابوحنیفه (رحمه الله) دلیل دیگری وجود نمی داشت همین که بزرگان چون؛عمرو پسر دینار وگروهی دیگر از ائمه بزرگ که از وی روایت کرده است، کافی بود.

5ـ او علم را نزد چهارهزار استاد که از تابعین وغیرتابعین بودند فرا گرفته است. چنانچه روایت شده «که یک بار امام ابوحنیفه (رحمه الله) به دربار منصوررفت، درحالیکه عیسی بن موسی هم نشسته بود. عیسی گفت: ای امیر المؤمنین! این مرد امروز داناترین مردم دنیاست.

منصور گفت: ای نعمان علم را نزد چه کسی آموخته ای؟ او گفت از یاران حضرت عمر رضی الله عنه که آنها ازاو آموخته بودند، واز یاران حضرت علی وعبدالله بن مسعود که آنها از ایشان آموخته بودند. درزمان حضرت عبدالله بن مسعود در روی زمین مردی داناتر ازوی نبود. سپس منصور گفت: به به ! به تحقیق که تو کارخود راآنطور که می خواستی مستحکم نموده ای!».

6ـ یاران نصیب او گردید که هیچ یک ازائمه ی دیگر چنین یارانی نداشتند مثل ابویوسف وزفر در قیاس واجتهاد وعیسی بن زکریا وحفص بن غیاث در حفظ حدیث، داود بن نصرطائی وفضیل بن عیاض درزهد وتقوا و وکیع بن جراع، داود بن نصر طائی و دیگریاران امام صاحب که هر کدام آنان از جایگاه خود را دارد (2: 92).

7ـ او اولین کسی بود که علم فقه رابه ترتیب ابواب جمع آوری نمود، وبعد از او مالک بن انس کتاب مؤطا را گرد آورد. وهیچ کس از امام ابو حنیفه پیشی نگرفته است؛ زیرا صحابه وتابعین به خاطر اعتماد بر توانایی حافظه شان، مبادرت به تدوین وتألیف ننمودند. وقتی که امام ابوحنیفه (رحمه الله) از پراگنده بودن علم ودانش احساس خطر نمود؛ علم فقه را در کتاب های گوناگون درقالب ابواب مناسب گردآوری نمود؛

اوابتـدا احکـام طهـارت، سـپس نمازوبعـد روزه وآنگـاه سـایرعبادات ومعـاملات را ذکـر نمود ودر خاتمه ی احکام ، فرایض علم میراث وکتابی رادر شروط تالیف نمود.

8ـ هشـتمین ویژگـی امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) انتشـار وگسـترش مـذهب او در سرزمـین هـای زیـادی از دنیاسـت کـه ایـن کـار در خصـوص کـس دیگـری غیـر از مـذاهب ابوحنیفـه سـابقه نداشـته اسـت. سر زمـین هـای ماننـد هنـد، سـند، روم ، مـاوراءالنهرو بسـیاری از شـهر هـا عجم و....

9ـ نهمـین ویژگـی امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) ایـن اسـت کـه: او هزینـه ی زنـدگی خـود را از کسب ودر آمدش تأمین می کرد وبراهل علم نیزانفاق می نمود.

10ـ دهمـین ویژگـی ایـن امـام بزرگـوار ایـن اسـت کـه مظلومانـه و درحـال سـجده دارفـانی را وداع گفت.

11ـ یـازدهمین ویژگـی امـام ابوحنیفـه (رحمه الله)، عبـادت وزهـد زیـاد واخـلاق نیکووپسـندیده وهمچنـین حـج هـا وعمـره هـای فراوانـی اسـت کـه درطـول عمـرش انجـام داده وبه طور متواتر نقل گردیده است (2: 94-95).

سخنان بزرگان درباره امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) از دیدگاه دیگران

مکتب اسلام پیروانش را به گونه تربیت می کند که باهم محبت داشته و فضایل و امتیازات یکدیگر را ارجگذاری کنند و از دانشمندانی که خدماتی ارایه داشتند، به احترام و تقدیر یاد آوری نمایند؛ امام ابوحنیفه (رحمه الله) تعالی از جمله دانشمندانی است که علمای دیگر به توصیف شان پرداخته و به کمال احترام، خدمات شان را یاد آور شده و با کلمات ارزشمندی ایشان را معرفی نموده اند که درین مقال می خواهیم گوشه از بیانان برخی داشمندان را در مورد امام ابوحنیفه (رحمه الله) به خدمت خواننده های گرامی تقدیم کنیم:

• وکیع بن جراح، استاد امام شافعی، به اخلاص و خدا جویی امام تمرکز نموده و این صفت شان را این گونه به تصویر می کشد و می فرماید: امام ابوحنیفه (رحمه الله) امانتی بزرگ بود؛ او همواره رضای خدا را بر تمام امور دیگر ترجیح می داد و به خاطر خشنودی او ضربات شمشیر را به جان خرید و تحمل می کرد.

• امام شافعی به ارزشمندی فقه امام پرداخته و می گوید: هیچ فردی بدون نیاز به امام ابوحنیفه (رحمه الله)، علم فقه را نیاموخته است، و هیچ مردی هوشمندتر از امام ابوحنیفه (رحمه الله) در دامن زنان، تربیت نیافته است.

• امام احمد بن حنبل می گوید: امام ابوحنیفه (رحمه الله) از نظر علم، تقوا، زهد و وارستگی در جایگاه بس والایی قرار داشت که دیگران از درک آن عاجزند؛ او را با ضربات تازیانه شکنجه می کردند تا به دربار منصور نزدیک شود، اما هرگز به این کار تن درنداد، رحمت و خشنودی خداوند بر وی باد.

• امام ابویوسف به اخلاق امام ابوحنیفه (رحمه الله) توجه نموده و اخلاقش را قرآنی قلمداد کرده و فرمود: خداوند امام ابوحنیفه (رحمه الله) را به علم و دانش، جود و بخشندگی و اخلاق نیکوی قرآنی آراسته است.

• سفیان ثوری، به صورت عام به توصیف امام پرداخته و می گوید: چشمان من کسی چون امام ابوحنیفه (رحمه الله) را ندیده است.

• یحیی بن سعید قطان دانش امام را به احکام خدا و رسول، محور توجه اش قرار داده و می فرماید: به خدا سوگند که در میان این امت فردی داناتر از امام ابوحنیفه (رحمه الله) به احکام خدا و رسولش یافت نمی شود. (جلوه های از زندگی امام ابوحنیفه (رحمه الله)

• عبدالله بن مبارک نیز به فقاهت ایشان تمرکز نموده و می فرماید: امام ابوحنیفه (رحمه الله) فقیه ترین مردم بود، و فقیه تر از وی کسی ندیده ام.

• عبدالله بن مبارک: اگر به رأی اجتهادی نیازی پیدا شد، پس رجوع کنید به رأی مالک، سفیان و امام ابوحنیفه (رحمه الله) فقیه ترین، نیکوترین و دقیق ترین ایشان در فطانت و ذکاوت و ژرف پیماترین ایشان در غواصی دریای فقه است.

• سفیان ثوری این گونه به منزلت والای علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله) اعتراف می کند و می گوید: هر کس با امام ابوحنیفه (رحمه الله) مخالفت می کند، محتاج آن است که از وی قدر و منزلتی برتر و علمی وافرتر داشته باشد و بعید میدانم که چنین کسی پیدا شود.

• خطیب بغدادی هم از حلاوت فقه امام می گوید: هرکس می خواهد از خواری، جهل و کوری بیرون آید، و حلاوت فقه را دریابد؛ پس در کتاب های امام ابوحنیفه (رحمه الله) بنگرد.

• عیسی بن یونس: کسی را که در حق امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) زبان به بدگویی دراز می کند، تصدیق نکنید، زیراکه به خدا سوگند، من بهتر و فقیه تر ازوی کسی را ندیده ام.

• قاضی شریک: امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) سکوتی طولانی، تفکری بسیار و دقت نظری عجیب در فقه داشت؛ بیرون آورنده مسایل پنهانی و ظریف در میدان علم و عمل و مناقشه بود؛ اگر شاگردش فقیر می بود او را در مال دنیا نیز توانگر می ساخت و چون از فراگیری علم فراغت می یافت به وی می گفت: اینک با شناخت حلال و حرام به غنای اکبر رسیدی.

به این مختصر نتیجه می گیریم که امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) چون خورشید تابنده در آسمان علم و عمل و اخلاق اسلامی می درخشیده و هنوز هم درخشش علم و فقاهت شان زبانزد خاص و عام است؛ امید واریم امت اسلامی با تأسی از زندگی سالم و ارزشمند گذشتگان امت، به وحدت و اتحاد واقعی نایل آیند.

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) از دیدگاه محدثین

در مقدمه فتح الباري درموردحالات امام بخاري (رحمه‌الله) ، بيان خودامام بخاري نقل شده است ، وقتيكه شانزده ساله بودم كتابهاي ابن المبارك و وكيع راحفظ كردم وگفتارشان را شناختم ، مي دانيم كه حضرات عبدالله ابن مبارك (رحمه‌الله) و وكيع بن جراح (رحمه‌الله) از شاگردان امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) هستند ، وكيع بن جراح از امام (رحمه‌الله) علم فرا گرفتند، بعد از چند سطر حافظ ابن حجر (رحمه‌الله) بيان امام بخاري (رحمه‌الله) را نقل مي فرمايند .

نمي توانم در شما ر آرم كه با محدثين چندين بار وارد كوفه و بغداد شده ام اين محدثين كرام چه نيازي داشتند كه به كوفه وبغداد روند در آن جا فقه حماد بن ابي

سلیمان و ابراهیم نخعي (رحمه الله) و فقه امام ابو حنیفه تدریس مي شد واقعا حضرات محدثین کرام ارزش درایت را میدانستند آنها به همراه جمع آوري روایت براي یادگیري درایت (فقه) تلاش میفرمودند، کساني را که خداوند به آنها فقه عنایت فرمود، حسب فرمان نبوي (ﷺ) من یر د الله به خیرا یفقه في الدین » خداوند متعال به آنها اراده‌ي خیر فرمود ، محدثین کرام بارها در خدمت ایشان حاضر مي شوند ، و راي اصحاب راي را یاد مي گرفتند وآن را لازم مي دانستند ، کتاب‌هائي که مقلدان امام ابوحنیفه (رحمه الله) در تعریف وتوصیف ایشان نوشته اند بسیار اند، اما مقلدان مذاهب دیگر هم کتاب هائي در سیرت و منقبت امام اعظم نوشته اند و نیز در کتاب‌هائي که احوال مشاهیر امت) اعلام) در آن جا تحریر گردیده است ذکري از امام بزگوار شده است ، حافظ ذهبي در «تذکرة الحفاظ » و «سیر اعلام النبلاء » باش(رحمه الله) صدر کامل مناقب امام را نوشته اند .

ابن خلدون ، ابن خلکان ، ابن العماد ، ابن کثیر و علماي دیگر با اردات تمام اظهار عقیدت نموده اند .

حافظ ابن عبدالبر مالکي در « الانتقاء » مناقب امام را تفصیلا ذکر نموده اند ، جواب کساني را دادند که نسبت به امام بدگوئي کرده بودند ، چونکه امام ابوحنیفه (رحمه الله) امام الائمه و جد امجد شوافع بودند ، شوافع میانه رو و غیر متعصب همیشه نام امام اعظم (رحمه الله) را با ادب و احترام برده و اقوال ودلایل شان را ذکر کردند ، حضرات شوافع در یاد امام اعظم کتاب‌هاي مستقلي نوشته اند و جواب افرادي را دادند که بر امام جرح کرده اند در این گروه مي توان علامه جلال الدین سیوطي مولف « تبییض الصحیفة في مناقب امام ابي حنیفة » و حافظ محمد بن یوسف صالحي دمشقي سال وفات 942 و شیخ شهاب الدین احمد بن حجر مکي سال وفات 973 را نام برد.

نـام کتـاب حـافظ محمـد یوسـف دمشـقي « عقـود الجـمان في مناقـب الامـام الاعظـم ابي حنيفـة الـنعمان» اسـت و کتـاب شـيخ ابـن حجـر مـكي بنـام « الـ خيرات الحسـان في مناقـب الامام الاعظم ابي حنيفة النعمان » خلاصه همان کتاب است.

کتـاب حـافظ دمشـقي حـاوي يـك مقدمـه 26 بـاب و يـك خاتمـه اسـت ، ايشـان ايـن کتـاب را بـا ارات و عقيـدت خـاصي نوشـته انـد ، روايـاتي کـه امـام از صـحابه نقـل فرمـوده انـد را در يـك بـاب آورده انـد ، بعـد در يـك بـاب کـه 24 صـفحه اسـت يـادي از مشـايخ و اسـاتيد امـام اسـت ، سـپس در 60 صـفحه در بـابي جـدا گانـه يـادي از شـاگردان امـام اسـت و در بـابي مستقل پايـه بلنـد فقهـي امـام را مـورد بحـث قـرار داده انـد، و در بـابي ديگـر کـثرت عبـادت وي را بـه‌ميان آورده انـد . و در باب‌هـاي ديگـر بـه‌طور تفصـيل جـود وسـخا ، زهـد و پرهيـز گـاري ، عقـل و فهـم و فراسـت ، مكـارم اخـلاق ، کسـب مـال حـلال ، رد هديـه‌هاي پادشـاهان و امـيران را نوشـته انـد. در بـاب بيسـت و دوم يـاد آور مـي شـود کـه امـام کثـير الحـديث و از حافظـان بلندپايـه‌ي حـديث بودنـد ،و بعـدًا چهـل حـديثي را کـه از امـام نقـل شـده انـد مـي آورد ، و در بـاب بيسـت چهـارم مـرض وفـات ايشـان را ذکـر کردنـد و تصريـح فرمودنـد کـه امـام صـاحب بـه درجـه شـهادت نايـل گرديـد ،چـرا کـه حکـام او را جـبراً و قهـراً مجبـور بـه خـوردن سـم کـرده بودنـد، ومـي گوينـد کـه در سـجده وفـات نمودنـد. سـپس قـانوني را بيـان داشـته انـد کـه جـرح چـه کسـاني مـورد قبـول اسـت و بجـواب حـافظ ابـوبکر بـن ابي شـيبه مـي پـردازد کـه ايشـان نوشـته انـد کـه امـام ابوحيفـه (رحمه‌الله) تعـالي خـلاف فـلان و فـلان حـديث قـول دارنـد ، بعـدًا بسـوي خطيـب بغـدادي روي مـي آورد ، افـرادي را کـه در رد خطيـب نوشـته هـائي دارنـد ذکـر کـرده مـي نويسـد : آنچـه خطيـب بغـدادي در مـورد امـام نقـل کـرده انـد سـند بيشـتر آنهـا مـتکلم فيـه و يـا مجهـول اسـت ، از چنـين سندهائي آبرو ريـزي يـك مسـلمان عـادي جـايز نيسـت چـه رسـد بـه امـام ابـو حنيفـه (رحمه‌الله) .

(جایگاه حدیثی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله) مولف : قاضی محمد نذیر).

نظریات اندیشمندان در مورد امام ابوحنیفه (رحمه الله)

" ابوالعلامودودی دانشمند بلند پایه نیم قارۀ هند وجهان اسلام در رسالۀ به نام « امام ابوحنیفه (رحمه الله) وابو یوسف » ویژگیهای آموزش جهان بینی مذهب حنفی را با قانون گذاری های جهان معاصر مورد باز شناختی قرار داده است . بگفته وی :

خیلی مسایل حقوقی جهان معاصر از مکتب فقهی امام ابوحنیفه (رحمه الله) ... سرچشمه گرفته است . او می افزاید : مردم روزگار ما از این تصور دچار زحمت شدند، که قانون بین المللی چیزی است از محصولات روزگاران جدید وبنیان گذار آن هوگو گروتیوس (Grotius Hugo) هالندی (10 اپریل 1583 ــ 991 هـ . متولد در هالند ، ووفات در 28 اگست 1645 ــ 1055 هـ. در روستوک آلمان) ، است. اما تشریح این قانون حقوقی جهان (برای بار اول از منظر اسلام 905 سال پیش از هوگو گروتیوس) بوسیله امام اعظم امام ابوحنیفه (رحمه الله) نعمان ، پیشوای مذهب حنفی وپیروان وی صورت گرفته است . "

علامه شبلی نعمانی یکی از دانشمندان و محققان شناخته شدۀ دیگر نیم قارۀ هند است . که در عرصه های مختلفۀ علوم اسلامی آثار پر ارزشی دارند . وی صد سال پیش اثر ماندگاری را تحت نام « سیرة نعمان » که شرحی پیرامون زندگی واندیشه های ناب امام اعظم و مقایسۀ فقه حنفی با سایر شاخه های فقه اسلامی می باشد ، تحریر نمود . این اثرپربها بنسبت اعتبار علمی اش بزبان های مختلف ترجمه ، تلخیص و نشر و چاپ شده است . متن کامل این اثر بوسیلۀ برهان الدین کوشککی ترجمه و نشر شده است .

درس‌های زندگی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)

مطالعه زندگي علمي و سياسي امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) براي مردم روزگار ما نيز درس آموز است.

مردم ما نيز مي‌توانند با انديشه در خطوط اصلي تفكر او و مطالعة تاريخ پرفراز و نشيب زندگي سياسي امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) او را الگوي زيستن و راهنماي رفتار خود قرار دهند.

اساسي‌ترين درس‌هاي زندگي امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) از ديدگاه نويسنده به شرح زير است:

1- تنوع استاد: امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) در زندگي علمي و دانش‌آموزي خود از هر صاحب‌انديشه‌اي بهره برده است و در انتخاب استاد هيچ گونه تعصبي به خود راه نداده است.

وی از بسياري از انديشمندان زمان خود بهرة علمي برده است، چه آنان كه با او هم‌عقيده بوده‌اند و چه آنان كه عقيده‌اي مخالف او داشته‌اند. برخي از نويسندگان شمار استادان او را چهار هزار نفر نوشته‌اند. اين عدد هر چند اغراق‌آميز است ولي نشان‌دهندة تنوع و گوناگوني شخصيت‌هايي است كه امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) از آنان دانش آموخته است. در بين اينان برخي اهل حديث بوده‌اند و برخي اهل رأي و برخي صاحبان انديشه‌هاي ديگر، ولي امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) در مقام شاگردي در محضر درس همه آنان زانو زده و به آموزش علوم پرداخته است.

2ـ انصاف علمي: امام ابوحنيفه (رحمه‌الله) در آموزش علم و دانش مقام استادان خود را گرامي داشته، هر جا صاحب انديشه‌اي ديده و با او مناظره و گفت‌وگو كرده است در داوري علمي نسبت به او از جاده انصاف خارج نشده و اگر در او برتري علمي ديده بدون تعصب به آن اقرار كرده است، چنان‌كه پس از گفت‌وگو با امام جعفر

صادق ﷺپیشواي اهل بيت با انصاف تمام اعلام نمود: «ما رأيت افقه من جعفر بن محمد؛ من از جعفر بن محمد داناتر نديده‌ام». اين اقرار و اعتراف در حالي است كه امام صادق هم‌سن امام ابوحنيفه (رحمه الله) بوده است و راوي گفت‌وگوي علمي او با پيشواي مكتب اهل بيت در محضر ـ ابوجعفر منصور دوانيقي خود امام ابوحنيفه (رحمه الله) است.

3ـ اهتمام به شيوه گفت‌وگو و مباحثه: يكي از امتيازات امام ابوحنيفه (رحمه الله) در افزايش دانش خود، به كار گرفتن شيوة گفت‌وگو و مباحثه يا به تعبير اهل آن زمان مناظره بود. امام ابوحنيفه (رحمه الله) سفرهاي بسيار به شهرهاي مختلف از جمله بصره داشت و با صاحبان مكاتب فكري گفت‌وگو مي‌كرد و از اين راه به انديشه‌هاي گوناگون پي مي‌برد و دانش خويش را استحكام مي‌بخشيد.

4ـ به كارگيري شيوة اجتهاد جمعي يا شورايي: مجالس درس امام ابوحنيفه (رحمه الله) برخلاف مجالس درس ديگران كه استاد، دروس خود را براي شاگردانش يك‌طرفه القا مي‌كرد، به شيوه‌اي ديگر بود. او در درس‌هاي خود ابتدا موضوعي را مطرح مي‌كرد، سپس از شاگردان مي‌خواست تا آرا و نظرات خود را مط(رحمه الله) سازند و در پاسخ‌گويي به موضوع مطرح شده سهيم باشند. امام ابوحنيفه (رحمه الله) در پايان درس، خود به نتيجه‌گيري از نظرات مطرح شده مي‌پرداخت و پاسخ صحيح موضوع مطرح شده را از گفته‌هاي جمع استنتاج مي‌نمود.

به دست آوردن پاسخ صحيح موضوعات مطرح شده در درس گاهي يك هفته و يا بيشتر طول مي‌كشيد. از اين رو است كه مكتب امام ابوحنيفه (رحمه الله)، نه يك مكتب فردي و حاصل انديشه‌هاي شخص او، بلكه مكتبي است كه در يك روند تاريخي و در نتيجه افكار و انديشه‌هاي او و شاگردانش مثل ابويوسف القاضي و محمد بن حسن شيباني و هذيل و ديگران شكل گرفته است.

4ـ بـــه كـــارگيري عقـــل و انديشـــه و دوري از تقليـــد: امـــام ابوحنيفـــه (رحمه الله) در پايـه‌ريزي مكتـب فقهـي‌اش بـيش از هـر چيـز بـر عقـل و انديشـه خـود و شـاگردانش تأكيـد مي‌نمـود و دسـتاوردهاي علمـي مكتـبش را از ايـن راه اسـتنتاج مي‌كـرد نـه از راه تقليـد و پـيروي كوركورانـه از گفتـه‌هاي اسـتادان و پيشـينيان خـود. از ايـن جهـت او مؤسـس مكتـب رأي و قياس نام گرفته است.

ابـو حنيفـه در زنـدگي سـياسي و عمـلي نيـز ويژگي‌هـايي داشـت كـه بـراي همـه قابـل پـيروي است، ازجمله:

5ـ احسـاس تعهـد و مسـئوليت در برابـر حـوادث و اتفاقـات روزگـار خـود كـه بـا سرنوشـت مردم ارتباط پيدا مي‌كرد.

امـام ابوحنيفـه (رحمه الله) در دو دورة زنـدگي خـود، يعنـي در عهـد بني‌اميـه و بني‌عبـاس، هيچ‌گـاه كـنج عافيـت ننشسـت و چشـمان خـود را بـر سـتم‌هايي كـه حكـام بـر مـردم روا مي‌داشـتند نبسـت، بلكـه مسـئولانه حـوادث را رصـد مي‌كـرد و نسـبت بـه عملكـرد حكـام و گروه‌هاي سياسي حساسيت و عكس‌العمل نشان مي‌داد.

6ـ حق‌جـويي امـام ابوحنيفـه (رحمه الله) در وقـايع زنـدگي و مشـي سـياسي او در برابـر گروه‌هـا و دسـتجات از درس‌هـايي اسـت كـه بايـد از زنـدگي او آموخـت. امـام ابوحنيفـه (رحمه الله) هيچ‌گـاه بـراي رسـيدن بـه مقـام و منصـب سـياسي بـا حكـام سـازش نكـرد، بلكـه احسـاس حق‌جـويي او كـه آن را در چهـرة فرزنـدان عـلي بـن ابي طالـب ﷺمي‌ديـد او را بـه موضع‌گيري در برابـر حكـام كشـاند و تـا آخـر عمـر بـر حقانيـت عـلي ﷺو اولاد او پـا بـر جـا و اسـتوار مانـد تـا جـايي كـه بـه خـاطر همـين روح انقـلابي و حق‌طلبانـه بـه شـهادت رسـيد.

هـواداري امـام ابوحنيفـه (رحمه الله) نسـبت بـه علويـان هيچ‌گـاه بـه معنـاي مخالفـت بـا خلفـاي پس از پيامبر اكرم نبود؛ وی براي خلفاي پس از پيامبر احترام خاص قائل بود.

7ـ دوري از افـراط و تفـريط: بـا اين‌كـه عنصـر پرخاشـگري و حـق‌طلبي از ويژگي‌هـاي روح امـام ابوحنيفـه (رحمه‌الله) بـود ولي هيچ‌گـاه در ايـن راه بـه افـراط و تنـدروي گـرايش پيـدا نكـرد. شـيوة او در ايـن مـورد هم‌چـون امامـان اهـل بيـت، يعنـي امـام بـاقر و امـام صـادق بـود كـه در عـين اصرار بـر مواضـع خـود در برابـر بني‌اميـه و بني‌عبـاس دسـت بـه خشـونت نزدنـد و بـه قيـام مسـلحانه اقـدام نكردنـد، بلكـه بـا حفـظ فاصـله بـا حكـام بـه هـدايت‌گري مـردم و بيـان نظـرات خـود پرداختنـد. در يـك كـلام مي‌تـوان روح علمـي امـام ابوحنيفـه (رحمه‌الله) را حقيقـت‌جويي و روح عمـلي او را حـق‌طلبي دانسـت كـه در سـاية اسـلام بـه آن رسيده بود و در سراسر عمر پر بركت خويش به آن وفادار ماند.

اولاده حضرت امام ابوحنيفه (رحمه‌الله)

حـالات مفصـله اولاده حضـرت امـام معلـوم نيسـت البتـه ايـن قـدريقينی اسـت كـه در زمـان وفـات شـان غيـر از «حـماد» ديگـر فرزنـد ازخـود بجـا نگذاشـته اسـت. حـماد نيزيـک عـالم فاضـل بـود مراتـب علميـه را بنـزد خـود امـام صـاحب بـه اتمـام رسـانيده اسـت، همـراه علـم وفضـل درتقـوی وبـی نيـازی وپرهيزگـاری خـود خلـف الرشـيد پـدربزرگوارش بـود، حـماد در تمـام ايـام زنـدگانی خـويش بـا دربـار شـاهی وحكـام محلـی قطـع تعلقـات داشـت واز ملازمت ونوكری تنفرمی نمود.

با اينكـه فعـلاً اولاده معنـوی حضـرت امـام درتمـام دنيـا موجـود اسـت وشـايد كـه از شـش يـا هفـت كروراشـخاص كـم نخواهـد بـود ، لـيكن اولاده جسـمانی وصـوری شـان بجـز از «حـماد» كسـی ديگـری نيسـت كـه درهندوسـتان خانـدان متعـددی از نسـل «نعـمان» موجـود اسـت كـه سلسـله نسـب آنهـا بأوشـان منتهـی اسـت واز فضـل ايـزدی در عمـوم شـان جـوهر علم وكمال نيز نسل به نسل بطور ارثی انتقال يافته است (7: 136-137).

وفات امام ابوحنیفه (رحمه الله)

سلسله محبوسیت حضرت امام بواسطه عدم قبولیت شان مرعهده قضا را حسب الحکم منصور در سنه ۱۴۳هجری بوقوع پیوست. بآن هم اطمینان وخاطر جمعی منصور از طرف « امام اعظم » بحصول نه پیوسته بود. از آنجا که بغداد به واسطه دار الخلافه شدن خویش ، مرکز عمومی علوم وفنون دینی گردیده بود محصلین وطلاب علوم ازهر گوشه وکرانه ممالک اسلامیه عزم بغداد را می نمودند چون شهرت وآوازه علمیت قابلیت امام صاحب عمومیت داشت واین محبوسیت برناحق اوشان زیادتر در صفات وزهد وتقوی شان افزوده ، وآن مکان توبیخ ومجازات را مرکز درس وتدریس عمومی ومحل تعلیم وتعلم علوم دینی قرار داد. حتی «امام محمد صاحب» که دست وبازوی فقه گفته می شود ، تمام تحصیلات شانرا به نزد امام صاحب در محبوس خانه تکمیل نموده اند. از این رو با اینکه منصور اورا توقیف نموده بود اما درمیان توقیف خانه هم مرکز درس تعلیم ایجاد کرد. بالآخره منصور آزار بر محبوسیت امام صاحب اکتفا ننموده ، مساعی خبیثه اش راچنان جامه عملی پوشانید که خفیفاً حضرت امام را توسط یکی از مقربین خویش که وی را ازمدتی بنظر ابوحنیفه (رحمه الله) شخص متدین وثقه ودوست دار جلوه داده بود ، زهر قاتل نوشانید. حینی که امام اثرات مسمومیت رادر خویش دید ، همان فرصت دو کلمه را **بنام خالق یگانه پرداخته در خاتمه سر به سجده گذاشته به همان حالت وفات کرد** (5: 129-130).

همه تذکره نویسان تاریخ وفات امام ابوحنیفه (رحمه الله) را ماه رجب یا شعبان سال «۱۵۰» هجری قمری میدانند که پس ازتکفین ، نماز جنازه امام ابوحنیفه (رحمه الله) را جمع غفیری به امامت حسن بن عماره قاضی بغداد اداء نمود وادای نماز جنازه او به اندازه رسیده بود که شش مرتبه نماز جنازه امام خوانده شده. عده مجمع اولینی که نماز جنازه او تشریف ورزیده بودند از پنجاه هزار نفر بیشتر بود. وبنا بر وصیت خودش در گورستان خیزان به خاک سپرده شد. ومدتها پس از وفات امام ، شرف الملک ابوسعد مستوفی خوارزمی گنبدی بر قبر امام اعمار ودر جوار آن مدرسه ای تأسیس کرد (8: 99-100).

نتیجهٔ گیری

ازبحث که دررابطه به شخصیت علمی وعملی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) کردیم چنین نتیجهٔ گیریم که:

موسس مذهب حنفیه که قدیمی ترین مذاهب فقهی اهل سنت است امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه میباشد. اصل امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) از کابل، پایتخت کنونی افغانستان است، ولی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) درسال ۸۰ه درکوفه متولد شد ودرهمانجا به آموختن فقه وعلم کلام پرداخت، اودر اوان کودکی قرآن کریم را حفظ کرد. ودر یک محیط علمی رشد نمود.ودر سال150 هجری قمری به عمر70 سالگی درزندان منصورخلیفه عباسی به شهادت رسیده است.

حضرت امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) یکی ازچهره های تابناک ودرخشان تاریخ اسلام است. همچنان به عنوان یکی ازپیشوایان بزرگ مذاهب چهارگانهء اهل سنت که بیشترین پیرو را درمیان مسلمانان دارد.

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) درعلم کلام وجدل صرف ونحو وقراءات وفقه کسب علم نمود وشهرت خاصی پیدا کرد وسرآمد روزگارش شد.

اساتید امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) عبارتنداز: حماد بن ابی سلیمان،عطا بن ابی رباح، ابراهیم نخعی، هشام بن عروه علقمه بن قیس می باشد، ومدت هژده سال نزد حماد بوده درحلقه تدریس او زانو زده است وعلم فقه را از اوکسب نموده است.

امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) یاران ودانشمندان بزرگی را تربیت کرد؛ که مشهور ترین آنها امام ابویوسف ، امام محمد بن الحسن شیبانی وامام زفر (رحمه‌الله) می باشد.

اصـول مـذهب امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) عبارتنـد از: قـرآن کـریم، سـنت، اجـماع ، قـول صـحابی ، قیـاس، استحسـان و عـرف میباشـد.امام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـرای اسـتنباط احکـام نخسـت بـه کتـاب اللـه متعـال مراجعـه مـی کـرد ، اگـر درآن نمـی یافـت بـه سـنت رسـول اللـه (ﷺ) مراجعـه مـی کـرد وبنـا بـر شـدت وسـخت گیـری در قبـول روایـت حـدیث ،دروازه فـراخ اسـتدلال بـه قیـاس ورای را بـرای خـود بـاز مـی کـرد ودر موضـوعی کـه قـولی از صحابی وجود داشـته باشـد بـه اقـوال دیگـران اعـتماد نمـی کـنم وخـودم اجتهـاد مـی کـنم، وبعد از قیاس از استحسان وحیله شرعی دراستنباط احکام استفاده می کنم.

آثـاری کـه از ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه جـا مانـده عبارتنـد از: الفقـه الاکـبر ، العـالم والمـتعلم ، کتـاب الاوسـط ، کتـاب الوصـیه ، الـرد علـی القدریـه ، کتـاب رسـاله الـی البتـی وغیـره کتابهای منسوب به امام ابوحنیفه (رحمه الله) می باشد.

کشـور هـای کـه پیـرو مـذهب امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) مـی باشـد عبارتنـد از: عربسـتان سـعودی، ترکیـه ،عـراق، افغانسـتان، شـام ،مصـر ،ایران ،حجـاز ،یمـن وکشـور سـوریه ولبنـان وفلسطین می باشد.

بـا توجـه بـه تحقیقـاتی کـه صـورت گرفتـه، امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) دارای شخصـیت چنـد بعـدی میباشـد یعنـی درسـاحات مختلـف علمـی ماننـد کـلام، فقـه، حـدیث وعملـی ماننـد عبادت، زهد وپرهیزگاری، گفتن سخن حق وبردباری الگو ونمونه است.

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) ازجملـه تـابعین بـوده ایشـان درعصری پـرورش یافتـه انـد کـه تعـداد زیـادی ازاصـحاب پیامبراسـلام حیـات داشـتند، کـه امـام (رحمه الله) بـا چنـد تـن ازآنهـا دیدارو ملاقات نموده است.

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) درعلـم حـدیث نیـزدارای جایگـاه ویـژه بـوده دربرخـی ازمسـایل علـوم حـدیث نظریـات خاصـی داشـته کـه همـواره مـورد توجـه علـمای حـدیث قرارگرفتـه

است، امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) با وصف اینکه به طلب وتحصیل حدیث توجه خاصی داشته اما بازهم درساحه روایت ازجمله علما وامامان کم روایت به حساب میرود. سبب کم بودن روایت امام طوریکه یک تعداد علما اظهارداشته اند دو چیزبوده است.

الف - تشدد ویا روش سخت گیرانه ی ایشان درباب روایت، طوریکه ایشان برای روایت حدیث حفظ ویا حافظ بودن راوی را شرط میدانستند.

ب-مشغولیت امام (رحمه‌الله) به فقه حدیث واستنباط احکام.

ازلحاظ سیاسی امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) عقیده داشت که امامت ظالم وستمگر نه تنها باطل است. بلکه قیام برضد وی نیزلازم می باشد، مشروط براینکه نتیجهء قیام وانقلاب مفید ومثمربه حال مسلمانان باشد وجای رژیم مستبد وظالم را رژیم عادل وصالح بگیرد. چنانچه حضرت امام ازقیام زید بن علی رضی الله عنه علیه حکومت هشام بن عبدالملک درسال 132 هجری حمایت کرد. همچنین درسال 145 هجری ازقیام محمد نفس ذکیه وبرادرش ابراهیم که ازاولادهء حضرت حسن بن علی رضی الله عنه بودند علیه خلافت منصو(رحمه‌الله) مایت نمود، مردم را علناً به پیوستن به سپاه انقلابیون دعوت می کرد.

در دوران خلافت اموی ها وعباسی که پست کلیدی قضا برایش پیشنهاد میگردد ازپذیرفتن آن ابا می ورزد تا مبادا درظلم واستبداد با آن ها شریک شود، ازاین بابت مورد شکنجه وعذاب آن ها قرارمی گیرد تا بالآخره به اثرظلم وشکنجه یا نوشاندن زهرتوسط دم ودستگاه ابوجعفرمنصور جان را به جان آفرین می سپارد.

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله) در سال های (۸۰ - ۱۵۰ هجری قمری) فقیه و متکلم نامدار کوفه و پایه گذار مذهب از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت است. پیروان امام اعظم را حنفی می نامند. امام ابوحنیفه در اصل از افغانستان بود.امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)

در نظر متصوفان مسلمان، به یکی از سلسله داران عرفان و تصوف اسلامی شناخته شد؛ چنانکه شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا آورده است.
امام ابوحنیفه، روشی معتدل، دور از افراط و تفریط، و متکی بر نقل و عقل داشت و حالا تجربه ثابت کرده است که در افراط و تفریط خیر نیست.
مسلمانان در تاریخ خود تمدن شاندار داشته اند و یکی از بنیانگذاران این تمدن، حضرت امام ابوحنیفه بوده است.امام ابوحنیفه (رحمه الله) در زمانش جلو جریان تکفیر را که از سوی خوارج به راه افتاده بود گرفت و به صراحت اعلان کرد که هیچ کس از اهل قبلۀ مسلمانان را نمی توان کافر خواند.
امام ابوحنیفه بود که بر حقوق زن در جامعۀ اسلامی تاکید ورزید و با فتاوای واضح خود در بارۀ حقوق زنان، از ظلم و بی عدالتی در حق آنان در جامعۀ اسلامی جلوگیری کرد.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) در زمینۀ جنگ و صلح نظرات بکری داد و مبنای جهاد را دفع ظلم عنوان کرد، نه تفاوت عقیده با دیگران.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) تعریف دارالاسلام و دارالحرب را به گونه ای معقول و منطقی مطرح کرد و راه برقراری روابط بین المللی را برای مسلمانان گشود.
این دیدگاه ها، امروزه چه در زمینۀ حقوق اساسی و چه در حقوق بین الملل اهمیت خاصی پیدا می کند، و برای تنظیم روابط بین المللی مسلمانان با جهان، کارکردی بی نظیر دارد.

روش اجتهادی امام ابوحنیفه (رحمه الله) در دسته بندی کلی، به نام روش اهل رأی شناخته می شد که مکتب معتبری در تاریخ اجتهاد و فقاهت اسلامی بوده است. روش اهل رأی به علم و عقل اهمیت چشمگیری قایل بود و به فقها امکان می بخشید تا مقاصد شریعت اسلامی و روح کلی آن را در نظر گرفته و در پرتو آن به تحولاتی که رخ می داد توجه کنند.»هرچند امام ابوحنیفه در مرکز تمدن اسلامی عراق زندگی

نمـوده؛ امـا مـی تـوان گفـت کـه از افغانسـتان بـوده اسـت.تفاوت امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) زمـانی بهـتر دانسـته مـی شـود کـه او بـا مخالفـان و منتقـدانش مقایسـه شـود.ما مـی دانـیم کـه در زمـان او حملاتـی از سـوی ظاهرگرایـان متوجـه ایـن امـام بزرگـوار مـی گردیـد، و گـاهی تهمـت بـدعت گـذاری در دیـن و نسـبت هـای نـاروای دیگـری بـه او زده مـی شـد؛ امـا اسـتحکام و صـلابت علمـی او از یکسـو، و دیانـت و تقـوای او از سـوی دیگـر، سـبب گردیـد کـه بـه مـرور زمـان حتـی منتقـدان او نیـز در برابـر عظمـت وی سر فـرود آورنـد. اگـر همـۀ نظـرات و دیـدگاه هـای او مـورد قبـول آنـان قـرار نگرفـت، و تقابـل بـا مکتـب فکـری و فقهـی او ادامـه یافـت؛ امـا اعـتراف بـه دیانـت و تقـوای او حتـی در نـزد مخالفـان وی نیـز قابل انکار نبود.

حرمـت گذاشـتن بـه کرامـت انسـانی، مـراد امـام ابوحنیفـه بـود و رای و اجتهـاد انسـانی را وارد استنباطات فقهی کرد.

امـام ابـو حنیفـه در یـک نگـاه کـلی اصـل را بـر برابـری زن و مـرد در کسـب صـلاحیت‌هـا گـذارده اسـت و ایـن موضـوع بـه طـور ویـژه در حـق ازدواج، حـق مالکیـت و حـق قضـاوت او آشکارتر می شود.

پیشنهادات

افکـار امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) مـیراث بـزرگ علمـی و سرمایـه تمـدن اسـلامی میباشـد و در شرایـط کنـونی کـه افراطیـت در کشـورهای اسـلامی مشـکل زا شـده، بایـد از افکار امام استفاده کرد.

درحـال حـاضر افراطیـت در کشـورهای اسـلامی مشـکلات زیـاد را بـه وجـود آورده و مـا بـه اقـدامات اصـولی و اسـاسی نیـاز داریـم، در ایـن مـورد کـار اقـدامات اسـاسی ایـن اسـت کـه به میراث هـای تمـدنی خـود مراجعـه و نظـر بینـدازیم، در ایـن میـان کـه خصوصـا بـه افکـار و

اندیشه های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) که یک میراث بزرگ فقهی می باشد، ضرورت داریم و در شرایط امروز مسایل دینی خود تفسیر واز آن کار بگیریم.
ضروری است که مسلمانان در عصر حاضر از تاریخ تمدن اسلام استفاده موثر نمایند.
برای شناخت هویت ما نیاز است که همیشه راجع به شخصیت، کارنامه ها و افکار امام ابوحنیفه را مطالعه کنیم.
در حقیقت حضرت امام ابو حنیفه یک میراث علمی و سرمایه بزرگ تمدن اسلامی می باشد و این درحالی است که درشرایط حاضر، «گروه های افراطی» تلاش می کنند که هویت تمدنی مسلمان را از بین ببرند.
مردم افغانستان از دست کسانی جان شان را از دست می دهند، که در فساد آغشته اند و کارکرد این ها (کسانی که در فساد آغشته اند) به اساس فکر واندیشه امام اعظم (رحمه الله) نیست؛ زیرا این ها کارهایی را انجام می دهند که در مکتب امام اعظم جای ندارد.
انفجار و انتحار طریقه امام اعظم نیست.

بازگشت به میراث امام ابوحنیفه (رحمه الله)، راهی است که جایگزین موثر و قرائتی معتدل از دین را در برابر اندیشه های افراطی به ما نشان می دهد.
به این جهت، لازم است که مراجع علمی و اکادمیک ما، مساجد و مدارس ما، و سایر نهادهایی که در عرصهٔ فکر اسلامی کار می کنند، روی این میراث متمرکز شوند، و قابلیت های آن را برای پاسخ دادن به مشکلات امروز به کار بگیرند.

ما با تکیه بر میراث پربار امام ابوحنیفه (رحمه الله) و فقهای بزرگ مذهب او، می توانیم اقشار آسیب پذیر جامعهٔ خود به خصوص جوانان را از چنگ افراط گرایی نجات بدهیم؛ مذهب حنفی، مذهب مدارا و همزیستی با دیگر مذاهب اسلامی است و پیروان بقیهٔ مذاهب اسلامی را نیز از نگرانی ها دور نگه می دارد.

فهرست منابع :

1 – اکادمی علوم افغانستان، ریاست مرکزتفسیروحدیث. (1387 ه ش). شخصیت علمی جهانی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله). کابل: مطبعه بهیر.

2 – بغلانی، عبدالوکیل. (1389 ه ش). زنده گانی امام اعظم ابوحنیفه. انتشارات کتاب خانه حاجی قیوم. چاپ سوم.

3 – بلخی، ابوالاسفهارعلی محمد. (1385 ه ش) مزارات شهربلخ. انتشارات کتاب خانه حاجی قیوم. چاپ اول

4 – توکلی، محمد روف. (1384 ه ش). چهارامام اهل سنت وجماعت. ایران: انتشارات توکلی. چاپ هفتم.

5 – حسین بر، محمد عظیم. (1386 ه ش). نورالحقیقت. تربت جام: انتشارات شیخ الاسلام احمد جام. چاپ اول.

6 – حقانی،عبدالقیوم. (1388 ه ش). واقعات حیرت انگیزامام ابوحنیفه (رحمه الله) مترجم: بدخشانی،پائنده محمد زعیم. پاکستان: ناشرجامعه ابوهریره خالق آباد نوشهره.

7 – حقانی،عبدالقیوم. (1390 ه ش). مترجم: حافظ محمد علی. زنده گی سیاسی وانقلابی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) . پشاور: القاسم اکیدمی جامعه ابوهریره. چاپ پنجم.

8 – سپری، فریدون. (1388 ه ش). پژوهشی درباره ی امامان اهل سنت. تهران: انتشارات کردستان. چاپ چهارم.

9 – سلمان ،فارسی. (ب ت). سخنان گهربارشهید زندان (ابوحنیفه). انتشارات شمشاد.

10 – لکنوی،عبدالحی. (1388 ه ش). طبقات فقها درمذهب احناف. ترجمه: ابوعاصم عبدالناصرزاهدی. کابل: خیبرکتاب پلورن خی.

11 – مودودی، ابوالاعلی. (1385 ه ش). خلافت وملوکیت. کابل: بنگاه انتشارات میوند.

12 – نعمانی، شبلی. (1367 ه ش). حیات امام اعظم (رحمه الله) . مترجم: محمد سعادت. لاهور: نشرات جبهه ملی نجات افغانستان. چاپ اول.

13ـ حنیف ، مفتی محمد ولی. (۱۳۹۷). درآمدی برفقه مقارن. کابل: انتشارات تمدن شرق.چاپ۱.

14ـ (رحمه‌الله)مانی ، امام علی. (۱۳۸۹). امام اعظم روزگار،آثاروافکار. کابل: ناشرمطبعه مسلکی افغان.

15ـ گرجی، دکتر ابوالقاسم. (۱۳۷۵). تاریخ فقه وفقها. تهران: ناشر سازمان مطالعه وتدوین کتب علوم اسلامی. چاپ۵.

16ـ ابوزهره، محمد. (۱۹۹۱).ابوحنیفه حیاتة وعصره، آراوه وفقهه.مصر: ناشر دارالفکر العربی.

17- قاضی محمد نذیر ، (1397 ه).جایگاه حدیثی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله) . هرات . انتشارت خیام . چاپ اول.

فصل نهم

معرفی شخصیت چند بعدی امام ابوحنیفه (رحمه الله)

حجت الاسلام والمسلمین خدابخش محسنی
عضو شورای سرتاسری علمای افغانستان

چکیده

هدف از تدوین مقاله معرفی ابعاد شخصیتی امام ابو حنیفه (رحمه الله) میباشد که دارای یک مقدمه و یک تعریف کلی از شخصیت امام اعظم (رحمه الله) است ونیز بعد شرافتی از منظر لغات وتاریخ وهمچنان بعد رفعت فکری داندیشه امام ، بعد تدین وخداطلبی ، زهد پرهیز گاری ،بعدعلمی وشخصیت فقهی امام ابوحنیفه به بررسی گرفته شده است.

مقدمه

الحمدلله وکفی والصلواة والسلام علی من اصطفی وعلی آله واصحابه ومن والی: فبعد.

در نظام ادیان آسمانی که منبع آن وحی الهی ونزول احکام از ناحیه پروردگار عالم توسط انبیاء الهی میباشد، هدایت مستقیم خداوند بر بندگانش مشهود است .

خصوصاپیامبران که کتاب برآنان نازل گردیده واین هدایت وحیانی دردین مقدس اسلام و کتاب آسمانی بنام قران تصریح گردیده انجای که میفرماید (...هدی للناس

وبینات من الهدی والفرقان...) (1) یعنی کتابی که مردم راراه برومتضمن دلایل آشکارهدایت ومیزان تشخیص حق ازباطل است.

و نیز درآغاز سورة بقره آیت دوم می‌فرماید: (2) (ذالک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین)یعنی این کتابیست که درحقانیت آن هیچ تردیدی نیست ومایه هدایت تقوی پیشگان است.

ازطرف دیگرواضح وروشن است که اسلام دین کامل وآخرین قانون که متضمن سعادت بشراست می باشد.

واین قانون را دو اصل تشکیل میدهد 1-آیات قرآنی 2 -سنت و احادیث نبوی،درتاریخ اسلام تا زمانی که شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ،حیات داشت جامعه اسلامی برای فهم مسائل دینی وطریقه زندگی مشکلی نداشتند وبعداز پیامبر (ﷺ)دوران خلفاء راشدین (رضی الله عنهم) که عصر پیامبر (ﷺ) را درک کرده بودند برای توضیح وتفسیر احکام اسلامی بتأسی از رسول خدا (ﷺ) چندان مشکلی نداشتند ومسلمین درابعاد مختلف به آنها مراجعه کرده ورفع مشکل میکردند واز طرف دیگر در اوائیل، مسائل غا مضه ومستحدثه آنچنانی وجود نداشت.

لذا شخصیتهای علمی وائمه دین زمانی ارزش وقدر وجاه مکانت شان دربین مسلمین روشن شد که مکتبها ونحله های فکریی فراوانی بوجود آمد، درعصرائمه دین بویژه امام ابوحنیفه(رحمه‌الله) این نگرانی بیش ازپیش اوج گرفته بود،بنابراین میتوان گفت عصر امام ابوحنیفه (رحمه‌الله)عصر تضارب افکاروتضاد ایدئولوژی های فلسفی وکلامی مختلف بودکه ازبرخورد ملل اسلامی بامردم کشورهای فتح شده ونیزروابط مراکز اسلامی بادنیای خارج بوجود آمده بود.

شخصیت امام ابوحنیفه (رحمه‌الله) درنگاه کلی:

امام (رحمه‌الله) بنا بفرموده رسول اکرم (ﷺ) با احساس مسئولیت وادای امانت إیفای وظیفه نمودآنجایکه پیامبر (ﷺ) فرموده است«العلماء امناء الله علی خلقه » (3)

یعنی: علماامین های خداوند ج دربین خلق اویند،او با خشیت که ازپروردگار عالم داشت بنا بقول قران کریم(انما یخشی الله من عباده العلماءان الله عزیز غفور)(4) یعنی: از بندگان خدا تنهادانایان است که از او میترسند آری خدا ارجمند وآمرزنده است.

ثابت نمود، تااین که بدنیا بفهماند که تکلیف ووظیفه دانایان ونادانان یکسان نیست چونکه دراین باره قران کریم میفرماید (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولواالباب)(5) یعنی: آنهای که میدانند وانهای که نمیدانندبرابرند؟ تنها خرد مندان پند می پذ یرد او مقام را که خداوند برای دانایان وعده داده است کمایی نموده وچون ستاره پرفروغی درخشیدومصداق این آیه شریفه قرارگرفت که خداوند ج میفرماید: (یرفع الله الذین آمنوامنکم والذین اتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر)(6) یعنی: خدا انهای را که ایمان آورده اندوکسانی راکه دانش داده شده انددرجه های بالا میبردو خدا بر آنچه که میکنید آگاه است.

این آیات وروایات است که میتواند معرف شخصیت یک فقیه ودانشمند قراربگیرد وشخصیت اورا معرفی نماید ، نه هرکسی ! چونکه درعلم منطق می خوانیم که معرف باید اجلی از معرف باشد،بنا برقانون فوق ایات که از ناحیه خداوند ج است وروایات که ازناحیه پیامبر (ﷺ) است میتواند جایگاه یک فقیه چون اورا بمعرفی بگیرد یعنی اینکه فقیه چون امام اعظم (رحمه الله) درجامعه اسلامی از چه جایگاه برخوردار است.بناء ابتدا عنوان مقاله رابه بررسی میگیریم که (معرفی شخصیت چند بعدی امام ابو حنیفه) (رحمه الله) است .کلمه شخصیت: واژه عربی ، مصدر جعلی ویا اسم مصدر است ، طبق لغت نامه دهخدا ، بمعنی شرافت،رفعت، بزرگواری ،مرتبه ودرجه می باشد .

ودراصطلاح روان شناسی : عبارت ازمجموع نفسانیات ، احساسات ، افکار ،عواطف و... هرکسی است.

وبـرای هرشخصـیت دو رکـن اسـت ، یکـی وحـدت ودیگـری هویـت ، وحـدت هرکسـی ازیـن جهـت اسـت کـه نفسـانیاتش سلسـله واحـدی را تشـکیل میدهـدواو میتوانـد چنـدین معنی رابایک عمل ذهنی باهم مقایسه ومقابله نماید

هویـت ازیـن رو اسـت کـه وحـدت مـذبور درطـول زمـان محفـوظ میمانـد وشـخص همـواره حـس میکنـد کـه همانطوریکـه روز پـیش وسـال پـیش بـوده اسـت روز وسـال بعـد خواهـد بـود ، ضـمنا ملتفـت اسـت کـه معنـا واخلاقـا از دیگـر همنوعـان متمایـز میباشـد ، همچنانکـه ازجهـت خصوصـیات جسـمانی بـا آنهـا فـرق دارد ، وازجملـه عوامـل کـه شخصـیت را تشـکیل میدهـد ، پـاره ای احساسـات وحافظـه ، تخیـل واراده اسـت وگذشـته ازیـن محـیط اجتماعی نیز درتشکیل این معنی دخالت مهمی دارد وتعقل ذات را تسهیل مینماید.

شخصـیت ازلحـاظ فلسـفی بدینگونـه مـورد گفتگـو اسـت کـه تعقـل کـه هـر کـس ازذات خویش دارد آیا با حقیقت منطبق است یا نیست؟

حـال طبـق ایـن تعریـف شخصـیت امـام ابوحنیفـه(رحمه الله)را درابعـاد مختلـف بـه بحـث میگیریم .

1- بعـد شرافـت: شرافـت کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) داشـت هـم ازمنظـر نفسـی: بزرگواروبزرگ مقدار و دارا ی مجد ورفعت وقدر بود .

واز منظـر نسـب : ارجمنـدی ازحیـث خانـدان ونسـب ، ویژگـی دیگـری آن امـام را تشـکیل می دهد .

خطیـب بغـدادی:از زبـان اسـماعیل نواسـه امـام اعظـم (رحمه الله) روایـت میکنـد کـه من(اسـماعیل بـن حـماد بـن نعـمان بـن ثابـت بـن مرزبـان) از مملکـت (فرس)میباشـم، واللـه که بـر اجـدادما ابـدا اثربنـدگی ازطـرف احـدی نیامـده اسـت وجـدم ابـو حنیفـه در سـنه هشـتاد هجـری تولـد یافتـه ،پدرجـدم ثابـت در ایـام صـباوت خـویش بـه شرف لقاءحضـرت امیرالمـومنین علـی ع پیوسـته اوشـان د(رحمه الله)ق وی دعـای خیـر فرمـوده انـد ، کـه امیـد وار مستجاب شدن آن دعائیم(7)

2- بعد رفعت: یعنی بلندی،ارتفاع وافراشتگی فکری وتدین امام ابوحنیفه (رحمه الله)آنچنان بودکه دردوران آغاز تحصیل درمحضر استادش (حماد)که یکی ازائمه مشهورواساتذه معروف آن زمان بودشروع بدرس خواندن کرد،درمکتب ومدرسه آنروزمرسوم چنان بودکه درسلسله علوم دینیه ، تمام مسائل فقهیه که از(عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مصاحب خاص رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، مسموع ومحفوظ شده بودگفته می شد. و نیز نظم که درمدرسه بودچنان بود که شاگردان که چندین سال تلمذ کرده وچیزی ازعلوم دینیه رافراگرفته مقدم می نشستند وشاگردان جدیددرصفوف آخر می نشستند طبق معمول امام ابو حنیفه درصفوف آخر می نشست طول نکشید که رفعت فکری وادب واخلاق این شاگرد توجه استاد را بخود جلب نمود ودانیست که(نعمان)درذهانت طبع فرد اکمل ودرقوه حافظه خویش شخص اول است.

اورا با فضیلت ودراولویت تمام محصلین خویش امتیاز داد ، بعد از چندی حق استادی برطلبه های خویش را بدو ارزانی فرمود – ملاحظه شود. (عقود الجمان)باب ششم(8)

این سعادت به زور وبازو نیست تا نبخشد خدای بخشنده

3- بعد تدین: انصاف وخداطلبی امام ابوحنیفه (رحمه الله) ! درزندگانی امام اعظم (رحمه الله) وقتکه مطالعه میکنیم او حتی دور از جلسه درس وبحث همواره می گفت (بهترین درآمدکسب حلال است ونیکوترین رزق که انسان میخورددست رنج اوست) ، دراحوالات او امده است روزی زنی نزد ایشان رفت تا جامه حریری را بفروشد امام (رحمه الله)ازوی پرسید قیمت وی چند است ؟ زن پاسخ داد یکصد دینار، امام گفت بیشتر ازان میارزد، گفت دویست ،باز فرمودبیشترازین می ارزد تا بچهار صد رسید، باز امام فرمود این جامه بیشتر ازان ارزش دارد ، زن ناراحت شد گفت آیا مرا ازارم میدهی ؟ امام مردی را آوردوجامه را به پانصد دینار خرید.

داستان دیگری رادرجهت تدین وانصاف آن امام ذکر کرده اند یک روز کالایی رابه شریکش دادو به اوگفت که دراین پارچه عیبی است ودروقت فروش به مشتری باید

بگـویی،شریکش پارچـه رافروخـت ویـادش رفـت کـه عیـب رابگویـد، شـخص خریـدار نیـز متوجـه عیـب نشـد هنگـام کـه امـام ابوحنیفـه از موضـوع بـاخبر شـد معـادل قیمـت کامـل آن کالاراصـدقه داد، بنـا بـراین میتـوان گفـت کـه بعـد تـدین ،انصـاف وخـداطلبی اوبحـد یسـت که باید سرمشق درزندگانی ما مسلمانها قراربگیرد.

4- زهـد وپرهیزگـاری امـام ابـو حنیفـه (رحمه الله): در احـوالات اوذکـر اسـت ، خلیفـه وقـت ابـو منصوربسـیار امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) راقـدر نهـاده وگرامـی میداشـت وبـرای وی بخششـها وامـوال فـراوان میفرسـتاد ، امـا امـام بخشـش رانمـی پذیرفت،خلیفـه منصـور اورابـه ایـن دلیـل مـورد ملامـت قـرار داده میگفت:چرابخششـهای مـرا نمـی پـذیری؟ ابـو حنیفـه (رحمه الله) پاسـخ داد امیرالمـومنین چیـزی ازمـال خـودش بمـن نبخشـیده اسـت تـاآنرا نپذیرفتـه باشـم واگرازمـال خـویش میـدادآنرا قبـول میکـردم ،لکـن اوازبیـت المـال مسـلمانان بمن بخشیده است وآن مال حق من نیست.

ازطـرف دیگـر روزی میـان خلیفـه منصـور وهمسـرش بـه علـت بـی میلـی اخـتلاف پـیش آمـد، همسـرش ازوی خواسـت تـا میـان آنهـا قضـاوت عادلانـه صـورت گیرد،خلیفـه گفـت چـه کسـی رابـرای قضـاوت بـین مـن وخـودت مـی پسـندی؟ گفـت ابـو حنیفـه ! خلیفـه نیـز بـدان رضـایت داد،ابوحنیفـه آمـد خلیفـه بـه وی گفـت ای ابـو حنیفـه همسـرم از مـن بـدادخواهی برخواسـته تـونیز دادمـن ازاو بسـتان، ابـو حنیفـه گفـت امیرالمـومنین سـخن بگویـد ،منصـور گفـت بـرای مـردان تـزویج چنـد همسرـ حـلال اسـت ؟گفـت چهارهمسـر ،منصـور بـه همسرـش گفـت شـنیدی؟ ابـو حنیفـه گفـت ای امیرالمـومنین خداونـد ایـن تعـدادراتنها بـرای افـراد اهـل عـدل ودادحـلال کـرده وکسـی کـه بعـدالت رفتـار ننمـوده ویاازعـدل ننمـودن بترسـد بایـد تنهـا یکـی بگزینـد ، کـه خداونـد متعـال میفرمایـد(فـان خفـتم ان لاتعدلوافواحـدة)(9)نسـاء آیـه 3 یعنـی پـس اگـربیم داریـد کـه بعـدالت رفتـار نکنیـد بـه یـک زن اکتفـا کنیـد وسـزاوار اسـت کـه ازپروردگـار خـویش آموختـه واز فرمـوده هـایش پنـد بگیـریم: منصـور خـاموش شدوسـکوت کردوسـکوت وی مـدت زیـادی طـول کشـیدوامام

برخواست وخارج شد وقتکه به منزل رسیدهمسر خلیفه خدمت گاری را بسویش فرستادوهمرایش مبلغ پول وپارچه بود ، اما امام ابوحنیفه انها را برگرداند وگفت سلام مرا به اوبرسان وبگومن این کاررافقط برای خداوند ج انجام دادم وازان قصد تقرب بکسی یاچشم داشت مال دنیا نداشتم.

این است شخصیت افراد که باید ملیون ها انسان تا قیامت راه اورا مسیرنجات پنداشته وگفته هایش را واجب میداند.(10)

5- بعد علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله): از همه ابعاد شخصیتی آن اورا ازبقیه متمایزودرخوروصف مینماید درزندگی علمی اوشرح خودامام ابوحنیفه ازتحصیلاتش نشان میدهدکه اونخست به قرائت وتجوید قران پرداخته است،آنگه حدیث،نحو،شعر،ادب ودیگر مباحثی راکه درآن ایام مرسوم بود فراگرفته است.

پس ازآن به تعمق درعلم کلام جدلی(ملل ونحل)روی آورده است ودرآن علم چنان تبحر یافته که مردم به او بعنوان مرجعی مینگریسته اند شاگردان او(زفربن هذیل) شرح میدهدکه استادش خود بوی گفته که درآغاز کارچنان به علم کلام علاقه داشتم که مردم اورا به انگشت نشان میداده اند چونکه بصره مرکز اصلی ازین قبیل منازعات بوده،وی درحدود بیست بار به آنجا سفر کرده گاه بیوقفه درحدودشش ماه درآنجا اقامت داشته وسرگرم مناظره بافرق مختلف چون خوارج ، اباضیه، صفریه ،حشویه وغیره بوده است از مطالب که گفته شده به آسانی میتوان نتیجه گرفت که او در فلسفه ، منطق واختلافات کلامی فرقه های بیشمار بسیار دانشمند بوده است ، چه بی آنها هیچ کس نمیتواند به معرکه جدال مناقشه وارد شود استفاده ظریفی که وی بعدها درحل مشکلات پیچیده شرعی«حقوقی»از خرد وعقل سلیم کرد موجب شهرت جاویدانه اوشد ،(11)

اما روی گرداندن ایشان ازعلم کلام وروی آوردن به فقه وفقاهت ، دو علت را بیان کرده اند از فرمایش خود امام استفاده میشود، که این فکربه دماغم تولید یافت که آیا صحابه کرام چراهمواره از اشباه اینگونه ابحاث ،با اینکه اطلاعات مزید بر مزید

داشتند ،کناره کشی کرده اند وتمام توجهات شان را بسوی علوم دیگرمخصوصا مسائل فقهیه مبذول داشته اندوایام زندگانیشان راتماما به درس وتدریس آن بسر ـ برده اند! وبهمرای آن این خیال نیزبه حواسم جاگرفت که عقایید وطرز عمل ورفتار اشخاص که افکار خویش مصروف به مناظرات ومشاجرات کلامیه میدارند چیست؟ ازین رو زیاد تر موجبات دل سردی من ازان علم به عمل آمد زیرا در افراد آن پاکیزگی های اخلاقی واوصاف روحانی که تمنای بزرگان سابقه بود هرگز دیده نمی شد. به همین تقریب که امام آنگونه فکرمیکرد ، میگوید زنی نزدم آمد واز من پرسید که طریقه دادن طلاق مسنونه که مرد به زن خود میدهد چیست؟ من نتوانستم که به جواب او بپردازم لهذا اورا هدایت دادم به نزد(امام حماد)که حلقه تدریس او درآن نزدکی بود وبه او گفتم بروید بپرسید وبعد از گرفتن جواب برای من هم معلومات دهید. چنانچه زن موصوفه به نزد حماد رفت دیری نگذشته بود که جواب خویش راگرفته به نزد من آمد وحکایت ازان راند لذا ازین رو زیاده متاسف گشته که چرا من مسأله فقهی ام را ندانم ؟ در همان ساعت قصدم را به سوی تحصیل مسائل فقهیه نموده علی الفورخودرا به حلقه تدریس حماد مشمول نمودم،(12)

6 - بعد شخصیت فقهی امام ابو حنیفه (رحمه الله): در سلسله ابعاد شخصیتی اوبحد قوی وروشن است که اورا بعنوان یکی ازامامان مذاهب اسلامی در جهان اسلام معرفی نمود آنچه را که اواز فقه وفقاهت در جهان تحویل داده وبنام مذهب (حنفی)ازاو پیروی میشود همان اسلامی است که ازرسول اکرم (ﷺ)برگرفته شده است که درآن نه افراط است ونه تفریط بلکه عقلانیت ، اعتدال ووسطیت ودوستی امت مسلمه ازان استفاده میشود. چونکه اسلام درهمان آغازدچار دسیسه های دشمنان بوده وهراز چند گاهی بعناون مختلف میخواستند بین مسلمانها تفرقه ایجاد بکنند ،تحت عنوان که این فرد فکرش ،چون فکرتو نیست ویا اینکه رای ونظرش غیر ازرای ونظر تواست ،در حال که این اختلاف آرا در استنباط مسائل فقهی یک اصل وحق مسلم یک فقیه

است ، اگر این اختلاف برداشت ها از دین واستنباط از آیات وروایات ممنوع بود اصلا غیر ازیک مذهب دیگر مذاهب چهار گانه وپنج گانه بوجود نمی امد ، این وسعت نظر در همه ائمه مذاهب ،بخصوص امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ، در احکام ودستورات فقهی اش بسیارواضح روشن است.

سیره امام چنان بوده با اینکه در مسائل رأی علیحده میداشت ، اما وی برصاحب رأی دیگروجانب مخالف خود ابدا الزام کفروفسق رانمی نمود این اتحاد خواهی وفیاض دلی یکی از خواص عجیبه ابوحنیفه بشماررفته است ، که در عالم اسلام بعد ازقرون اولی درطبقات اعلی وادنی ابدا مثال ونظیر آن بنظر نمیرسد ، هیچ چیزی اسلام را بدین اندازه خراب وبرابر باتراب ننموده ونقصان وپریشانی بهم نرسانیده است که اختلاف ، مناقشات ومشاجرات افراطی مذهبیه به پرتگاه واضمحلال اورا سوق داده است ، اگرچه بنیاد این مناقشات درزمان صحابه هم وجود داشت ، چنانچه اعتقاد عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) وعده از صحابه این بودکه رسول اکرم ص در شب معراج ایزد تعالی رابه چشم دیده است وبی بی عائیشه (رضی الله عنها)مخالف این رأی بود وامیر معاویه از معراج جسمانی حضرت رسالت پناهی انکار داشت ،لیکن درآنزمانه امثال این تخالف ومفارقت رأی موجب تکفیر وتفسیق نبود ومدار هدایت یا گمراهی پنداشته نمی شد.

ولی چون که همه مسلمانان اهل قبله اند ، همه مسلمان وموحداست لذا اگر به حکم فقهی این امام عزیز گوش فرادهیم کل مشکلات مسلمان ها حل میشوداومیفرماید «لا نکفر اهل القبله »یعنی ما ابدا حکم تکفیر رابریکی از اهل قبله نمی نمائیم گرچه در آن زمان بسیاری از اشخاص توجه به این ندای ارزشمند امام ننمودند، اما هرچه زمانه رخ به ترقی نهاد قدروقیمت این جمله هویدا گردید تا اینکه این جمله یک اصلی فقهی گردید،وارزش این فتوی روزبروزحسی ونیازجامعه اسلامی به آن ملموس

گردید، ولی جای بسیار تأسف است که براین جمله کمتر اشخاص عمل نموده اند ، ازین لحاظ است که غلغله های تکفیر یگدیگر ، دشمنان اسلام را شاد وبه نابودی مسلمانان امید وار کرده اند.

حضرت امام (رحمه الله) براین رأی خویش بعد از تجربه وتحقیق وغور بسیار قیام ورزید ،چرا که بسیار از بانیان مذاهب درعصر او وجود داشتند ووی با همه ایشان مکالمه نموده واز مفکورات وآرای آنها برای خود معلوماتی را فراهم آورده است، دارالصدارت خوارج بصره بود، که به شهر «حضرت امام (رحمه الله) نزدیک است ودر آن واصل بن عطا ،عمربن عبیده ،که بانی ومروج مذهب معتزله است سکنی داشتند ودرزمره معاصرین وی بشمار میرفتند ، جهم بن صفوان که فرقه جهمیه رابنام خویش مشتهر نموده است ، نیز دران فرصت موجودبود « حضرت امام (رحمه الله))در نتیجه این معلومات خویش ب بخوبی از اصل حقیقت مطلع شدندکه آن اقوال واتهاماتی راکه از زبان عامه مردم بدین فرقه های متعدده افواها اشتهار داده است، بعضی قطعا غلط وافترای محض بوده وبرخی در تعبیرات غلط نموده اند لکن احدی ازانها به اندازه کفر نپیوسته اند لهذا این حکم عامه را اعلام نمود، که ما اهل قبله را کافرنمی گوئیم زیرا که برآن مسائلی که شورو غوغا وقیامت وواویلاقائم بود همه آن را امام ابحاث لفظی ومصطلحات فرضی می پنداشت (13)

درآخر اگر مسلمانان امروز تنها همین یک حکم فقهی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) راعملی نمایند در سایه آن عزت واقتدار ازدست رفته مسلمین برمیگردد واقامه نماز واجرای حدود جای تکفیر وتفسیق را گرفته وعزت واقتدار ، شکوه جلال مسلمین را دوباره به آن برمیگرداند وتمام دسایس دشمنان اسلام را نقش براب خواهند کردوناگفته نباید گذاشت که تنها راه نجات مسلمانها در گیرو عمل نمودن به احکام

دین و فقه پویایی است که توسط فقیهان نامداری چون امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله) استنباط وبدست رس مسلمین جهان قرارگرفته است که باید به آن عمل گردد به امید آنروز.

منابع ومآخذ

1- سوره بقره آیه 185

2- سوره بقره آیه 2

3- کنزالعمال حدیث 28675

4- سوره فاطر آیه 28

5- سوره زمر آیه 9

6- سوره مجادله آیه 11

7- ترجمه تحفة الامان فی سیرة النعمان ص 40

8- عقود الجمان باب ششم

9- سوره نساء آیه 3

10- ترجمه تحفة الامان فی سیرة النعمان

11- تاریخ فلسفه در اسلام ص 125

12- ترجمه تحفة الا مان فی سیرة النعمان ص65

13- همان ص244

فصل دهم

مواقف سیاسی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

معاون سرمحقق عبدالرحمن حکیمزاد

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) رادمـرد علـم و عمـل، شخصـیتي کـه ازجایگـاه مـؤثري دراجـتماع برخـوردار بـود، همیشـه بخاطرآگـاهي مـردم از قضـایاي روز و بـه کـرسي نشـاندن حـق، از هیچ گونه تلاشي دریغ نورزید. ایشان به حق به گفتهٔ اقبال که میگوید:

رمزقرآن ازحسین آموختیم زآتش او شعله ها افروختیم.

اثـرات قیـام امـام حسـین ﷺ بـالایش تـأثیرعمیقي گذاشـته بـود، ازینروحکومـات جابروخودکامـه ي امـوي وعبـاسي راکـه برجهـان اسـلام لمیـده بودنـد، حکومـات اسـتبدادي وغاصـب میدانسـت، حکوماتیکـه ازخـط مشـی سـیاسي نبـوت منحـرف شـده وایـن امانـت را ازکسـانیکه اهلیـت آنـرا داشـتند بـوده بودنـد. امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بخاطربرگردانیـدن خلافـت بـه وارثـان حقیقـي آن در زمـان امویهـا وعباسـیها تلاشـهاي پیگـیري بـاتبلیغ واکـمال مـالي قیـام کننـدگان، سـهم خـودرا ایفـاء نمودنـد ودریـن راه تکـالیف زیـادي را متحمـل شـدند کـه منجربـه زنـداني شـدن وشـهادت شـان گردیـد، اماهرگزعقـب نگشـت وسرتسـلیمي دربرابرحکام ظالم فرونیاورد.

بنـابرین بجـا خواهـد بـود تـاروي نظریـات ومواقـف سـیاسي امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) مکـث کوتاهي داشته باشیم تا این بخش زندگي آن جناب نیزبرجسته ترگردد.

اول: نظریات وموقف امام دربرابرسلطنت امویها: امویهاکه اساساً نظام دولتداري اسلامي را تغییرداده و برخلاف روش شورائیت خلفاي راشدین که ازمردم به میل و رغبت خودشان و درآزادي کامل، بیعت میگرفتند، نظام خلافت را دگرگون نموده و به پادشاهي عوض نمودند و شاه بدون درنظرداشت اراده ي مردم به جبرواکراه ازآنها بیعت میگرفت. این امرسبب شد که پایه هاي دولت مذکور ازهمان روزهاي آغازحاکمیتش لرزان باشد زیرا علاوه برینکه خلافت را به ملوکیت تبدیل نمودند، کساني راکه درمیان مسلمانان ازمنزلت خوبي برخوردار بودند، ازترس اینکه مبادا دست به مخالفت زنند، تحقیرنمودند، بستند وکشتند، سیدنا حسین وسایراهلبیت راکه عَلَمِ مخالفت راعلیه نظام برداشته بودند به بدترین وفجیع ترین شیوه یي شهید نمودند وبازنان ودختران اهل بیت به گونه ي کنیز برخورد نمودند. درمنابرمساجد از زمان معاویه بن ابوسفیان رضي الله عنهما به بعد دشنام وبدگویي حضرت علي کرم الله رایج بود وعلي الرغم عکس العمل مسلمانان دراین رابطه به خواست آنها التفاتی نمي شد چنانچه ام المؤمنین ام سلمه رضي الله عنها نامه ي را به این ش(رحمه الله) نوشت:

(إنکم تلعنون الله ورسوله علی منابرکم، وذلك تلعنون علی بن أبي طالب ومن أحبه، وأشهدأنَ الله أحبه ورسوله). تا اینکه عادلترین امرای اموی (عمربن عبدالعزیز(رحمه الله) آنراممنوع اعلام نمود.[1]

امام ابوحنیفه وبیزاري از سیاست نژادگرایي امویها: درپهلوي اینکه امویهانظام خلافت رادگرگون نمودند، فرهنگ منحط نژاد گرایي وعصبیت جاهلیت رانیزدوباره زنده نموده وبه نژادعربیت اهتمام زیادي داشته مسلمانان سایرنژادها را ازبسیاري حقوقي که الله ورسولش برایشان داده بودند، محروم نمودند، سهم غنایم آنان باسهم عربها تفاوت داشت، آنان را برپرداخت مالیات مکلف ساختند، امامت را ازعجم ها گرفتند حتي فرد عجمي اجازه نداشت که درحضورجوان عربي نمازجنازه را اداء کند، عرب میتوانست با دوشیزي نومسلمان غیرعربي نکاح بندد وبه جاي اینکه پدرومادرویا

اقارب ان درتماس شود، به شخص عربي كه با دودمان رابط داشت، تماس ميگرفت ولي عجمي ازين حق برخوردارنبود.[۲]

اين تعصب آنها منحصربه عجميها نماند بلكه دامنه اي، آن قبايل مختلف عربها را نيزفراگرفت وتمام مخالفت ها ونزا عهاي تاريخي بين قبيله هاي عدناني، قحطاني، يماني، حضرمي، ازد، تميم، كلب وقيس مجدداً برافروخته شده حكومت، قبيله هارابجان هم انداخت وواليان درولايت مربوطه ي شان قوم خودرامورد تفقدقرارميدادند وديگران رامحكوم مينمودند ووضع چنان شدكه دريك مسجد دوامام بردومنبرجداگانه ايرادخطبه ميكردند وجماعت جداگانه را اداء مينمودند. اين وضعيت براي مسلمانان ودر رأس براي ابوحنيفه (رحمه الله) كه ازچشمه ي زلال اسلام سيراب شده بود. قابل تحمل نبود زيرا احياي تعصب مذكورباعث كندي فتوحات اسلامي وبدنامي اسلام گرديد چراكه عجمها فكرميكردند كه فتوحات اسلامي آنهارا بردگان اعراب مي سازد.لذا ايشان نفرت وانزارخودرا دربرابرانحصارطلبي هاي بني اميه داشته وعقيده داشت كه اسلام امتياز نژادي رابرداشته وتنهاتقوي وپرهيزگاري موجب نزديكي به خداست وگاهي اين شعر راميخواند: [۳]

أبي الإسلام لاأب لي سواهُ

إذا افتخروابقيس أوتميم.

حمايت امام ابوحنيفه از قيام زيدبن علي زين العابدين: عملكردهاي غيرشرعي، غيرمنطقي وظالمانه ي اكثرسردمداران اموي منجربه بروزبدبيني ها، ناآرامي وقيام عليه آنهاشد اگرچه درظاهراوضاع آرام معلوم ميشد ولي اين آرامش همانند آتش زيرخاك بود.[۴] وروز به روز علم مخالفت وانكار حاكميت امويها درگوشه وكناردولت آنان بيشترميشد كه قافله سالاراين قيامها زيدبن علي نواسه ي امام حسين رضي الله عنه وبرادرمحمد باقركه باحمايت وتأييدكامل امام ابوحنيفه دست بكارشد زيرا امام ابوحنيفه به اساس حديث: "افضل شهداء حمزه بن عبدالمطلب است، دوم شخصي

کـه دربرابرامـام سـتمگربرخیزد وبـه نـیکي امرکنـد وازبـدي برحـذرش دارد وبـراین اتهـام کشته شود".(۵)

عقیـده داشـت کـه امامـت ظـالم وسـتمگرانه تنهـا باطـل اسـت بلکـه بـر ضـدوي قیـام لازم اسـت ومـي بایـد علیـه وي قیـام صـورت گـیرد، مشـروط برینکـه انقـلاب مفیـد وموفقـق امکـان پـذیر باشـد وجـاي ظـالم وفاسـق را انسـان عـادل وصـالح بگـیرد ونتیجـه قیـام ، تنهانابودي روانها ونیروهانباشد.

ابوبکرجصـاص تشـریح مسـلك امـام را چنـین بیـان داشـته اسـت: "مـذهب وي درقتـال علیـه سـتمگران وائمـه ي جوروسـتم شـهرت بـه سـزایي دارد. بنـابرین اوزاعـي گفتـه بـود: هرسـخني ازابوحنیفـه راتحمـل وبرداشـت میکـردیم تـا اینکـه وي دسـت بـه شمشـیربرد، یعنـي بـه قتـال علیـه سـتمگرانه قایـل گردیـد وبـراي مـا دشـواروتحمل ناپـذیربود، ابوحنیفـه میگفـت: امربـه معـروف ونهـي ازمنکرنخسـت ازطریـق زبـان فـرض اسـت امـا اگـرراه راسـت رادرپیش نگرفت پس بکاربردن شمشیرواجب است.(٦)

بادرنظرداشـت آنچـه ابوحنیفـه ازمزایـاي دیـن میدانسـت سـکوت وخـاموشي دربرابرظـالم راجـرم نابخشـودني مـي پنداشـت وقیـام علیـه ویـرا درصـورتیکه انسـان صـالح وواجـد شرایـط خلافـت یافـت شـود واجـب میدانسـت. ازینروهنگامیکـه زیـدبن عـلي رضي اللـه عنـه کـه شخصـیت فقیـه وپرهیزگارزمـانش بـود وبـه دعـوت اهـالي کوفـه درسـال 121هجـري بـه آنجـا فراخوانـده شـد، حمایـت نمـود کوفیـان کـه سـالیان درازي رازیـرظلم وسـتم امویـان سـپري نمـوده وحوصـله ي شـان بسررسـیده بـود، بـاورود زیـدبن عـلي دروجودآنهـا روح جدیـدي پدیدارگشـت چـون بعدازمـدت مدیـدي ایـن نخسـتین شخصـیت ممتازاهـل بیـت بودکـه بـه مرکزحامیـان عـلي آمـده بـود، لـذا آنـان وجـود شخصـیت زیـدبن عـلي رامغتـنم شـمرده وبـه وي یقـین دادنـد کـه یکصـد هـزارتن درکوفـه بـراي حمایـت وي آمـده انـد وپـانزده هـزارتن بیعـت نمـوده ودردفـتر، نـام نویسـي کردنـد دریـن اثنـا کـه آمـادگي هـاي قیـام بطـورمخفي صـورت میگرفـت والي امـوي ازیـن طـرح اطـلاع یافـت. زیـد همینکـه دانسـت حکومـت مطلـع گردیـد درمـاه صـفر122هجـري قبـل ازوقـت بـه خـروج پرداخـت، چـون زمـان

رویـاروییِ فرارسـید، شـیعیان عـلي رضي اللـه عنـه درکوفـه ازپشـتیباني وي سربـاز زدنـد. دراثنـاي نـبرد جـز 18 تـن، کسـي دیگـري بـاوي نبـود، دریـن ضـمن تـیري بـروي اصـابت کردوزنـدگي اش را خاتمـه بخشـید.[۷] دریـن قیـام امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) باهمـدردي کامـل بـاوي بـود، اوبازیـد مسـاعدت مـالي نمـود ومـردم را بـه حمایـت ازوي نیزتشـویق میکـرد، [۸] وي خـروج زیـد رابـاخروج رسـول اللـه (ﷺ) درغـزوه ي بدرتشـبیه کـرد.[۹] بـه ایـن مفهـوم کـه اوعقیـده داشـت همانگونـه کـه درآن زمـان، برحـق بـودن آنحضـرت انکارناپـذیربود، بـه همـین ترتیـب درایـن خـروج برحـق بـودن زیـد بـن عـلي نیزغیرمسـتبه وانکارناپذیراست.

امام وقتي پیام زید مبني برینکه"شما ازمن حمایت کنید" را دریافت، به نماینده زید گفـت: اگـریقین میداشـتم مـردم ازحمایـت وي دسـت برنمـي دارندوصـمیمانه ازوي پشـتیباني میکننـد، بـدون شـك بـاوي مـي بـودم وبـه جهـاد مـي پـرداختم زیـرا اوامـام برحـق اسـت. امـا مـرابیم ازآنسـت کـه ایـن مـردم بـاوي آنطورجفاکننـد کـه باجـدش سیدناحسـین رضي الله عنه نموده اند، البته باوي مساعدت مادي خواهم کرد.[۱۰]

امـام ابوحنیفـه ازتـاریخ وروان شـیعیان عـلي رضي اللـه عنـه درکوفـه آگـاهي داشـت، سـیرت وکرداریکـه اینهـا از زمـان حضـرت عـلي رضي اللـه عنـه پـي درپـي اظهارمیکردنـد، بـه همگان آشکاربود.

داود بـن عـلي نواسـه ي عبداللـه بـن عبـاس رضي اللـه عـنهما نیـزدرعین وقـت، حضـرت زیـد را ازبي وفایي این کوفي ها باخبرساخته واورا ازقیام برحذر داشت.[۱۱]

بـه امـام ابوحنیفـه روشـن بـود کـه ایـن نهضـت تنهـا درکوفـه وجـود دارد، سـایرمناطق سـلطنت بنـي امیـه ازآن خـالي اسـت وایـن نهضـت درجـاي دیگـري حامیـاني نـدارد تـا ازآن خواهـان مسـاعدت گـردد ودرکوفـه نیزطـي شـش مـاه ایـن آتـش نیمـه خـام وپختـه تهیـه گردیـد ازیـنرو وي بامشـاهده ي تمـام آثارظـاهري، امیدنداشـت کـه قیـام زیدبـه انقـلاب مـؤثري منجرشـود، علاوه برآن غالبـاً یـك علـت عـدم قیـام امـام ایـن بـود کـه اوشخصـاً تـا آن زمـان رسـوخ ونفـوذ کاملي نداشت که شرکت اوبتواند ضعف وناتواني نهضت را کامل سازد.

چـون تاسـال 120هجـري امامـت اهـل الـرأي مدرسـه ي عـراق را حـماد بـه عهـده داشـت وامـام ابوحنيفـه درآن روزگارتنهـا حيثيـت شـاگردي اورا دارابـود دروقـت قيـام زيـد، ازامامـت ابوحنيفـه برمدرسـه عـراق كـم وبـيش يـك ونـيم سـال گذشـته بـود كـه تاآنـدم بمقـام "فقيه اهل شرق" نايل نشده بود.[۱۲]

امـام ابوحنيفـه و عـدم پـذيرش مناصـب مهـم اموييهـا: در روزگاريكـه پايـه هـاي دولـت امـوي لـرزان بـود وازخراسـان تابـه عـراق شورشـهايي عليـه آنهـا بـه حركـت افتـاده بـود، مـروان بـن حـمار شـخص زيـركي چـون يزيـد بـن عمـربن هبـيره را بحيـث والي كوفـه تعيـين نمـود. موصـوف كـه ازاوضـاع بـه خـوبي آگـاه بـود بـه ايـن خـلاء متوجـه شـد كـه دولـت آنهـا ازحمايـت علـماء برخوردارنيسـت لـذا درصـدد ايـن شـد تـا بـاتقررعلماي پرنفـوذ ايـن خـلاء راپرنمـوده ودولـت متبـوعش را ازفروپـاشي نجـات دهـد.[۱۳] وي دريـن ميـان علمايـي ماننـد قـاضي بـن لـيلي، ابـن شـبرمه، داود بـن هنـد وغـيره را فراخوانـده بعـد ازاعـزاز واكـرام تمام شان رابرخدمات ومناصب مهم دولتي مقررنمود.

امـا زمانيكـه ازامـام ابوحنيفـه (رحمه الله) بـاكمال اعزازودلجـويي خواسـت كـه رياسـت خـزاين ومهربـرداري دفـتروالي راپـذيرا شـود، ايشـان باصراحـت كامـل ازپـذيرش پسـت هـاي مـذكور اباورزيدنـد، ابـن هبـيره ويـرا بـه زنـدان كشـاند وبـه ضرب شـلاق تهديـد كـرد. سـايرفقهاء بـه امـام پيشـنهاد كردنـد تـابرخود رحـم كنـد، زيـرا مـانيزازين خـدمت ناخوشنوديم اما لاجرم آنراقبول كرده ايم، تونيزآنرا بپذير.

امـا امـام درپاسـخ گفـت: اگـر ازمـن بخواهـد كـه دروازه هـاي مسـاجد واسـط را بـراي اوبشـمارم نخواهم پـذيرفت، چـه رسـد بـه اينكـه اوميخواهـد حكـم قتـل آدمـي را صـادر كنـد ومن فرمان آنرا مهركنم. قسم به خدا من درين مسؤوليت سهيم نخواهم شد.[۱۴]

ابـن هبـيره ازامـام ابوحنيفـه تقاضـا نمـود تاپسـت قضـاء را بپـذيرد ولي امـام صـاحب ازآنجائيكـه حيثيـت قضـاء را دردولـت امـوي نديـده بـود ازپـذيرش آن مقـام نيزخـودداري نمـود زيـرا نظـروي درمـورد قـوه عدليـه ايـن بـود كـه بخاطرتـأمين عـدالت، قـوه عدليـه نـه تنهـا بايـد ازمداخلـه وتشـبت قـواي اجرائيـه مسـتقل باشـد، بلكـه قـاضي بايـد ايـن اختيـار راداشـته

باشدکه اگرشخص خلیفه برحقوق مردم تجاوزکند، حکم خودرا درباره وي نیزبتواند اجراء کند چنانچه فرموده اند:"اگرخلیفه مرتکب جرمي شود که باحقوق انساني ارتباط داشته باشد، درباره وي باید قریب ترین قاضي" قاضي القضات تنفیذِ حکم کند.[۱۵]

چون ابن هبیره ازپذیرش مناصب پیشنهادیکه براي امام کرده بود، مأیوس شد قسم یاد کرد که اُورا مورد ضرب شلاق قرارخواهم داد، امام نیزدرجواب قسم خورده گفت: ضرب شلاق اودردنیاازتعمیل کیفردر روز رستاخیزبرایم بیشترسهل است، قسم به خدا من هرگزقبول نخواهم کرد، حتي اگرمراقتل کند.[۱۶] بالآخره ویرا به بیست الي سي ضرب شلاق محکوم ساخت، دربعضي ـ روایات آمده که اورا پیش روي عوام روزانه ده، ده شلاق زجراً مي زدند.[۱۷]

با این حال امام ابوحنیفه (رحمه الله) زجر و تکالیف آنانرا نسبت به عذاب آخرت ترجیح داد.

میگویند: به ابن هبیره اطلاع دادند که ابوحنیفه نزدیك به مرگ است، اوگفت: آیا ناصحي نیست تااورا تفهیم کند که ازمن مهلت بخواهد، هنگامیکه این گفته ي ابن هبیره به امام صاحب رسید گفت: مرا رهاکنید تا با رانم به مشوره بپردازم. ابن هبیره باشنیدن این پیشنهاد اورا از زندان رها ساخت واونیزکوفه رابه قصد مکه ترك گفت ودرآنجا به مدت شش سال به تدریس حدیث وفقه پرداخت وتاوقتیکه سلطنت بني امیه سرنگون نشد، بازنگشت البته این ماجراء درسال 13هجري رخ داده است.[۱۸]

پایمردي امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) دربرابرحاکم مستبدي چون ابن هبیره بیانگرایمان راستین وتصمیم قاطع وي درمبارزه اش برضد حکام جابرواحقاق حق وعدالت بود که آنهمه تحقیرواذیت حکومتیان، نتوانست اورا ازمسیرحق وعدالت وآرمان آزادیخواهي اسلامي دورنماید!

زیرا هواهاي نفساني وخُزَعبلات نمي توانند برابرمردهاي نفس شکن چیره شوند وکاخ معنویت وارزشهاي آنانرا تسخیرنمایند.[۱۹]

دوم: ابوحنیفه و سلطنت عباسیها: پس ازآنکه درسال 132هجري سلطنت امویها سقوط نمود وقدرت بدست عباسیان افتید واولین شاه آنها"ابوالعباس سفاح" به اریکه ي قدرت تکیه زد، امام صاحب باجمعي ازعلماء وارد کوفه گردید وپس ازگفت وشنید خطبه ي را درحضورسفاح ایراد نمود که درآن آمده است: "ستایش خدایي راکه حق رابه نزدیکان پیامبرش برگردانید وجوروظلم را ازمادورکرده وزبان مانرابراي حق بازگردانید، باتوبخاطرامرالله متعال وبه شرط وفاء به پیمانت، بیعت مینماییم".[۲۰]

ابوالعباس نیزباتأیید سخنان امام ابوحنیفه ازاوشان توصیف نمودند. امام صاحب بعدازبیعت باسفاح به مکه ي مکرمه برگشت ووقتیکه آرامش نسبي درشهرهاي عراق برقرارشد، درزمان سلطنت ابوجعفرمنصوردومین خلیفه ي عباسي وارد کوفه شدند وباردیگر به تدریس علوم پرداختند.

درین دوره که باردیگر سلسله ي خون ریزیها شدت یافت وخانواده ي سادات وعلویان هدف تیرهاي انتقام ظالمانه ي منصوریان قرارگرفتند وبهترین فرزندان آنان به ویژه آن ذوات مکرمه که بیشترممتازبودند زیاده ترموردبي رحمي وستم اندیشی قرارگرفتند.[۲۱] حق وعدالت ازهم پاشید وجاي آنرا بي عدالتي ها فراگرفت.

علماء وآنانی که سوزدین در دل داشتند وضعیت را تحمل کرده نتوانستند وبرضد آن عَلم مخالفت را برداشتند.

درین میان امام ابوحنیفه (رحمه الله) درکوفه وامام مالك درمدینه که ازسرشناس ترین علماي وقت بودند درحلقات درسي خویش ازمظالم ونابسامانیهاي روز پرده برمیداشتند، حق را ابرازداشته وخلافت ظالمانه ي منصور راغیر شرعي میدانستند چنانچه امام مالك (رحمه الله) درجواب کسانیکه میگفتند: " ما با منصوربیعت نمودیم" شجاعانه فتوي دادند که "بیعت شما جبري بوده وبیعت جبري اگر باقسم وطلاق زن نیز همراه باشد، بازهم باطل است". این فتوي باعث قطع دست وي ازشانه اش گردید که توسط والي مدینه جعفربن سلیمان اِعمال شد.[۲۲] براي اینکه بانظریات امام

ابوحنیفه (رحمه الله) درباره ي قیام علیه نظام ستمگرخوبترآگاهي حاصل نماییم، بهتراست به قیام محمد بن نفس زکیه نیز گذرمختصري داشته باشیم:

محمد بن عبدالله "محمد نفس زکیه" وبرادرش عبدالله که ازفرزندان امام حسن بن علي ﷺ بودند درسال 145هجري هنگامیکه امام ابوحنیفه به اوج نفوذ ورسوخ رسیده بود علیه منصورقیام نمودند.

این نهضت از زمان بني امیه مشغول فعالیت بود، حتي زماني شخص منصورباتعداد کثیري ازمردم که درصدد قیام وشورش علیه سلطنت اموي بودند، بدست نفس زکیه بیعت کرد.[۲۳]

با تأسیس سلطنت عباسي، اینها دعوت شانرا بطور زیرزمیني گسترش مي دادند، داعیان آنها درخرسان، الجزایر، ري، طبرستان، یمن وافریقاي شمالي پ خش شدند، نفس زکیه مرکزخودرا درحجازتأسیس کرد، برادرش شهربصره رادرعراق به عنوان مرکزدعوت خوداعلام داشت، درکوفه نیزبقول ابن اثیر، یکصدهزارشمشیرزن به حمایت ازوي آماده ي قیام بودند. [۲۴]

منصور ازین حرکت آگاهي داشت وازآن احساس خطرمیکرد زیرا دعوت نفس زکیه متوازي با دعوتي پیش مي رفت که منتج به روي کارآمدن دولت عباسي شده بود وسازمان وي کمترازسازمان دعوت عباسي نبود. به همین علت منصور چندین سال ب خاطرازبین بردن وشکستن آن دعوت میکوشید وبراي سرکوب ساختن وي اقدامات شدیدي اتخاذ کرده بود. هنگامیکه در رجب 45هجري نفس زکیه عملاً ازمدینه قیام خودرا شروع کرد، منصور درحال اضراب شدید، نوسازي بغداد رابه قصد کوفه ترك گفت وتا پایان این نهضت بیم داشت که آیا سلطنت اوباقي خواهد ماند یاخیر، بسا اوقات حواسش مختل مي شد ومیگفت:" به خدا نمي دانم چه کاري کنم" اطلاعات سقوط ازبصره، فارس، اهواز، واسط، مداین وسواد پي درپي مي آید وازهمه ي اطراف خطربغاوت وخیزش درپیش است دوماه کامل یك دست لباس به تن داشت، بربسترنمي خوابید، اگرتمام شب را بالاي مصلي سپري کرد.[۲۵] براي فرار ازکوفه

اسپهاي تيزگامي را آماده نگهداشته بود، اگر بخت باوي ياري نميكرد، اين نهضت سلطنت او ودودمان عباسي را سرنگون مي ساخت.[۲۶]

عكس العمل امام ابوحنيفه (رحمه الله) به ارتباط قيام محمد نفس زكيه كاملاً روشن بود چون ايشان باشوروهلهله، صريحاً ازآن حمايت وپشتيباني نموده ومردم را به حمايت زكيه وابراهيم فراميخواند وتشويق به بيعت مي نمود. وي قيام با ابراهيم را باثوابي 50 يا70 برابرحج نفلي قرارداد.[۲۷]

وبه شخصي بنام ابواسحق الفزاري گفت: برادرت كه ازابراهيم حمايت ميكند اين عملش نسبت به جهاد توباكفار افضل تراست.[۲۸] مفهوم صريح اين اقوال عبارتند ازينكه به عقيده امام، سعي وكوشش براي بيرون كشيدن نظام داخلي جامعه ازتسلط قيادت منحرف نسبت به نبرد وستيز با كفار خارجي فضيلت بيشتردارد.[۲۹]

وازسوي ديگرامام راعقيده برآن بود كه برپا نمودن خلافت به شيوه ي خلفاي راشدين وجيبه ي هرفرد به ويژه علماي دين كه قيادت ديني جامعه را به عهده دارند، ميباشد.

بايد اذعان نمود كه درمسئله ي قيام، امام ابوحنيفه (رحمه الله) تنها نبود بلكه سايرامامان واكابراهل دين همفكر وهمنظروي بودند واين چيزيست كه ابوبكرصديق رضي الله عنه دراولين خطبه اش پس ازاحراز خلافت فرمودند:" ازمن اطاعت كنيد تا وقتيكه من ازپروردگاروپيامبرش اطاعت كنم اگرمن ازخداوند وپيامبرش نافرماني كردم، اطاعتي ازمن برشمانيست.[۳۰]

حضرت عمرفاروق رضي الله عنه فرموده اند: (كسيكه بدون مشوره ي مسلمانان باشخصي بيعت كند، اخذ كننده ي بيعت، هم خود وهم كسي-راكه به وي بيعت داده است، فريفته است وخودراخودبسوي مرگ مي كشاند.[۳۱] قيام امام حسين رضي الله عنه دربرابريزيد كه برخلاف روش اسلامي تعيين شده بود، ازسوي هيچ كدام ازاصحاب كرام وفقهاي موجود آن وقت حرام تلقي نشد بلكه آنانيكه ويرا ازقيام بازميداشتند دليل ايشان اين بود كه آنان مردم عراق را قابل اعتماد وثابت قدم نمي

دانستند ازینروبه آنجناب میگفتند: شما درقیام خویش موفق نخواهید شد وخودرا به مخاطره مي اندازید.

روي این علت است که امام ابوحنیفه (رحمه الله) فرموده اند:" قیام علیه حکومت فاسد وناجایزنیست، اما قبل ازین اقدام باید بررسي شود که بعد از سرنگون شدن نظام فاسد، امکانات استقرار یك نظام صالحي وجود دارد یاخیر؟ لذا زمانیکه زید بن علي درعهد اموي ومحمد نفس زکیه درعهد عباسي به قیام زدند، چون آنان اشخاص مورد پسند امام بودند، حقانیت واهلیت شان نیزملموس بود، ازآنان حمایت نمود.

به اساس حمایت امام ابوحنیفه (رحمه الله) ازقیام محمد نفس زکیه وبرادرش ابراهیم وجلوگیري حسن بن قحطبه سپه سالار منصور(که بدست امام توبه نموده بود) ازجنگ باآنان، در دل منصورنسبت به امام صاحب بدبیني ایجاد شد وبهانه ي رابکاربرد وازوي تقاضانمود تاپست قضاء را بپذیرد، چون امام ازپذیرش آن بطورمکررمعذرت خواست، منصورویرا شلاق هازد وبه زندان انداخت تاآنکه درآنجا به شهادت رسید وبه این ترتیب طبق حدیث: "أَلا إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ".[۳۲] با اظهار کلمه ي حق دربرابرزورگویان ستمگر درجه ي جهاد وشهادت رادربهترین شکل آن صاحب شد.

روحش شاد باد

پیشنهادات:

از آنجاییکه امام ابوحنیفه (رحمه الله) یکی از امامان حقگو و ثابت قدم بود و در برابر حکام زورمند عصرش ابرو خم نکرد و از اظهار کملۀ حق نهراسید، بایست درین عرصه به نقش قدم وی گام برداشت و جهت اصلاح حکام دست بکارشد.

در پیشگاه الله متعال راعی و رعیت جوابگو هستند تا اگر یکی به بیراهه می رود دیگری ویرا به راه راست رهنمون شود تا بدینوسیله همگی از ورطۀ هلاکت نجات یابند.

بهتری امت رسول الله (ﷺ) اینست که شرعاً اجازه ندارند که در مقابل نابسمانیهای اجتماعی و سیاسی سکوت اختیار نمایند بلکه وجیبه دارند تا با استفاده از روشهای مختلف برای زدودن غبارهای فساد و بی عدالتی از جامعه دست بکار شوند

مآخذ:

ابوزهره، محمد، ابوحنيفه حياته- وعصره – آراؤه وفقهه، ص: 80، دارالفكرالعربي، مصر

مودودي، ابوالأعلي، خلافت وملوكيت، ص: 152-154، بنگاه انتشارات ميوند، كابل، 1385.

ابن قتيبه، عيون الأخبار، ج: 2، ص: 61، چاپ اول، مطبعه دارالكتب مصر، 1347ه.

توكلي، محمد رؤف، چهارامام اهل سنت وجماعت، ص: 60، چاپ: هفتم، انتشارات توكلي، ايران، 1384ش.

ابوحنيفه، حياته – عصره - ، ص: 4.

ابوبكرالجصاص، أحكام القرآن، ج: 1، ص: 81، مطبعه بهيه، مصر، قاهره، 1347ش.

همان اثر، ج: 1، ص: 81.

طبري، تاريخ الأمم والملوك، ج: 5، ص: 482-505، المطبعة الإستقامة، مصر، قاهره، 1939.

احكام القرآن، ج: 1، ص: 81.

مكي، الموفق، مناقب الإمام أعظم أبي حنيفه ، ج: 1، ص: 260، دائرة المعارف حيدرآباد، 1321ه- ق.

همان اثر، ج: 1، ص: 260.

تاريخ الأمم والملوك، ج: 5، ص: 478و491.

خلافت وملوكيت، ص: 239-240.

ابـلاغ، عنايـت اللـه، امـام اعظـم ابوحنيفـه ونظريـات آنهادرعقيـدت اسـلامي، ج: 1، ص: 409، مـترجمان: فضـل مـن اللـه فضـلي، ومحمـدحنيف حنيـف بلخـي، مؤسسـه علمـي دارالمعرفـة، چـاپ: چهـارم، پشـاور، 1378ش.

مناقب الإمام اعظم أبي حنيفه ، ج: 2، ص: 100.

خلافت وملوكيت، ص: 230-231.

تحفة الأمان في سيرة النعمان، ص: 64، مترجم: برهان الدين كشككي، كابل- افغانستان.

سـيوطي، أبي الفضـل جلال الـدين عبـدال(رحمه الله)مـن، تبيـيض الصـحيفة في مناقـب أبي حنيفـه، ص: 23، تعليق: ازمخمد عاشق الهي البرني، المدينة المنورة، 1404ق.

19- امامان اهل سنت، ص: 166.

20- ابوحنيفه حياته وعصره...، ص: 35،.

21- تحفة الأمان في سيرة النعمان، ص: 65.

22- البدايـة والنهايـة، ج: 1،ص: 84، مطبعـة السـعاد،ة. – مقدمـه ي ابـن خلـدون، ج: 3، ص: 191، مطبعـه مصطفي محمد، مصر.

- طبري، تاريخ الأمم والملوك، ج: 6، ص: 155-156. 23

24- ابـن الأثـير، كامـل في التـاريخ، ج: 5، ص: 18، ادارة الطباعـة المنيريـة، مصرـ، 1356ه- ق. - تحفـة الأمان في سيرة النعمان، ص: 66.

25- تاريخ الأمم والملوك، ج: 6، ص: 155-163.

26 يافعي، مراة الجنان وعبرة اليقظان، ج: 1، ص: 299. – دائرة المعارف حيدرآباد، 1337ه ق.

27- الكـردري، ابـن البـزار، مناقـب الإمـام أبي حنيفـة، ج: 2، ص: 72، - مـكي، مناقـب الإمـام أبي حنيفه، ج: 2، ص: 84.

أحكام القرآن، ج: 2، ص: 81.

خلافت وملوكيت، ص: 242.

ابن هشام، سيرة ابن هشام، ج: 4، 311. - البداية والنهاية، ج: 5، ص: 248.

31- بخـاري، محمـد بـن اسـمعيل، صـحيح البخـاري، كتـاب المحـاربين، بـاب ر جم الحـبلي مـن الزنـا، ص: 44.

نسايي، سنن النسايي، باب فضل من تكلم بالحق عندسلطان جائر، ج: 1، ص: 34. 32-

33- الموصـلي، أحمـد بـن عـلي بـن المثنـى أبـو يعـلى الموصـلي التميمـي، مسـند أبي يعـلى الموصـلي، ج: مسندأبي سعيد الخدري، ج: 2 ، ص: 32 . http://www.ahlalhdeeth.com

فصل یازدهم

په اسلام کې د چارواکو او ولس تر منځ اړیکې

او د امام ابو حنیفه (رحمه الله) ځانګړی نظر

دکتور شیر علي ظریفي د تعلیمی نصاب مشر

انسان یو ټولنیز ژوی دی، چې د خپلو هم مثله وګړو سره، د اړتیا له مخې، ټولنیزې او مادي اړیکې لري، خپلوي او راشه درشه ورسره لري او د اړتیا وړ توکي او خدمتونه ورسره تبادله کوي، نو هېڅوک له نورو اشخاصو سره له اړیکو بې حاجته نه دی، که دا اړیکې له پیښیدو ړ ځوا، د اصولو او قوانینو پر بنسټ تنظیم نه شي او بیا د دې اصولو د اجراء لپاره یوه ډله چارواکي او اداري جوړښتونه شتون ونه لري، څو بې په خوښه او ناخوښه په خلکو پلي کړي، نو د وګړو تر منځ نه حل کیدونکي جنجالونه رامنځ ته کیږي، چې د هر ډول معنوي او مادي بد مرغیو لامل ګرځي. له همدې کبله د بشر راپاته تاریخ پر دې ګواه دی، چې په دیني او طاغوتي دواړو نظامونو کې د انسانانو د ټولنیزو کړو وړو د تنظیم احکام او قوانین موجود وو او هیڅ داسې تمدن نه دی تیر شوی چې د وګړو تر منځ دې بې، منل شوي اصول نه وي او د هغو اصولو د پلي کولو لپاره دې چارواکي او اداري جوړښتونه، نه وي لرلي. الله تعالی د وګړو د لارښوونې او نیکمرغۍ د خوندي کولو لپاره په هر قوم کې استازي را استولي، چې انسانان بې په خپل منځي چلن او له خپل خالق سره په اړیکو پوهولي، په لومړي سر کې پیغمبرانو د دې اصولو د پلي کولو او اجرا دنده په غاړه درلوده او د هغوی له رحلت څخه وروسته

د دوی امتیانو د دوی په لاره دا چاره تر سره کوله. په بشري تاریخ کې تر ټولو وړ او غوره چارواکي پیغمبران وو او له دوی وروسته یې غوره پیروانو هم د ټولنې د نظم چارې پر غاړه لرلې دي.

ابراهیم، یوسف، موسی، داود، سلیمان او محمد (ﷺ) د انبیاوو له جملې څخه ستر چارواکي او د خپلو امتونو حاکمان تیر شوي دي او همدا ډول د طاغوتي نظامونو په بېلګه کې د نمرود، فرعون، قیصر، کسرى، او اوسني شرقي او غربي نظامونه یادولی شو، چې قوانین او سیاسي جوړښتونه یې لرل او لري یې.

د موضوع بیان ته اړتیا

د ۱۳۵۷ لمریز کال د ثور د اومې نېټې خونړۍ کودتا وروسته د افغانستان خلک د اسلام د مقدس دین د ښوونو په پیروۍ له خپل سري او ولس دښمنه کمونستي نظام سره په هیواد کې د ننه په مقابله کې پاته شول او د خپل سرو زورواکو خلقي چارواکو، عصیان یې خپله دنده ګڼله او ډیرو نورو هیوادوالو له هیواد څخه بهر د هجرت په چاپیریال کې د بې وطنۍ ژوند تیراوه، نو د چارواکو اطاعت ورسره مطرح نه وو، له دې حالت څخه په اغیز، اوس مهال له عامو او حتی له ډیرو مثقفو او څه نا څه پوهو خلکو څخه داسې تصرفات او نظرونه لیدل او اوریدل کیږي چې د اولوالامر اطاعت د دین برخه او شرعي تکلیف نه ګڼي، له دریځونو یې داسې ښکاري ته به وایې چې د دوی له نظره د چارواکو اطاعت او معصیت نه یوازې غیر دیني، بلکې سلیقوي عمل دی، شرعي حیثیت یې هیڅ په نظر کې نه نیسي.

له همدې کبله اوس مهال ډیره اړینه ده، چې د حاکمانو او رعیت تر منځ د اړیکو او متقابلو حقوقو موضوع د شرعي نصوصو او فقهي معتبرو مذاهبو په رڼا کې مطرح شي، څو د دې مهمې موضوع په هکله د لوستونکو او پوښتونکو سوالونه تر یوه بریده ځواب شي.

په دې مقاله کې به د چارواکو د اطاعت په هکله شرعي نصوص او د مذاهبو نظریات، د چارواکو تعریف، د چارواکو د مخالفت صورتونه او احکام په لنډه توګه بیان شي.

څرنګه چې زمونږ په پخوانو مجتهدینو کې د امام ابو حنیفه (رحمه الله) د نورو علماوو په پرتله ځانګړی نظر وو، د فاسق حاکمیت ضرورت ګڼي، او نمونه وي توګه یې مشروع نه ګڼي، نو مونږ به د بحث په اوږدو کې، د حنفی علماوو نظر په عامه توګه او د امام صاحب نظر په ځانګړې توګه په مفصله توګه بیانوو.

د چارواکو د اطاعت په هکله شرعي نصوص

الله تعالی فرمايي: {يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا } [النساء: 59] اې مؤمنانو! د الله اطاعت کوئ او د رسول او ستاسو د چارواکو اطاعت کوئ، که په کوم شي کې سره وران شوئ نو الله او رسول ته یې ورګرځوئ، که په الله او وروستۍ ورځ باور لرئ، دا غوره ده او ښه پایله لري.

ابو هريرة رضي الله عنه له رسول الله (ﷺ) څخه روایت کړي: (من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن يطع الأمير فقد أطاعني ومن يعص الأمير فقد عصاني وإنما الإمام جنة يقاتل من ورائه ويتقى به فإن أمر بتقوى الله وعدل فإن له بذلك أجرا وإن قال بغيره فإن عليه منه) [1].

ژباړه: چا چې زما اطاعت وکړ نو د الله اطاعت یې کړی او چا چې زما نافرماني وکړه نو د الله نافرماني یې کړې او چا چې د امیر اطاعت وکړ نو زما اطاعت یې کړی او چا چې د امیر معصیت وکړ نو زما معصیت یې کړی، امام خو یواځې یو ډال دی چې تر شا یې جګړه کیږي او ځان ورباندې ساتل کیږي، که د الله په تقوا یې امر کاوو او عدل یې وکړ، نو په هغه اجر ورکول کیږي او که بل څه یې ویل، نو هغه په ده دي.

له ابن عمر رضي الله عنهما څخه روایت دی، چې رسول الله (ﷺ) فرمایلي: (السمع والطاعة حق ما لم يؤمر بالمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة)[2]

1 - صحيح البخاري د طوق النجاة چاپ 4 ټوک 50 مخ.

2 - صحيح البخاري- طوق النجاة 4 ټوک 50 مخ.

ژباړه: اوریدل او منل حق او لازم دي تر هغه پورې چې چا ته د ناروا امر نه وي شوی، کله چې د ناروا امر ورته وشو نو نه اوریدل شته او نه منل.

له عباده بن صامت رضي الله عنه ځ ځه روایت دی: (بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا وأن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان) [1]

ژباړه: موږ له رسول الله (ﷺ) سره په اوریدلو او منلو تړون وکړ، په لیوالتیا او ناخوښۍ کې، په سختۍ او آسانۍ کې او په موږ باندې د بل چا د غوره کولو په صورت کې او دا چې له چارواکو سره به په چارو کې شخړه نه کوو، خو که ښکاره کفر مو ولیده، له تاسو سره د هغه په هکله له الله تعالی ځ ځه ښکاره دلیل وو(نو بیا شخړه کول په کار دي).

نووي (رحمه الله) ښکاره کفر په معاصي او ګناهونو سره شرحه کړی، نو د ده په نزد عملي کفر مراد دی نه عقیدوي کفر [2]. همدار راز انسرضي الله عنهله رسول الله (ﷺ) ځ ځه روایت کړی، چې هغه مبارک فرمایلي: (اسمعوا وأطيعوا وإن استعمل عليكم عبد حبشي كأن رأسه زبيبة) [3]

ژباړه: واورئ او ومنئ که څه هم په تاسو یو حبشي مرېي وټاکل شي، چې سر یې د ممیز په څېر (تور، یا وړوکی) وي. له ابو ذر رضي الله عنه ځ ځه روایت دی: (إن خليلي أوصاني أن أسمع وأطيع وإن كان عبدا حبشيا مجدع الأطراف) [4]

ژباړه: بیشکه زما ګران دوست امر راته کړی چې واورم او ومنم، که څه هم (زما امیر) بې لاسو او بې پښو حبشي مرېی وي.

---

1 - متفق عليه صحيح البخاري- طوق النجاة چاپ: 9 ټوک 47 مخ، صحيح مسلم - عبد الباقي: 3 ټوک 1470 مخ.

2 - نووي د مسلم په ش(رحمه الله)ه کې وايي: والمراد بالكفر هنا المعاصي ومعنى عندكم من الله فيه برهان أي تعلمونه من دين الله تعالى ومعنى الحديث لا تنازعوا ولاة الأمور في ولايتهم ولا تعترضوا عليهم إلا أن تروا منهم منكرا محققا تعلمونه من قواعد الإسلام، فإذا رأيتم ذلك فأنكروه عليهم وقولوا بالحق حيث ما كنتم. (شرح النووي على مسلم 12 ټوک 229 مخ).

3 - صحيح البخاري- طوق النجاة چاپ: 9 ټوک 62 مخ.

٦ - صحيح مسلم د بيت الأفكار الدولية چاپ ٧٦٨ مخ، د حديث شميره: ١٨٣٧.

ابـن عبـاس رضي اللـه عـنهما لـه رسـول اللـه (ﷺ) څـه روايـت کـړی، چـې فرمـايلي بـې دي: (مـن رأى مـن أمـيره شـيئا يكرهـه فليصـبر عليـه فإنـه مـن فـارق الجماعـة شـبرا فـمات إلا مات ميتة جاهلية) [1]

ژباړه: چـا چـې لـه خپـل امير څـه نـاوړه کـار وليـد، نـو صـبر دې وکـړي، ځکـه څـوک چـې له ټولي څـه يـوه لويشـت هـم جـلا او مـړ شـو، نـو هـرو مـرو د جاهليـت پـه مـرګ مـړ شـوی دی. د اولـو الامـر پـه اطاعـت کـې نـور هـم ډيـر احاديـث روايـت شـوي، چـې پـه پورتنيـو احاديثو د بيلګې په توګه بسنه کوو.

د چارواکو د اطاعت حکم

پـه هغـو چـارو کـې چـې معصـيت نـه وي، د چـارواکو اطاعـت، د اسـلام پوهـانو، واجـب ګڼلـی او پـه معصـيت کـې اطاعـت نـاروا دی، ابـن عابـدين پـه رد المحتـار کـې يـو مطلـب راوړی: «مطلـب طاعـة أولي الأمـر واجبـة» [2] او لـه علـماوو بـې نقـل کـړي چـې لـه معصـيت نه پرته په نورو چارو کې د اولو الامر اطاعت واجب دی.

نـووي (رحمه الله) د مسـلم پـه شرحـه کـې وايـي: (أجمـع العلـماء عـلى وجوبهـا في غـير معصية وعلى تحريمها في المعصية) [3]

ژباړه: په روا کـې د امـام د اطاعـت پـه وجـوب او پـه نـاروا کـې بـې پـه تحـريم علـماوو اجـماع کړې ده.

د چارواکو تعريف

لکـه لـه پورتـه نصوصـو چـې څرګنـديږي چـارواکي د سـياسي واک خاونـدان دي، چـې پـه سر کـې بـې جمهـور ريـيس، يـا پادشـاه، يـا امير المـؤمنين دی، پـه اسـلامي فقـه کـې دې منصـب تـه «امامـة کـبرٰی» ويـل کيـږي او ورپسـې د دوی مرسـتيالان او نـور ټاکـل شـوي اشـخاص لکـه وزيـران، قاضـيان، او ملکـي او نظـامی مـوظفين دي، چـې د دولتـي چـارو هـره

---

۷ - متفق عليه، صحيح البخاري: صحيح البخاري- طوق النجاة ۹ ټوک ۴۷ مخ، صحيح مسلم د حديث شميره ۱۸۴۹.

2 - حاشية ابن عابدين: 7 ټوک 53 مخ.

3 - شرح النووي على مسلم 12 ټوک 222 مخ.

برخه ورسپارل شوې وي، هغوی ټول په ورسپارل شویو برخو کې د چارواکو حیثیت لري، او اطاعت کول یې لازم دي. حصفکي په الدر المختار کې وایي: (الإمامة هي صغرى وكبرى فالكبرى استحقاق تصرف عام على الأنام ... ويشترط كونه مسلماً حراً ذكراً عاقلاً بالغاً قادراً قرشياً) [1] امامت وړوکی او ستر دی، ستر یې په خلکو باندې د عامې واکمنۍ درلودل دي... شرط یې دا دی چې امام به مسلمان، اصیل، نارینه، عاقل، بالغ، پیاوړی او قریشی وي[2].

د چارواکو د ټاکلو حکم

د چارواکو ټاکل تر ټولو مهم فرض ګڼل شوي، آن تر دې چې اصحابو ﷺ د پیغمبرﷺ دفن د امام له ټاکلو وروسته کړ، لومړی مسلمانانو ابوبکرصدیقﷺ د خپل امیر په توګه وټاکه، بیا یې د رسول الله ﷺ په دفن لاس پورې کړ. په در المختار کې راغلي: (ونصبه أهم الواجبات فلذا قدموه على دفن صاحب المعجزات) [3] او د امام ټاکل تر ټولو واجباتو مهم واجب دی، له همدې کبله د امام ټاکل صحابه وو د معجزاتو د خاوند له دفن څخه مخکې کړل.

د چارواکو ټاکل، څارنه، او ګوښه کول

په اسلام کې له حکومت او واکمنۍ څخه موخه د ټولنیزو فرایضو په ځای کول دي، ځینې خلک د دې لپاره په نورو واکمن کیږي څو امنیت خوندي شي، عدالت تامین شي، علم عام او د جهل تیاره ورکه شي، د ټولنې اړتیاوې د صحت، لارو، ودانیو او

1 - رد المحتار: 1ټوک 548 مخ.

2 - جمهور علما د قریشي توب صفت د ستر امامت لپاره شرط ګڼي، ځکه رسول الله ﷺ فرمایلي: (الأئمة من قريش) امامان له قریشو څخه دي، ځینو نورو بیا دا حکم معلول ګڼلی، وایي: په هغه زمانه کې په قریشو کې عصبیت او غلبه (یو موټی والی او په نورو برلاسي) وه، نو که په نورو زمانو او ځایو کې، که په نورو خلکو کې همدا دوه صفتونه موجود شي، د امامت شرط پکې پوره کیږي. ابن خلدون په مقدمه کې وایي: (فإذا ثبت أن اشتراط القرشية إنما هو لدفع التنازع بما كان لهم من العصبية والغلب، وعلمنا أن الشارع لا يخص الأحكام بجيل ولا عصر ولا أمة، علمنا أن ذلك إنما هو من الكفاية، فرددناه إليها، وطردنا العلة المشتملة على المقصود من القرشية، وهي وجود العصبية، فاشترطنا في القائم بأمور المسلمين أن يكون من قوم أولي عصبية قوية غالبة على من معها لعصرها، ليستتبعوا من سواهم وتجتمع الكلمة على حسن الحماية (مقدمة ابن خلدون: ۲۱۷ مخ)

3 - الدر المختار ۱ټوک ۷۵ مخ.

صنعت په هکله پوره شي، لنډه دا چې په هیواد کې د وزارتونو او ریاستونو او آن د هر دولتي پوست په اندازه ټولنیز فرایض شته چې باید هغه تر سره شي.

دا ټولنیز فرایض د قرآنی نصوصو او نبوي احادیثو له مخې د ټول امت دنده ده، تر سره کول ېې ځانګړي خیل یا ټبر ته او یا ځانګړي قشر او طبقې ته نه دي سپارل شوي، په قرآن کې خطاب په «یا أیها اللذین آمنوا» سره راغلی او د اوامرو صیغې هم عامې وي، نو ټول خلک د دین په تطبیق او اقامه مکلف دي.

د دې لپاره چې دا ټولنیز (کفایي) فرایض په سمه توګه تر سره شي، د رسول الله ﷺ او صحابه کرامو (رضي الله عنهم) په پیروۍ خلک راپاڅیږي او د اجراآتو صلاحیت یوه شخص ته د مشر او امام په توګه سپاري، بیعت ورسره کوي، په ده د الله تعالی د اطاعت او په ځانونو د ده د اطاعت شرطونه ږدي او په ګډه سره ټولنیز فرایض په ځای کوي.

امام په ورسپارل شویو صلاحیتونو او کارونو کې د خلکو نایب او قایم مقام دی، الله تعالی نه دی ټاکلی، ځکه یواځې پیغمبران مصطفین اخیار او د الله له خوا ټاکل شوي بندګان دي، امامان د خلکو له خوا ټاکل کیږي او د بیعت همدا معنا ده، نو نایب باید په خپلو چارو کې د اصل خوښې او رضا ته پاملرنه وکړي، وکیل هیڅ وخت نشي کولی د موکل له فرمایشونو سرغړونه وکړي، همداسې امام په خپلو ټولو چارو کې د رعیت تر څارنې لاندې دی او د شورا لازمي کول همدا معنا لري، الله تعالی فرمایي: {وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ} [آل عمران: 159] ژباړه: په چارو کې مشوره ورسره کوه.

څرنګه چې په کفایي فرایضو سره امت اصلي مکلف او امام ېې نایب او وکیل دی، نو د امام عزلول هم د امت حق دی، ځکه وکیل او نایب بادار نه، بلکې خدمتګار وي او که د بیعت په بندونو ېې عمل ونکړ، امت وغوښتل چې عزل ېې کړي، نو دا د دوی صلاحیت دی.

په اسلام کې له امارت څخه د پورته بیان په خلاف سوء استفاده کول، په خلکو باندې بادار جوړیدل، واکمني میراثي ګرځول، یا په واکمنۍ خیټه اچول، په یوه ټبر کې ېې یو بل ته سپارل، دا ټول اسلامي غوره صورتونه نه دي، بلکې دا له قیصر او کسرا څخه

راپاته لاري دي، په اسلام کې د ضرورت پر بنسټ تحمیل کیږي، خو اسلام د مروجو پادشاهیو د نړولو لپاره راغلی وو، نه د هغو د ترویج او استحکام لپاره.
پورته موضوع به د مقالې په راتلونکو مطالبو کې ښه ښکاره شي.

د چارواکو د اطاعت سیمه

اطاعت په روا چارو کې لازم دی، په نارواو کې اطاعت جواز نلري.
له علي -رضي الله عنه - څ ښه روایت دی [1] چې رسول الله (ﷺ) د مجاهدینو یوه ډله ولیږله او د انصارو څ ښه یې یو سړی امیر ورته وټاکه، امر یې ورته وکړ چې خبره یې واوري او یې مني، افرادو خپل امیر په یو څه کې په غصه کړ، نو وېې ویل: ماته خس راټول کړئ! افرادو خس راټول کړل، بیا یې وویل: اور راته بل کړئ! نو اور یې ورته بل کړ، بیا یې وویل: آیا تاسو ته رسول الله (ﷺ) امر نه دی کړی، چې زما خبره به اورئ او اطاعت به مې کوئ؟ دوی وویل: هو کړی یې دی، نو یې ورته وویل: اور ته ځانونه واچوئ.
دوی یو بل ته سره وکتل او وېې ویل: موږ خو رسول الله - ﷺ- ته یوازې له اور څ ښه ورتښتیدلي وو، دوی په همدې حالت کې وو، چې د امیر غضب سوړ شو او اور مړ شو، کله چې راوګرځیدل، رسول الله (ﷺ) ته یې پیښه یاده کړه، هغه وویل: که مو اور ته ځانونه اچولي وای، نو ورځ ښه وتلي به نه وای، اطاعت یوازې په سمو (منل شویو او روا) چارو کې دی.

روا چارې چې اطاعت پکې فرض دی، په دوو برخو ویشل کیږي:

1 - عن علي قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليهم رجلا من الأنصار وأمرهم أن يسمعوا له ويطيعوا فأغضبوه في شيء فقال: اجمعوا لي حطبا، فجمعوا له، ثم قال: أوقدوا نارا، فأوقدوا، ثم قال: ألم يأمركم رسول الله صلى الله عليه وسلم أن تسمعوا لي وتطيعوا؟ قالوا: بلى، قال: فادخلوها، قال: فنظر بعضهم إلى بعض، فقالوا: إنما فررنا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من النار، فكانوا كذلك وسكن غضبه وطفئت النار فلما رجعوا ذكروا ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال لو دخلوها ما خرجوا منها إنما الطاعة في المعروف. متفق عليه، واللفظ لمسلم، صحيح البخاري- د طوق النجاة چاپ ۹ ټوک ٦٣ مخ. صحيح مسلم ۱۸۴۰ مه ګڼه حديث.

لومړی - هغه چارې چې د شریعت غوښتنه وي، لکه فرض، واجب، او مندوب په مأموراتو کې او حرام او مکروه په منهیاتو کې، کله یې چې امام هم غوښتنه وکړي، نو د امام په امر سره د شریعت غوښتنه مؤکده کیږي، او منل یې نور هم لازمیږي.

ځکه کیدای شي یوازې له شرعي زاویې څ ځه د غوښتنې منل اجتهادي او اختلافي وي، ځینو فقهاوو لازمه او ځینو نورو غیر لازمه ګڼلي وي، چې مکلف ته په دې صورت کې دوه خیارونه (عمل او ترک) ثابتیږي، خو کله چې په همدې صورت کې د اولو الامر حکم رامنځ ته شي، هماغه یو خیار - چې د اولو الامر اطاعت دی - لازم ګرځي، ځکه په اجتهادي امورو کې د اولو الامر اطاعت اختلاف له منځه وړي.

د چارواکو اطاعت د ژوند په ټولو برخو کې لازم دی، په معاملاتو، جنایاتو او اداري چارو کې خو قوانین صادر شوي، آن په عباداتو کې هم په اجتهادي مسائلو کې د چارواکو اطاعت لازم دی، په اخترونو کې په هر رکعت کې له ابن مسعود - رضی الله عنه - څ ځه درې درې او له ابن عباس - رضی الله عنه - څ ځه پنځه پنځه زیات تکبیرونه روایت شوي، حنفي امامانو (ابوحنیفه، ابو یوسف او محمد (رحمه الله) د ابن مسعود په روایت تکیه کړې، خو له صاحبینو څ ځه په پنځه پنځه تکبیرونو هم عمل کول روایت شوي.

ابن عابدین شامی د دې روایت په تعلیل کې وایي: (تجب طاعة الإمام فيما ليس بمعصية قال في الظهيرية: وهو تأويل ما روي عن أبي يوسف ومحمد فإنهما فعلا ذلك لأن هارون أمرهما أن يكبرا بتكبير جده، ففعلا ذلك امتثالا له لا مذهباً واعتقاداً) [1] د امام اطاعت په هغه څه کې چې معصیت نه وي واجب دی، په ظهیریه فتاوا کې یې ویلي: دا د ابو یوسف او محمد څ ځه د روایت شوي عمل تاویل دی، دوی (پنځه پنځه زوائد تکبیرونه) اجرا کړي، ځکه هارون دوی ته امر کړی وو چې د ده د نیکه په

1 - حاشية ابن عابدين 2 ټوک 172مخ.

توګه تکبیرونه دې ووایي، نو دوی د هغه د امر د منلو لپاره دا کار تر سره کړ، نه دا چې د دوی دا مذهب او باور و.

ابن عابدین په بل ځای کې وایي: (إذا أمر الإمام بالصيام في غير الأيام المنهية وجب لما قدمناه في باب العيد من أن طاعة الإمام فيما ليس بمعصية واجبة) (1) کله چې امام په غیر منهی (هغه چې روژه پکې منعه نه ده) ورځو کې د روژې امر وکړي، روژه واجبیږي، لکه چې مخکې مو د اختر په باب کې بیان کړل: په هغو چارو کې چې معصیت نه وي د امام اطاعت واجب دی.

دویم - هغه چارې چې شریعت مباح ګڼلې وي، لکه مختلف ډول خوراکونه، پوښاکونه او مباح معاملات، په دې هکله د اولو الامر په حکم سره په مباحو کې قید رامنځ ته کیږي، که اولو الامر امر پرې وکړي نو مباحات واجب ګرځي او که نهې ورځ ته وکړي، نو بیا حرام ګرځي، په مباحو کې د چارواکو امر او نهې ته د حرامو تحلیل یا د حلالو تحریم نه ویل کیږي، بلکې دې ته د مباحو تقیید وایي، له شرعي احکامو سره ېې توپیر په دې کې دی چې شرعي احکام مؤبد وي او د اولو الامر د امر او نهې په واسطه د مباحو تقیید مؤقت وي، اولو الامر کولی شي، بیرته خپله غوښتنه باطله کړي او یا له ده وروسته بل چارواکی هغې ته د پای ټکی کیږدي[2].

د مباحو د تقیید بیلګه د امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضي الله تعالی عنه عمل دی چې په اونۍ کې ېې دوې ورځې د غوښو په پلورلو بندیز لګولی و، تر څو په نورو ورځو کې غوښې ډیرې او ارزانه شي. او همدا راز ېې یو وخت، د مجاهدینو لپاره د اهل کتابو ښځو نکاح منعه کړې وه، تر څو مسلمانې ښځې بې میړه پاته نه شي.

د امیر د دواړه ډوله اطاعت په هکله ابن نجیم (رحمه الله) وایي: (لِأَنَّ طَاعَةَ الْإِمَامِ فِيمَا لَيْسَ بِمَعْصِيَةٍ فَرْضٌ فَكَيْفَ فِيمَا هو طَاعَةٌ) [3] ځکه د امام اطاعت په هغو چارو کې چې

1 - حاشية ابن عابدين، ۲ ټوک ۱۸۵ مخ.

2 - ابن عابدين وايي: أمر الخليفة لا يبقى بعد موته، ... وبنى عليه أنه لو نهى عن سماع الدعوى بعد خمس عشرة سنة لا يبقى نهيه بعد موته. (حاشية ابن عابدين 2 ټوک 172 مخ)

3 - البحر الرائق 5 ټوک 152 مخ. او همداراز دا جمله په بدائع الصنائع ۷ ټوک ۱۴۰ مخ کې هم راغلې.

معصیت نه وي، فرض دی، نو په هغو چارو کې چې د شریعت له مخې اطاعت ګڼل شوې وي، په اولی توګه د امام اطاعت فرض دی.

ژباړه:ځکه د امام اطاعت په هغو چارو کې چې معصیت نه وي، فرض دی، نو په هغو چارو کې چې د شریعت له مخې اطاعت ګڼل شوی وي، په اولی توګه د امام اطاعت فرض دی.

علامه کاساني وايي: (وإذا أمر عليهم يكلفهم طاعة الأمير فيما يأمرهم به وينهاهم عنه، لقول الله تبارك وتعالى {يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم } وقال عليه الصلاة والسلام: اسمعوا وأطيعوا ولو أمر عليكم عبد حبشي- أجدع ما حكم فيكم بكتاب الله تعالى، ولأنه نائب الإمام، وطاعة الإمام لازمة كذا طاعته، لأنها طاعة الإمام إلا أن يأمرهم بمعصية فلا تجوز طاعتهم إياه فيها، لقوله عليه الصلاة والسلام: لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، ولو أمرهم بشيء لا يدرون أينتفعون به أم لا، فينبغي لهم أن يطيعوه فيه إذا لم يعلموا كونه معصية، لأن اتباع الإمام في محل الاجتهاد واجب كاتباع القضاة في مواضع الاجتهاد) [1]

ژباړه: او کله چې امام په یوه ډله امیر وټاکي په امر او نهې کې دې دوی د هغه په اطاعت مکلف کړي، ځکه الله تعالی فرمایلي: {اې مؤمنانو! د الله، رسول او هغو کسانو اطاعت وکړئ چې له تاسې نه د امر خاوندان وي} او رسول الله (ﷺ) فرمایلي: واورئ او ومنئ که څه هم په تاسو یو حبشي- غلام امیر وټاکل شي، چې لاس او پښې یې پرې وي، تر څو چې په تاسو کې د الله په کتاب حکم چلوي او بل دا چې د امام له لوري ټاکل شوی شخص (په ورسپارل شوې دنده کې) د امام مرستیال دی او د امام اطاعت لازم دی، په همدې توګه یې د نائب اطاعت، ځکه دا د امام اطاعت دی، خو که په معصیت یې امر وکړ، بیا یې په همدې معصیت کې اطاعت جائز نه دی، ځکه رسول الله - ﷺ- فرمایلي: د خالق په معصیت کې د مخلوق اطاعت نشته او که په داسې یو کار امر ورته وکړي چې دوی نه پوهیږي چې ګټه ورته لري که نه، نو مناسب

[1] - بدائع الصنائع 7 ټوک 99 مخ.

دا ده چې په هغه کې بې اطاعت وکړي، تر څو چې په معصیت باندې بې پوه نه وي، ځکه د امام اطاعت د اجتهاد په ځای کې واجب دی، لکه په اجتهادي محل کې چې د قاضیانو اتباع واجبه ده.

چارواکي په خپلو دندو کې د ملت په استازیتوب د هغوی د ګټو د خوندي کولو مکلفیت پر غاړه لري او مکلف دی چې له ملت سره په مشورو خپلې دندې تر سره کړي، نو که په خپلو تصرفاتو کې د ملت ګټې پریږدي، خپلې ګټې په نظر کې ونیسي- او یا هم له خلکو سره مشورې ونکړي او استبداد ته مخه کړي، په دې صورتونو کې که د دوی کړنې په ښکاره د شریعت له اصولو سره په ټکر کې وې، نو اطاعت بې لازم نه دی او که د دوی کړنې په اجتهادي ډګر کې وې، شرعي توجیه ولري، نو بیا بې اطاعت لازم دی.

قوانین د چارواکو امر ګڼل کیږي

په اسلامي هیواد کې چې قانوني نظام بې د شریعت احکامو ته پابند وي، د قوانینو هغه برخې چې په شریعت کې معتبره توجیه ولري، له قرآن، سنتو، اجماع او یا قیاس څخه دلیل دلالت پرې وکړي او له معتبرو علماوو څخه د یو چا نظر وي، داسې قوانین ټول د چارواکو امر ګڼل کیږي، اطاعت بې واجب دی.

خو که د قوانینو ځینې برخې د شریعت له متفق علیه احکامو سره مخالفې وي، د امت د مجتهدینو د آراوو په خلاف وي، د داسې قوانینو پیروي لازمه نه ده.

که په قوانینو کې ځینې مواد د ځینو وګړو له نظر سره سم نه وي او یا د ځینو د متبوع امام د نظر په خلاف وي، خو دا مواد د اهل سنت له ځینو نورو مذاهبو سره سمون ولري، په هیواد کې پر میشتو ټولو وګړو بې منل لازم دي. ځکه په اختلافي مواردو کې د امام تایید او امر، اختلاف په مقیده توګه له منځه وړي، خو که په قوانینو کې بل ډول مشروع بدلون راغی بیا د هغه منل لازم وي. او همدا د بدلون امکان د الله تعالی د احکامو او د چارواکو د اوامرو تر منځ د توپیر ستره نښه ده، د الله تعالی اوامر د رسول الله له رحلت څخه وروسته، د الله تعالی په نورو اوامرو نه بدلیږي، ځکه وحې نوره

نشته، نو په شرعي احکامو کې نسخه نه راځي، خو د چارواکو اوامر د هغوی د دریځونو په بدلون بدلیږي.

د چارواکو د مخالفت صورتونه

په قوانینو کې چې د چارواکو اوامر ګڼل کیږي دوه ډوله حکمونه وي: امریه حکمونه او تکمیلیه حکمونه.

د امریه حکمونو او قواعدو موخه د عامه نظم راوستل وي او د هغو ماتول او له پښو لاندې کول په ټولنه کې ګډوډي رامنځ ته کوي، زیان ېې ټولو ته متوجه وي، نو د افرادو تر منځ د امریه قواعدو په خلاف توافق جواز نلري، په داسې مواردو کې اطاعت مطلق دی، استثناء نلري.

تکمیلیه حکمونه او قواعد د افرادو د چارو او عقدونو د تکمیل لپاره وي، د هغو په خلاف عمل کول ګډوډي نه راولي، د ټولنې ګټې په خطر کې نه اچوي، نو که اشخاصو په خپلو معاملاتو کې تشه پریښوده، دا تشه د همدې تکمیلیه حکمونو په واسطه ډکیږي، خو که دوی د هغو حکمونو په خلاف تړون سره وکړ، جواز لري او له اطاعت څخه سرغړونه نه ګڼل کیږي.

د بیلګې په توګه څوک نشي ـ کولای د خپل نفس او د بدن د غړو په هکله له چا سره معامله وکړي، نو د خپل مرګ روا کول، د بډوډو پلورل او د وینې پلورل ناروا دي. او دا امریه حکمونه دي. د هغو په خلاف جوړ جاړی ناروا دی.خو په قانون کې د مبیعې د بېلولو لکه تلل اجوره په بایع او د انتقال لکه تر کوره وړل اجوره ېې په مشتري ده، خو که د پلور په تړون کې د دې حکم په خلاف شرطونه کیښودل شول، جواز لري. ځکه دا تکمیلیه حکمونه دي، امریه نه دي، که په تړون کې یادونه ورڅخه ونه شوه، قانون پلی کیږي او که یادونه ورڅخه وشوه، بیا د تړون مطابق عمل کیږي.

لکه مهر مثل، که په نکاح کې مهر ونه ټاکل شو، ښځې ته مهر مثل ورکول کیږي، د نکاح د عقد تشه پرې ډکیږي، خو که په عقد کې مهر وټاکل شو په همغه ټاکنه عمل کیږي او له شریعت څخه مخالفت نه ګڼل کیږي.

د موازي جوړښتونو حکم

د چارو واکمنان د شریعت د امر پر بنسټ د کفایي واجباتو د تر سره کولو لپاره ټاکل کیږي، لکه امنیت راوستل، د عدالت تامینول، د جهل او بېوزلۍ له منځه وړل او داسې نور، څرنګه چې شرعي احکام ټولو مسلمانانو ته متوجه دي، د هغو پر ځای کول هم د ټولو دنده ده، خو کفایي واجبات باید د یوه نظم په واسطه تر سره شي، هر وګړی په ځانګړې توګه نشي- کولی څو هم پولیس شي، هم قاضي، څو عدالت رامنځ ته کړي، او بیا هم معلم شي او هم طبیب څو ناپوهي ورکه او صحت خوندي کړي، نو خلک د شریعت د لارښوونې په رڼا کې د ټولنیزو واجباتو د ترسره کولو لپاره امیر ټاکي، هغه له ځان سره وزیران او نور موظفین استخداموي، څو د ټولو مسلمانانو په استازیتوب دا کفایي واجبات تر سره کړي.

همدا د واکمنۍ موخه او همدا ېې فلسفه ده، خو که په یوه وخت کې موازي جوړښتونه رامنځ ته شي او هر یو د واکمنۍ دعوا وکړي، دا دوه صورته درلودلی شي:

الف - له موجودې واکمنۍ سره د مخالفت او مقابلې صورت، چې دې ته بغاوت ویل کیږي او بغاوت په اسلام کې ځانګړي احکام لري، دلته په لنډه توګه ویلی شو چې اصل په بغاوت کې حرمت دی، خو په هغه صورت کې بغاوت لازم دی چې چارواکي په ښکاره کافران شي.

او که چارواکي مسلمانان وو، خو د واکمنۍ موخو ته ېې شا کړه، د عامه ګټو پر ځای ېې خپل ځانګړي مصالح په مخ کې واچول، فاسق شول، په ښکاره ېې تقوا پرېښوده، په داسې حالت کې په ناروا وو کې په هیڅ ډول مرسته نه ورسره کیږي او له دوی سره د مقابلې او د دوی د راپرزولو په هکله په اسلامي فقه کې دوه نظره موجود دي:

لومړی نظر د جمهورو علماوو دی، هغه دا چې د دوی په کړنو دې صبر وشي، ځکه له عباده بن صامت -رضي الله تعالی عنه- څخه روایت دی:(بایعنا علی السمع

والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا وأن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان) [1]

ژباړه: موږ په اوریدلو او منلو بیعت کړی و، زموږ د نشاط او تیارتیا په وخت کې او زموږ د نه غوښتلو په وخت، د سختۍ او آسانۍ په وخت او په موږ باندې د بل چا د غوره ګرځولو په وخت او دا چې له چارواکو سره به منازعه نه کوو، مګر که ښکاره کفر مو ولید، چې له تاسو سره د الله تعالی له لوري په هغه کې ښکاره دلیل و.

نو یواځې په ښکاره کفر کې د چارواکو په خلاف پاڅون جواز لري، له دې راښکته باید د دوی په ناخوالو صبر وشي.البته ښکاره کفر د ځینو علماوو په نزد یواځې اعتقادي کفر ته نه، بلکې عملي کفر ته هم ورشامل دی[2]، نو د کفر کارونه چې له

[1] - صحيح البخاري- د طوق النجاة چاپ 9 ټوک 47 مخ.

[2] - امام نووي وايي: والمراد بالكفر هنا المعاصي ومعنى عندكم من الله فيه برهان أي تعلمونه من دين الله تعالى، ومعنى الحديث: لا تنازعوا ولاة الأمور في ولايتهم ولا تعترضوا عليهم إلا أن تروا منهم منكرا محققا تعلمونه من قواعد الإسلام، فإذا رأيتم ذلك فأنكروه عليهم، وقولوا بالحق حيث ما كنتم، وأما الخروج عليهم وقتالهم فحرام بإجماع المسلمين، وإن كانوا فسقة ظالمين، وقد تظاهرت الأحاديث بمعنى ما ذكرته، وأجمع أهل السنة أنه لا ينعزل السلطان بالفسق، وأما الوجه المذكور في كتب الفقه لبعض أصحابنا أنه ينعزل وحكى عن المعتزلة أيضا فغلط من قائله، مخالف للإجماع، قال العلماء: وسبب عدم انعزاله وتحريم الخروج عليه ما يترتب على ذلك من الفتن واراقة الدماء وفساد ذات البين، فتكون المفسدة في عزله أكثر منها في بقائه، قال القاضي عياض: أجمع العلماء على أن الإمامة لا تنعقد لكافر، وعلى أنه لو طرأ عليه الكفر انعزل، قال وكذا لو ترك إقامة الصلوات والدعاء إليها، قال: وكذلك عند جمهورهم البدعة، قال: وقال بعض البصريين: تنعقد له، وتستدام له، لأنه متأول، قال القاضي: فلو طرأ عليه كفر وتغيير للشرع أو بدعة خرج عن حكم الولاية، وسقطت طاعته، ووجب على المسلمين القيام عليه وخلعه ونصب أمام عادل إن أمكنهم ذلك، فإن لم يقع ذلك إلا لطائفة وجب عليهم القيام بخلع الكافر، ولا يجب في المبتدع إلا إذا ظنوا القدرة عليه، فإن تحققوا العجز لم يجب القيام، وليهاجر المسلم عن أرضه إلى غيرها، ويفر بدينه،

قال: ولا تنعقد لفاسق ابتداء، فلو طرأ على الخليفة فسق قال: بعضهم يجب خلعه إلا أن تترتب عليه فتنة وحرب وقال جماهير أهل السنة من الفقهاء والمحدثين والمتكلمين لا ينعزل بالفسق والظلم وتعطيل الحقوق ولا يخلع ولا يجوز الخروج عليه بذلك بل يجب وعظه وتخويفه للأحاديث الواردة في ذلك.

قال القاضي وقد ادعى أبو بكر بن مجاهد في هذا الاجماع، وقد رد عليه بعضهم هذا بقيام الحسن وبن الزبير وأهل المدينة على بني أمية وبقيام جماعة عظيمة من التابعين والصدر الأول على الحجاج مع بن الأشعث وتأول هذا القائل قوله: أن لا ننازع الأمر أهله في أئمة العدل، وحجة الجمهور أن قيامهم على الحجاج ليس بمجرد الفسق بل لما غير من الشرع وظاهر من الكفر، قال القاضي: وقيل أن هذا الخلاف كان أولا ثم حصل الإجماع على منع الخروج عليهم والله اعلم (ش(رحمه الله) النووي على مسلم (12/ 229)

ابن حجر وايي: وقال غيره المراد بالإثم هنا المعصية والكفر فلا يعترض على السلطان إلا إذا وقع في الكفر الظاهر والذي يظهر حمل رواية الكفر على ما إذا كانت المنازعة في الولاية فلا ينازعه بما يقدح في الولاية الا إذا ارتكب الكفر وحمل رواية المعصية على ما إذا كانت

اجتهادي مسائلو څخه نه وي، بلکې په ښکاره دا عمل د اسلام د احکامو خلاف وي، په داسې وخت کې د هغه په خلاف د حق اظهار واجب ګڼي.

او همداراز د دوی راپرزول احتمالي دي، ډېر ځله داسې پېښېږي چې زیات معنوي او مادي زیانونه مسلمانانو ته ورسیږي او د هغه په بدل کې مثبت بدلون رامنځ ته نه شي او یا بدلون رامنځ ته شي، خو د دې په لار کې د زیانونو په پرتله، د دې مثبت بدلون ګټې لږې وي.

دویم نظر د امام ابو حنیفه (رحمه الله) او ځینو نورو علماوو دی چې د فاسقو او ظالمو چارواکو منل لازم نه دي ، ځکه الله تعالی فرمایي: **{وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ }[البقرة: 124]** [1]

ژباړه: او هغه وخت رایاد کړه چې ابراهیم علیه السلام د هغه څښتن په څو خبرو وازمایه، نو هغه ېې پوره تر سره کړې، الله تعالی وویل: زه دې خلکو ته امام او پیشوا ګرځوم، ابراهیم وویل: او زما له اولادونو نه هم، الله تعالی وویل: زما منصب ظالمانو ته نه رسیږي.

المنازعة فيما عدا الولاية فإذا لم يقدح في الولاية نازعه في المعصية بأن ينكر عليه برفق ويتوصل إلى تثبيت الحق له بغير عنف ومحل ذلك إذا كان قادرا ونقل بن التين عن الداودي قال الذي عليه العلماء في أمراء الجور أنه إن قدر على خلعه بغير فتنة ولا ظلم وجب والا فالواجب الصبر وعن بعضهم لا يجوز عقد الولاية لفاسق ابتداء فان أحدث جورا بعد أن كان عدلا فاختلفوا في جواز الخروج عليه والصحيح المنع إلا أن يكفر فيجب الخروج عليه (فتح الباري - ابن حجر 13 ټوک 8 مخ.

[1] - ابو بكر جصاص د دې آیت په تفسیر کې وایي: فلا يجوز أن يكون الظالم نبيا ولا خليفة لنبي ولا قاضيا ولا من يلزم الناس قبول قوله في أمور الدين من مفت أو شاهد أو مخبر عن النبي ص - خبرا فقد أفادت الآية أن شرط جميع من كان في محل الإئتمام به في أمر الدين العدالة والصلاح... لأن عهد الله هو أوامره فلم يجعل قبوله عن الظالمين منهم وهو ما أودعهم من أمور دينه وأجاز قولهم فيه وأمر الناس بقبوله منهم والإقتداء بهم فيه ... ولا فرق عند أبي حنيفة بين القاضي وبين الخليفة في أن شرط كل واحد منهما العدالة وأن الفاسق لا يكون خليفة ولا يكون حاكما كما لا تقبل شهادته ولا خبره لو روى خبرا عن النبي ﷺ ... وكان مذهبه مشهورا في قتال الظلمة وأئمة الجور ولذلك قال الأوزاعي احتملنا أبا حنيفة على كل شيء حتى جاءنا بالسيف يعني قتال الظلمة فلم نحتمله. (أحكام القرآن للجصاص: ج 1 ص 85)

همدا راز حسین او عبد الله بن زبیر- رضي الله تعالی عنهم - د امویانو په خلاف پاڅون کړی و او ډیر صالح سلف د حجاج په مقابل کې چې د امویانو والي و –له ابن الاشعث سره دریدلي وو.

غوره لاره

څرنګه چې ډیر داسې پیښې شوي چې د چارواکو په لرې کولو کې فتنې جوړیږي، جګړې رامنځ ته کیږي، نفسونه او مالونه تلف کیږي، نو د «یختار أهون الشرین» (په دوو شرونو کې هغه سپک غوره کیږي)، قاعدې پر بنسټ باید هغه لاره غوره کړی شي چې د عامو خلکو مصلحت پکې راجح وي، که د ظالمو چارواکو په عزل (لرې کولو) کې زیانونه ډیر وو او په بقا کې ېې د هغو په نسبت زیان لږ و، نو د صبر خیار به غوره کیږي او که په لږ زیان د چارواکو لرې کول ممکن و او په بقا کې ېې زیانونه زیات وو، نو د هغوی د لرې کولو لاره به غوره کیږي. علامه حصفکي وایي: (یکره تقلید الفاسق ویعزل به إلا لفتنة) [1] د فاسق امام ټاکل مکروه دي او په فسق سره یې عزل کولی شي، مګر که فتنه (ستره شخړه او جګړه) جوړیده.

څرنګه چې له راشدو خلفای راوروسته په اسلامي تاریخ کې زیات وخت، د امام په ټاکلو، څارلو، مشورو او عزلولو کې د امت په حق د زورورو حاکمانو له خوا خیټه اچول شوې او دا حق له امت څخه غصب شوی، واکمني میراثي شوې او د قیصر او کسرا په پلونو په دې هکله تګ شوی، نو دا ډیره غوره ده چې داسې لارې چارې راوایستل شي، چې دا تشه له منځه یوسي.

که په اساسي قانون کې د چارواکو د ټاکلو، څارلو او عزلولو په هکله، راتلونکي حالات په سمه توګه پیشبیني شي او د ټولو ناوړه حالاتو لپاره د حل معقولې لارې وټاکل شي، د رئیس جمهور صفات او صلاحیتونه معین شي، نو د ډیرو ناخوالو مخه نیول کیدای شي.

1 - رد المحتار: 1ټوک 548 مخ.

هغه صفات، صلاحیتونه او شرطونه چې شریعت بیان کړي او امریه قواعد ګڼل کیږي، لکه د رئیس جمهور اسلام، عدالت، وړتیا او نور، دا په خپل حال پاته دي او د شریعت له مخې یې رعایت لازمي دی.

نور شرطونه چې په شریعت کې یې یادونه نه ده شوې، لکه د صلاحیتونو تقیید، د معین ډول شوری الزام، د ریاست د مودې ټاکل، د رئیس جمهور د ټاکلو، څارلو او عزلولو څرنګوالی او داسې نور، کیدای شي په اساسي قانون او نورو قوانینو کې بیان شي. او څرنګه چې اساسي قانون د یوه هیواد د اوسیدونکو تر منځ د تړون حیثیت لري، نو ټول هغه مواد یې چې له شریعت سره په ټکر کې نه وي، واجب الاتباع دي.[1]

الله تعالی فرمایي: {يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ} [المائدة: 1] ژباړه: اې مؤمنانو! په تړونونو وفا وکړئ.

او فرمایي: {وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً} [الإسراء: 34] ژباړه: او په تړون وفا وکړئ، بېشکه د تړون پوښتنه کیږي. څرنګه چې اساسي قانون د یوه هیواد د اتباعو تر منځ یو تړون ګڼل کیږي، نو د هیواد په هر وګړي لازمه ده چې د دې قانون اطاعت وکړي.

ب - له موجودې واکمنۍ سره د همکارۍ او اطاعت صورت، لکه د ګوندونو او ټولنیزو ارګانونو جوړول، عامه رسنۍ ایجادول، خیریه بنسټونه رامنځ ته کول، خصوصي تعلیمي، تحصیلي او صحي مرکزونه جوړول او داسې نور د عامه ګټو خوندي کوونکي بنسټونه، دا ټول چې د دولت د قوانینو په چوکاټ کې وي، نه یوازې

1 - امام ابن تیمیه په الفتاوا الکبری دریم ټوک ۴۷۲ مخ کې وایي: وبالجملة فجميع ما ينفع بين الناس من الشروط والعقود والمحالفات في الأخوة وغيرها ترد إلى كتاب الله وسنة رسوله، فكل شرط يوافق الكتاب والسنة يوفى به، "ومن اشترط شرطا ليس في كتاب الله فهو باطل ؛ وإن كان مائة شرط. كتاب الله أحق، وشرطه أوثق " فمتى كان الشرط يخالف شرط الله ورسوله كان باطلا : مثل أن يشترط أن يكون ولد غيره ابنه، أو عتق غير مولاه، أو أن ابنه أو قريبه لا يرثه، أو أنه يعاونه على كل ما يريد، وينصره على كل من عاداه سواء كان بحق أو بباطل، أو يطيعه في كل ما يأمره به، أو أنه يدخله الجنة ويمنعه من النار مطلقا، ونحو ذلك من الشروط وإذا وقعت هذه الشروط وفى منها بما أمر الله به ورسوله : ولم يوف منها بما نهى الله عنه ورسوله. وهذا متفق عليه بين المسلمين. وفي المباحات نزاع وتفصيل ليس هذا موضعه. وكذا في شروط البيوع، والهبات، والوقوف، والنذور؛ **وعقود البيعة للأئمة**؛ وعقود المشايخ؛ وعقود المتآخيين، وعقود أهل الأنساب والقبائل، وأمثال ذلك؛ فإنه يجب على كل أحد أن يطيع الله ورسوله في كل شيء؛ ويجتنب معصية الله ورسوله في كل شيء؛ ولا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.

دا چې مشـروعیت لـري بلکـې د نیـت پـر بنسـټ الله تعـالی اخـروي اجـر هـم پـرې ورکـوي، ځکه په (وتعاونوا علی البر والتقوی) کې داخل امور دي.

پـه دې ځـای کـې یـو اصـل ډېـر د پـام وړ دی، هغـه دا چـې د ښـکته چـارواکو د اطاعـت مشـروعیت د لوړپـوړو چـارواکو پـه اطاعـت پـورې تـړلي، لـه رئـیس جمهـور څ ـخه د راښـکته خلکـو اطاعـت هلتـه مشروع دی چې د رئـیس جمهـور د امـر پـر خـلاف نـه وي، نـو که دولـت یـو ډول امـر وکـړي او د گونـد، ټـولنیز ارگـان او یـا هـر بـل مشروع بنسـټ مشر ـبل ډول امـر وکـړي، د رئـیس جمهـور د امـر منـل لازم او د نـورو اطاعـت د هغـوی پـر خـلاف حـرام دی، ځکـه د دوی د امـارت مشـروعیت د رئـیس جمهـور لـه واک څ ـخه سرچینـه اخلي، نو د هغه د اوامرو خلاف کړنې بې نه مشروعیت لري او نه په بل چا الزام راولي.

د چارواکو نافرماني

د بحـث پـه سر کـې لـه یـادو شـویو نصوصـو څ ـخه څرگنـدیږي چـې د چـارواکو نافرمـاني جواز نلري مگـر پـه هغـه صـورت کـې چـې پـه معصـیت امـر وکـړي او د معصـیت امـر او نهـې بې نه منل کیږي.

لـه رسـول اللـه (ﷺ) څ ـخه روایـت دی چـې فرمـایي: "السـمع والطاعـة حـق مـا لم یـؤمر بالمعصیة فإذا أمر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة" [1].

ژبـاړه: اوریـدل او منـل حـق دي، تـر څـو چـې پـه گنـاه امـر نـه وي ورتـه شـوی، کلـه چـې پـه نـاروا امـر ورتـه وشـو بیـا نـه اوریـدل شـته او نـه منـل. خـو کـه مسـأله اجتهـادي وه او د چـارواکو نظـر هـم لـه اسـلامي نظریـاتو څ ـخه بهـر نـه و، نـو بیـا لـه اولـوالامر سره منازعـه نـاروا ده، ځکـه پـه اجتهـادي چـارو کـې د اولـو الامـر اطاعـت لازم دی. پ ـخوا پـه دې هکلـه لـه بدائع الصنایع څخه نص رانقل شوی و.

[1] - صحیح البخاري- د طوق النجاة چاپ،4 ټوک 49 مخ.

په عمده سیاسي موضوعاتو کې د امام ابو حنیفه (رحمه الله) ځانګړی نظر

امام ابوحنیفه (رحمه الله) د سیاست په هکله ځان ګړي نظرونه لرل چې په ځینو برخو کې د نورو علماوو له نظر نه مخالف وو، ځینې مهم یې په لاندې توګه بیانیږي:

حاکمیت د الله تعالی واک او خلافت د امت دنده ده

د قانون جوړونې واک په مطلقه توګه د الله تعالی دی، وګړي به حلال او حرام د شریعت له مصادرو څخه را اخلي، امام صاحب دا مسأله د فقهاوو په عبارت بیانوي او وایي:

"إني آخذ بكتاب الله إذا وجدته فما لم أجده فيه أخذت بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم، والآثار الصحاح عنه التي فشت في أيدي الثقات، فإذا لم أجد في كتاب الله ولا سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذت بقول أصحابه -يعني إجماعهم-، فإن اختلفوا أخذت بقول من شئت وأدع قول من شئت، ثم لا أخرج من قولهم إلى قول غيرهم، فإذا انتهى الأمر إلى أناس اجتهدوا فلي أن أجتهد كما اجتهدوا" . [1]

زه د الله له کتاب څخه حکم رااخلم چې پکې پیدا یې کړم او چې پیدا یې نکړم د رسول الله – ﷺ– له سنتو حکم رااخلم، له هغو صحیح آثارو چې د ثقه او کره خلکو په لاسونو خپاره شوي وي او که د الله په کتاب او د رسول الله (ﷺ)په سنتو کې یې پیدا نکړم د هغه د اصحابو له اجماع څخه حکم رااخلم او که دوی اختلاف سره کړی وي، نو د چا نظر مې چې خوښ شي هغه رااخلم او د چا چې وغواړم هغه پریږدم، د دوی له قول نه د نورو قول ته نه وزم؛ کله چې نورو مجتهدینو ته خبره ورسیږي؛ نو زما لپاره هم د اجتهاد دروازه خلاصه ده، لکه دوی چې اجتهاد کړی دی.

د خلافت د انعقاد سمه لاره

امام ابو حنیفه (رحمه الله) د خلافت د رامنځ ته کیدو شرعي او سمه لاره د خلکو بیعت او د مسلمانانو توکیل ګاڼه، چې د خلکو د استازو له خوا له یو شخص سره د هغوی په

[1] - [1] الخطيب البغدادي تاريخ بغداد ج13 ص 368، المكي مناقب الإمام الأعظم أبي حنيفة ج1 ص 89، الذهبي ص ٢٠

استازی توب تر سره شي، دا طریقه ېې رد کړې چې یو څوک په زور قدرت ونیسي۔او بیا له خلکو بیعت وغواړي، او دا ېې د مسلمانانو د حق غصب ګڼلی.
سره له دې چې د امام صاحب زمانه له سیاسي اړ او دوړ نه ډکه وه، په هغه وخت کې د امام صاحب په توګه معتبرو علماوو چې زیاتو خلکو ېې فتوا منله، د سیاست په هکله د اموي او عباسي خلفاوو د ګټو خلاف خبره د هغوی له مرګ سره مساوي وه، خو امام صاحب بیا هم خپل نظر د پوره مسؤولیت له احساس سره بیان کړی.
تاریخ لیکونکو له ربیع بن یونس د منصور خلیفه له حاجب (دروازه وان) څخه د هغه وینا نقل کړې چې وایي: [1]
منصور امام مالک، ابن أبی ذئب او امام ابو حنیفه راوغوښتل، او ویې پوښتل: تاسو په دې کې څه وایاست چې الله تعالی ماته د امت مشري راسپارلې آیا زه د دې کار اهل یم؟
امام مالک وویل: که ته د دې کار وړ نه وای، نو الله تعالی به تا ته نه سپاره. ابن ابی ذئب وویل: د دنیا پادشاهي الله تعالی هغه چا ته سپاري چې خوښه ېې وي او د آخرت پادشاهي الله تعالی هغه چا ته ورکوي، چې دا شخص ېې وغواړي او الله تعالی ېې ورته کامیات کړي او تا ته کامیابي نژدې ده که د الله تعالی اطاعت دې وکړ، او که د هغه معصیت دې وکړ، نو کامیابي درنه لري ده. او خلافت د متقیانو په اجماع رامنځ ته کیږي، چا ته ېې چې متقیان وسپاري، ته او ملګري دې له کامیابۍ نه لرې یاست، له حق نه وتلي یاست، که له الله تعالی نه دې سلامتیا وغوښته او په پاکو اعمالو هغه ته نژدې شوي، نو یو څه به وشي، او که نه نو پوښتنه به دې سخته وي. امام ابو حنیفه ویل: ما او مالک جامې راټولولې چې د ابن ابي ذئب وینې راوانه الوزي.
بیا منصور ابو حنیفه ته وویل: ته څه وایي؟ هغه وویل: څوک چې د دین په هکله لاره لټوي هغه له له غصي لرې وي، که ډ ځان خیر وغواړي، په دې کې به دې ښه وي، زه پوهیږم چې زموږ په راټولولو له الله تعالی اجر نه غواړې، بلکه دا اراده لرې چې موږ

[1] - الکردري، مناقب الإمام الأعظم ج2 ص 15 - 16.

ستا له ویرې هغه څه ووایو چې ته یې غواړې او بیا زموږ وینا ستا لپاره د عامو خلکو په هکله دلیل شي، تا خو خلافت ته ځان ورساوو، او دوه د فتوا خاوندان هم په تا نه دي راټول شوي او خلافت د مؤمنانو په اجماع او د هغوی په مشوره رامنځ ته کیږي.

نو منصور دوی پریښودل او ولاړل، بیا یې درې خلتې مال (سپین زر) ورپسې واستول، حاجب ته یې وویل: که مالک واخیستل، ټول ورکړه، او که ابن ابی ذئب او یا ابو حنیفه واخیستل نو د دوی سرونه راته راوړه.

ابن ابي ذئب ته چې مال وړاندې کړی شو وېې ویل: دا مال زه د ده لپاره روا نه ګڼم، نو د ځان لپاره به یې څنګه خوښ کړم؟ ابو حنیفه وویل: والله که زما سر غوڅ کړي چې یو درهم یې واخلم زه به لاس هم ورنه وړم.

امام مالک هغه مال قبول کړ، کله چې منصور ته خبره ورسیده وېې ویل: په دې نه قبلولو د مال یې خپلې وینې وساتلې.

د ظالم او فاسق خلافت

آیا ظالم او فاسق شخص شرعي خلیفه جوړیدای شي؟ د امام ابو حنیفه (رحمه الله) په زمانه کې په دې هکله دوه نظره موجود وو: لومړی دا چې فاسق او ظالم په هیڅ توګه د مسلمانانو امام نه شي کیدای، او د فاسق او ظالم امام ټول تصرفات باطل دي، د مسلمانانو ټول کارونه لمنځونه، حج، قضاوتونه زکاتونه چې د فاسق امام په مشرۍ کې تر سره شوي، باطل ګڼل کیږي او دا د خوارجو نظر وو.

دوهم دا چې د فاسق او ظالم امامت سم دی او اطاعت یې په هر صورت لازم دی، په خلاف یې خروج بغاوت دی او دا د مرجئه وو نظر وو، دوی هر څه الله تعالی ته حواله کول، د امام د ټاکلو او څارلو په هکله یې د مسلمانانو تکلیف او دنده نه منله.

امام صاحب د دې دواړو نظرونو تر منځ یو وسط نظر درلوده، مسلمانان یې مکلف ګڼل چې موجود حالت کې بدلون راولي له فاسق څخه امامت واخلي او عادل شخص امام وټاکي خو دا یې هم ویل چې د فاسق امام تر سرپرستۍ لاندې د مسلمانانو

عبـادتی او دنیـوي چـارې سـمې دي، لمـونځ ورپسـې کیـږي، حـج ورسره جـواز لـري او قضاوې ېې چې عادلو قاضیانو ته سپارلې وي، نافذې ګڼل کیږي.

د دې دواړو نظرونـو خلاصـه علـماوو داسـې بیـان کـړې: فاسـق بـالحق امـام نـه دی خـو بالفعـل امـام دی، معنـا دا چـې د مسـلمانانو لـه ناچـارۍ نـه فاسـق امـام دی، ځکـه کـه مسـلمانان وکـولی شي چـې د مفاسـدو لـه ارتکـاب پرتـه دی بـدل کـړي، نـو بایـد دا کـار وکـړي، خـو کـه د ده پـه بـدلون څـوک قـادر نـه وي او یـا ېـې بـه لـرې کولـو ډیـر مفاسـد مرتبیږي، چې ګټې ېې د هغه په پرتله کمې وي، نو بیا دې دی بالفعل مام وګڼل شي.

امام صاحب پـه فقـه اکـبر کـې وایـي: "والصـلاة خلـف کـل بـر وفـاجر مـن المـؤمنین جـائزة" [1].

او د مؤمنـانو پـه هـر نیـک او فـاجر پسـې لمـونځ روا دی. امـام طحـاوي هـم د مـذهب د همـدې مسـألې پـه بیـان کـې وایـي: "والحـج والجهـاد ماضـیان مـع أولي الأمـر مـن المسـلمین بـرهم وفـاجرهم إلى قیـام السـاعة لا یبطلهـا شيء ولا ینقضـها" [2]، حـج او جهـاد د مسـلمانانو لـه نیـک او فـاجر سره پـه ملګرتیـا، د قیامـت تـر ورځـې پـورې روا ده او جریـان بـه لـري، هـیڅ شـی ېـې باطـل او مـاتولی نـه شي. دا نظـر د بالفعـل امـام پـه هکلـه د ابـو حنیفـه (رحمه الله) د نظـر برخـه جـوړوي، او د بـالحق امـام پـه هکلـه ده عـدالت د امامـت د انعقـاد لپـاره شرط ایښـي، او ابـوبکر رازی جصـاص (رحمه الله) د امـام صـاحب دا نظـر پـه خپـل تفسـیر احکـام القـرآن کـې پـه تفصـیل را اخیسـتی چـې د دې آیـت پـه شرحـه کـې ېـې رانقـل کـړي: {لَا يَنَالُ عَهْـدِي الظَّـالِمِينَ} [البقـرة مـن الآیـة:124]، هغـه وایـي: «شرط جمیـع مـن کـان في محـل الائـتمام بـه في أمـر الـدین العدالـة والصـلاح، فثبـت بدلالـة هـذه الأیـة بطـلان إمامـة الفاسـق وأنـه لا یکـون خلیفـة وأن مـن نصـب نفسـه في هـذا المنصـب وهـو فاسـق لم یلـزم النـاس اتباعه ولا طاعته» [3]پـه ټولـو هغـو خلکـو کـې چـې د دیـن پـه چـارو کـې خلـک ورپسـې ځـي،

[1] - ملا علي القاري ش(رحمه الله) الفقه الأکبر ص 91

[2] -]ابن أبي العز ش(رحمه الله) الطحاویة ص 322.

[3] - أحکام القرآن ج1 ص 80.

عـدالت او صـلاح شرط ده، نـو د آیـت پـه دلالـت د فاسـق امامـت باطـل ګڼـل کیـږي، او دا چـې فاسـق خلیفـه نـه شي کیـدای او هـر هغـه څـوک چـې پـه دې منصـب کـې ځـان وټـاکي او فاسق وي په خلکو ېې پیروي او طاعت لازم نه دی.

فصل دوازدهم

امام ابوحنیفه (رحمه الله) وعلم حدیث

پوهاند دکتور عبد الباری حمیدی خطیب مسجد جامع
حاجی یعقوب و استاد پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

در این شکی نیست که مقام وجایگاه دینی وشخصیت پذیرفته شدۀ علمی امام اعظم ابوحنیفة (رحمه الله) که امام وپیشوای دینی ومذهبی اکثریت قاطع مسلمانان اهل تسنن می باشد یک حقیقت مسلم وانکار نا پذیر است ؛ زیرا امام اعظم ابوحنیفة (رحمه الله) نه تنها در علم وعمل ، زهد وتقوی ، کرم وسخاوت ، تحمل وبرد وباری ، برجستگی وبرازندگی خاصی داشت بلکه در ساحۀ فتوا واجتهاد ، استنباط واستخراج مسایل نیز نسبت به دیگران پیشتاز بود . اما با وصف این همه شایستگی وبرازندگی بازهم عدۀ هستند که امامت ونبوغ امام ابوحنیفه را تنها در فقه ومسایل اجتهادی منحصر دانسته ، دانش ودرایت امام را پیرامون حدیث وعلوم متعلق به آن بسیار محدود وناچیز نادانسته و بگونۀ امامت وی را در این فن زیر سوال برده و حتی گهگاهی زبان طعن و تنقید را بروی می گشایند. ودر این هم شکی نیست که پاسخ همچو ادعاها ، شکوک و

شبهات ادعای مماثل ومشابه نبوده بلکه تحقیقات و بررسی های علمی وبی طرفانه میتواند به همچو پرسش ها ویا ادعا ها پاسخ قانع کننده را ارئه کند ؛ لذا بنده در این مقالۀ علمی وتحقیقی سعی نموده ام تا با استفاده از منابع معتبر علمی وتاریخی ارتباط و پیوند نزدیک امام ابوحنیفه (رحمه الله) را با حدیث مشخص وبرجسته سازم.

موضوع : « **امام ابوحنیفه (رحمه الله) و علم حدیث** » یکی از عناوین عمده واساسی است که در سمپوزیم بین المللی امام ابوحنیفه توسط کمیسیون علمي مؤظف به حیث یکی از عناوین قابل تحقیق طرح و پیشکش شده بود و بنده بنا بر علاقۀ که با این موضوع داشتم خواستم تا مقالۀ علمی و تحقیقی را پیرامون آن با استفاده از منابع معتبر علمی تهیه و پیشکش نمایم . باور بنده این است که معرفی همچو چهره های تابناک ودرخشان تاریخ اسلام ، وبه ویژه در همچو شرایط حساس که دشمنان اسلام همواره سعی مینمایند تا با بیگانه ساختن ما مسلمانان از پیشوایان وشخصیت های دینی ومذهبی مان ارتباط وپیوند دینی وتاریخی ما را با گذشتۀ روشن ودرخشان مان قطع نمایند امری است نهایت ضروری ؛ زیرا ما اگر خواسته باشیم تا بطرف یک آیندۀ درخشان وشگوفا حرکت کنیم نا گزیر هستیم تا در پهلوی استفاده از تمام وسائل مشروع و در دست داشته ، صفحات درخشان وتابناک زندگی اسلاف ونیاکان خود را که مملو از طهر و پاکی، صفا و صمیمیت ، اخلاص وصداقت ، ایثار ومحبت بود ورق زده، با اندوخته های علمی ومجاهدات عملی ایشان خود و نسلهای بعدی را آگاه سازیم.

از طرف دیگر یکی از حقوق حقۀ اسلاف وگذشتگان ما برما این است تا با نام وکارنامه های ایشان آشنائی داشته ، چهره های تابناک ایشان را به دیگران معرفی نمائیم ؛ زیرا همین شخصیتها بودند که توسط ایثار وفداکاری های بی دریغ ایشان، متون اساسی دین مقدس اسلام به ویژه تفسیر و علوم آن، حدیث و علوم آن، فقه و اصول آن تا هنوز محفوظ ودست ناخورده باقی مانده است.

اینک بنده با ابراز تشکر وامتنان از هیئت رهبری سمپوزیم ملی امام ابوحنیفه که با براه انداختن این کنفرانس ملی و بین المللی زمینۀ آشنائی بهتر وبیشتر با گوشه های

مختلف زندگی امام ابوحنیفه را مهیا نمودند، مقالهٔ کوچکی را زیر عنوان « **امام ابوحنیفه (رحمه الله) وحدیث** » به غرض اشتراک در این سیمینار مبارک وعظیم الشأن تقدیم وتهیه نموده از هیئت ژوری وگردانندگان سیمینار وسایر خوانندگان احترامانه تقاضا دارم تا در جهت رفع کاستی های مقاله با من همکاری مخلصانه نموده از آراء ونظریات علمی وسودمند شان برادر شان را یاری رسانند. خدا کند که برگردانندگان وارائه کنندگان سیمینار در معرفی ابعاد مختلف وگستردهٔ شخصیت علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله) موفق گردیده ، راه را برای انعقاد سمینار های مشابهی هموار سازند.

فهرست موضوعات

این مقالهٔ حاوی دوبخش، وهر بخش آن حاوی مطالب متعدد می باشد

بخش اول: جایگاه امام ابوحنیفه در علم حدیث که شامل مطالب ذیل می گردد:

آغاز توجه واهتمام امام ابوحنیفه به حدیث ، واستادان مشهور وی در این باب.

شهادت وگواهی علماء در مورد حفظ امام ابوحنیفه.

سبب قلت روایت امام ابوحنیفه.

منابع احادیث امام ابوحنیفه

شناخت امام ابوحنیفه در مورد احادیث ناسخ ومنسوخ.

بخش دوم: نظرات امام ابوحنیفه پیرامون برخی از مسایل مصطلح ، ویا اصول حدیث.

1- شرط امام ابوحنیفه در روایت حدیث.

2- رأی وموقف امام ابوحنیفه در مورد روایت مبتدع.

3 – نظر امام ابوحنیفه در مورد روایت مستور.

4 – نظر امام ابوحنیفه در مورد حدیث مرسل.

5 – نتیجه گیری.

6 – فهرست مآخذ.

بخش اول

جایگاه امام ابوحنیفة (رحمه الله) در علم حدیث

کسانیکه با دین اسلام، اصول ومنابع آن آشنائی دارند میدانند که دو منبع عمده واولی آن همانا قرآن کریم واحادیث پیامبر ﷺ است. وچون امام ابوحنیفه (رحمه الله) در عصر تابعین وتبع وتابعین زندگی می کرد ، ودر آن زمان شخصی را عالم گفته می شد که در مورد قرآن وسنت ، اقوال علمای سلف اعم از صحابه وتابعین وتبع تابعین از معرفت وتفقه کامل برخوردار می بود.

چنانچه علامه ذهبی در این مورد میگوید: « **المنطق والجدل وحكمة الأوا ئل لم يكن والله من علم الصحابة ولا التابعين ولا الأوزاعي والثوري ومالك وأبي حنيفة ، بل كانت علومهم القرآن والحديث وشبيه ذلك** »[1].

یعنی قسم به خدا که منطق ، جدال وفلسفه اوائل نه از علم صحابه وتابعین به شمار می رفت ونه از علم اوزاعی ، ثوری ، مالک وابوحنیفه. وعلوم همه ایشان قرآن وحدیث وامور شبیه به قرآن وحدیث بود.

لذا با توجه به خصوصیت آن عصر ، ونیز با توجه به ویژگی خاصی که امام ابوحنیفة (رحمه الله) در مابین سایر امامان حدیث وفقه داشت.

ونیز با توجه به محل سکونت امام ابوحنیفة که شهر کوفه بود که در آن وقت یکی از مراکز مشهور علم وحدیث به شمار می رفت طوریکه امام بخاری در مورد آن گفته است: « **ولا أحصي ما دخلت الكوفة في طلب الحديث** ».

یعنی من بیاد ندارم که چند مرتبه بخاطر طلب حدیث وارد کوفه شده ام.

1 - ذهبی: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـ): تذكرة الحفاظ ، بيروت: دار الفكر العربي. (ج1ص: 192).

بـا توجـه بـه همـهٔ اینهـا اگـر امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) در پهلـوی اینکـه قـرآن را درآوان طفـولیتش حفـظ نمـوده بـود ، احادیـث پیـامبر ﷺ را هـم حفـظ کـرده باشـد جـای تعجـب وشـگفتی نخواهـد بـود ؛ زیـرا امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) نـه تنهـا بـه عنـوان امـام یـک مـذهب بلکـه بـه شـهادت امـام شـافعی (رحمه الله) امـام تمـام امامـان وفقهـاء مسـلمین بـه شـمار مـی رفـت. اکنـون بـا توسـع بیشـتر مقـام وجایگـاه امـام ابوحنیفـه را در حـدیث ضـمن مطالـب وعناوین ذیل مورد بررسی قرار میدهیم.

1- آغـاز توجـه واهـتمام امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه حـدیث ، اسـتادان مشـهور وی در ایـن بخش:

از مطالعـهٔ سـیرت امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) ونیـز تصریـح امـام ذهبـی وسـایر تـاریخ نویسـان چنـین بـر مـی آیـد کـه امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) بعـد از سـال صـدم هجـری بـه طلـب وتحصـیل علـم حـدیث پرداختـه [1]، واز حفـاظ وامامـان معتـبر عـراق وحجـاز ماننـد محمـد بن المنکـدر ، حکـم بـن عتیبـة ، حـماد بـن أبـی سـلیمان ، ربیعـة بـن أبـی عبـد الـرحمن ، زیـاد بن علاقـة ، سـعید بـن مسـروق ثـوری ، عـامر شـعبی ، سـماک بـن حـرب ، عاصـم بـن کلیـب ، عبـد اللـه بـن دینـار ، عبـد الـرحمن بـن هرمـز أعـرج، عطـاء بـن أبـی ربـاح ، قتـادة بـن دعامـة سدوسـی وغیـره اسـتادان مشـهور ومعتـبر حـدیث کـه تعـداد مجمـوعی ایشـان طوریکـه ابوالحجـاج یوسـف بـن عبـد الـرحمن مـزی در کتـاب خـود بنـام « تهـذیب الکـمال فـی

[1] - ذهبی: شـمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـــ): سـیر أعلام النبلاء ، بیروت: مؤسسـة الرسـالة ، چاپ نهم ، 1993م. (ج6ص: 396)

أسماء الرجال » تذکر داده از 50 شیخ تجاوز می کند روایت نموده[1]، وبه خاطر آن رحلت های متعددی را هم انجام داده است.

چنانچه امام ذهبی فشردهٔ تلاش وسعی امام ابوحنیفه (رحمه الله) را به خاطر تحصیل وفراگیری حدیث در یک جملهٔ بسیار مختصر ـ ولی جامع تذکر داده میگوید: « **وعُنی بطلب الآثار وارتحل فی ذلک** »[2].

یعنی امام ابوحنیفه در مورد طلب وتحصیل آثار وروایات اعتناء وتوجه خاصی نموده و به خاطر آن رحلات وسفرهای را انجام داد. و در کتاب « سیر أعلام النبلاء » به کثرت طلب امام ابوحنیفه (رحمه الله) اشاره کرده میگوید: « **فإن الإمام أبا حنیفة طلب الحدیث وأکثرمنه فی سنة مائة وبعدها . .** » [3].

یعنی امام ابوحنیفه در سال 100 وبعد از آن به طلب حدیث آغاز نمود وبه کثرت آن را فرا گرفت.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) گرچند اهتمام وتوجه خاص خودرا در طلب وتحصیل حدیث مبذول داشته ومقدار قابل ملاحظهٔ از احادیث نبوی را هم ذخیره کرده بود ، اما نظر به ضرورتی که احساس نمود وقت وتوجه بیشترخود را در جنبهٔ فقهی حدیث ، استنباط واستخراج احکام ومسایل از آن ، شناسائی عام وخاص ، ناسخ ومنسوخ ، مطلق ومقید آن ، وغیره فنون حدیث مبذول داشته که در نتیجهٔ آن مانند سایر محدثین در نشر ـ وروایت حدیث ، ویا جمع وتالیف آن نتوانست نقش فعال تری را ایفا نماید.

---

[1] - مزی: جمال الدین أبو الحجاج یوسف بن عبد ال(رحمه الله)من . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال تحقیق: دکتور بشار عواد معروف ، بیروت: مؤسسة الرسالة 2002م.(ج 29ص 418)

[2] - ذهبی: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـ): سیر أعلام النبلاء ، بیروت: مؤسسة الرسالة ، چاپ نهم ، 1993م. (ج 6 ص: 392)

3 - همان (ج6 ص: 396)

اینک برای تائید این دعوی که امام ابوحنیفه (رحمه الله) احادیث زیادی را حفظ داشت میتوان اقوال وگفته یکتعداد علماء را بطور دلیل ویا شاهد ذکر نموده سپس اسباب قلت روایات امام صاحب را مورد بررسی قرار دهیم.

2- شهادت علماء در مورد حفظ امام ابوحنیفة:

با مطالعۀ کتب تاریخ وتراجم علماء ، مخصوصا سیرت امام ابوحنیفه (رحمه الله) این حقیقت واضح می گردد که تعدادی از علماء امام ابوحنیفه (رحمه الله) را یکی از حفاظ حدیث معرفی نموده اند.

چنانچه اسرائیل بن یونس میگوید: « **كان نعم الرجل النعمان ، ما كان أحفظه لكل حديث فيه فقه وأشد فحصه عنه ، وأعلمه بما فيه من الفقه ، وكان قد ضبط عن حماد فأحسن الضبط عنه** » [1].

یعنی نعمان چه مردی خوبی بود ، از احادیث وروایات بیشتر همان حدیث را حفظ وتلاش می کرد که داری فقه ویا متضمن حکم فقهی می بود ونسبت به دیگران به آن یعنی فقه حدیث آشنایی بیشتر داشت ، واین همه را از حماد بسیار به شکل خوب حفظ وضبط نموده بود.

حافظ زکریا بن یحیی الأنصاری در مناقب امام ابوحنیفه از یحیی بن نصر بن حاجب ، از امام ابو حنیفه روایت می کند که گفته بود: « **عندی صناديق من الحديث ما أخرجته منها إلا اليسير الذی ينتفع به** » [2].

یعنی من ذخیره ها وصندوق های حدیث را با خود دارم اما یک مقدار بسیار کم آن را که قابل بهره گیری بود بیرون نمودم. وشاگرد دیگر امام ابوحنیفه حسن بن زیاد

1 - خطیب بغدادی ، أبوبکر أحمد بن علی بن ثابت (ت 463هـ). تاریخ بغداد ، مصر: مطبعة السعادة ، چاپ اول ، 1931م. (ج 13ص: 339)

2 - وهبی سلیمان غاوجی: أبوحنیفة النعمان امام الأئمة الفقهاء. دار القلم دمشق. (ص: 168)

میگوید: « **کان الإمام یروی أربعة آلاف حدیث فی الأحکام: الفین لحماد ، وألفین لسائر المشیخة ، وقد انتخبرح الآثار من أربعین ألف حدیث** » [1].

یعنی امام ابوحنیفه تنها در باب احکام چهار هزار حدیث ویا روایت داشت که دوهزار آن را از حماد ، ودوهزار دیگرش را از سایر شیوخ حدیث روایت می کرد واحادیث کتاب الآثار را از چهل هزار حدیث انتخاب نموده بود. دلیل دیگر بر کثرت احادیث وروایات امام ابو حنیفة همان مسانید متعددی است که بعد از وفات امام جمع آوری شده است که تعدادش به 17 مسند می رسد که از جمله پانزده مسند ان توسط علامه خوارزمی جمع آوری شده وزیر عنوان « **جامع المسانید** » چاپ شده است.

دلیل دیگر بر اینکه امام ابوحنیفه در پهلوی امامت در فقه واستنباط ، در علم حدیث هم از جمله حفاظ ، وامامان برجستهٔ حدیث به شمار می رفت این است که تذکره نویسان مخصوصا امام ذهبی نام امام ابوحنیفه را در کتاب معتبر خود « **تذکرة الحفاظ** » درج نموده است.

وکتاب تذکرة الحفاظ طوریکه از نامش پیدا است کتابی است که امام ذهبی آن را برای حفاظ واستادان حدیث اختصاص داده است ، چنانچه در مقدمهٔ کتاب گفته است: « **هذه تذکرة بأسماء معدلی حملة العلم النبوی ومن یرجع إلی اجتهادهم فی التوثیق والتضعیف** » [2].

یعنی این کتاب تذکره ویاد داشتی است مشتمل بر اسامی افراد عادل ومعتبری از حاملین علم نبوی ، کسانیکه در باب توثیق وتضعیف به اجتهاد وآراء ایشان میتوان مراجعه کرد. اما اینجا سوال پیدا می شود که امام ابوحنیفه (رحمه الله) زمانیکه احادیث زیادی را حفظ داشته است پس چرا روایتش نسبت به روایات دیگران کم ویا ناچیز معلوم می شود؟. جواب این سوال را در فقرهٔ بعدی میتوان در یافت.

---

1 - همان.

2 - ذهبی: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـ): تذکرة الحفاظ ، بیروت: دار الفکر العربی. (ج1ص: 1)

3- سبب قلت روایت امام ابوحنیفه (رحمه الله):

امام ابوحنیفه (رحمه الله) با وصف اینکه به طلب وتحصیل حدیث اعتناء وتوجه خاصی داشت اما بازهم در ساحهٔ روایت از جملهٔ (مُقلین) ویا علماء وامامان کم روایت به حساب میرود.

علت ویا سبب مقل بودن امام صاحب طوریکه یک تعداد علماء اظهار داشته اند دو چیز بوده است.

اول: تشدد ویا روش سخت گیرانهٔ ایشان در باب روایت ، طوریکه ایشان برای روایت حدیث حفظ ویا حافظ بودن راوی را شرط می دانستند.

چنانچه علامه ابن صلاح میگوید: « **شدد قوم فی الروایة فأفرطوا ، وتساهل فیها آ خرون ففرطوا ومن التشدد مذهب من قال: لا حجة إلا فیما رواه الراوی من حفظه ، وذلک مروی عن مالک وأبی حنیفة** » [1].

یعنی گروهی از راویان حدیث در باب روایت از تشدد وافراط کار گرفتند وگروه دیگری در این راستا از تساهل بیش از حد کار گرفته مرتکب تفریط شدند. ویکی از شیوه های افراط ویا تشدد این است که در حجت قرار دادن روایت یک راوی حافظ بودن وی را شرط قرار داده شود طوریکه از امام مالک وابوحنیفه چنین نظر نقل شده است. قبل از علامه ابن الصلاح امام یحیی بن معین هم به این شرط ویا موقف سختگیرانهٔ امام صاحب اشاره نموده می گوید: « **کان أبوحنیفة ثقة لایحدث بالحدیث إلا بما یحفظه ، ولایحدث بما لایحفظ** »[2].

---

1 - ابن الصلاح : أبو عمرو بن عبد ال(رحمه الله)من بن عثمان الشهرزوری الشافعی (ت 643هـ). علوم الحدیث ، تحقیق: دکتورة عائشة بنت عبد ال(رحمه الله)من ، قاهرة: دار المعارف. (ص: 185-186)

2 - ذهبی: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـ): سیر أعلام النبلاء ، بیروت: مؤسسة الرسالة ، چاپ نهم ، 1993م. (ج 6ص: 395)

یعنی امام ابوحنیفه (رحمه الله) شخص ثقه ومعتمدی بود ، یکی از علایم ثقه بودن ایشان این بود که از جمله احادیث وروایات در دست داشته شان فقط همان حدیثی را روایت می کرد که حفظ می داشت ، وآن چه را که حفظ نمی داشت روایت نمیکرد.

سبب دوم: مشغولیت امام صاحب به فقه حدیث ، واستنباط احکام.

چنانچه علامه محمد بن یوسف صالحی این سبب دوم را ذکر کرده میگوید: « **وإنما قلت الرواية عنه . . . لاشتغاله عن الرواية باستنباط المسائل من الأدلة كما كان أجلاء الصحابة كأبي بكر وعمر وغيرهما يشتغلون بالعمل عن الرواية ، حتى قلت رواياتهم بالنسبة إلى كثرة إطلاعهم ، وكثرة رواية من دونهم بالنسبة إليهم فيما سمع ، وكذا الإمام مالك والشافعي لم يرويا إلا القليل بالنسبة إلى ما سمعا. كل ذلك لانشغالهما باستخراج المسائل من الأدلة** » [1].

یعنی سبب قلت روایت امام ابوحنیفه (رحمه الله) همانا مشغول بودن وی در استنباط واستخراج مسایل از دلایل بود طوریکه بزرگان صحابه مانند ابوبکر وعمر وغیره با وصف داشتن معرفت ومعلومات زیاد نتوانستند بسبب مصروفیت های عملی احادیث بیشتری را روایت کنند وبرعکس کسانیکه میزان معلومات ایشان نسبت به آنها کمتر بود بسبب داشتن وقت وفرصت مناسب توانستند احادیث بیشتری را روایت کنند. وهم چنان در مورد امام مالک وشافعی میتوانیم بگوئیم که روایات ایشان نسبت به احادیث در دست داشته شان کمتر بود.

بعد از اینکه سبب قلت روایت امام ابوحنیفه را درک نمودیم سوال دیگری شاید مطرح که احادیث ورایات امام را با وصف کم بودنش از کجا میتوان در یافت؟. فقرۀ بعدی از این سوال احتمالی پاسخ می دهد.

1 - الصالحی: محمد بن یوسف ، عقود الجمان فی مناقب الإمام أبی حنیفة النعمان. عربستان: مدینۀ منورة ، (ص: 319-320)

4- منابع احادیث امام ابوحنیفه (رحمه الله)

امام ابوحنیفه (رحمه الله) کدام کتابی را در حدیث تالیف ننموده است اما احادیث روایت کردهٔ ایشان را با وصف کم بودن آن می توان از « **کتاب الآثار** » امام محمد بن الحسن شیبانی ، ونیز از تالیفات امام ابویوسف ، ومسانیدیکه منسوب به ایشان است پیدا کرد. اما در مورد کتابهای که به عنوان مسند ، ویا مسانید امام اعظم تالیف گردیده باید اظهار داشت که این کتابها بعد از وفات امام صاحب توسط افراد دیگر جمع آوری شده است. وخود امام صاحب این مسانید را تالیف نکرده است.

چنانچه حافظ ابن حجر عسقلانی میگوید: « **وكذلك مسند أبي حنيفة توهم أنه جمع أبي حنيفة ، وليس كذلك . والموجود من حديث أبي حنيفة مفردا إنما هو كتاب الآثار التي رواها محمد بن الحسن عنه ، ويوجد في تصانيف محمد بن الحسن وأبي يوسف قبله من حديث أبي حنيفة أشياء أخرى** » [1].

یعنی در مورد مسند امام ابوحنیفه چنین گمان برده میشود که گویا او جمع آوری خود امام صاحب باشد اما حقیقت چنین نیست. واز احادیث وروایات امام ابوحنیفه (رحمه الله) بطور مستقل ما میتوانیم تنها از کتاب الآثار امام محمد بن الحسن که از استادش امام ابوحنیفه روایت می کند نام ببریم ، ونیز برخی از احادیث وروایات امام را در تالیفات وکتابهای دیگر امام محمد بن الحسن ، وامام ابو یوسف میتوان پیدا کرد.

وهم چنان محدث دهلوی شاه عبد العزیز (رحمه الله) در این رابطه می فرماید: « **باید دانست که از تصانیف ائمه اربعه (رحمه الله) در علم حدیث امروز در دست مردم غیر از موطأ موجود نیست ومسانید ائمه دیگر که در عالم مشهور است خود ایشان به تصنیف آن نپرداخته اند بلکه دیگران بعد از ایشان آمده مرویات ایشان را جمع**

1 - ابن حجر عسقلانی : شهاب الدین أبو الفضل أحمد بن علی (ت 852هـ). تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأربعة ، تحقیق: عبد الله هاشم الیمانی ، مصر: دار المحاسن للطباعة چاپ 1386هـ. (ص: 5)

نموده اند ومسند فلانی مسمی کرده . . سپس اسامی جامعین سه مسند را با سنۀ پیدایش شان ذکر نموده به صحت وضعف آنها نیز اشاراتی داشته است » [1].

ودلیل صریح بر اینکه مسانید موجوده از تالیفات امام صاحب نبوده قول جامع آن محمد بن محمود خوارزمی (ت 655هـ) است که سبب باعثۀ این تالیف را ذکر نموده میگوید: « **إنه سمع بعض أهل الشام نسب إلى الإمام أبي حنيفة قلة الرواية في الحديث ، فلحقتني حمية دينية ربانية وعصبية حنفية نعمانية** » [2].

یعنی خوارزمی میگوید: زمانیکه من شنیدم که برخی از مردمان شام قلت روایت امام ابوحنیفه (رحمه الله) را مورد انتقاد قرار میدهند غیرت دینی ، وگرایشم به مذهب امام ابوحنیفه مرا وادار ساخت تا کتابی را در ارتباط مسانید یعنی احادیث روایت کردۀ امام صاحب تالیف نمایم.

5- شناخت امام ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد احادیث ناسخ ومنسوخ

علم ویا شناخت احادیث ناسخ ومنسوخ یکی از مهمترین وبا ارزش ترین مسائل حدیث به شمار میرود ، وبدون شناخت آن هیچ فقیهی فقیه کامل شده نمیتواند.

لذا یکی از برازندگی های امام ابوحنیفه (رحمه الله) این بود که در پهلوی سایر فنون حدیث در بخش حدیث ناسخ ومنسوخ از ید طولی برخوردار بود ، چنانچه عبد الله بن یونس از شاگرد امام ابوحنیفه حسن بن صالح روایت میکند که میگوید: « **كان أبو حنيفة شديد الفحص عن الناسخ من الحديث والمنسوخ ، فيعمل بالحديث إذا ثبت عنده عن النبي ﷺ وعن أصحابه ، وكان عارفا بحديث أهل الكوفة وفقه أهل الكوفة** . . . وقال: كان يقول: **إن لكتاب الله ناسخا ومنسوخا ، وكان حافظا لفعل رسول الله ﷺ الأخير الذى قبض عليه مما وصل إلى بلده** » [3].

1 - دهلوی ، شاه عبد العزیز: بستان المحدثین ، پاکستان: کراچی ، سعید کمپنی. (ص: 76-77)

2 - خوارزمی: أبو المؤید محمد بن محمود ، جامع مسانید الإمام الأعظم ، چاپ هند.(ج1ص: 504)

3 - وهبی سلیمان غاوجی: أبوحنیفة النعمان امام الأئمة الفقهاء. دار القلم دمشق. (ص: 131)

یعنی امام ابوحنیفه در مورد احادیث ناسخ ومنسوخ بررسی وتفحص زیاد مینمود وهر حدیثی که از پیامبر ویا اصحاب به ثبوت می رسید به آن عمل مینمود ، ودر مورد حدیث اهل کوفه وفقه ایشان معرفت وعلم کامل داشت . . وامام این سخن را بر ملا می گفت که در کتاب خدا ناسخ منسوخ وجود دارد ، واز آن افعال آخری پیامبر که برآن وفات یافته بود وبه امام رسیده بود آگاهی کامل داشد.

تا اینجا این حقیقت واضح گردید که امام ابوحنیفه (رحمه الله) مانند قرآن کریم به حدیث پیامبر ﷺ هم ، مخصوصا حدیث احکام اعتنا وتوجه زیادی نموده درجهت حفظ ونگهداشت ، شناسایی ناسخ ومنسوخ آن از هیچ گونه سعی وتلاش دریغ نورزیده است. وشاید از نتیجهٔ این بررسی بعضی ها چنین تصور کنند که امام ابوحنیفه (رحمه الله) تنها به جوانب عملی حدیث که از آن به عنوان حدیث احکام یاد می کنند معرفت داشت ، نه قواعد وعلوم آن که از آن به نام علم درایة الحدیث یاد میکنند؟ لذا به غرض دفع این اشتباه می خواهم یک دونمونهٔ کوچک در ارتباط شناسائی امام به علم قواعد حدیث ارائه نموده مورد بررسی قرار دهم.

بخش دوم

نظرات امام ابوحنیفه (رحمه الله) پیرامون برخی از مسائل مصطلح ویا اصول حدیث

امام ابوحنیفه (رحمه الله) طوریکه در فقه ومسائل آن به عنوان یک امام ومجتهد آراء ونظرات خاص خودرا داشت ، همچنان در مسائل علوم حدیث ویا اصول آن نیز آراء ونظریات خاصی داشته که همواره مورد توجه وعلاقهٔ علمای علم مصطلح قرار گرفته است که از آن جمله بطور نمونه میتوان چند مسئله را ذکر کرد.

1 - شرط امام ابوحنیفه (رحمه الله) در روایت حدیث:

یکی از شروط امام ابوحنیفه در روایت حدیث برعلاوهٔ عادل وضابط بودن این است که راوی حدیث باید روایتش را حفظ داشته باشد.

چنانچه امام ابن صلاح در این مورد میگوید: « **شدد قوم فی الروایة فأفرطوا ، وتساهل فیها آ خرون ففرطوا ومن التشدد مذهب من قال: لا حجة إلا فیما رواه الراوی من حفظه ، وذلک مروی عن مالک وأبی حنیفة** »[1].

یعنی گروهی از راویان حدیث در باب روایت از تشدد وافراط کار گرفتند وگروه دیگری در این راستا از تساهل بیش از حد کار گرفته مرتکب تفریط شدند. ویکی از شیوه های افراط ویا تشدد این است که در حجت قرار دادن روایت یک راوی حافظ

1 - ابن الصلاح : أبو عمرو بن عبد ال(رحمه الله)من بن عثمان الشهرزوری الشافعی (ت 643هـ). علوم الحدیث ، تحقیق: دکتورة عائشة بنت عبد ال(رحمه الله)من ، قاهرة: دار المعارف. (ص: 185-186)

بـودن وی شرط قـرار داده شـود طوریکـه از امـام مالـک وابوحنیفـه چنـین نظـر نقـل شـده است.

2 – رأی امام ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد روایت از اهل بدعت:

در مـورد قبولیـت ویـا عـدم قبولیـت روایـت اهـل بـدعت اقـوال متعـدد ومختلفـی وجـود دارد. نظـر جمهـور علـمای حـدیث ایـن اسـت کـه اگـر راوی مبتـدع ویـا مـتهم بـه بـدعت داعـی بـه طـرف بـدعتش نباشـد ، ونیـز روایـتش تاییـد بـدعتش را نکنـد روایـتش قابـل قبـول مـی باشد[1].

امـا امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) در ایـن مـورد نظـر ویـا شرط خاصـی دارد وآن اینکـه کـه اگـر مبتـدع از اهـل تشـیع نباشـد در صـورت عـادل بـودن ویـا داشـتن صـفت عـدالت روایـتش را میتـوان پزیرفـت ، چنانچـه خطیـب بغـدادی از عمـر بـن ابـراهیم ، واو از عبـد اللـه بـن المبـارک حکایـت مـی کنـد کـه یکـی از شـاگردان امـام ابوحنیفـه بـه نـام ابـو عصـمة از امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) سـوال کـرده گفـت: « **بمـن تـأمرنی أن أسـمع الآثـار ؟ قـال: مـن کـل عـدل فـی هـواه إلا الشـیعة ، فـإن أصـل عقا ئدهم تضـلیل أصـحاب محمـد ﷺ، ومـن أتی السلطان طائعا** »[2].

یعنـی مـرا بـه سـمع وشـنیدن روایـات وآثـار چـه کسـانی توصـیه میفرمائیـد؟ امـام صـاحب در جـواب سـوال شـاگردش فرمـود: از هـر شخصـیکه عـادل باشـد بـا وصـف اینکـه تـابع هـوای خـودش باشـد میتـوانی سـمع حـدیث کنـی ، مگـر از اهـل تشـیع ؛ زیـرا یکـی از عقایـد اساسی ایشان گمراه دانستن اصحاب پیامبر می باشد.

1 - ابن کثیر: عماد الدین أبو الفداء ابن کثیر، اختصار علوم الحدیث مع الباعث الحثیث ، عربستان سعودی: ریاض ، مکتبة المعارف ، چاپ اول 1996م.(ج 1 ص: 299)

2 - خطیب بغدادی ، الکفایة فی علم الروایة ، تحقیق: أحمد عمر هاشم ، بیروت: دار الکتب العربی ، طبع 1986م.(ص: 203)

3 – نظر اما ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد روایت مستور:

راوی مستور یکی از انواع راویان مجهول به شمار میرود، طوریکه علمای جرح وتعدیل تصریح نموده اند که هرگاه از راوی تنها یک نفر روایت کرده باشد واز طرف هیچ امامی مورد تعدیل قرار نگرفته باشد آن را مجهول گفته میشود ، اما اگر دونفر ویا بیشتر از دو نفر از یک راوی روایت کرده باشند و توسط امام معتبری به ثقه بودن وی حکم نشده باشد آن راوی را مستور گفته میشود[1].

نظر امام ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد راوی مستور این است که با وصف عدم ورود توثیق ویا تعدیل مشخصی از جملۀ راویان عادل به شمار میرود.

چنانچه امام سرخسی میگوید: « **روی الحسن عن أبی حنیفة أنه أی المستور بمنزلة العدل فی روایة الأخبار ؛ لثبوت العدالة له ظاهرا بالحدیث عن رسول الله ﷺ « المسلمون عدول بعضهم علی بعض** »[2].

یعنی با توجه به روایت حسن از امام ابوحنیفه (رحمه الله) شخص مستور در روایت اخبار واحادیث به اساس این حدیث پیامبر ﷺ که مسلمانان نزد یک دیگر عادل اند از جملۀ راویان عادل به شمار میرود.

4 – نظر امام ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد حدیث مرسل:

حدیث مرسل تعریفات متعددی دارد. ومشهور ترین آن این است که تابعی از پیامبر ﷺ روایت کند ، ودر مورد حکم آن از لحاظ حجت بودن ویا نبودن نظرات مختلفی

1 - اعظمی: ضیاء ال(رحمه الله)من، معجم مصطلحات الحدیث ، عربستان سعودی : ریاض أضواء السلف ، 1999م. (ص: 408)

2 - سرخسی: محمد بن أحمد ، أصول السرخسی. تحقیق: أبو الوفاء الأفغانی ، بیروت: دار الکتاب العربی ، 1372هـ. (ج 1 ص: 370)

وجود دارد ، جمهور علمای حدیث بر این نظر اند که مرسل از جملۀ احادیث ضعیف به شمار میرود [1].

اما امام ابوحنیفه (رحمه الله) وبرخی علمای دیگر حدیث مرسل حدیث صحیح میدانند

چنانچه امام نووی (رحمه الله) میگوید: « **ثم المرسل حديث ضعيف عند جماهير المحدثين والشافعي ، وكثير من الفقهاء ، وأصحاب الأصول ، وقال مالك وأبو حنيفة في طائفة صحيح** » [2].

این بود نظرات امام ابوحنیفه در مورد برخی مسائل مشهور اصول حدیث که بطور نمونه ابراز گردید. وبدون شک با مطالعه آراء دقیق وعلمی امام در این مسائل وسایر مسایل دیگر این حقیقت واضح وروشن میگردد که امام ابوحنیفه (رحمه الله) نه تنها در حدیث وعلوم آن وارد بوده بلکه در این بخش مهم هم میتوان از وی به عنوان یک امام ومجتهد یاد کرد.

نتیجه گیری

نتایج بدست آمده از این مقاله قرار ذیل اند:

معرفی دانشمندان وشخصیت های دینی ومذهبی ، تاریخی واجتماعی در هر عصر وزمان ، مخصوصا در عصر حاضر که کشور های اسلامی مورد تهاجم بس خطیر دشمنان قرار گرفته است ، بخاطر رفتن به یک آینده مرفه ودرخشان ، آیندۀ که تمام معیارهای انسانی ، وفضایل اخلاقی ، مانند تقوی وپرهیزگاری ، امانت ودیانت اخوت

1 - معجم مصطلحات الحديث ، تاليف: دكتور ضياء ال(رحمه الله)من أعظمي، (ص: 393) ، ناشر: أضواء السلف، رياض: عربستان سعودی 1999م. (ص: 393)

2 - نووی ، شرف الدين يحيى بن شرف أبو زكريا: تقريب النواوی مع ش(رحمه الله)ه تدريب الراوی (ج 1 ص: 222- 223)

وبـرادری ، صـداقت وراسـتی ، ایثـار وفـداکاری . . . حکمفرمـا باشـد ، امـری اسـت نهایـت ضروری وحیاتی.

یکـی از چهـره هـای برجستهٔ تـاریخ اسـلام امـام صـاحب ابوحنیفـه (رحمه الله) اسـت کـه عـلاوه بـر اینکـه یکـی از پرنفـوس وپرنفـوذ تـرین مـذاهب چهـار گانـه اهـل سـنت بـه شـمار میرفـت هـم چنـان در سـاحات مختلـف علمـی ماننـد کـلام وفلسـفه ، فقـه وحـدیث ، وهمچنـان در سـاحات مختلـف عملـی ، ماننـد: عبـادت ، زهـد وپرهیزگـاری ، حـق گـویی وحق شناسی ، حلم وبردباری ، حیثیت الگو ونمونه را داشت.

امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) نظـر بـه خصوصـیت وویژگـی عصـر وزمـان وهـم چنـان جامعـه وشـهریکه در ان زنـدگی مـی کـرد ، ونیـز نظـر بـر ویژیگیهـای خـدا داد خـودش عـلاوه بـر حفظ قرآن کریم ، حدیث پیامبر ﷺ را نیز حفظ نموده بود.

جایگـاه امـام صـاحب ابوحنیفـه (رحمه الله) را در حـدیث میتـوان از کـثرت وشـهرت استادان وی درک نمـود کـه نظـر بـه احصـائیه حـافظ جـمال الـدین مـزی بـه 50 اسـتاد بـالغ می گردد.

در مـورد نبـوغ امـام صـاحب ابوحنیفـه (رحمه الله) در حـدیث ، دلایـل وشـواهد زیـادی وجـود دارد کـه عمـده تـرین آنهـا همانـا شـهادت وگـواهی یـک تعـداد علـماء ، ونیـز موجودیـت مسـانید متعـددی اسـت کـه برخـی از شـاگردان وپیـروان مـذهب وی زیـر عنـوان (**مسند ویا مسانید**) جمع آوری نموده اند.

گرچنـد آغـاز توجـه واهـتمام امـام صـاحب ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه احادیـث پیـامبر (ﷺ) از سـال صـدم هجـری شروع شـده بـود کـه در اثـر آن توانسـت احادیـث زیـادی را جمـع وذخیـره نمایـد ، امـا نظـر بـه شرایـط سـختگیرانه اش از یکطـرف ، و مصـروفیت بـیش از حـدش در اسـتنباط واسـتخراج مسـایل از طـرف دیگـر ، نتوانسـت بـه روایـت حـدیث توجـه بیشتری را معطوف سازد.

احادیث امام صاحب ابوحنیفه را با وصف کم بودنش میتوان از منابع مشهور حدیث مانند کتاب الآثار امام محمد بن الحسن شیبانی ، ونیز کتابهای شاگرد دیگرش امام ابو یوسف وهم چنان از کتابهای که زیر عنوان (**جامع المسانید ویا مسند امام ابوحنیفه**) تالیف شده است ، در یافت کرد.

8- امام صاحب ابوحنیفه (رحمه الله) طوریکه در فقه ومسایل آن به عنوان یک امام ومجتهد ، ودر مورد آثار وروایات به صفت یک حافظ از شهرت خاصی بر خوردار گردیده بود ، هم چنان در برخی مسایل مربوط به علوم حدیث ، آراء ونظریات خاصی داشته ، وهمواره مورد توجه علمای حدیث قرار گرفته بود ؛ لذا ما میتوانیم این مساله را به شکل یک واقعیت بپذریم که امام صاحب ابوحنیفه (رحمه الله) نه تنها در حدیث وعلوم آن وارد بوده ، بلکه در این بخش هم میتوان از وی به عنوان یک امام ومجتهد یاد کرد.

این بود نکاتی که به عنوان خلاصه ویا نتیجهٔ بحث مورد تذکر قرار دادم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

فشردهٔ مقاله بزبان انگلیسی

Summary of the debate and conclusion

The outcomes of this article is as below:

The intruduction of the scolars and the religion, historic, social indiuaduals are very important any time, espicially in present period where islamic countries are under the very dangrous invasion of the west. This introduction is necessary, in order to go for the better future where all human standards such as moral standards, pietism, trust, brotherhood, honesty are in governace.

One of the outstanding faces of the islamic history is Emam Abu Hanifa who is the founder of a religion with most followers. He is also a poineer in several acadimic eras such as felasofi, juresprodince, Hadith. He was also a model of the pietism, worship, truth and right.

Emam Abu hanifa, based on the feature of the time where he lived, and based on the privacy granted to him, he memorised Hadith of Mohammad as well as he memorised the Quran.

The altitude of Abu hanifa in the Hadith is understandable from the notibility and multiplicity of his teachers, which are reaching 50 people acording to the statistics provided by Hafiz Jamaluddin Almuzzi.

More reasons and tesstimonial are exist regarding the ingenuity of Emam Abu Hanifa in hadith, the most manifest reason is the testimonial of the number of scolars of that time, and the exsitence of several Massanid that are quoted by his students and followers.

Altough Emam Abu hanifa paid his attention to Hadith in the first century, his bussyness in the deduction of statues from its orignal sources, prevented him to pay his full attention to the narration of Hadith.

despite its shortage, Hadith of Emam Abu Hanifa could be found in the papular sources of Hadith such as the book the Emam Mohammad Alshaibani and the books of his another student, Emam Abu Yousof and the books under the title of Jameuulmasanid or Musnad Emam Abu Hanifa.

. as Emam Abu Hanifa, was priest and Emam in the juresprodence, He was papular as retintive of hadith, he had also his spicial ideas regarding the knowledge of Hadith, he atracted the attention of scolars therefore we may accept the fact that Emam Abu hanifa was the priest of Hadith.

مآخذ:

1 – اعظمی: ضیاء الرحمن ، معجم مصطلحات الحدیث ، عربستان سعودی : ریاض أضواء السلف ، 1999م.

2- ابن حجر عسقلانی : شهاب الدین أبو الفضل أحمد بن علی (ت 852هـ). تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأربعة ، تحقیق: الشیخ عبد الله هاشم الیمانی ، مصر: دار المحاسن للطباعة چاپ 1386هـ.

3- خوارزمی: أبو المؤید محمد بن محمود ، جامع مسانید الإمام الأعظم ، چاپ هند.

4- خطیب بغدادی ، أبوبکر أحمد بن علی بن ثابت (ت 463هـ). تاریخ بغداد ، مصر: مطبعة السعادة ، چاپ اول ، 1931م.

5- خطیب بغدادی ، الکفایة فی علم الروایة ، تحقیق: أحمد عمر هاشم ، بیروت: دار الکتب العربی ، طبع 1986م.

6- دهلوی ، شاه عبد العزیز: بستان المحدثین ، پاکستان: کراچی ، سعید کمپنی.

7- ذهبی: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـ): تذکرة الحفاظ ، بیروت: دار الفکر العربی.

8- ذهبی: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (ت 748هـ): سیر أعلام النبلاء ، بیروت: مؤسسة الرسالة ، چاپ نهم ، 1993م.

9- سرخسی: محمد بن أحمد ، أصول السرخسی. تحقیق: أبو الوفاء الأفغانی ، بیروت: دار الکتاب العربی ، 1372هـ.

10- الصالحی: محمد بن یوسف ، عقود الجمان فی مناقب الإمام أبی حنیفة النعمان. عربستان: مدینة منورة ، مکتبة شیخ الإسلام (مخطوط).

11- ابن الصلاح : أبو عمرو بن عبد الرحمن بن عثمان الشهرزوری الشافعی (ت 643هـ). علوم الحدیث ، تحقیق: دکتورة عائشة بنت عبد الرحمن ، قاهرة: دار المعارف.

12- ابن کثیر: عماد الدین أبو الفداء ابن کثیر، اختصار علوم الحدیث مع الباعث الحثیث ، عربستان سعودی: ریاض ، مکتبة المعارف ، چاپ اول 1996م.

13- مزی: جمال الدین أبو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن . تهذیب الکمال فی أسماء الر جال تحقیق: دکتور بشار عواد معروف ، بیروت: مؤسسة الرسالة 2002م.

14- نووی ، شرف الدین یحیی بن شرف أبو زکریا: تقریب النواوی مع شرحه تدریب الراوی

15- وهبی سلیمان غاوجی: أبوحنیفة النعمان امام الأئمة الفقهاء. دار القلم دمشق.

فصل سیزدهم

امام اعظم ابوحنیفه و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم

عبدالقهار «صمیم » استاد پوهنتون البیرونی

خلاصه

مقاله ی علمی هذا که تحت عنوان « امام أعظم أبوحنیفه وأ حادیث نبوی (ﷺ)» ترتیب وبه دسترس شما قرار دارد درمورد جایگاه والای امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در علم حدیث و نقش آفرینی ایشان در عرصه تعلیم وتعلم ، خدمت گزاری به سنت نبوی و شناخت دقیق راویان حدیث ، تفکیک احادیث صحیح از ضعیف ، ناسخ از منسوخ، وشیوه های تحمل والفاظ أداء حدیث رسول الله ﷺ بطور علمی وتحقیقی بحث می نماید، بدین ملحوظ مقاله هذا را به دو بخش اساسی تقسیم نمودم دربخش نخست دررابطه به جایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث ودر بخش دوم روی دیدگاه های علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد اصول حدیث وعلم درایت حدیث صحبت نموده ، خدمت شما خوبان تقدیم می دارم .

مقدمه

الحمدلله والصّلوة والسّلام علي رسول الله وعلى آله واصحابه ومن والاه وبعد:

اگـر مـرور کوتـاهی بـه تـاریخ جهـان اسـلام داشـته باشـیم درخـواهم یافـت کـه در ادوار مختلـف تـاریخی، امـت اسـلامی شخصـیت هـای بـی بـدیل ودانشـمندان برازنـده ی را بـه جامعـه تقـدیم نمـوده اسـت، وهریـک از آنهـا بـه منظـور تجدیـد دیـن و احیـای سـنت نبـوی ﷺ گـام هـای مـؤثر برداشـته وکارنامـه هـای علمـی ارزنـده ی را بنـام خـود رقـم زدنـد. از میـان آنـان مـی تـوان از محـدثان نـام بـرد کـه در راسـتای صـیانت وحراسـت از حـریم سـنت نبـوی ﷺ سـفرهای طاقـت فرسـا و درد هـا ورنجهـای زیـادی را متقبـل شـدند ولـی از سـنگر دفـاع از قـرآن ، سـنت وآمـوز هـای اصـیل اسـلامی یـک خطـوه بـه عقـب برنگشـتند، برخـی ازآنهـا برجمـع آوری احادیـث پیـامبر اسـلام پرداختنـد وبرخـی دیگرشـان بـه اسـتنباط احکـام از قـرآن وسـنت تـا مبـادا غبـار کهنـه فکـری ، تاریـک اندیشـی ،و ارتجـاعی بـرآن نشیند ودرهر عصـر وزمان پاسگوی نیازهای مبرم جامعه بشری باشد.

یکـی از چهـره هـای بـارز وشخصـیت چنـد بعـدی مطـرح در تـاریخ اسـلام امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) اسـت، بـه اسـاس تبحـر علمـی کـه داشـتند از یـک طـرف بـه صـیانت ، حراسـت و جمـع آوری احادیـث پیـامبر اسـلام وعلـوم مربـوط بـه آن پرداختنـد واز سـوی دیگـر درپـی تـدوین فقـه اسـلامی واسـتنباط احکـام در روشـنی نصـوص قـرآن وسـنت برآمدنـد ، دیـری نپاییـد وی بـه عنـوان یـک محـدث بـزرگ وفقیـه پویـا درصـدر جـدول دانشـمندان امـت اسـلامی قـرار گرفـت اینـک برخـی از کارنامـه هـای حـدیثی وی را درخلال این مقاله کوچک قرائت می نمایم .

اهـداف تحقیـق : بـدون تردیـد هرتحقیـق ازخـود اهـداف مـی داشـته باشـد، ولـی اهـداف همواره نظـر بـه نوعیـت موضـوع ازهـم متفـاوت مـی باشـد، اهـداف مـن در تحقیـق ایـن مقالـه علمی قرار ذیل است:

نخستین هدف ما معرفی واقعی شخصیت برازنده تاریخ اسلام امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) است، باید ملت متدین ما بدانند که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) کی بود وچه نقش را در راستای حراست از سنت نبوی بازی کردند. دومین هدف ما معرفی منزلت وجایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث است،باید ملت غیورما بدانند که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) تنها یک فقیه نبود بلکه به عنوان یک محدث چیره دست درمیان دیگر محدثان عرض اندام کردند ومانند آنان به سماع، تحدیث وتدوین ذخیره بزرگی حدیثی پرداختند که نمونه بارز آن ده ها مسانید است از ایشان روایت گردیده وامروزه در دسترس مسلمانان جهان قرار دارد.

سومین هدف ما معرفی منزلت وجایگاه امام اعظم ابوحنیفه درعلم درایت حدیث است،امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) فقط به جمع آوری احادیث رسول الله ﷺاکتفا نکردند بلکه به صفت یک عالم جرح وتعدیل وعلم رجال برای حراست از حریم خصوصی احایث پیامبر اسلام ﷺبه وضع قواعد و معیارهای علمی برای پذیرش حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدام نمودند که نمونه های بارز آن را در خلال تحقیق خواهید دید.

ضرورت تحقیق : درشرایطی که خورشید تابان وروشنگری چون امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) دربلندای آسمان پیروان نادان وحاقدان حسود وکینه توزش افول کردن است، می بایست که این ابرهای تار ازگرد وبراین خورشید درخشان کنار زده شوند تا باردیگر به پرتو افگنی اش آغاز نماید وملت های که سالیان متمادی از نورآن بی بهره بودند بهرمند شوند، خوشبختانه این رؤیای دیرینه امت اسلامی به حقیقت تبدیل شد ورهبری محترم وزارت ارشاد ، حج واوقاف این افتخار بزرگ را کسب نمود وسمپوزیم علمی وتحقیقی را پیرامون شناخت شخصیت دانشمند، محدث وفقیه امت اسلامی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) راه اندازی نمودند ، با استفاده فرصت به میان

آمـده خواسـتم قطـره ی بـر بحـر بـی کرانـه علـم وفضـل ایـن شخصـیت بـی بـدیل امـت اسلامی بافزایم.

ازهمـین رو مقالـه خـویش را بـه دو بخش عمـده واساسـی تقسـیم نمـودم، بخش اول ایـن رسـاله را بـه منزلـت وجایگـاه امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) درعلـم حـدیث و بخش دوم آن را بـه دیـدگاه هـای علمـی امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) در اصـول حـدیث ودرایـت حدیث اختصاص داده ایم.

بخش اول- جایگاه امام أعظم أبوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث

بـدون تردیـد امـام أعظـم أبوحنیفـه (رحمه الله) دانشـمند توانـا، مجتهـد آگـاه ، زاهـد دنیـا، محـدث بـی ریـا و پیشـوا بـلا منازعـه امـت اسـلامی اسـت، چشـم پوشـی از ایـن حقیقـت بمثابـه پوشـانیدن آفتـاب بـه دو انگشـت اسـت، بنـابراین در بخش نخسـت بیشـترینه روی گزینـه هـای تمرکزمـی نمـایم کـه بتـوانیم جایگـاه علمـی امـام أعظـم أبوحنیفـه (رحمه الله) را بصفت یک محدث توانا و چیره دست درعرصه علم حدیث بازتاب دهیم.

اول- اهـتمام ویـژه امـام أعظـم أبوحنیفـه (رحمه الله) بـه آمـوزش علـم حـدیث : نخسـتین اصـل کـه مـی توانـد جایگـاه علمـی امـام اعظـم أبوحنفـه (رحمه الله) را در علـم حـدیث واضح و هویدا سازد اهتمام ویژه ی آنها نسبت به آموزش حدیث است .

1- چنانچـه دانشـمند فرهیختـه و پـدرعلم رجـال علامـه ذهبـی دربیـوگرافی امـام ابوحنیفـه نوشـته مـی کنـد : «**وَعُنِـيَ بِطَلَـبِ الآثَـارِ، وَارْتَحَـلَ فِي ذَلِـكَ**»[1]. امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه آمـوزش احادیـث نبـوی اهـتمام خـاص ورزیدنـد وبـرای بدسـت آوردن آن سـفرهای را انجام داده اند.

[1] - ذهبی ، محمدبن أحمد (1427 هـ) سیر أعلام النبلاء 6/ 392 ، ناشر: دار الحدیث- قاهرة .

2- وهمچنان میگوید: «**إِنَّ الإِمَامَ أَبَا حَنِيفَةَ طَلَبَ الحَدِيثَ وَأَكْثَرَ مِنْهُ فِي سَنَةِ مِائَةٍ وَبَعْدَهَا**»[1]. امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) به آموزش علم حدیث روی آوردند، علی الخصوص بعداز سده اول هجری توجه ویژه ی را به آموزش وجمع آوری حدیث نبوی مبذول داشتند.

وهمین مؤرخ شهیر وبلند پایه امت اسلامی علامه ذهبی در رساله ویژه ی که در مناقب امام ابوحنیفه (رحمه الله) ویاران وی نوشه است، در ضمن معرفی شیوخ واستادان امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) می نویسد: « **وَسَمِعَ الحَدِيثَ مِنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ بِمَكَّةَ، وَقَالَ: " مَا رَأَيْتُ أَفْضَلَ مِنْ عَطَاءٍ "**»[2]. امام ابوحنیفه درمکه حدیث را از عطاء بن ابی رباح شنیدند و در مورد استاد خود می گفتند: هیچ کسی را در علم وفضل بهتر از عطاء نیافتم .

دوم- تأکید امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) بر اتباع سنت واجتناب از ابراز نظر شخصی درباب دین: اصل دیگری که جایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را درعلم حدیث واضح می سازد همانا تاکیدایشان بر اتباع سنت نبوی وخود داری از خود گوی در دین الله است زیرا امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) بصفت یک محدث متبع وراه رو راه رسول الله ﷺ همواره بر پیروی از سنت نبوی وعمل به حدیث رسول الله ﷺ تأکید داشتند واز ابراز نظر شخصی در دین الله برحذر می داشتند.

علامه محمد عبدالرشید نعمانی میگوید: « **وكان الإمام أبو حنيفة رضي الله عنه يقول : إِيَّاكُمْ وَالقَوْلَ فِي دِينِ اللهِ تَعَالَى بِالرَّأْيِ وَعَلَيْكُمْ بِاتِّبَاعِ السُّنَّةِ، فَمَنْ خَرَجَ عَنْهَا ضَلَّ** »[3]. امام ابوحنیفه می گفت: از نظر یه پردازی های بی مورد وطبق هوا

[1] - ذهبی ، محمدبن أحمد (1427 هـ) سير أعلام النبلاء 6/ 392 ، ناشر: دار الحديث- قاهرة .

[22] - ذهبی ، محمدبن أحمد(1408 هـ) مناقب الإمام أبي حنيفة وصاحبيه /11، تحقيق: أبو الوفاء الأفغاني، ناشر: لجنة إحياء المعارف النعمانية، حيدر آباد الدكن بالهند، ط ، 3.

[3] - قاسمی ، محمد جمال الدين (بی تا) قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث 52/1، ناشر: دار الكتب العلمية -بيروت-لبنان.

وهوس در دین الله باز استید واتباع سنت را برخود لازم بگیرید ، زیرا کنار رفتن از اتباع سنت گمراهی است.

علامه نعمانی میگوید : روزی مردی ازاهالی کوفه بر امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) وارد شدند که نزد وی حدیث خوانده می شود، فرمود: مارا از شنیدن احادیث راحت بساز، امام بروی تاخت وانزجار شدید خویش را بروی ابراز داشت و گفت :« **لولا السُّنّة ما فهم أحد القرآن**»[1]. اگر سنت نمی بود هیچ کس قرآن را نمی فهمید .

علامه جمال الدین قاسمی میگوید : «**وكان الإمام أبو حنيفة يقول: لم تزل الناس في صلاح ما دام فيهم من يطلب الحديث فإذا طلبوا العلم بلا حديث فسدوا**»[2].

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) می فرمودند: تازمانی که دانشجویان حدیث درمیان مردم باقی است امت اسلامی برمسیر درست رهنمون خواهند شد هرگاه دانشجویان به دنبال علوم دیگر رفتند وعلم حدیث را واگزارکردند آنگاه امت اسلامی از مسیر اصلی منحرف می شوند.

سوم - شهادت وگواهی دانشمندان جرح وتعدیل برجایگاه امام أعظم أبوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث: اصل دیگری جایگاه علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث مبرهن می سازد گواهی دانشمندان علم جرح وتعدیل در باره امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) است، این شخصیت پرآوازه جهان اسلام همواره شهره آفاق بود واین حقیقت از نظر هیچ صاحب بصیرت پنهان نیست، واگر به چشم بصیرت به کتب تاریخ ، سیر ومناقب نگرسته شود، دیده خواهد شد که دانشمندان امت اسلامی درهر عصر ـ وزمان بر مکانت وجایگاه علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث گواهی داده وبرمکانت او اعتراف نموده اند برخی از آنها قرار ذیل است: امام اعظم

[1] - نعمانی ، محمد عبدالرشید (1416هـ) مكانة الإمام أبي حنيفة في الحديث 115/1، تحقيق :عبد الفتاح أبو غُدّة، ناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية، حلب، ط، 4.

[2]- قاسمی ، محمد جمال الدين (بی تا) قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث 52/1، ناشر: دار الكتب العلمية -بيروت-لبنان.

ابوحنیفه (رحمه الله) از جمله شاگردان پیشتاز درس حدیث رسول الله (ﷺ) بود ، شخصیت وی به حدی برازنده بود که حتی استادانش بر جایگاه علمی وی معترف بودند ، چنانچه محدث بزرگ قاضی أبو عبدالله بن علی صمیری درکتاب خویش که در مورد امام ابوحنیفه ویاران وی نوشته است به طور مستند از حارث بن عبدالرحمن همصنفی امام ابوحنیفه روایت می کند که گفت: «**أخبرنَا عبد الله بن مُحَمَّد قَالَ حدثَنَا مُكَرَّمٌ قَالَ: حدثَنَا عبد الصَّمَدِ بن عبيد الله، عَن عبد الله بن مُحَمَّد بن نوح، قَالَ: ثَنَا حَفْص بن يحيى، قَالَ ثَنَا مُحَمَّد بن أبان عَن الحَارِث بْن عبد ال(رحمه الله)مَن قَالَ:" كُنَّا نَكُون عِنْد عَطاء بَعْضنَا خلف بعض، فَإِذا جَاءَ ابو حنيفَة أوسع لَهُ وَأَدْنَاهُ"**»[1]. : ما در حلقه درس حدیث امام عطاء پشت سریکدیگر می نشستیم، اما زمانی که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) تشریف می آوردند شیخ حلقه درس را برایشان توسعه می داد و او را نزد خود می نشاند.

امام ج(رحمه الله) وتعدیل یحیی بن معین (رحمه الله) امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را عالم ثقه وقابل اعتماد درعلم حدیث توصیف نموده می فرماید: «**كَانَ أَبُو حَنِيفَةَ ثِقَةً، لاَ يُحَدِّثُ بِالحَدِيثِ إِلاَّ بِمَا يَحْفَظُهُ، وَلاَ يُحَدِّثُ بِمَا لاَ يَحْفَظُ** »[2]. امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) شخص ثقه وقابل اعتماد است وتنها احادیث را روایت می کردند درحافظه داشتند و حدیثی که درحافظه شان ضبط نمی بود هرگز روایت نمی کردند.

خطیب بغدادی در تاریخ خویش از علامه ا بن معین روایت می کند که فرمودند: «**كَانَ أَبُو حنيفة ثِقةً صدوقاً في الحديث والفقه، مأمونًا عَلَى دين الله**»[3]. امام اعظم

[1] - صَّيْمَري، الحسين بن على (1405هـ) أخبار أبي حنيفة وأصحابه /80، ناشر: عالم الكتب – بيروت، ط2.

[2] - ابن حجر ، احمدبن على (1326هـ) تهذيب التهذيب 450/10، ناشر: مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند ، ط1.وسير أعلام النبلاء395/6.

[3] - بغدادى ، احمدبن على (1422هـ) تاريخ بعداد 573/15، تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، ناشر: دار الغرب الإسلامي – بيروت، ط1.

ابوحنیفه (رحمه الله) دربیان حدیث وفقه شخص ثقه ، صادق وقابل اعتماد و در برابر دین الله اماندار است.

نویسنده چیره دست ودانشمند جرح وتعدیل علامه ابن حجر عسقلانی شافعی (رحمه الله) زمانی که با قلم رسای خود بیوگرافی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را با کمال امانت داری می نویسد سخنان خود را با این جملات زیبا به پایان می رساند: «**وَمَنَاقِبُ الإِمَامِ أَبِي حَنِيفَةَ كَثِيرَةٌ جِدًّا، فَرَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَأَسْكَنَهُ الفِرْدَوْسَ آمِينْ**»[1]. مناقب، خوبی ها وکارهای نیکو موجب ستایش امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) بالاتر از آن است درقید قلم آورده شود، به همین قول اکتفا می کنم که خداوند از او راضی باشد و او را در جنات برینش جای دهد. آمین! علامه ابن تیمیه (رحمه الله) کتاب "منهاج السنة " شخصیت امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) این گونه توصیف می نماید: « **وَأَئِمَّةُ الإِسْلاَمِ المَعْرُوفُونَ بِالإِمَامَةِ فِي الدِّينِ، كَمَالِكٍ وَالثَّوْرِيِّ وَالأَوْزَاعِيِّ وَاللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ وَالشَّافِعِيِّ وَأَحْمَدَ وَإِسْحَاقَ وَأَبِي حَنِيفَةَ وَأَبِي يُوسُفَ**»[2]. امامان بزرگ اسلام که به پیشوایان دین مشهور اند مانند : امام مالک ، امام ثوری ، امام اوزاعی ، اما لیث بن سعد ، امام شافعی ، امام احمد ، امام اسحاق، امام ابوحنیفه وامام ابویوسف (رحمه الله) اجمعین می باشند.

سرانجام امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) به یک محدث بزرگ وتمام عیاردربین محدثان تبدیل می شود وازتمام شیوخ عصرخود پیشی می گیرد. حافظ ذهبی در مناقب امام ابو حنیفه از مسعر بن کِدام روایت می کند گفت: **عن الإمام مِسْعَرٍ بْنِ**

[1] - ابن حجر ، احمدبن علی (1326هـ) تهذیب التهذیب 450/10، ناشر: مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند ، ط1.

[2] - ابن تیمیه ، احمدبن عبدالحلیم (1406هـ) منهاج السنة النبوية 316/2، محقق: محمد رشاد سالم، ناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ط1.

كِدَامٍ[1]**، قَالَ: «طَلَبْتُ مَعَ أَبِي حَنِيفَةَ الحَدِيثَ فَغَلَبَنَا، وَأَ خَذْنَا فِي الزُّهْدِ فَبَرَعَ عَلَيْنَا، وَطَلَبْنَا الفِقْهَ فَجَاءَ مِنْهُ مَا تَرَوْنَ»**[2]. امام مسعر بن کدام گفت: من و امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله) به آموختن حدیث آغاز کردیم از ما پیشی گرفت ، وبه ذهد وتقوی روی آوردیم درذهد وتقوی برما برتری یافت ،ودرپی آموزش علم فقه بر آمدیم ازعهده آن فایق بدر آمد طوری که نتیجه آن را شما می بینید.

سوم - کثرت اساتید امام اعظم أبوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث:اصل دیگری که نقش وجایگاه علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را درعلم حدیث بارز می سازد، کثرت شیوخ واساتید ایشان درعلم حدیث است ، امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) نزد محدثان بزرگ زانوی تلمذ طی نمودند وازآنها احادیث زیادی را استماع نموه اند که تعداد استادان وی به چهار هزار شیخ ومحدث بالغ می گردد این رقم بزرگ بیانگر جایگاه علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله) درعلم حدیث است، زیرا اگر از هر استاد یک حدیث هم شنیده باشد تعداد احادیث آنها به چهار هزار می رسد و...

علامه شمس الدین ابوالمعالی در مورد تعداد اساتید امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) میگوید: « **الإمام أبو حنيفة: النعمان بن ثابت بن زُوطَى. الحبر البحر المجتهد الإمام الأعظم الورع الزاهد العابد الكوفي التابعي الجليل. لقي جماعة من الصحابة وأ خذ عن نحو أربعة آلاف شيخ من التابعين** »[3]. امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) : نعمان بن ثابت زُوطَى ، شخصیت عالم ، مجتهد ، امام بزرگ ، ذاهد ، عابد ، متقی

[1] - مسعربن کدام یکی تن از دانشمندان پر آوازه کوفه در حفظ ، ذهد وتقوی است وازجمله شیوخ امام ابوحنیفه می باشد ، امام صاحب از او در مسند خود روایت کرده است .نگاه: به مناقب الامام الاعظم 37/2 از صدر الائمه الموفق .

[2] - ذهبی ، محمدبن أحمد(1408 هـ) مناقب الإمام أبي حنيفة وصاحبيه /11، تحقيق: أبو الوفاء الأفغاني، ناشر: لجنة إحياء المعارف النعمانية، حيدر آباد الدكن بالهند، ط ، 3.

[3] - الغزی ، محمد بن عبدال(رحمه الله)من (1411هـ) ديوان الإسلام 152/2،محقق: سيد كسروي حسن، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان، ط 1.

وتـابعی جلیـل القـدر سرزمـین کوفـه اسـت کـه بـا شـماری از صـحابه کـرام ملاقـات نمـوده واز چهار هزار تابعین حدیث روایت کرده اند.

علامــه ذهبــی (رحمه الله) در ضــمن ترجمــه امــام اعظــم ابوحنیفــه (رحمه الله) برخــی از استادان نـامور اورا معرفـی نمـوده مـی فرمایـد:« **وَسَـمِعَ الْحَـدِيثَ مِـنْ عَطَـاءِ بْـنِ أَبِي رَبَـاحٍ بِمَكَّةَ، وَقَالَ: مَـا رَأَيْـتُ أَفْضَـلَ مِـنْ عَطَـاءٍ، وَسَـمِعَ مِـنْ عَطِيَّـةَ الْكُـوفِيِّ، وَعَبْـدِ الـرحمَنِ بْـنِ هُرْمُزَ الأَعْرَجِ، وَعِكْرِمَـةَ، وَنَـافِعٍ، وَعَـدِيِّ بْـنِ ثَابِـتٍ، وَعَمْـرِو بْـنِ دِينَـارٍ، وَسَـلَمَةَ بْـنِ كُهَيْـلٍ، وَقَتَـادَةَ بْـنِ دَعَامَـةَ، وَأَبِي الـزُّبَيْرِ، وَمَنْصُـورٍ، وَأَبِي جَعْفَـرٍ مُحَمَّـدِ بْـنِ عَـلِيِّ بْـنِ الْحُسَـيْنِ، وَعَـدَدٍ كَثِـيرٍ مِـنَ التَّـابِعِينَ**» [1]. امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) از عطـاء بـن ربـاح ، عطبـه کـوفی ، عبـدالرحمن بـن هرمـز ،عکرمـه ، نـافع ، عـدی بـن ثابـت ، عمـروبن دینـار، سـلمة بـن کهیـل ، قتـاد بـن دعامـه ، ابـوزبیر ، منصـور ، ابـو جعفـر وتعـداد زیـادی از تـابعین عظـام حـدیث روایـت کردنـد وگفتنـد: در میـان ایـن اسـاتید بزرگـوار هـیچ کـدام شـان را برتـر از عطاء نیافتم.

چهـارم- منـابع حـدیثی بـه جامانـده از امـا اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) درعلـم حـدیث:

اصــل دیگــری کــه جایگــاه علمــی امــام اعظــم ابوحنیفــه (رحمه الله) را درعلــم حــدیث برجسـته تـر مـی سـازد منـابع حـدیثی بـه جامانـده از امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) اسـت، خوشـبختانه امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) ده هـا مسـند بـه عنـوان میـراث علمـی بـرای امـت اسـلامی برجـا گذاشـته اسـت ، چنانچـه محمـد بـن محمـود خـوارزمی در کتـاب « **جـامع الإمـام الأعظـم** » پـانزده مسـند را کـه برجسـته تـرین دانشـمندان علـم حـدیث مرویـات امـام اعظـم ابوحنیفـه را روایـت کـرده بودنـد در کتـاب مسـتقل جمـع آوری نمودنـد کـه بنـام «

[1] - ذهبی ، محمدبن أحمد(1408 هـ) مناقب الإمام أبي حنيفة وصاحبيه 19/1، تحقيق: أبو الوفاء الأفغاني، ناشر: لجنة إحياء المعارف النعمانية، حيدر آباد الدكن بالهند، ط ، 3.

جـامع الإمـام الأعظـم » و«جـامع المسـانيد» شـهرت دارنـد بـرای آگهـی بیشرـاین مسـانید را بـه بطور مختصر به معرفی می گیریم:

مسند أبی حنيفة . به روایت امام الحارثی .

مسند أبی حنيفة . به روایت حافظ ابو القاسم .

مسند أبی حنيفة . به روایت حافظ أبو الحسين .

مسند أبی حنيفة . به روایت أبو نعيم الأصفهاني.

مسند أبی حنيفة . به روایت أبو بكر الأنصاري.

مسند أبی حنيفة . به روایت أبو أحمد الجرجاني.

مسند أبی حنيفة . به روایت حسن بن زياد اللؤلؤي.

مسند أبی حنيفة . به روایت حافظ عمر الأشناني.

مسند أبی حنيفة به روایت.أبو بكر الكلاعي.

مسند أبی حنيفة. به روایت أبو عبد الله البلخي.

مسند أبی حنيفة. به روایت أبو يوسف القاضي .

مسند أبی حنيفة . به روایت محمد بن الحسن الشيباني همين نسخه مشهور است.

مسند أبی حنيفة. به روایت حمّاد بن أبي حنيفة .

مسـند أبـی حنيفـة .ايـن مسـند نيـز ازطريـق إمـام محمـد بـن الحسـن روايـت شـده اسـت كـه بيشترين آن از طريق تابعين روايت نموده اند، وبنام « الآثار» مشهور ومطبوع است.

مسـند أبـی حنيفـة: بـه روايـت حـافظ السـغدي [1]. تمـام احاديـث ايـن مسـانيد توسـط امـام خـوارزمی اسـتخراج ومطـابق ابـواب فقـه ترتيـب گرديـد اسـت وايـن مجموعـه حـديثی در سال 1332 هـ در حيدر آباد كشورهندستان به نشر رسيد[2].

بخش دوم- دیدگاه های امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد علم اصول حدیث

[1] - جامع المسانيد 1/ 5 خوازرمی

[2] - هروی ، علی بن سلطان (1405هـ) ش(رحمه الله) مسند أبي حنيفة 9/1،محقق: الشيخ خليل محيي الدين الميس، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان، ط1.

در بخش دوم می خواهم یکجا با شما پای صحبت علمی امام ابوحنیفه (رحمه الله) در رابطه به علم اصول حدیث ودرایت حدیث نشسته از جایگاه رفیع امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در علم اصول حدیث ونقش آن در عرصه دانش های حدیثی آگاه می شویم؛ بدون شک امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) همانگونه درعلم روایت حدیث امام وپیشوا بودند به همین منوال در علم درایت حدیث نیز امام وپیشوا هستند وازجایگاه ویژه ی برخوردار می باشند، اینک توجه شمارا به برخی از گفته های علمی ، دانش های حدیثی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در باب علم درایت حدیث [1]مبذول می دارم .

الف- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد اقسام حدیث: نخستین اصل که می تواند جایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را در علم اصول حدیث واضح سازد دانش های علمی وداده های علم درایت حدیثی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) است که درموارد مختلف نسبت به اقسام حدیث وجایگاه هرکدام ازآنها ابراز داشته اند برخی ازآنها در ذیل بیان می گردد:

اول – دیگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد خبر واحد: خبر واحد یکی از انواع حدیث پیامبر ﷺ است امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در موارد مختلف بر آن استدلال نموده واو را قابل احتجاح دانسته است ، احتجاج امام برخبر واحد این نقطه می رساند که آنها به صفت یک محدث از دانش های درایت حدیثی والای برخوردار بوده اند.

[1] - علم حديث به دو شاخه ي اصلي روايتي و درايتي تقسيم مي شود؛ علم حديث روايتي عبارت است از: روايت قول و فعل و تأييدات و صفات پيامبر صلي الله عليه وسلم، و علم حديث درايتي نيز عبارت است از: اصول و قواعدي، كه به بررسي كيفيت متن و سند از ناحيه ي رد و قبول مي پردازد. مصطلح الحديث 45/1 از شيخ عثيمين.

چنانچه دکتر مصطفی سباعی میگوید: در زمان امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) احادیث جعلی زیادی وارد متون دینی امت اسلامی گردید ودروغگویان حرفه ی دست به جعل وحدیث سازی زدند امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) برای حفاظت وحراست احادیث رسول الله ﷺ از احتیاط بیشر کارگرفته و یکسری شرایط را برای قبولیت خبر واحد وضع نمودند :

خبر واحد نباید در تضاد با اصول عمومی شریعت قرارگیرد.

خبر واحد نباید در تعارض به ظاهر کتاب الله قرار گیرد .

خبر واحد نباید در تعارض به سنت مشهوره قرارگیرد.

خبر واحد نباید از جمله عموم بلوی باشد .

خبر واحد نباید در تعارض باعمل کرد خود راوی قرارگیرد.

راوی خبرواحد باید فقیه باشد [1]. تقسیم بندی فوق این مفهوم را می رساند که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) از اقسام حدیث آگاه بودندکه این شرایط برای خبرواحد تعیین نموده اند.

دوم - دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درمورد عمل به حدیث صحیح :

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) همواره به استناد برحدیث صحیح تاکید داشتند، واین عمل کرد ایشان بیانگر آن است امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) ازلحاظ علمی نسبت به اقسام حدیث ازحیث صحیح وغیرصحیح نیزعلم وافر ودرک کافی داشتند.

علامه جمال الدین قاسمی به سند صحیح روایت می کند که امام ابوحنیفه همواره به تمسک جستن به حدیث صحیح فرا می خواندند:« **فقد صحّ عن أبي حنيفة أنه قال:**

[1] - سباعی ، مصطفى بن حسنى (1402هـ) السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي 422/1 ، ناشر: المكتب الإسلامي: دمشق - سوريا، بيروت – لبنان، ط2. و أصول " السرخسي: 1/ 364

"إِذَا صَحَّ الحَدِيثُ فَهُوَ مَذْهَبِي"» [1]. به سند صحیح از امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) روایت است که گفتند: هرگاه حدیث صحیح به شمار رسید همان مذهب من است.

سپس شیخ جمال الدین قاسمي میگوید: **رواه الشيخ الإمام العلامة أبو إسحاق إبراهيم بن يوسف، قال حدثنا أبو يوسف عن أبي حنيفة (رحمه الله) تعالى:« أنه قال ليس لأحد أن يفتي بقولنا ما لم يعرف من أين قلنا»** [2]. علامه ابواسحاق از ابراهیم بن یوسف ازامام ابویوسف شاگرد امام ابوحنیفه (رحمه الله) واو از از استاد خویش روایت می کند که فرمودند: برای هیچ کسی مجاز نیست به قول ما فتوی دهد تازمانی که نداند ما آن را از کجا گرفتیم.

سوم- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درمورد عمل به حدیث ضعیف وتقدیم آن برقیاس وراى : امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درصورت عدم علم آوری به حدیث صحیح ، عمل به حدیث ضعیف را جواز داده واو را برقیاس وآراء اشخاص مقدم می دانستند، این دیدگاه امام ابوحنیفه دلیل واضح بر آگهی واحترام او به حدیث رسول الله (ﷺ) است.

علامه ابن حزم ظاهری درکتاب "إحكام الإحكام " میگوید: «**قال أبو حنيفة: الخبر الضعيف عن رسول الله صلّى الله عليه وسلم أولي من القياس، ولا يحلّ القياس مع وجوده** » [3]. امام ابوحنیفه می گوید: خبر ضعیف رسول الله (ﷺ) بهتر از قیاس است ودروجود حدیث ضعیف عمل به قیاس جایز نیست .

علامه ابن القیم حنبلی میگوید: «**وَأَصْحَابُ أَبِي حَنِيفَةَ - (رحمه الله) - مُجْمِعُونَ عَلَى أَنَّ مَذْهَبَ أَبِي حَنِيفَةَ أَنَّ ضَعِيفَ الحَدِيثِ عِنْدَهُ أَوْلَى مِنْ القِيَاسِ وَالرَّأْيِ، وَعَلَى**

[1] - قاسمی ، محمد جمال الدین (بی تا) قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث 91/1، ناشر: دار الکتب العلمیة -بیروت-لبنان.

[2] - قاسمی ، محمد جمال الدین (بی تا) قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث 91/1، ناشر: دار الکتب العلمیة -بیروت-لبنان.

[3] - عثیم ، عبدالعزیز (1405هـ) تحقیق القول بالعمل بالحدیث الضعیف35/1، ناشر: الجامعة الاسلامیة بالمدینة المنورة.

ذَلِكَ بَنَى مَذْهَبَهُ، كَمَا قَدَّمَ " حَدِيثَ الْقَهْقَهَةِ " مَعَ ضَعْفِهِ عَلَى الْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ، وَقَدَّمَ " حَدِيثَ الْوُضُوءِ بِنَبِيذِ التَّمْرِ " فِي السَّفَرِ مَعَ ضَعْفِهِ عَلَى الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ"»[1].

تمام اصحاب امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) اتفاق نظر دارند که از دید امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) عمل به حدیث ضعیف ازقیاس بهتر وبر رای شخصی افراد مقدم تراست وبراین اصل مذهب خود را بنا نهاده است بانظر داشت این اصل حدیث قهقه در نماز وحدیث وضو به نبیذ را باوجودکه ضعیف هستند بر رای وقیاس مقدم دانسته است.

چهارم- دیدگاه امام امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درمورد عمل به حدیث مرسل : مرسل حدیثی است که تابعی او را باحدف واسطه به پیامبر نیست دهد، دانشمندان در مورد پذیرش این نوع حدیث اختلاف دارند اما امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) احتجاج به حدیث مرسل را به شرط ثقه وعدالت ارسال کننده صحیح می داند.

خطیب بغدادي از قاضی ابوبکر نقل کرده می گوید:« **قَالَ القَاضِي أَبُو بكر فِي التَّقْرِيب الْجُمْهُور على قبُول الْمُرْسل وَوُجُوب الْعَمَل بِهِ إِذا كَانَ الْمُرْسل ثِقَة عدلا وَهُوَ قَول مَالك وَأهل الْمَدِينَة وَأبي حنيفَة وَأهل الْعرَاق**» [2]. قاضی ابوبکر درتقرب میگوید: اکثریت مطلق دانشمندان بر قبول حدیث مرسل و وجوب عمل برآن قائل هستند مشروط براین که راوی ارسال کننده ثقه وعادل باشد و این دیدگاه امام مالک ،اهل مدینه ،امام ابوحنیفه واهل عراق است.

---

[1] - ابن القيم ، محمد بن ابی بکر (1411هـ) إعلام الموقعين عن رب العالمين 61/1، تحقيق: محمد عبد السلام إبراهيم، ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، ط 1.

[2] - الزركشی ، محمد بن عبدالله (1419هـ) النكت على مقدمة ابن الصلاح 491/1، محقق: د. زين العابدين بن محمد بلا فريج، ناشر: أضواء السلف – الرياض، ط 1.

علامه ابن کثیر میگوید: «**وَالِاحْتِجَاجُ بِهِ مَذْهَبُ مَالِكٍ وَأَبِي حَنِيفَةَ وَأَصْحَابِهِمَا - (رحمهم الله)** »[1]. علامه ابن کثیر میگویند: استناد به حدیث مرسل مذهب امام مالک وامام ابوحنیفه واصحاب انان است.

ب- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد شروط قبول راوی :اصل دیگری که جایگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) را درعلم اصول حدیث روشن می سازد وضع شروط ومعیار های قبول ورد درمورد راویان حدیث رسول الله (ﷺ) است .امام ابوحنیفه در قضایای مختلف درمورد شروط پذیرش وعدم پذیرش روایت راویان حدیث صحبت کرده اند برخی از آنها قرار ذیل است:

اول – دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد شرط عدالت راوی : امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) برای عدالت راوی علم وفقه را شرط می داند.

حافظ سخاوی میگوید: «**أن من شروط العدالة في الراوي عند أبي حنيفة أن يكون هذا الراوي فقيهاً عالماً إن خالف القياس في غيره**»[2]. از جمله شروط عدالت روای در نزد امام ابوحنیفه این است که باید راوی عالم و فقیه بوده باشد اگرچه روایت او درجای دیگر بر خلاف قیاس قرارگیرد.

دوم – دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)مه اله درمورد پذیرش روایت روای مجهول الحال یا مستور : راوی مجهول الحال یا مستور به راوی اطلاق می گردد که

[1] -ابن كثير، اسماعيل بن عمر (بی تا) اختصار علوم الحديث 48/1،محقق: أحمد محمد شاكر، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان.

[2] - سخاوی ، محمد بن عبدال(رحمه الله)من (1424هـ) فتح المغيث بش(رحمه الله) الفية الحديث للعراقي 9/2،محقق: علي حسين علي، ناشر: مكتبة السنة - مصر
ط 1.

عـدالت بـاطنی او مجهـول باشـد ولـی عـدالت ظـاهری واضـح باشـد، امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) روایت روای مجهول الحال ویامستور بدون قید وشرط پذرفته است.

مـلا عـلی قـاری هـروی حنفـی میگویـد:« **وَقـد قَبِـلَ رِوَايَتـه" أَي المسـتور، جمَاعَـةٌ مِـنْهُم أَبـو حنيفَـة ، (بِغَـيْر قيـد) يَعْنِـي بعصر ـ دون عصر ـ وَاخْتَـارَ هَـذَا القَـوْل، ابْـن حبَـان تَبعـاً للْإِمَـام الْأَعْظَـم؛ إِذا الْعـدْل عِنْـده: مـن لَا يعـرف فِيـهِ الْجـرح** »[1]. بـلا تردیـد طائفـه از علـماء روایـت راوی مسـتور را بـدون قیـد وشرط زمـان پذیرفتنـد وازآنجملـه امـام ابوحنیفـه اسـت، وهمـین دیـدگاه را امـام ابـن حبـان بسـتی بـه تبعیـت از امـام اعظـم پسـندیدند چراکـه از نظر وی راوی عادل آن است که درمورد آن حرج نقل نگردیده باشد .

سـوم – دیـدگاه امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) درمـورد روایـت راوی متبـدع : امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) بـه صـفت یـک محـدث دیـدگاه خـود را بـه طـور مسـقلانه در بـاره روایـت راوی متبـدع ابـراز داشـته میگویـد: در صـورتی کـه بـخاطر دفـاع از مـذهب خـود دروغ را در حـدیث رسـول اللـه ﷺروا بدانـد روایـت آن قابـل قبـول نیسـت، ایـن موضـوع دسـت بـالای امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) را در عرصـه علـم جـرح وتعـدیل نشـان مـی دهد.

علامـه أمیـر صـنعانی میگویـد: «**إن كـان يسـتحل الكـذب لنصـرة مذهبـه لم يقبـل وإلا قبـل وإن كـان داعيـة إلى مذهبـه عـزاه الخطيـب إلى الشـافعي" قـال الخطيـب : أن هـذا مـذهب ابـن أبي لـيلى وسـفيان الثـوري ونحـوه عـن أبي حنيفـة** »[2]. علامـه أمیـر صـنعانی میگویـد: هـرراوی کـه دوغ را بخاطردفـاع از مـذهب خـود جـایز بدانـد روایـت او قابـل قبـول نیسـت اگـرچنین نباشـدروایت او قابـل قبـول اسـت اگرچـه بـه طـرف مـذهب خـود

[1] - القاری ، علی بن سلطان (بی تا) ش(رحمه الله) نخبة الفكر في مصطلحات أهل الأثر 518/1، ناشر: دار الأرقم - لبنان / بيروت.

[2] - صنعانی ، محمد بن اسماعیل (1417هـ) توضيح الأفكار لمعاني تنقيح الأنظار145/2، محقق: أبو عبد ال(رحمه الله)من صلاح بن محمد بن عويضة، ناشر: دار الكتب العلمية, بيروت- لبنان، ط 1.

دعوت هم دهد ، خطیب بغدادی این دیدگاه را به امام شافعی ، ابن أبی لیلی ، سفیان ثوری وامام ابوحنیفه نسبت داده اند.

د : دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درمورد جرح وتعدیل : امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) به صفت یک محدث درعرصه علم ج(رحمه الله) وتعدیل دست بالای داشتند برخی از راویان حدیث را توثیق وبرخی دیگر تجریح کرده اند :

ازجمله راویان که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) آنها را تضعیف وتجریح نموده اند جابر جعفی است « **قال الترمذي:(ثنا) محمود بن غيلان، (ثنا) أبو يحيى الحماني سمعت أبا حنيفة يقول :** «**مَا رَأَيْتُ أَكْذَبَ مِنْ جَابِرٍ الجُعْفِيِّ**» [1]. امام ترمذی از طریق محمود بن غیلان ، از یحیی حمانی روایت می کند که گفت: از امام أبو حنیفه شنیدم که می فرمودند: هیچ کسی را دروغگوتر از جابرجعفی ندیدم .

وازجمله روایان که امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) آنها را توثیق نموده اند سفیان ثوری است، از امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد اخذ روایت سفیان ثوری سوال شد درجواب گفت : **اكتب عنه، فإنه ثقة ما خلا أحاديث «أبي إسحاق» عن «الحارث» ، وحديث «جابر الجعفي»** [2]. به استثنای احادیث ابو اسحاق ازحارث وحدیث جابر جفعی دیگر احادیث سفیان ثوری را بنویسید زیرا او روای ثقه وقابل اعتماد است.

هـ- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد روش تحمل حدیث از شیخ واداء آن: اصل دیگری که جایگاه امام اعظم ابوحنفه (رحمه الله) را درعرصه علم درایت حدیث واضح وروشن می سازد دیدگاه او درمورد روش تحمل حدیث وأداء

[1] - بغدادی ، عبدال(رحمه الله)من بن احمد (1407هـ) شرح علل الترمذي 369/1، محقق: الدكتور همام عبد الرحيم سعيد، ناشر: مكتبة المنار - الزرقاء – الأردن، ط1.

[2] - بیهقی ، احمد بن الحسین (1405هـ) دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة 45/1، ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، ط1.

آن است ،این دیدگاه بیان گر جایگاه علمی او در علم اصول حدیث است برخی از آنها قرار ذیل است:

اول- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درمورد روش تحمل حدیث به گونه قراءة علی الشیخ : یکی از روش های تحمل حدیث "قراءة علی الشیخ" است- شاگرد عبارت حدیث میخاند واستاد گوش می دهد- این روش نزد اکثر محدثین به نام (العرض) مشهور است در رابطه به روش تحمل از طریق قراءة علی الشیخ از امام ابوحنیفه (رحمه الله) اقوال بی شمار نقل گردیده است که برخی از آنها قرار ذیل است:

اولاً: جواز روایت به شیوه «القراءة علی الشیخ » یا «العرض» : تعداد زیادی از محدثان این روش را به امام ابوحنیفه نسبت داده اند.

خطیب بغدادی از طریق قاضي أبي يوسف – شاگرد أبو حنيفة – روایت می کند گفت: «**سَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ عَنْ رَجُلٍ عَرَضَ عَلَى رَجُلٍ حَدِيثًا ، هَلْ يَجُوزُ يُحَدِّثُ بِهِ عَنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ: حَدَّثَنِي فُلَانٌ , وَسَمِعْتُ فُلَانًا** »[1].از امام ابوحنیفه درمورد شخصی که بر شخص دیگری حدیث را پیش می کند سوال کردم آیا جایز است که دوباره حدیث را از او روایت کند ؟ گفت: بلی جایز است بگوید: (حدثنی فلان وسمعت فلاناً) فلان شخص برایم حدیث بیان کرد واز فلان شخص شنیدم .

ثانیاً: برتری قراءة علی الشیخ نسبت به سماع از لفظ شیخ: امام ابوحنیفه شیوه تحمل حدیث از طریق قراءة علی الشیخ را بر سماع از لفظ شیخ ترجیح می دهد:

خطیب بغدادي از طریق قاضي أبو يوسف - شاگر امام أبو حنيفة – روایت می کند :« قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: «لَأَنْ أَقْرَأَ عَلَى الْمُحَدِّثِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَقْرَأَعَلَيَّ» [2]. امام أبوحنيفه گفت: اگرخودم برمحدث بخوانم بهتر ازآن است که برمن خوانده شود.

---

[1] - بغدادی ، احمد بن علی (بی تا) الكفاية في علم الرواية 279/1، محقق: أبو عبدالله السورقي ,إبراهيم حمدي المدني الناشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة.

[2] - الكفاية في علم الرواية 276/1،

علامـه عراقـی میگویـد: « **وذهـبَ ابـنُ أبي ذِئْبٍ، وأبـو حَنيفـةَ الـنعمانُ بـنُ ثابـتٍ، إِلَى تـرجيحِ القـراءةِ عَـلَى الشَّـيخِ عَـلَى السَّـماعِ مِـن لفظـهِ**»[1]. ابـن أبـی ذئـب وامـام ابوحنیفـه نعمان بن ثابت قراءة علی الشیخ را بر سماع از لفظ شیخ ترجیح داده اند.

ثالثـاً: الفـاظ اداء در روش قـراءة علـی الشـیخ : از نظـر امـام ابوحنیفـه صـیغه هـای اداء بـه لفـظ حـدثنا ، أخبرنـا وسـمعتُ در روش تحمـل حـدیث از طریـق قـراءة علـی الشـیخ یکسـان است به هر لفظی که روایت کند جایز است

خطیـب بغـدادي بـه سـند خـود از قـاضي أبي یوسـف - صـاحب أبي حنیفـة – روایـت مـی کند گفت : « **سَأَلْتُ أَبَا حَنِيفَةَ عَنْ رَجُلٍ عَرَضَ عَلَى رَجُلٍ حَدِيثًا , هَلْ يَجُوزُ يُحَدِّثُ بِهِ عَنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ: حَدَّثَنِي فُلَانٌ , وَسَمِعْتُ فُلَانًا** »[2].ازامـام ابوحنیفـه در مـورد مـرد پرسـیدم کـه برشـخص دیگـر حـدیث رسـول اللـه (ﷺ) ر قرائـت مـی کنـد آیـا برای او جـایز اسـت کـه دوبـاره از او روایـت کنـد ؟ گفـت : بلـی مـی توانـد بـه صـیغه حـدثنی فلان وسمعت فلانا روایت کند.

دوم- دیـدگاه امـام اعظـم ابوحنیفـه (رحمه الله) در مـورد روش تحمـل حـدیث از طریـق اجـازة : درایـن روش، اجـازه روایـت کـردن حـدیث از سـوی شـیخ بـرای شـاگرد وراوی به طور لفظی یا خطی یا هر دو داده می شود.

امـام ابوحنیفـه درمـورد روش تحمـل حـدیث از طریـق اجـازه میگویـد: درصـورتی کـه شـیخ از کتـاب آگـاه باشـد وشـاگرد دانـا وحافظـه قـوی داشـته باشـد روایـت بـرای او جـایز وحدیث او قابل احتجاج است ودرغیرآن باطل است.

علامـه رضـی الـدین حنبلـی میگویـد: « **وَالْمُخْتَـار فِيهَـا وفَاقـا لِابْـنِ السـاعاتي أَن الْمُجِيـز إِن كَـانَ عَالمـا بِمَـا فِي الْكتـاب وَالْمجَـاز لَـهُ فهـما ضـابطا جَـازَت الرِّوَايَـة بهَـا وَوَقـع بهَـا الِاحْتِجَـاج وَإِلَّا بطلـت عِنْـد أبي حنيفَـة وَمُحَمّـد وَصـحت عِنْـد أبي يُوسُـف** » [3]. قـول

[1] - عراقی ، عبدال(رحمه الله)یم ، (1423هـ) شرح (التبصرة والتذكرة = ألفية العراقي) 394/1، محقق: عبد اللطيف الهميم - ماهر ياسين فحل، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان، ط 1.

[2] - بغدادی ، احمدبن علی (بی تا) الكفاية في علم الرواية 279/1، محقق: أبو عبدالله السورقي ,إبراهيم حمدي المدني، ناشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة.

[3] - ابن حنبلی ، محمدبن ابراهیم (1408هـ) قفو الأثر في صفوة علوم الأثر 109/1، ناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية – حلب، ط 2.

راجح دراین باب قول علامه ابن ساعاتی است که میگوید: اگر اجازه دهند به آنچه که در کتاب است آگاه باشد واجازه داده شد درک درست وحافظه قوی داشته باشد روایت واحتجاج برآن حدیث درست است. درغیر آن نزد امام ابوحنیفه وامام محمد باطل اما نزد امام ابویوسف جایز است

و- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد تعارض بین احادیث: امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) برای دفع تعارض بین احادیث فقه راوی را معیار قرار داده است هرگاه در بین دوحدیث تعارض واقع شود حدیث راوی فقیه را بر حدیث روای غیر فقیه ترجیح داده می شود.

ملاعلی قاری هروی درضمن بیان مناظره امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) وامام اوزاعی میگوید: « **فرجَّح بِفقه الرواة كَمَا رجح الْأَوْزَاعِيّ بعلو الْإِسْنَاد** »[1]. امام ابوحنیفه به فقه راوی ترجیح داده اند همانگونه که امام اوزاعی به علو اسناد ترجیح دادند.

ح- دیدگاه امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد ناسخ ومنسوخ: امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) درمورد شناخت ناسخ و منسوخ از مهارت وا لای برخوردار بودند هرگاه احادیث متناقض به وی می رسد آنها را مورد ارزیابی قرار داده ناسخ را از منسوخ تفکیک نموده وبرآن عمل می نمودند.

همانگونه که ابوعبدالله صَّيْمَري ازحسن بن صالح شاگرد امام ابوحنیفه (رحمه الله) روایت کرده میگوید: «**كَانَ ابو حنيفَة شَدِيد الفحص عَن النَّاسِخ من الحَدِيث والمنسوخ فَيعْمل بِالْحَدِيثِ إِذا ثَبت عِنْده عَن النَّبِي صلى الله عَلَيْهِ وَسلم وَعَن أَصْحَابه وَكَانَ عَارِفًا بِحَدِيث**»[2]. امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در مورد حدیث شناخت کلی داشت ودر رابطه به حدیث ناسخ ومنسوخ تحقیق ویژه ی را انجام می دادند وهرگاه حدیث به سند صحیح از پیامبر واصحاب وی ثابت می گردید برآن

[1] - القاری ، علی بن سلطان (بی تا) ش(رحمه الله) نخبة الفكر في مصطلحات أهل الأثر 263/1، ناشر: دار الأرقم - لبنان / بيروت

[2] - صَّيْمَري، الحسين بن علي (1405هـ) أخبار أبي حنيفة وأصحابه 25/1، ناشر: عالم الكتب – بيروت، ط 2.

عمل نمی نمود. این بود مختصری پرامون جایگاه شخصیت علمی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) که خدمت خوانندگان گرامی تقدیم نمودم خدا کند که طرف قبول شان قرارگیرد وا از الله منان مسلت دارم که به پیشواز این خدمت کوچک از تقصیراتم بگذرد واین را دخیره آخرتم بگرداند. آمین یارب العالمین .

نتیجه گیری :

از نظرعلمی محور اساسی تحقیق را نتیجه تشکیل میدهد بانظر داشت این اصل علمی هر تحقیق که نتیجه نداشته باشد درحقیقت عبث بوده وسبب ضیاع وقت محقق گردیده است، از لابلای تحقیق هذا به چند نکات اساسی دست یافتم اینک باشما شریک می سازم :

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) تنها یک فقیه نبودند بلکه یک شخصیت دوبعدی بودند، هم زمان به صفت یک فقیه توانا و یک محدث بزرگ مطرح بوده اند .

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) تنها درعلم روایت حدیث تخصص نداشته اند بلکه در علم درایت حدیث(علم رجال، حرج وتعدیل ، ناسخ ومنسوخ ودیگر شاخه های مصطلح حدیث) نیز تخصص داشتند.

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) از نظرمتخصصان علم جرح وتعدیل شخص ثقه ، راستگو وقابل اعتماد در روایت حدیث وفقه اسلامی وامین در برابر دین خدا است.

امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) از جمله ائمه بزرگوار است که به قول امام ابن حجر عسقلانی امتحان خود را داده اند واز پل های صعب العبور مرور کرده اند سخن هیچ کسی بالای شخصیت آنان تأثیر گزار نیست بلکه الله رب العالمین برای آنها شرف امامت بخشده وآنان را مقتداء ودیگران مقتدی قرار داه است .

مأخذ

ابن كثير، اسماعيل بن عمر (بی تا) **اختصار علوم الحديث**، محقق: أحمد محمد شاكر، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت – لبنان.

ابن حنبلی ، محمدبن ابراهيم (1408هـ) **قفو الأثر في صفوة علوم الأثر**، ناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية – حلب، ط 2.

ابن حجر ، احمدبن علی (1326هـ) **تهذيب التهذيب** ، ناشر: مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند، ط 1.

ابن تيميه ، احمدبن عبدالحليم (1406هـ) **منهاج السنة النبوية**، محقق: محمد رشاد سالم، ناشر: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ط 1.

ابن القيم ، محمد بن ابی بكر (1411هـ) **إعلام الموقعين عن رب العالمين** ، تحقيق: محمد عبد السلام إبراهيم، ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، ط 1.

بغدادی ، عبدالرحمن بن احمد (1407هـ) **شرح علل الترمذي** ، محقق: الدكتور همام عبد الرحيم سعيد، ناشر: مكتبة المنار - الزرقاء – الأردن، ط 1.

بغدادی ، احمد بن علی (بی تا) **الكفاية في علم الرواية** ، محقق: أبو عبدالله السورقي ,إبراهيم حمدي المدني، الناشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة.

بغدادی ، احمدبن علی (1422هـ) **تاريخ بغداد** ، تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، ناشر: دار الغرب الإسلامي – بيروت، ط 1.

بيهقی ، احمد بن الحسين (1405هـ) **دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة** ، ناشر: دار الكتب العلمية – بيروت، ط 1.

ذهبی ، محمدبن أحمد (1427 هـ) **سير أعلام النبلاء** ، ناشر: دار الحديث- قاهرة .

ذهبی ، محمدبن أحمد(1408 هـ) **مناقب الإمام أبي حنيفة وصاحبيه** ، تحقيق: أبو الوفاء الأفغاني، ناشر: لجنة إحياء المعارف النعمانية، حيدر آباد الدكن بالهند، ط ، 3.

الزركشی ، محمد بن عبدالله (1419هـ) **النكت على مقدمة ابن الصلاح**، محقق: د. زين العابدين بن محمد بلا فريج، ناشر: أضواء السلف – الرياض، ط 1.

سباعی ، مصطفى بن حسنى (1402هـ) **السنة ومكانتها في التشريع الإسلامي** ، ناشر: المكتب الإسلامي: دمشق - سوريا، بيروت – لبنان، ط 2.

سخاوی ، محمد بن عبدالرحمن (1424هـ) **فتح المغيث بشرح الفية الحديث للعراقي** ،محقق: علي حسين علي، ناشر: مكتبة السنة – مصر،ط 1.

صنعانی ، محمد بن اسماعیل (1417هـ) **توضیح الأفکار لمعاني تنقیح الأنظار**،محقق: أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عویضة، ناشر: دار الکتب العلمیة, بیروت- لبنان، ط 1.

صَّيْمَري، الحسين بن على (1405هـ) **أخبار أبي حنيفة وأصحابه** ، ناشر: عالم الکتب – بیروت، ط 2.

عراقی ، عبدالرحیم ، (1423هـ) ش(رحمه الله) (**التبصرة والتذکرة = ألفیة العراقي**) ، محقق: عبد اللطیف الهمیم - ماهر یاسین فحل، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، ط 1.

عثیم ، عبدالعزیز (1405هـ) **تحقیق القول بالعمل بالحدیث الضعیف**، ناشر: الجامعة الاسلامیة بالمدینة المنورة.

الغزی ، محمد بن عبدالرحمن (1411هـ). **دیوان الإسلام** ،محقق: سید کسروي حسن، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، ط 1.

قاسمی ، محمد جمال الدین (بی تا) **قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث** ، ناشر: دار الکتب العلمیة -بیروت-لبنان.

القاری ، علی بن سلطان (1405هـ) **شرح مسند أبي حنیفة** ،محقق: الشیخ خلیل محیي الدین المیس، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، ط 1.

القاری ، علی بن سلطان (بی تا) **شرح نخبة الفکر في مصطلحات أهل الأثر** ، ناشر: دار الأرقم لبنان ، بیروت.

نعمانی ، محمد عبدالرشید (1416هـ) **مکانة الإمام أبي حنیفة في الحدیث** ، تحقیق :عبد الفتاح أبو غُدّة، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامیة، حلب، ط ، 4.

فصل چهاردهم

الإمام أبو حنيفة و فقهه و دوره فی التشريع الإسلامی

محمد ظفر عالم الندوي الأستاذ بكلية الشريعة
و أصول الدين دارالعلوم لندوة العلماء لكناو ،الهند

الحمد الله العلمين و الصلوة و السلام على على سيد المرسلين و اله وصحبه اجمعين، أعوذ بالله من الشيطن الرجيم:" فلولانفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين....."، قال النبى صلى الله عليه وسلم:" من يرد الله به خيراً يفقه فى الدين"

أيها السادة الأفضل! أننى أسعد فى هذه الندوة الميمونة التى جمعت لفيفاً من الراسخين فى العلم و المتفقهين فى الدين بتقديم كلمة و جيزة حول" الإم مام أبوحنيفة: فقه در دوره فى التشريع الإسلامى" راجياً أن تسمعوها بآذان صاغية و تقبلو إلبها بقلوب و اعية، و متعذر اً عما إذا صدرت منى فيها حفوة أو ذلة.

أيها السادة أجلاء! من المعلوم لديكم جميعاً أن نوراً سطع فى أفق العالم و التفقه فى الدين فى أو اخر القرن الهجرى الأول أضاء معظم بقاع الكرة الأر ضية ببريقه و لمعانه، وظلت طائفة كبيرة كم النوع البشرى فقطع مراحل كمرحلتها الدينية و العلمية فى ضوئه، درجت عليه الأجيال، و خلت القرون، و غيرت الأزمان، و لكن هذا النور لم يضمحل ولم يضئل، بل إنه على العكس من ذلک يتقد يشتد سطوع بصورة مستمرة على مرالأيام دون أن يضئل أويقطفى بعواصف الظروف والأوضاع، وقد عرف هذالنور

فی العالم ولا یزال یعرف بالإمام الأعظم أبی حنیفة النعمان، و قد أقیمت هذه الندوة و إحیاءً الذکر اه ، و إنارة المآثره و تبینا للحاجة إلی فقهه فی العالم المعاصر المتور.

أیها الحضور! لا یخفی علی کل دارس لتاریخ الإسلام و تشریعه الوحی بدأ ینزل منجماً بواسطة جبرئیل علیه السلام علی محمد رسول الله (ﷺ) إثر بعثه، و بقیت الأمة تهتدی بما فیه من الرشد و الهدی، و تستنیر البشریة بتبیین ما ینزل علیه من وحی، و لکن لما انقطع الوحی إثر الحوقه برفقیه الأعلی اضطلع بأعباء هدایة الأمة وإرشاد البشریة أصحابه الکرام الذین تربوا فی احضان النبوة، فقاموا بإرشاد الأمة بقضل ما تلقوه من التربیة النبویة، و النظرة العمیقة قی النصوص الشرعیة، و تمتعوا به من المواهب و الموهلات، و تولوا تقدیم الحلول الناجعة لماطرأمن الحوادث، و استجد من الأمور، و بعدما استأثرت (رحمه الله) بهذه الفئة المؤمنة من أصحاب النفوس الزکیة اختار الله للقیام بمهام شرح النصوص الشرعیة و بیان أسرار التشریع الإسلامی طائفة من العلماء الجهابذة الدینم أکرمهم الله تبارک و تعالی بمواهب و کفاءات من الذکاء و الفطنة و حدة الذهن، و قوة الا ستنباط، و میز هم عن غیر هم من عامة الناس بفضل إخلاصهم و تفانیهم وفی سبیل الدین؛ وقد عرف هولاأ العلماء الأعلام با لمجتهدین الذین قاموا حیثما کانوا بمآثر جلیلة من خلال التشریع الإسلامی و شرح مقاصد الدین، و تعتبر هذه المآثر باباً مهما من أبواب التاریخ التشریع الإسلامی، و قد عاش نبغاء التشریع الإسلامی فی عاصمة الدولة الإسلامیة بالمدینة المنورة، مکة المکرمة، و أما الکوفة فکانت مرکزاً لأمثالهم، و لم تـ خل البصرة من وجود خبراء التشریع الإسلامی، و هکذا کانت مسیرة التشریع الإسلامی، و شرح النصوص الشرعیة فی تقدیم و از دهار فی کل ناحیة من نواحی العالم الإسلامی. غیر أنه کان هنا ک جانب مهم من جوانب التشریع الإسلامی یتطلب الشی الکثیر من العنایة من بدایة عهد سیدنا عمر بن الخطاب حینما اتسع نطاق المملکة الإسلامیة، و جعل الإسلام ینتشرمن صحاری و جزیرة العرب و أو دیتها إلی بقاع و أصحقاع و اسعة من العالم حیث کان الدعاة التی لم یکن لهم عهد بها، الحضارات، و الفلسفات، و القوانین، و الشئون و الأعراف و العادات الجدیدة

التی لم یکن لهم عهدبها، و تعلیم الکتاب و السنة البسیطة وإن کانت تکفی الأعراب و القاطنین فی الصاری و المنسجمین مع جوها و بیئتها، و لکنها اعتبرت فیما بعد غیر العذر غیر کافیة للعائشین فی مستوطئات جدیدة مما أدی إلی نشوء تساولات کثیرة فی جانب، وفی جانب آخر جرت مباحث کلامیة جدیده من جراء الفلسفه الیو نانیة، ثارت بها شبهات جدیدة حول عقائد الإسلام و آرائه الأساسیة من الناحتین العلمیة و الفکریة. ففی مثل هذه الظروف و الأ وضاع مست الحاجة الی استیناف تدوین التشریع الإسلامی، و شرح النصوص الشرعیة و بیان مقاصد الدین الاسلامی، و اقتضی ذلک أن یظهر عبقری المعی لوذعی یتمتع لحدة الذهن المتعدد علی التأمل و التدبر و جودة الطبع، و دقة النظر، و قوة الإستنتاج، و سعة المعلومات، و التعمق فی النصوص الشرعیة و استخراج لآلی الحکمة و درر المعرفة من بحر العلوم الشرعیة، و إلاطلاع علی الأوضاع المستجدة، فظهر هذا العبقری بحکمة الله و مشیئته و برز لی حیز الوجود باسم أبی حنیقة النعمان الذي لقبه العالم الإمام الأعظم و إن تاریخ التدوین التشریع الإسلامی یفتخر بمآثر هذا الإ مام الأ عظم ، و ما زالت الأمة الإسلامیة و لاتزال تفتخر هذا الإمام الهمام.

أیها السادة! إن ما قام به الإمام الأ عظم أبو حنیفة النعمان من حل المباحث المعقدة لثوابت الدین المسلمة حلا شافیا مقنعا بفضل ما أکر به من المواهب غیر العادیة مؤهلاته التی ینقطع نظیرها موضوع مستقل جدیر بالعنایة، کما أنه قام باستیناف التدوین للفقه الإسلامي نظراً إلی مقتضیات العالم الحدیث، و المدینة الموسعة و المجتمع المتقدیم، و الأعراف و العادات الجدیدة، و حاجات الصفقات و العقود الجدیدة، و ذلک موضوع أوسع و أهم. إننی حاولت فی هذه الکلمة القصیرة أن أتناول هذا الجانت بالدراسة، و البحث وأقوم بإبر ازه ولکننی أریدن أن أقدم قبل ذالک لمحة من حیاته و الحافلة بجلائل الأعمال.

حياته:

إسمه ونسبه و ولادته/ مولده

كـان اسـمه نعـمان و كنيتـه أبـا حنيفـه، و لقبـه بالإمـام الأعظـم و شـجرة نسـبه نعـمان بـن ثابـت بـن زوطـى بـن مـاه وكـان عجمـى النسـل. نقـل المـؤرخ خطيـب البغـدادى عـن حفيـد الإمـام بـأننى إسـماعيل بـن حـماد بـن نعـمان بـن ثابـت بـن نعـمان بـن مرزيـان و قـال إننـا ننتمـى إلـى جيل فـارى، و لم نكـن مـن الأرقـاء، ولـد جـدنا أبـو حنيفـة سـتة ثمـانين هجريـة، و كـان الثابـت يحضر فـى خدمـة سـيدنا علـى كـرم اللـه وجهـه فدعالـه ولأهلـه و نحـن نتوقـع بـأن اللـه تبـارك وتعالى قد تقبل دعاه و نحسب أن دعاءه لم يذهب ضياعاَ.

{ تاريخ بغداد حافظه أبوبكر احمد بن على ، خطيب بغدادى ج 13 ، ص 326 }

ذكـر العلامـة شـبلى النعمانـى أن الإمـام أبـا حنيفـة كـان نسـبه فارسـيا مكرمـاَ شـهيراَ ويقـال لـرئيس البلـد المرزبـان فـى الفـارس ، لـذا يقـاس أن مـاه و مرزيـان لقبـان لا إسـمان ، مـاه ومرزبـان كلاهـما فـى المعنـى واحـد ، إن " مـاه " و " مـه " فـى معنـى الـرئيس والسـيد ، مثـل معـروف " نـه كـه را منزلـت ماندنـه مـه را " وجعـل أهـل العـرب مـه مـاه بزيـادة الألـف { سـيرة النعمان ج : 1ص 15 – 16 }

ونسـب بعـض المـورخين وقـال : حمـل زوطـى مـن كابـل أسـيراَ واشـترته امـرأة مـن قبيلـة بنـى تيم الله و عاش عـدة أيـام فـى حالـة الـرق ثـم أعتـق، ولـذا عرفـت أسرتـه بمـولى بنـى تـيم اللـه ، ولكـن العلامـة شـبلى النعمانـى يقـول: إن الشـهادة التاريخيـة لا توافـق هـذا الـرأى ، و يسـتعمل لفـظ مـولى العلاقـات الوديـة عنـد العـرب والعلاقـات والرقيـة أيضـاَ ، وطنـى بعـض النـاس زوطـى دقيقـاً بهـذا الإشـتراك اللفظـى ، ولـذا إضـطر حفيـده إسـماعيل إلـى دفـع هـذا لوهم ، وقـال: لم تكـن أسرتـى فـى عبوديـة أحـد قـط وكـان إسـماعيل رجـلاَ وثيقـاّ مكرمـاّ غايـة التكـرم ، لـذلک اعتمـد المورخـون الـذين كـانوا بعيـدى النظـر علـى روايتـه ، وقـال القاضـى المصرى الذى كان مصنفاَ كبيراَ إن زوطى كان حليفاَ لبنى تيم الله . { سيرة النعمان ص : 17 }

الحاصـل إن زوطـى مـن نسـل فارسـى ، فـى ذلـک الزمـان كانـت تـدخل القبائـل والأسر فـى الإسـلام فزوطـى أيضـاَ قبـل الإسـلام ورحـل إلـى العـرب والأميـر معاويـة خليفـة للمسـلمين فـى

ذلک الوقت و مدینة کوفة کانت دار الخلافة لذلک اختار زوطی الکوفة وأقام فیها ، ولما بلغ أبوه إلی أربعین من سنة فرزقه الله تبارک وتعالی ولداَ سماه نعمان ، ولکنه اشتهر بالإمام الأعظم بعرف الزمان { سیرة النعمان ص : 18 }

عهد الإمام أبی حنیفة

ولد الإمام الأعظم فی خلافة عبدالله بن مروان وهذا هو العهد الذی کان فیه کثیر من الصحابة موحودین ، الذین صحبوا الرسول ﷺواستفادوا منه ، و کان سیدنا أنس بن مالک الذی کان خدماُ لرسول الله ﷺانتقل إلی جوار (رحمه الله) سنة ثلاث وتسعین من الهجرة وتفی سهل بن سعد سنة إحدی و تسعین هجریة و أبو الطفیل بن عامر بن واثله عاش إلی مأة من الهجرة ، ولکن لم یثبت أن آلإمام الأعظم قد روی حدیثأ من أحد هؤلاء الصحابة وذلک ما یقضی من الناس العجب وذکروا له أسباباَ ووجوهاَ

ولکن الباحث العلامة شبلی النعمانی یقول عندی سبب أخر من الأسباب الکثیرة فیما بین المحدثین بعض الخلاف فی أی عمر یتعلم الحدیث وفی أی عمر یحسن المطالب أن یروی الحدیث علی الأقل ، وکان أهل الکوفة أکثر احتیاطاَ فی هذا الأمر ، ویقولون لا بد للمطالب أن لا یروی الحدیث أن لا یروی الحدیث ألا هو فی أربعین من سنة ، ولعل هذا القید هو الذی حجرة من هذا الشرف ، ویقول العلامة شبلی النعمانی : فحوی الکلام أن الإمام لم یسمع من أی صحابی حدیثاَ ، و هذا شرف له وسعادته أنه رأی من تشرف بروية رسول الله (ﷺ) هذه هی واقعة تاریخیة تکونه فائزاَ علی مرتبة التابعین، لذلک دخلت هذه القضیة فی إطار المذهب وجرت فیها مناقشات وجدال ، کان الإمام مفتخراَ وحق له أن یفتخراً أنه کان رأی سیدنا أنساً رضی الله عنه بعینه . { سیرة النعمان ج: 1 ص: 19 }

نقاش حول كونة تابعياً

ذكـر العلامـة شـبلى النعمانـى فـى كتابـه أن بعـض المصـنفين فـى زماننـا أنكـر تابعيتـه ، لكـن هـذا الأمـر لـيس بـدعا لأنـه تـارت شـبهة فـى كثيـر مـن الأذهـان مـن قبـل ولكـن المحـدثين حلوا هـذه القضـية موافقـاً للإمـام الأعظـم وصرح الحـافظ بـن حجـر فـى فتـواه بسـند ابـن سـعد أن الإمـام أبـا حنيفـة كـان رأى سـيدنا أنـس بـن مالـك و روايـة بـن سـعد التـى أشـار إليهـا الحـافظ هـى تصـل إلـى الإمـام أبـى حنيفـة بـراو واحـد فحسـب وهـو سـيف بـن جـابر ويعنـى سـمع ابـن سـعد عـن سـيف بـن جـابر و سـيف بـن جـابر مـن الإمـام أبـى حنيفـة نفسـاً ، وكـان سـيف بـن جـابر قاضـياً بالبصـرة وصـائب الـرأى ، فروايتـه أصـح و أوثـق لا يعدلـه أقـوى حـديث وأعظـم وأصـح ، نضـراً إلـى هـذا الـرأى قـد حكـم جميـع المحـدثين العظـام كالخطيـب البغـدادى والعلامـظ السـمعانى صـاحب الأنسـاب والعلامـة النـووى شـارح صـحيح المسـلم والعلامـة الـذهبى والحـافظ ابـن الحجـر وزيـن العراقـى السـخاوى ، أبـو المحاسـن الدمشـقى الـذين المعـول علـيهم فـى الحـديث والرايـة أن الإمـام أبـا حنيفـة قـد رأى أنس بن مالك بأم عينيه . { سيرة النعمان ج : 1 ص : 20 }

الكنية :

كنيـة الإمـام أبـى حنيفـة التـى كانـت أشـهر مـن إسـمه ليسـت كنيـة حقيقـة إذ لـيس مـن ولـده أحـد يسـمى بالحنيفـة ، ولكنـه بمعنـى الوصـف ، أعنـى أبـا للملـة الحنيفـة ، قـال اللـه عزوجـل فـى كتابـه العزيـز مخاطبـاً للمسـلمين : فـأتبعوا ملـة إبـراهيم حنيفـاً ، لـذلك اختـار آلإمـام هـذه الكنية لنفسه .

{ سيرة النعمان ص : 21 }

تعليمه ونشأته :

كـان زمـن صـباه زمنـا عصـيبا وهيبـا ، وكـان الحجـاج بـن يوسـف واليـا علـى العـراق لعبـد الملـك ، وكانـت الحيـاة ضـيقة والظـروف قاسـية ، والظلـم والعـدوان والقتـل والغـارة عامـة فـى ذلـك العصـر ، و لكـن العلـماء مـازالوا يعقـدون حلقـات الـدرس والتـدريس ، ولـيس هنـاك

زاویـة إلا و فیهـا مجـالس العلـم والعرفـان و حلقـات الـدرس والتـدریس والحـدیث والروایـة ، والفقهـاء المحـدثون کـانوا منقطعـین إلـی علـم الحـدیث مع عـدم هـدوء بـالهم ، لمـا تـوفی الحجـاج ومـات الولیـد وتـولی الخلافـة بعـدهما سـلیمان بـن عبـدالملک وجعـل سـلیمان عمـر بـن عبـدالعزیز مشـیراً لـه ، ثـم خلفـه عمـر بـن عبـدالعزیز ، فبـدأ دور العـدل والمسـاواة والخیـر والبرکـة ونشـأ أیضـاً دوق العلـم و التحقیـق و شـاع صـیت العلـم والعلـماء فتحرکـت نفس الإمام أبی حنیفة إلی أن یحصل العلم علی أحد من الشیوخ.

کان من حسـن السـعادة أنـه صـادفه الشـعبی الـذی کـان إمامـاً معروفـاً فـی الکوفـة فسـأله الإمـام الشـعبی بظنـه طالبـاً أیـن تـذهب ، فسـمی تـاجراً ، لأنـه کـان یتجـرو التجـارة کانـت حرفتـه لابویـه ، قـال الشـعبی أعنـی ممـن تـتعلم ، فأجـاب متأسـفاً لا أتعلـم مـن أحـد، قـال الإمـام الشـعبی إنـی أری فیـک مـؤهلات فیجـب علیـک أن تجـالس الشـیوخ والعلـماء، اتعـظ الإمـام أبـو حنیفـة بقولـه وانقطـع إلـی العلـم واشـتغل فـی تحصـیله بکـل غایـة مـن الجهـد والإجتهاد.

علم الکلام :

کان الإمام ذکیا فطینـاً طبعیـاً وکانـت فیـه مواهـب و کـان لدیـه علـم وافـر مـن المـذاهب فتوجـه إلی علم الکلام سریعـاً وبـرع فیـه حتـی أ فحـم کبـا ر المتکلمـین وکـان فـی بدایـة الأمـر شـفوفاً بهـذا الفـن ولکنـه کلـما کـبر تقـدم علـما مـال عنـه و أعـرض وظـن أن الصـحابة کـانوا منعـزلین عـن البحـث فیـه مـع أنهـم کـانوا أعلـم مـن الأخـرین، فلهـذا إهتمامـه کـاملاً کـان إلـی القضـیة التی ما رد علیهـا بنفسـه فـی ذلـک العصر ، لمـا أجـاب عنهـا حـماد تعجـب مـن أجوبتـه فحالـه وتلمـذبین یدیـه ، وکـان حـماد إمامـاً مـن معروفـاً شـیخاً کبیـراً بـی الکوفـه ی عصرـه وکـان خادماً حلقتـه مرجعـاً للنـاس فـی ذلـک العصر ـ وانحصرـت علیـه سلسـلة الفقـه التـی بـدأت مـن سیدنا عبدالله بـن مسـعود ومـع کـل ذلـک کـان غنیـا نـاعم البـال ، بسـببه کـان معنـا فـی أشـغاله مـن الـدرس والتـدرس ، فتلمـذ الإمـام أبوحنیفـة بـین یـدی الإمـام حـماد للحصـول علـی علـم الفقـه ، فسرـعان مـا حبـب إلـی الأسـتاد حـماد بذکائـه الطبیعـی وبقـوة أخـذه واسـتنباطه وجعـل یجلس قدام فی الصف الأول بإذن أستاذه حتی تمهر فی فن الفقه فی عدة سنوات.

ذات مرة سافر الإمام حماد إلى البصرة بسبب وفاة أحد من أقرباء فجعل أبا حنيفة خليفة له ، فعرضت عليه مسائل لم يسمع عنها شيئاً عن أستاذه فأجاب عنها بإجتهاد و كتب يذكرة تحفظاً ، لما رجع الإستاذ من سفره بعد شهرين فعرض عليه مذكرته التى كانت فيها ستون قضية فخطاه فى العشرين و أقره الباقية بعد هذه الواقعة عزم الإمام على أن يواصل التلمذ بين يديه مادام حياً . { تاريخ بغداد ج : 13 ص : 333}.

حصل الإمام أبو حنيفة على الفقَه من أساتذه أخرين غير حماد ولكن لا شبهة فى أن الإمام حماد هو الذى رباه وعلمه وبلغه إلى درجة الكمال فى هذا الفن و لذلک كان أبوحنيفة يعظمه ويجله أى إجلال.

الحصول على علم الحديث :

إن هذا العصر عصر كان فيه درس الأحاديث وروايتها فى شبابه وعفوانه فى الدول الإسلامية كلها وقامت فى كل ناحية من نواحى البلاد حلقات علم الأسناد و الرواية بسبب الصحابة الذين وصلوا إلى الدول كلها وكانوا عشرة آلاف ، فتجرج من حلقاتهم التابعون فانتشروا فى الدول والبلاد وعرفوا بدار العلوم ، أخذ الإمام علم الحديث من الأساتذة فى كل دولة وقطر حتى لم يبق فى الكوفة { مركز لشيوخ الحديث } أستاذ إلا تعلم منه وسمع منه الحديث وذكر أبو المحاسن الإمام الشافعى ثلاثة و تسعين أستاذاً للإمام أبى حنيفة ولكن لا يمكن استقصاءهم .

شيوخ الإمام وأساتذة و أساتذه فى الحديث :

بعد تفحص الكتب علم أن عدد أساتذته كثير منهم تسعة عشر كوفياً وأكثر هم تابعيون ، واشتهر منهم خاصةً الإمام الشعبى وسلمة بن كهل ، وأبو إسحاق السبيى وسمال بن حرف ومحارب بن بشارعون بن عبد الله وهشام بن عروة والإمام الأعمش وغيرهم من الشيوخ.

و سمع الحديث من قتادة فى البصرة وغيره من الشيوخ الأخرين فى البصرة أيضاً وسافر إلى الحرمين وسمع عطاء بن رباح التابعى الشهير وحصل على الحديث من علماء كبار من مكة والمحدثين ايضاً منهم عكرمة والإمام الأوزاعى وتلمذ الإمام باقر

المعروف ، والخلاصة أن عدد أساتيذه الإمام آبى حنيفة فى الحديث لا يمكن إحصاءه ، وذكر عن شيوخ الإمام وأستاتذته فى كتب " تاريخ بغداد المختصر تهذيب الكمال وتهذيب الأسماء واللغات وتذكرة الحفاظ و مخلص طبقات الحفاظ وتهذيب التذهيب وأنساب سمعانى والموطا للإمام محمد وكتاب الأثار ورتب العلامة الشبلى قائمة عظيمة لشيوخه . { سيرة النعمان ج: 1 ص : 43 }

الدرس و الإفتاء

كان الإمام بلغ فى حياة حيدة أستاذه حماد إلى درجة الإجتهاد ولكن ماجلس على عرش التدريس تكريما لأستاذه و تعظيما لشانه ولكن لما توفى أستاذه فزين عرش الدرس والتدريس وهوفى أربعين من سنه ومصته هى أن الأستاذ حماد ولى عرش درسه إبنا له ذا مؤهلات ولياقة و لكنه كان أكثر ميلاً إلى اللغه و الأدب فأجلس الناس مجلسه من تلامذتة موسى بن كثير بعد أيام قليلة سافر للحج فأجلسوا مجلسه الإمام أبا حنيفة بدأ الإمام تدريسه بكل اجتهاد و جهد فى بداية الامر ما شارك فى درسه إلا تلامذة قدماء لحماد و لكن لم يمض عليه إلا أيام حتى اشتهر و شارک فى حلقة درسه جم غفير من طلاب كوفه حتى استفاده منه أستاذته الكرام ايضًا مثل مسعر بن كدام الامام الأعمش و كانوا رغبوا الأخرين .

سعة درسه:

لم يبق فى العالم الإسلامى بلد إلا وفيه تلاميذ له سوى "الأندلس" و ذكر فى كتاب تاريخ بغداد دول تلاميذه و مساكنهم و نظم العلامة الشبلى النعمانى فهرساً طويلاً لهذه المساكن فى كتابه .

منصب القضاء:

قام الإمام أبوحنيفه خلال هذه المدة بخدمات جليلة عظيمة فى الفقه و القضاء و الفتيا بذكائه حاد بكفائته حتى اعترف معاصروه بذكاءه و بكفاءته.

جرأته فی الحق و استقامته علیه:

کـان للإمـام أبـی حنیفـة مواقـف مشـهودة تـدل علـی جرأتـه فـی الحـق و اسـتقامته علیـه منهـا موقفـه الشـهیر مـع الخلیفـة العباسـی أبـی جعفـر المنصـور الـذی عـرف بصـرامته و شـدة بأسـه عـرض علـی الإمـام أن ممایتـولی منصـب قاضـی القضـاة و هـو أ علـی رتبـة و أجـل منصـب کـان فـی ذلـک العصرـ و لکـن الإمـام أباحنیفـة شـعر بجلالـة المنصـب و دقـة الموقـف و قداحـة الخطـب، وأنکـر، و أیـد موقفـه بالأدلـة و الشـواهد ، و بـین الوجـوه و الأسـباب التـی کانـت معقولـة و صرح للخلیفـة أن طبیعتـه ، لا تصـلح لهـذا المنشـب الجلیـل ، و ذکـر فـیما ذکـر مـن الأسـباب و الوجـوه أنـه لـیس عربیـاً فربمـا یسـتوحش منـه العـرب ، و أنـه سـیلزمه ، إذا قبـل هـذا المنصـب أن یقـوم بـإجلال و تعظـیم أهـل الـبلاد و هـو لـن یقـدم بـذلک أبـداً.

رغـم الاعتـذار و تقـدیم الوجـوه و الأسـباب أصر الخلیفـة أبـو جعفـر المنصـور علـی رأیـه ، و حلـف أن لایرضـی ألا بـالقبول ، و حلـف الإمـام کـذلک أنـه لـن یقبـل فاندهشـمن الـبلاط بهـذه الجـراءة والإسـتقامة، قـال لـه ربیـع و هـو غضـبان ، یـا أبـا حنیفـة! تحلـف و قـد حلـف أمیـر المـومنین ، قـال الإمـام بکـل هـدوء نعـم ! لأن أمیـر المـومنین أسـهل لـه أداء کفـارة الیمـین منـی وأیسـر. تعـود نشـأة العلـوم الاسـلامیة کالتفسـیر و الحـدیث والفقـه و المغـازی و غیرها مـن العلـوم إلـی نشـأة الاسـلام ، ویتصـل تاریـخاً بتاریـخه ، ألا أنهـا لم تکـن معروفـة إبـان ذلـک کفنـون مسـتقلة ، و أبـواب علمیـة تحـددت أصـولها و ضـوابطها ، و تبینـت معالمهـا، شـهدت بدایـة القـرن الثـانی نشـاطا ملموسـاً و حرکـة قویـة لتـدوین العلـوم الاسـلامیة و ترتیبهـا ، والـذین اضـطلعوا بهـذه المهمـة العظمـی مـن التـدوین و الترتیـب إطلـق علـیهم وصـف "المؤسسـین" و أطلـق لقـب " موسـس الفقـه" الإمـام أبـی حنیفـة الـنعمان ، و کـان أحـق بـه و أهلـه ، بکـل جـدارة و بـدون منازعـة، فالفقـه کـان درة مـآثره العلمیـه و جـوهر جهـوده الاجتهادیـة ، و قبـل أن أتکلـم فـی هـذه الجلسـة الکریمـة عـن الإمـام أبـی حنیفـة و دوره فـی تـدوین الفقـه الإسـلامی و التشـریع یجـدر بـی أن الم بکـل إیجـاز تـاریخ الفقـه الإسـلامی ، و أکتفـی هنـا بتقـدیم خلاصـة مـا کتبـه مفـخرة الإسـلام و المسـلمینُ ، والکاشـف عـن أسرار الشـریعة الإسلامیة العلامة الإمام الشاه ولی الله الدهلوی :" اعلم أن رسول الله (ﷺ)

لم یکن الفتح فی زمانه الشریف مدوناً ، ولم یکن البحث فی الأحکام یومئذ مثل البحث من هولأ الفقهاء حیث یثبتون بأقصی جهدهم الأرکان و الشروط و الآداب کل شیئ ممتازاً عن الآخر بدلیله و یفرضون الصورو یتکلمون علی تلک الصور المفروضة الخ . {حجة الله البالغة ج: 1 / 400}

المجتهدون من الصحابة:

منهج الصحابة منهج النبی ﷺو سارو اسیره فی مجال الاجتهاد و النظر الشرعی للوقائع و الأحداث التی مرت و وقعت أمامهم و للمسائل و القضایا التی طرأت فی زمانهم ، فالصحابة الذین قاموا علی تلک المسائل و القضایا بالاجتهاد والإستنباط اشتهروا " المجتهدون من الصحابة" و تمیز من بینهم أربعة : عمر بن الخطاب و علی بن أبی طالب و عبدالله بن مسعود و عبدالله ابن عباس ، یکتب العلامة شبلی النعمانی:

" لقد راج فقه علی بن أبی طالب و عبدالله بن مسعود و أراء هما فی الکوفة لکثرة مقامهما فیها فأصبحت الکوفة مرکزاللفقه الأسلامی بفضلهما کما اشتهرت مکة المکرمة و المدینة المنورة بفقه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس ، و اصبح الحرمین مدرسة فقهیه ممتازة بفضلهما ، ثم اخذ عن هولاء الصحابة علقمة بن قیس و الأسود بن یزید، و ابراهیم النخعی ، وحسن البصری و ابن سیرین و غیرهم ، و قاموا بهذه المسئولیة العظمی من الأجتهاد و الاستنباط..."

الأمام أبوحنیفة و دوره فی تدوین الفقه:

لما طلع نجم أبی حنیفة النعمان کانت أمهات المسائل الفقهیة قد دونت ، و لکن هذا التدوین کان یختلف عن التدوینر الذی حصل فی عصر أبی حنیفة فی جانبین.

الأول : کان هذا التدوین شفویا غیر مکتوب ، یعتمد علی الروایات التی تناقله الالسن و تحفظه الصدور.

الثانی: المسائل التی دونت قبل أبی حنیفة کانت فی شکل أحادیث و روایات ، ولما ظهرت قواعد فقهیة للاستنباط والاستدلال ، و الضوابط لتفریع الأحکام ، ولم یکن هناک تفریق و تمییز بین درجات الحدیث و مراتبه، ولم تضبط أصول القیاس و حمل

شبه النظير على النظير ، والخلاصة أن الفقه فى هذا العصر كان يعنى مسائل جزئية و فرعية، و كان فى حاجة إلى جهود جبارة و مراحل مختلفة ليصبح قانوناً و تشريعاً توفى حماد بن أبى سليمان فى 120 هـ أستاذ أبى حنيفة و شيخه الذى لزمه وتخرج عليه في الفقه، ولما توفي حماد كان أبو حنيفة فى الأربعين من عمره، فقد وجد أمامه قضايا معقدة متجددة ومسائل مستجدة لايمكن التغاضى عنها، ولابد من تقديم الحلول الناجعة فيها، و أدرک إ ن حل هذه القضايا و المسائل يحتاج إلي ترتيب وتدوين جديد للقانون وتأصل للتشريع، من هنا نشأت في نقسه فكرة تدوين القانون الإسلامي وتدويناً مستقلاً، واستولت هذه الفكرة على مشاعره فجمع تلامذته و أعد خطة محكمة ومنظومة راقية وبدأ هو و تلاميذه فى تدوين عهد جديد و فجرجديد فى الفقه الإسلامي..... يكتب الباحث العبقري و المورخ الإسلامي الأ لمعى العلامة شبلى النعمانى و هو يشير إلي أسباب و عوامل نشو فكرة تدوين الفقه الإسلامى فى نفس أبى حنيفة لقد ثبت تاريخيا أن أبا حنيفة النعمان بدأ و يفكر فى تدوين الفقه لإسلامى كفن مستقل منذ أن توفى أستاذه حماد بن أبى سليمان فى ١٢٠ هـ وفى هذا العصر كانت استعت رقعة الدولة الإسلامية و انتشرت حضارتها و ثقافتها انتشاراً و اسعاً، و ازدحمت الأ حداث و الوقائع و النوازن فى مختلف شئون الحياة من العبادات و المعاملات وهى كامت كل يوم فى ازدياد و استمرار، فما كان من الممكن التغلب على هذا الوضع الطارئ بدون مجموعة فقهية مرتبة ترتيباً جديداً شاملاً..... و فى جانب آخر كان أنشأ اتساع رقعة الدولة والا ختلاظ بالأ مم الأخرى مجالات جديدة للعلم وو جوها حديثة للتعليم ..... لا يمكن مساير تها و موا كبتها و بمنهج الروايات الشفوية و نقل الأساتيد .....فكان من الطبيعى و من المأمول أن تنقدح فى النفوس و العقول إعادة الجزئيات والفرعيات إلى أصولها و إبرازها كفن قائم بذاته.

كان أبو حنيفة طبع على الا جتهاد و جبل على التقنين، كأنه كان قد رضع بلبانه ونشأ فى ظله وكان قد اطلع على أهميه و خطر "المعاملات" بسبب انتشار التجاربة و اتساع العلاقات الدولية، وشعر بضرورة هذا الفن و أهميته و قدره و حاجة الدولة الإسلامية إليه

نظراً إلى تلك الاستفتاءات التى كانت ترسل إليه تترى من مختلف البلاد و الدول بكثر كاثرة، ثم كان يهمه و يقلقه الأ خطاء التى كان يقطع فيها القضاة و الحكام فى القضاء..... فهذه هى الأ سباب و العوامل التى دعته و دفعته نحو تدوين هذا الفن و ترتيبه .....

منهجه في التدوين:

المنهج الذى اختاره الإمام أبوحنيفة للتشريع وتدوين الفقه الإسلامى، كان واسعآ للغاية، و محفوفآ بالخطر والمزالق، لذلك لم يرد أن يحصره على رأيه الشخصى و لا على تجاربه الخاصة، بل أراد أن يجعله شورى و عاماً بين ذوى العلم والإختصاص، فانتخب لذلك تلامذة نجباء عبقرين من بين تلاميذيه الكثيرين،كان اكثرهم أئمة تلك الفنون و العلوم الخاصة التى لا يتم علم الفقه بدونها، أمثال يحيى بن أبى زائده، و الحفص بن غياث، و القاصى أبويوسف، و داود الطائى، و حبان، و مندل كان آية زمانه فى الأحاديث والاثار تميز الإمام زفر بقوته ونبوغه فى الاستنباط، وامتاز القاسم بن معن و الإمام محمد ببراعته فى العربية و فنون الأدب، أقام الإمام أبوحنيفة مجلساً فقهياً يشتمل على هولاء العباقرة الأ فذاذ، وبدأ فى تدوين الفقه الإسلامى، روى الإمام الطحاوى بسند متصل عن أسد بن فرا ت أن تلامذة أبى حنفية الذين قاموا بتدوين الفقه الإسلامى و كانو أربعين .....

منهج التأمل الجماعى:

من مآثر الإمام أبى حنيفة أنه هو الذى وضع منهج التأمل الجماعى ولأول مرة، لأن عملية التشريع الإسلامى فى عهدها البدائى كانت خطوة جديدة و فى جانب آخر كانت عملية الاستنباط من المصدرين الكتاب والسنة أمر دقيقاً للغاية، يطلب الحيطة و الحذر،لذلك اختار الإمام منهج التأمل الجماعي و منهج الشوري بين نخبة ممتازة من أصحاب الفن وفى تدوين الفقه.

كان من منهجه فى التدوين عرض مسئله فقهية من باب أبواب الفقه، على المجلس،فإن وافق من بالمجلس على جواب ذلك السئوال دون الجواب فوراً، وإن كان غيره ذلك

تناولها أعضاء المجلس بالبحث فيها و النقدو العرض والرد بكل حرية، وأحيانا يطول هذا المجلس، و الإمام يستمع إلى المجلس ويتأمل فى الآراء، وفى نهاية المطاف يدلى برأيه الفصل الذى لا يسع لأ حد من الأ عضاء رده، وقد حدث بعض الأحيان أن بعض أعضاء المجلس لم يرجعوا عن آراء هم التى صدروا عنها حتى بعد رأى الإمام، فجمعت آراءهم المخالفة لرأى الإمام ودونت، وكان لا يفصل أمر، ولا يقطع به ولا بعد اتفاق من المجلس عليه، بهذا المنهج القوى ظهرت مجموعة للقوانين الإسلامية.

كانت هذا المجموعة مرتبة كما أفاده به أبوالمحاسن على الأبواب التالية:باب الطهارة،قم باب الصلواة ثم باب العبادات وغيرها من الأبواب، ثم أبواب المعاملات، و كان باب الميراث آخر الأبواب.

شهرت مجموعة القوانين الإسلامية وتداولها بين الناس:

أشتهرت هذا المجموعة فى حياة الإمام وبلغت من القبول و التداول مبلغآ عظيمآ ،إذا تم جزء من أجزاء ها نشر فى الدولة الإسلامية ، و كانت مدرسة الإمام أبى حنيفة مدرسة تشريه، يشغل المتخرجون فيها مناصب،عالية و وظائف هامة رسمية فى الدولة، وكان دستورهم هذه المجموعة الرسمية، و الغريب أن الذى كانوا ينافعون الإمام و يدعون تفوقهم عليه،لم يكونوا بستغنين عن هذه المجموعة،و قد أورد صاحب "عقود الجمان" عدة أحداث تاريخية تشهد على هذه الحقيقة.

يدل تاريخ تدوين الفقه على أن جميع أبواب الفقه كانت قد دونت فى حياة الإمام، و لكن الموسف أن هذه المجموعة قد ضاعت منذ مدة طويلة، فلا يو جدلها أثر، أما المجموعة الفقهية للمسائل التى استنبطها الإمام، المتواجدة اليوم فهى من تاليف الإمام محمد و القاضى أبى يوسف و أن اشتهرت هذه المجموعة "الفقه الحنفى" ألامام أنها ليست من رأى الإمام و حده بل هى مجموعة آراء الأئمة محمد و أبو يوسف وزفررح مع رأى الإمام أبى حنيفة: هذه المجموعة للقوانين التى سميت" الفقه الحنفى" انتشرت بسرعة مدعشة فى جميع الدول الإالبلاد العربية فلم تلق فيها ذلك القبول الذى حصل لها فى البلاد الأخرى، وسبب ذلك أن الإمام مالك فى المدينة و الأئمة الآخرون فى

مكـة المكرمـة كـانوا يـخالفون فـى الرأى،أمـا الـبلاد أخـرى التـى تتسـه دائرتهـا مـن السـند إلـى قـارة آسـيا فقـد كـان فيهـا للفقـه الحنفـى صـولة و جولـة ، ورواج وقبـول ممايـدل علـى عظـيم الانتشـار للفقـه الحنفـى أن بـلاد الهنـد، والسـند، و بـ خارا، والباكسـتان، وبـنجلاديش، والأفغانسـنان، و اكـثر منـاطق روسـيا لا يتعامـل فيهـا المسـلمون إلا بالفقـه الحنفـى، ولا يسـتندون إلـى أى فقـه آخـر، وإن كـان هنـاک قبـول و رواج فـى بعـص الـبلاد للفقـه الشـافعى و الحنبلى، و بعـض منـاطق الهنـد التـى نـزل بهـا العـرب تجـاراً مـازال الفقـه الشـافعى، يعمـل بـه فيهـا، إلا أن الحقيقـة التـى لا يتنـازع فيهـا اثنـان أن الفقـه الحنفـى هـو المـذهب السـائد و المسلک الراجح فى الهند و الباكستان.

كتـب المـؤر خـون أن معظـم السـلاطين فـى العهـد الأسـلامى كـانوا حنفيـين، كتـب العلامـة شـبلى النعمانـى نقـلاً عـن مصـادر تاريخيـة موثـوق بهـا:" معظـم الملـوک المسـلمين كـانوا حنفيـه، و يتبعـون الفقـه الحنفـى، إلا الخلفـاء االعباسـيين، فـإنهم كـانوا يجمعـون فـى أوج از دهـار هـم بـين أعنـة القلـم و أسـنة السـيوف، فلـم يخضـعوا لتقليـد رأى ولا اتبـاع شـخص، بـل يـدعون لانفسـهم رتبـة الا جتهـاد، وإن كـان بعضـهم سـاغ لهـم الميـل إلـى قبـول رأى شـخص، فلم يقبلوا إلا رأى أبى حنيفة ، ولم يخضعوا إلاله.

أضاف العلامة شبلى النعمانى قائلا:

" والـذين تبـوو الخلافـة بعـد انحطـاط الحلفـاء العبـا سـيين كـان أكـثر هـم مـن أتبـاع الفقـه الحنفـى، الأسرة السـلجوقية التـى حكمـت الـبلاد مـدة أطـول، و كانـت تتسـع دائـرة نفـوذ هـم مـن بـلاد كاشـغر إلـى بيـت المقـدس طـولاً، ومـن القسـطنطنية إلـى بـلاد الـ خزر عرضـاً، كانـت هـذه الأسرة أيضـا تتيـع الفقـه الحنفـى، محمـود الغزنـوى الملـک المعـروف، و الـذى طبـق صـيته الآفـاق و كـان مـن كبـار علـماء الفقـه الحنفـى، نـور الـدين الزنكـى - فصـل أغـر مـن فصـول التـاريخ الإسـلامى هـو و أسرتـه كـان مـن أتبـاع الفقـه الحنفـى، وإن كانـت صـلاح الـدين الأيـوبى شـافعى المـذهب المعظـم الـذى كـان يحكـم دولـة و اسـعة الفقـه الحنفـى، عـيس بـن الملـک العـادل، الملـک المعظـم الـذى كـان يحكـم دولـة و اسـعة شاسـعة الأ طـراف، كـان حنفيـا، شـديدا الـرأى و التعصـب للفقـه الحنفـى كـما كتـب إبـن خلكـان، و

الملوک{ چرا سکه مصر-} الذی دخلوا مصر-فی بدایة التاسع عشر-، و حکموا فیها مأة و ثمانیة و أربعین عاماً، و أخر زوا فتوحات و اسعة، کانون حنفیین، و کان الفقه الحنفی الا تجاه السائد فی بلادهم..... الملوک الأتراک الذین حکموا قرابة سنة قرون، کان الفقه الحنفی هو المذهب المختار لأکثرهم، أما ملوک الهند، و الإخوانییون، و آل تیمور فلم یخرجو اعن المذهب الحنفی ولم یجد أی مذهب أخر غیر الفقه الحنفی طریقاً للدخول و الرواج فی مملکتهم الواسعة.

السبب الحقیقی لرواج الفقه الحنفی و تداوله بین الناس:

لقد حقق مما تقدیم أن الفقه الحنفی فاق علم المذاهب الفقهیة الاهری جمعاء فی القبول الحسن، و الشیوع و التداول، و هنا ینشأ سوال؟ ما هو السبب الحقیقی لهذا القبول و التداول؟ و ما هو سرتفوقه علی المذاهب الفقهیة الأخری؟ لقد ذهب الناس فی الرد علی هذا السئوال مذاهب شتی، واختلفوا فی الأقوال و الآراء، وقیل: إن العامل الحقیقی و راء تداول هذا الفقه و رواجه هوالتأیید و المساندة التی حصلت له من الحکام و العنایة التی حصلت بها من الدولة والحکومة، حتی قال بدلک ابن حزم الظاهری، ویقول العلامة شبلی النعمانی ردا علی ابن حزم، اعتمد ابن حزم فی قوله علی الظاهر و الحقیقة عکس ذلک، و معلوم أن المذاهب الفقهیة التی راحت فی البلاد الإسلامیه هی أربعه: مذهب الإمام أبی حنیفة، والإمام مالک، و مذهب الإمام شافعی ومذهب الإمام احمد بن حنبل (رحمه الله) و الذمام أبو حنیفة لم یکن یملک من المزایا و الخصائص الشخصیة التی کان یتمتع بها الأئمة الآخرون، و کانت سبباً فی ترویج أراء هم و نظر اتهم الفقهیة، فالامام مالک کان من أهل المدینة مرکز النبوة وداراخلافة للخفاء الراشدین، و ذلک من أکبر العوامل و الأسباب لنشوء مشاعر الإجلال و التکریم فی قلوب الناس لأهل المدینة، و کانت أسرة الامام تتمتع بمکانة عالیه من العلم و الدین فی قلوب الناى لأهل المدینة، وکانت أسرة الامام تتمتع بمکانة عالیة من العلم والدین و بالإضافة إلی ذالک کانت المدینة مرکزاً لعلم الحدیث، و لما برع الإمام مالک فی الحدیث و الفقه، فقد زادت الخصائص السابقة الذکرفی جمال مهارته

الشخصية و ظهور نبوغه الشخصى، فذاع صيته فى الآفاق، وخضعت له الأعناق و مالت إليه القلوب. و كان الإمام الشافعى يفوق الامام فى الخصائص و الميزات التى كم يكن يتمتع بها الامام أبو حنيفة، كانت مكة المكرمة مسقط راسه، كان أبوه قرشيا، و كان ينتمى نسبه الى المطلب من جهة الأمام، و كانت أسرته من علية القوم و سراتم، و هل هناک عامل أقوى للقبول و التداول من اجماع كل من الو لادة فى مكة المكرمة و علو النسب، و قرابة الرسول.

لم يكن الإمام أبو حنيفة فى شئ من هذا المزايا و الخصائص الشخصية و الأسرية، لم يكن نسبه عربيا فضلا عن دن يكون قرشيا او هاشميا، و لم يولد فى تاريخ أسرته من برز قائد أو زعيما لطائفة من طوائف المسلمين أو حصلت له المر جعية فى العلم و الفتيا، كان آباوه يحترفون التحارة منذأمد بعيد، و كان هو بنفسه ييتجر و يكتسب لحياته، و بقى على ذالک طول حياته، فالخلاصة أن الأسباب للقبول و الرواج التى توفرت لغيره من الأئمه لم يكن يملک منها شيًا، و على الرغم من ذلک بلغ فقهه فى جميع البلاد الإسلامية مبلغاغ عظيما من الشيوع و القبول الحسن، و انتشر انتشاراً و اسعاً، لماذا؟ إنه أمر غريب يبعث على العجب، و يدعو إلى البحث عن إسبابه و الكشف عن أسراره. يتبين بالتأمل فى الفقه الحنفى أنه يغطى الحاجات البشرية، و ينسجم معها، و يتبسط لها و يرا عيها، و الجانب الحضارى من هذا الفقه يمتاز عن المذاهب الأخرى فى المواكبة و الاحتواء، و الشمول امتيازاً باهراً لايدانيه فى أى مذهب فقهى اخر، ولعل هذا هو السبب أن المذاهب الفقهية لم تلق انتشاراً و رواجا إلا فى البلاد التى لک يكى لها من الرقى الحضارى و الثقافى كبير نصيب.

السبب الثانى:

و السبب الثانى لانتشار الفقه الحنفى و قبوله و تداوله بين الناس أنه يحتوى على أكبر مادة للقانون الإسلامى، و إن هذا الفقه يضم إليه آراء تلامذة الامام أبى حنيفة مع أراء الامام ، و العصر الذى انتشرت فيه مجموعة القوانين الإسلامية كانت فى أكبر مجموعة مشتملة للقوانين الإسلامية على الإطلاق فى العالم الإسلامى كله، لم تكن هذه

المجموعـه مشـتملة علـى أبـواب العبـادات فحسـب، بـل إنهـا كانـت تحتـوى علـى مختلـف الأبـواب للقـوانين المـدنى، و القـانون الجنـائي، و قـانون التعزيـر و العقـاب و قـانون الجايـة و الـ خراج، و قـانون القضـاء و قـانون الشـهادة و قـانون الوراثـة و الهبـة الوصـيه وقـانون البيـع و الشراء، و غيـره مـن القـوانين التـى كانـت تغطـى حاجـات ذلـک العصـر، و تلبـى متطلباتـه، و كما قال العلامة شبلى النعمانى:

يمكـن أن نقـدر سـعة تلـک المجموعـة القـانو نيـة و شـمولها و جمالهـا بكونهـا الأسـاس و العمدة لدولة هـارون الرشـيد التـى كانـت ممتـدة مـن السـند إلـى قـارة آسـياً، فإنهـا كانـت قائمـة علــى تلــک القــوانين، و كانــت جميــع الأحكــام و المعــاملات و لــذلک العصرتصــدر و يحكم فيها فى ضوء تلک القوانين.

خصائص الفقه الحنفى و مزاياه:

وما حـاز الفقـه الحنفـى مـن مكانـة مرموقـة، ومـا أحـزره مـن إنجـاز بـاهر فـى مجـال التشــريع، و مـا أدى مـن دور رائـد فـى قيـادة أكـبر رقعـة مـن الأرض قيـادة دينيـة، و مـا أطلـق عليـه مـن وصــف أوسـع و أشــمل مجموعــة قانونيــة يرجـع الفضــل فــى ذلــک كلــه إلــى خصائصــه و مزايـاه التـى ميزتـه بـين جميـع المـذاهب الفقهيـة، و فـيما يلـى نلـخص تلـک الخصـائص بكـل إيجاز و اختصار:

1- أول مايجدريــه الــذكرأن القــانون الأســلامى الــذى تطلــق عليــه مســمى "الفقــه الإســلامى" و يشمل على نوعين من الأحكام المسائل:

الأول: الأحكـام التـى نـص عليهـا الشرـع، و اسـتنبطت مـن النصـوص و الأدلـة الشــرعية، و أنها تسمى بــ "الأحكام التشريعية"

الثانى: والنـوع الثـانى مـن الاحكـام، هـو الـذى لم يـنص عليـه الشرـع، بـل سـكت عنـه، و إنمـا أنشــأته ضرورات الاجــتماع و الحضــارة، أو هــى أحكــام ورد ذكــر هــا فــى الشرــع، و لكــن ليس بشكل تشريعى.

فمنزلـة الفقيـه فـى النـوع الاول مـن الاحكـام بمنزلـة الشـارع و المفســر، الـذى يلـزم لـه مـن تــوافر مهــارات و كفــاء ات مــن إتقــان اللغــة، و الإصــلاع علــى النصــوص، و قــوة الاســتنباط

والتوفيق بين المعارضات، و الترجيح بين الأدلة و ما إلى ذلك، أما الفقيه فى النوع الثانى من الاحكام فهو بمنزلة واضع القانون، يحب عليه أن يملك كل ما يملكه الـ خبراء والمتخصصون فى القانون، كان الإمام أبوحنيفة على قمة عالية من النور عين من الكفاء ات و المهارات، ولقد أشار إلى هذا الجانب المهم العلامة شبلى النعمانى بقوله:

" حفل التاريخ الإسلامى بالعباقرة و الأفذاذ، الذين قاموا بتفسير معانى القرآن و شرح الأ حاديث فأحسنوا وأجادوا، و لكنهم لم يكونوا يملكون خولاء سول فى الجانب التشريعى، وبالعكس من ذلك كم من جهابذة و عباقرة اشتهر وا فى التاريخ بتبريز هم فى مجال التشريع و وضع القانون و لكنهم لم يكونوا من شرح النصوص الشرعية والاستدلال لها فى شئ و فيما أعلم لم يجمع الله فى رحل فى التاريخ الإ سلامى كله- على سعته وكثرة غناء ه فى الرجال هاتين الميزتين معاً فى وقت واحد كما جمعه الله فى الإمام أبى حنيفة"

عقد الإمام الشاه ولى الله الدهلوى فى كتابه الفريد" حجة الله البالغة" باباً تكلم فيه عن الفرق بين الأحاديث التى هى تشريعية و الإ حاديث التى هى غير تشريعية، فالفرق الدقيق بين أقسام الحديث الذى ذكره الدهلوى فى هذا البحث، إنه لطيفة علمية، و نقطة دقيقة أثارها لأول مرة الإمام أبوحنيفة و من هذا المنطق عد الإمام أبوحنيفة الأحاديث التى وردت فى الاغتسال يوم الجمعة و خروج النساء إلى المصلى فى العيدين... وفى وقوع الطلاق، نصوصاً غير تشريعية، ولكن الأئمة الآخرين كالشافعى و غيرهم يعدونها خصوصاً تشريعية يرجع الفضل فيما يوجد فى الفقه الحنفى من ميرات و خصائص، إلى هذا الأساس الذى تبتنى عليه عامة أحكامه و مسائله، و من هنا حمل هذا الفقه من السعة و الشمول ما لا يتوافر فى المذاهب الفقهية الأخرى، فالسعة و المرونة و الشمول الذى امتاز به الفقه الحنفى مصدر هذه القاعدة . هذا الأساس و قد استخدمه الخلفاء الراشدون فى عصور هم، منعت أمهات الأولاد {الإماء التى ولدن} من البيع و الشراء بأمر من عمر بن الخطاب، و كانت الطلقات الثلاث زمن النبى ﷺ و فى خلافة أبى

بکـر طلقـة و احـدة حتـى أمـر عمـر بـن الخطـاب بـإعلان أن الطلقـات الـثلاث لا تعـد واحـدة، و أمثال ذلک من المسائل و الأ حکام التی نجدها فی الخلفاء الراشدین.
لما قام الإمام أبو حنيفة بالتفريق بين الأحاديث التشريعية و غير التشريعية وعد الأحاديث التي ت تعلق بالمدنية والإجتماع ، و شئون الادارةغير تشريعية ، فإنما وسع به نطاق عملية التشريع مراعاة الضرورات.

العصـرو مفتضيات الاجتماع ، وما انفرد به الإمام ولم يسلک ، طريقةغير مالوف ، بل اتخذ الخلفا ء،الراشدين و الصحابة الكرام أسوة له و نموذجا في ذلک يحتل هذا الأصل للفقة الحنفي الملك انة الأولى الرائدةبين خصائصه و ميزاته ، الذي يتسع دوره و فعله و يستمر ولا ينقطع في عملة

التشريع . هذا الجانب المهم ،من عملية التشـريع ، الذي ذكرهآنفا ، يمتاز به الإمام أبوحنيفة بين جميع الأئمة المجتهدون و ينفرد به بل الحق الصـراح أن الذي يستحق أن يلقب " واضع القانون" في تاريخ الإسلام كله هو الإمام أبوحنيفةوحده.يضيف العلامة شبلي النعماني قائلا:"كان الإمام

أبوحنيفة خبيراً بشوون الدنيا و مسائلهاإلى جانب مكانته العريقة في الدين ، كانيحسن معرفةضرو رات و مقتضيات المدنية و الحضارة ، ولما كانت له المرجعية في الفتيا و فصلالقضايا فقد كان ا طلع على آلاف مولفة من المسائل المعقدة و القضايا الشائكة و خبرها ، و كان مجلسه الذي كان يفتي فيه محكمة كبيرةعالية ، حكمت في مآت الألوف من المرافعات و القضايا ، و تلك ميزة يمتاز بها الإمام أبو حنيفة بين جميع أقرانه و لا يدانيه فيها أحد.

"لاشك في أن المنهاج المذكور الذي اختاره الإمام أبوحنيفة في تدوين الفقه الإسلامي و أن الإ تقان و الإحكام الذي اتخذه الإمام في استقصاءالجزئيات ، كان سببا لظهور قانون كان أوسع مادة قانونية في ذلك العصر وإن كان يعبر عنها بتعبير بسيط و هو " الفقها " و لكنه يشتمل
على عدة وجوه و صور من القانون ، و لما ألف مسائل تلك الأبواب اليوم في عالمنا المثقف و ا لمتحضر بعدما حصلها التهذيب و التنقيح ، عرفت
واشتهرت بأسماء قانونية مختلفة لامعة براقة مثل قانون العقد ، و قانون البيع و قانون الجباية و الخراج ، وقانون التعزير و أصول التشريع الجنائي و غير ذلك .

2- مطابقة المبادئ العقلية:

و الميـزة الثانيـة للفقـه الحنفـي أن أحكامـه كلهـا تصـدر عـن الحكـم و المصـالح ، و يـرى الإم
ام أبوحنيفة أن جميع
الأحكام موقوفة على المصالح و الحكم ، و إن كانبعض الأحكام لا يدرک
كنه مصالحها جمهور الناس ، ولكنها في الحقيقة لا تخلو عن الحكم و المصالح ، و هذا هو
السبب في كون الفقه
الحنفي أكثر موافقة و ملاءمة للمبادى العقلية من أي فقه آخر ، ألف الإمام الصحاوى
الحنفي و هو محدث و مجتهد كتابة في هذا الموضع
سماه " شرح معانى الآثار " و الكتاب يتحدث عن إثبات الأحكام الفقهية بالجمع و التوفيق بين ا
لنصوص وبين مبادئ العقل و الحكمة لقدتناول المولف في هذا الكتاب كل باب من أبواب ال
فقه بالبحث و أثبت أن مذهب الإمام أبوحنيفة يوافق الأحاديث و
المبادى العقلية معا ، احتارالإمام محمد تلميذ أبي حنيفة الشهير في مولفه " كتاب
الحجج " منهج الاستدال العقلي في معظم أحكامه و الوسئل : لماذا اختار الإمام
أبوحنيفـة هـذا المـنهج في فقهـه ؟ فـالجواب أن أبـا حنيفـة كـان قـد اضـطر إلى المعرفـة بعلـم ال
كـلام و حصـول المهـارة بـه لكـما كـان لـه مـن مـناظرات ومجـادلات مـن المعتزلـة و غـيرهم ، ا
لذين غلبو العقل على النقل اختار فكان يستعين بعلم الكلام
ليفحمهم و ليقرع الحجة العقلية بالحجة العقلية ،فخرج من هذه المزاولة العقلية قوى
المنطق و هاد النظر ، و ثاقب الهم ، و تكون له مزاج و عقلية ترى أن جميع أحكام
الشريعة توافق مبادى العقل ، و أصول الحكمة ، و
امتدت طبيعة هذه حتى شملت الأحكام الفرعية أيضأ ، و كان ذلک طبعيا.
ولقـد اسـتناد القـانون الاسـلامي الميـزة للفقـه الحنفـي ،إذ أصـبح القـانون الإسـلامي قريبـا إلى
العقـول مـن هـذه النفـوس البشـرية ، ولم يعـد غريبـأ عنهـا ، و ذلـک مـا أفـاد المجتمعـات
البشرية العامة ، إفادة و اسعة ، فأقبل على هذا القانون الملوك و الحكام في مختلف

البلاد و في مختلف
العصـور بالثنـاء و بالاتبـاع و بالتنفيـذفي بلادهـم ، و الحقيقـة التـي لا يمكـن جهودهـا أن العـا لم اليوم ليس باقل
حاجة إلى الفقه الحنفي من الأمن بل تزداد أهميته و غنائه فيالعصر المعاصر ، الذي أصبحت العقلية و المدنية من سماته أوصافه ، و يمكن للعالم اليوم أن يستفيد من أصول الفقه الحنفي و قواعده مثل المصالح المرسلة ، و الاستحسان ، العادة ، العرف، و يستعين بها في مشاكله و قضايا.

3- سهولة الفقه الحنفي و يسره :

من مزايا الفقه الحنفي سهولة و يسره و ذلک ادعى إلى العمل ، وأدنى إلى التنفيذ و التطبيق ،
هـي ميـزة تعـرو عنهـا المـذاهب الفقهيـة الأخـرى ، و يمكـن أن نجـدها أمثلـة هـذا التيسـير في كثير من الأحكامالفرعية للفقه الحنفي ، خذ مثلا حكم السرقة ، فيم يحد حد السرقة ؟
فلا قطع في الفقه
الحنفـــــي في أقـــــل مـــــن دينـــــار ، ولـــــيس كـــــذلک في المـــــذاهب التـي تقـول بـالقطع حتـى في ربـع دينـار ، و كـذلک لا قطـع ايـد النبـاش في الحنفـي بـين ماترى المذاهب الفقهية الأخرى بقطع يد النباش .

4- مراعاة مقتضيات المدنية و الحضارة في أصول المعاملات :

يشتمل الجزء الأكبر من الفقه على حاجات دنيوية تسمى في الفقه ب "المعاملات" تتجلى فيها لكل مجتهد دقة نظره و بعد غوره وسعة علمه .
كانت أحكام المعاملات في زمن أبي حنيفة في شكل بدائى و طور بسيط ، لاتصلح القيـادة و إدارة بلـد راق متحضرـ ، فلـم تكـن ضـوابط لعقـد العهـود و المواثيـق و إحكامهـا ، و لم تكن أصول كتاب الوثائق ، كمالم يكن نظام
لفصل القضايا و حمل الشهادة و آداء ها ، فكان الإمام أبوحنيفة أول من ضبط هذه الأمور ووضع لها

اصولا و ظوابط و قوانين ، و أعمل فيظبط أحكام المعاملات نظره و فكره بكل دقة و إحكام و إتقان ،
ووضع من الأصول و الأحكام التي تستطيع أن تساير مسيرة مدنية و حضارةو بلغت من ا لرقي و الإزدهار
أوجه ، مثل الأحكام التي وضعها للنكاح و الطلاق ، أو الأصول التي وضعها للحياة الزوجية ، فإنها تناسب وتكفي لكل عالم متمدن و متحضر .

5- حقوق الذميين :

مما يمتاز به الفقه الحنفي موقفه من الذميين ، فإنه منجهم من الحقوق و الحريات
مالا يوجد فيرأي أي إمام أو مجتهد آخر ، لا ننكر أن الشارع هو الذي تولى حفظ حقو ق الذميين ، و نص على ذلك في كثير من نصوصه ، و لكنها كلياتلا بد من تطبيقها
على الجزئيات ، حكم الإسلام على أوسع رقعة من الأرض ، و عاش في ظل حكمه ما ت القوميات و الجنسيات ، فكان منالفروض على حاكم مسلم صيانة الحقوق الواجبة
لتلك الأمم والطوائف ، و إلا لبطل الأمن ، و ساد الفساد ، وهنا أبزى الإمام أبو حنيفة
إلىالميدان ، وقام بتفصيل و شرح النصوص و الكليات للشارع بكل انفتاح و بكل تدقيق ، وبين حقوق الذميين بند بندأ ببسط و تفصيل لا يوجدله نظيره في أي مذهب فقهي
آخر ، ولا أعطى مثله من الحقوق والحريات أي حكومة القوم آخرين ، و الأحكام
التي ضبطها الإمام أبو حنيفةللذميين كانت نافذة في البلاد الإسلامية و كانت الحكومة
الواسعة لهارون الرشيد قائمة على تلك الأحكام ، ومن أهم أحكام الذميين حكمالقتل و القصاص ، فأفتى الإمام أبوحنيفة أن حكم الذمي في القتل كحكم المسلم و المراد
بذلک أن مسلمة لو قتل ذميا عمدة في قتل المسلم قصاصة ، ولوقتله خطأ فديته كدية
قتل المسلم خطأ ، والجدير بالذكر أن الفقه الحنفي يمتاز في هذا الموضوع بشرح
القانون و تدقيقه بالإضافة إلى مراعاته لروح و المجتمعات البشرية العامة .

6- موافقة النصوص الشرعية :

مـــــن أهـــــم ميـــــزات الفقـــــه الحنفـــــي أن أحكامـــــه توافـــــق النصوص الشرعية ، و بذلک نرى أن الأحكام التي أخذت
مـن النصـوص ، و اختلـف فيهـا الأئمـة ، فـالرأي الـذي يـرى فيهـا الإمـام أبوحنيفـة يقوىحانبـه و يسـتحكم و يتصـف بقـوة الاسـتدلال ، يطلـق الـنص عـلى القـرآن و الحـديث و كلـيهما ، فـا لأحكام التي ثبتت بالقرآن - و هي لا يعقل لعددها إنها أمهات المسائل الفقهية ، فالفقه
الحنفي يمتاز بكونه أقرب إلى ابنصوص في تلک المسائل و الأحكام ، و كذلك
الأحكـام التـي ثبتتبالأحاديـث ، إن كـان الـبعض قـد أسـاؤوا الظـن بالإمـام في هـذا البـاب ، و حاولوا إثبات أن الإمام أبا حنيفة لم تبلغه تلک الأحاديث ، والواقع ليس كذلك ، فإنا
نـرى أن كبـار المحـدثين أمثـال الإمـام الطحـاوى ، ووكيـع بـن الجـراح ، وسـفيان الثـوري يختـا رون راى الإمام في كثير من الأحكام و المسائل ، الحق أن الخلاف الذي حصل في
الأحكام و المسائل إنما يرجع إلى الاختلاف الذي كان بين المجتهدون في تحديد المستوى و المعيـــــار الصـــــحة الأحاديـــــث ، و في وجـــــوه الاســـــتنباط و في طـرق الاسـتدلال و مـا إلى ذالـک ، و لا يمكـن أن تكـون آراء المجتهـدين متحـدة بـاختلا ف الأذهان و البينات و مع ذلک أن آرائهم كلها مبنية علىالكتاب و السنة و العقل
السليم ، و المبادئ العامة و القواعد الأساسية ، وما كتبه العلامة شبلي النعماني في هذا
الموضوع إنه جديربالمطالعة والعناية : و اكتفي بهذه الكلمات المتواضعة و أدعو الله
الخير والهداية إلى سبيل الحق و الصواب .

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

فصل پانزدهم

تحمل پذیری جوهر تعلیمات کلامی وفقهی امام اعظم ابوحنیفه

نورالحق قمرسردار شعبه پژوهش اسلام معاصر
مرکز اسلام شناسی در نزد رئیس جمهوری تاجیکستان

افزودن نقش پدیده جهانی‌شوی در تمدّن معاصر به عمیق گردیدن نزاعهای دینی سیاسی در زمینه برخورد تمدّنها و خصوصیت گلوبالی کسب کردن پدیده ضد بشری ایکستریمیستی و تروریستی، که در آن منفعت ژئوپلتیکی دولتهای قدرتمند نهان است، مساعدت کرده، ناگزیر مسئله تشکّل و ترغیب فرهنگ تحمل پذیری را همچون یک جزء فرهنگ عمومی بشری به میان آورد. تحمل پذیری پدیده اجتماعی فرهنگییست، که از بنیاد خود خصوصیت عمومی بشری داشته، در تاریخ انسانیت در تنظیم نمودن مناسبتهای اجتماعی سیاسی مقام خاص داشته است .

ماهیّت تحمل پذیری را احترام گذاشتن به عقیده و افکار دیگر، ناوابسته از خصوصیت آن، خودداری کردن از همه گونه عملی، که خلاف قاعده و معیارهای اخلاقیست، تشکیل می‌دهد. به طرز دیگر گوییم، تحمل‌پذیری این قابلیّت و امکانیّت با فردهای اعتقاد و اندیشه مختلف داشته در یک محیط اجتماعی سیاسی زندگی کرده توانستن، راه ندادن به تحقیر و تعقیب دیگران و در یک وقت حفظ نمودن اعتقاد و اندیشه و فرهنگ خویش می‌باشد. تحمل‌پذیری مهمترین اصلی است، که

همزیستی قوم و خلقهای گوناگون‌رنگ و گوناگون مذهب را در طول تاریخ تأمین ساخته است و همچون یک ارزش عمومی بشری تاریخ کهن دارد. از این نگاه تحمل‌پذیری یک ارزش معنوی و اخلاقی است در نظام مناسبه‌های فرهنگی-مذهبی و سیاسی. از این رو، آن در حلّ مسائل سیاسی مقام خاص دارد .

یادآور باید شد، که تحمل‌پذیری، با وجود جزء فرهنگ عمومی بشری بودن، بیشتر خاص آن فرهنگ و تمدّنهایست، که حاملان آنها تاریخاً طرز حیات مقیمی‌نشینی و شهرنشینی، کشاورزی و هنرمندی داشته، دارای عنعنه‌های کهن ایجادکاری و آبادسازی بودند. از این نگاه، تحمل‌پذیری در فرهنگ مردمان آریایی، بخصوص تاجیکان، که تاریخاً یکی از ساکنان مقیمی‌نشین و کشاورز و هنرمند و فرهنگ‌ساز بودند، مقام خاص داشته است. هنوز از عهد باستان خصوصیت فلسفی اخلاقی داشتن فرهنگ آنان تحمل پذیری را همچون اندیشه کلیدی این فرهنگ تشکّل داده است. بیهوده نیست، که دانشمندان مشهور اروپایی نیاگان مردمان ایرانتبار را مردم فرهنگ‌ساز و فرهنگ آنها را فرهنگ معنوی ساز حسابده، آن را در قطار فرهنگهای "محوری"[6، 144] جای داده‌اند، که در تشکّل فرهنگهای دیگر سهم بارز کسب کرده است .

مورد تاکید است، که طرز زندگی و تفکر و در این زمینه فرهنگ مردمان مقیمی‌نشین و شهرنشین و کشاورز و هنرمند از طرز زندگی و تفکر و فرهنگ مردمان صحرایی بادیینی‌نشین فرق کلّی داشته است و آن به وضع روانی و صفتهای اخلاقی آنها تأثیرگذار بوده است. بنا بران "مردمان قلمرو معنویت آنهایی، که "خلهای محور"می‌باشند، چنگیزخان، امیر تیمور و هیتلیر به دنیا ناورده‌اند"[5، 352 .]

یکی از سببهای به سر خلق و اقوام دیگر شمشیر نکشیدن مردم تاجیک و تحمل‌پذیری ظاهر کردن نسبت دین و آیین و افکار بیگانگان محض در طرز زندگی اجتماعی، تفکر و خصوصیت تحملگرا داشتن دین و مذهب و عموماً فرهنگ آنها بوده است. ولی با وجود از جانب بیگانگان بارها استیلا شدن، جبر و ستم بی‌عدالتانه

دیـــدن و پراکنـــده و آمیـــزش یـــافتن بـــه خصـــوص تاجیکـــان، بـــه ســـبب دارای فرهنـــگ معنویســاز بـودن توانسـتند فرهنـگ عـالم شـمول خـود را حفـظ و احیـا کـرده، تـا بـه امـروز هسـتی خـویش را تنهـا تـأمین سـازند. حـال آن کـه در تـاریخ بسـی خلقیتهـایی بودنـد، کـه بـه سـبب ضـعیف بـودن پایـه‌های معنـوی فرهنگشـان در نتیجـه تاخـت و تازهـا و اسـتیلای بیگانگـان و محـروم گردیـدن از حاکمیـت سیاسـی از صـحنه تـاریخ ناپدیـد شـدند .اندیشـه تحمل‌پـذیری مردمـان ایرانتبـار هنـوز از فرهنـگ باسـتانی آنهـا سرچشـمه می‌گیـرد. بنیـاد ایـن اندیشـه را هـمان افکـار فلسـفی-اجتماعـی مبـارزه آشـتی‌ناپذیر نیروهـای خیـر و شر نیکـی و بـدی تشـکیل می‌دهـد، کـه هنـوز در فرهنگـی باسـتانی ایرانتبـاران، کـه خصوصـیت اخلاقـی-معنـوی داشـت، تشـکّل یافتـه اسـت. ایـن فرهنـگ نـه در پایـه ایـده تکفیـر نسـبت دیـن و مـذهبهای غیـر و جهـاد علیـه پیـروان آنهـا، بلکـه در پایـه اندیشـه مبـارزه انسـان بـر علیـه قـوّه شرّ و بـدی، جهـل و تـاریکی، کـه اصـلاً صـفتهای بـاطنی انسـانی از نگـاه معنـوی اخلاقـی می‌باشند، بنیاد گردیده‌اند .

در جامعـه‌ای، کـه انسـانهایش هنـوز بـه درجـه کـمالات معنـوی نرسـیده‌اند، ایـن دو نیـروی بهـم مقابـل در نهـاد چنـین جامعـه نیـز جـایگزین اسـت. یعنـی در ایـن جامعـه‌ها نـابرابری و بی‌عـدالتی و فسـاد جایگـاه خـاص دارنـد. مبـارزه (جهـاد) بـا نیـروی بـد، کـه در نهـاد جامعـه انسـانی جـای دارد، همچـون وظیفـه مهـم و محـوری انسـان موضـوع اساسـی فرهنـگ نیاگـان مردمان ایران تبار بوده، به طور طبیعی اندیشه تحمل پذیری را تشکّل داده است.

بنـا بـران اندیشـه تحمل‌پـذیری در فرهنـگ، از جملـه فرهنـگ باسـتانی ایـران تبـاران، بـه خصـوص تاجیکـان، یگـان پدیـده از بیـرون انتقـال یافتـه نبـوده، بلکـه یـک پدیـده بنیـادیطبیعی فرهنـگ آنهاسـت. از ایـن رو، تحمل‌پـذیری بیشـتر خـاص نـه دیـن هـای سیاسـی، کـه مردمـان را از روی علامتهـای دینـداری بـه گروههـا تقسـیم می‌نماینـد، بلکـه خـاص دیـن هاینـد، کـه خصوصـیت معنـوی اخلاقـی دارنـد و هـدف اساسـی خـود را از تربیـه معنـوی اخلاقـی انسـان و آمـاده سـاختن او در مبـارزه بـر علیـه بـدی می‌داننـد. ولـی در بعضـی دینهـای دیگـر بـه مثـل دیـن یهودیـه مردمـان عـالم بـه دو گـروه یهودیـان، کـه "خلق

برگزیده خدا"و"گایها " دشمنان یهودیان تقسیم کرده می‌شوند. پرنسیب از روی اعتقاد به دو گروه جغرافیایی تقسیم کردن خلقها همیشه یکی از منبعهای افروختن نزاعهای سیاسیمذهبی بود و آن امروز در جهان اسلام از جانب گروههای افراطی قدرت‌طلب و دولتهای ابرقدرت برای پیاده ساختن هدفهای سیاسیشان استفاده می‌گردد. بعد پهن شدن اسلام در خراسان و ماوراءالنهر نیز مردمان ایرانی تبار، از جمله تاجیکان و پشتوها توانستند فرهنگ تحمیلپزیری را، که در معنویات آنها ریشه عمیق تاریخی داشت، حفظ نمایند. دانشمندان ایرانی‌تبار با استفاده از تجربه غنی فرهنگ‌سازی نیاگان خویش، به مثل امام اعظم ابوحنیفه و دیگران، این عنعنه را نه تنها حفظ کردند، همزمان آن را در فرهنگ اسلامی جایگزین ساختند .

مسلّم است، که دین اسلام در روند متّحد قبایل عرب در یک دولت متّمرکز، و من بعد در روند بنیاد خلافت، که به متّحد کردن کشورهای گوناگون اساس یافته بود، به یک پدیده دینی سیاسی تبدیل گردید. نزاعهای سیاسی، که در مبارزه برای حاکمیت سیاسی در بین مسلمانان در زیر شعارهای اسلامی به وقوع می‌پیوستند، به پراکندگی امّت اسلام مساعدت کرده، باعث پیدایش فرقه و رویه‌ها در داخل اسلام گردیده‌اند. به این روند مبارزه‌های آزادخواهانه مردمان عجم بر مقابل سیاست امویان، که در زیر فشار سخت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی این سلاله به وجود آمده بود، صورت می‌گرفت، نیز مساعدت نمود. از یک طرف، کوششهای پ خش کردن آشوبهای مردمی، از جانب دیگر، مبارزه‌های پیروان فرقه و رویه‌های اسلامی برای ضبط حاکمیت یا حفظ منفعتهای ملّی با استفاده از ایده‌های تکفیر و جهاد اکنون نه تنها در نسبت غیرمسلمانان، همچنین در نسبت مسلمانان فرقه و رویه‌های مختلف تطبیق می‌گشت. کافر خواندن یک مسلمان از جانب مسلمان دیگر به حکم عنعنه درآمده بود و مسلمان به مقابل مسلمان جهاد می‌کرد، چنانی که امروز نیز مشاهده می‌کنیم. یعنی گوناگون‌اندیشی، که در اسلام در زمینه به گروههای مختلف سیاسی دینی تقسیم شدن مسلمانان به وجود آمده بود، باعث رواج یافتن تعصّب و افراط گرایي در بین

مسلمانان و پریشانی آنها گردیده، به وسیله تحقیر و تعقیب آنها تبدل گردید. همه این از دانشمندان اسلامی ضروریّت پیشگیری کردن از نزاعهای دینی - سیاسی در میان مسلمانان و متّحد ساختن آنها را به میان آورد .

ابوحنیفه در زمان پُراشوب و ناآرام خلافت امّویها و عبّاسیها، که نزاعهای دینی مذهبی در بسیار منطقه‌های خلافت خصوصیت سیاسی کسب کرده بودند، زندگی کرده است. این پدیده حرکتهای مرکزگریز و استقلالجو را به بار آورد، که نه تنها در شکل مبارزه‌های مسلّحانه، به مثل حرکت ابومسلم خراسانی، همزمان در شکل مبارزه‌های مذهبی وفرقوی به مانند نزاعهای بین پیروان شیعه، سنّی، خارجیه یا خوارج، معتزیله، زیدیه، علوییان و غیره به وقوع می‌پیوست. هرچند این مبارزه‌ها به جایی امّویان عبّاسیان را به سر قدرت آورد، ولی نزاع و مبارزه‌ها در خلافت از بین نرفت، زیرا عبّاسیان نیز وعده به مردم داده خود را رعایه نکرده، فشار و تهدید را نسبت آنها ادامه می‌دادند .

یکی از همین گونه شورشها، شورش خوارج بود، که سال 745 زیر راهبری ابن قیس به عمل آمده بود. خوارج کوفه و موسیل را زیر نفوذ خود قرار داده بودند. آنها تعلیماتی را کارکرد نمودند، که موافق آن مسلمانی، که گناه کبیره صادر کرده است، محکوم به قتل است، زیرا او کافر شده است. خوارج همه دشمنان سیاسی خود را چون صادرکنندگان گناه کبیره کافر اعلان می‌کردند. از بین آنها گروه ازرقیه (اساس‌گذارش نافع ابن ازرق) ، حتّی دشمنانی سیاسی خود را به شرک گنهکار کرده، آنها را با اهل خانواده‌اشان قتل می‌نمودند. فرقه‌های دیگر خوارج به مثل نجدیه (پیروان نجد ابن امیر نخعی) ، اجاریده (پیروان عبدالکریم اجرد) و دیگرها نیز هر مسلمان به عقیده آنها ناراضی را به مشرک بودن و کفر متّهم نموده، قتلش را واجب می‌دانستند. خارجیها با سبب مخالفت آشکارشان به امّویها و عبّاسیها توانستند مردم زیاد را در اطراف خود جمع آورند و به مبارزه ضد خلافت دست زدند. البتّه، ابوحنیفه به عقیده خارجیها راضی نبود و به آنها آشکارا ضدیت نشان داد. از خطر خارجیها

ابوحنیفه به مدینه سفر کرده، آن جا پناه برد .در دوره مروان 2- پیشوای شیعیان امکانیت به وجود آمد، که عبّاسیها خود را وارث بی‌واسطه پیغمبر دانسته، برای حاکمیت در خلافت مبارزه برند. توسط ابومسلم خراسانی عبّاسیها از امّویها افضلیّت کسب نموده، ابوالعبّاس سال 749 خود را خلیفه اعلان کرد .

حرکت زیدیها نیز حکومت امّویها را به لرزه آورد. در برابر این حرکت علوییان نیز وسعت یافته، راه را برای حرکت بنی هاشم هموار ساخت. خلاصه عبّاسیها دعوای اهل بیت پیغمبر بودن را کرده، دقّت شیعه‌های خراسان را جلب ساخته، عاقبت سال 750 حاکمیت را در خلافت غصب نمودند. خلیفه عبّاسی ابولعبّاس تمام اولاد امّویها را تیرار نموده، حتّی قبرهای گذشتگان آنها را نابود ساخت. ولی عبّاسیها بعد به سر قدرت آمدن وعده‌های به مردم داده‌اشان را اجرا نکردند، از جمله از بیعت خود با علویها، دست کشیدند. ناراضیگیهای مردم از نو اوج گرفت، میان علویها و عبّاسیها مخصوصاً در زمان خلیفه منصور عبّاسی نزاع النگه زد. هرچند خلیفه منصور شورشهای علوییان و زیدیها را پ خش نموده، آنها را قتل عام کرد، ولی وضع سیاسی خلافت آرام نیافت .

ناآرامیها زندگی مردم را باز هم مرکّب ساخت، با وجود ناآرامیها در پرتو گوناگون فرهنگی، که در خلافت جای داشت، علم و فرهنگ رشد می‌کرد، فرهنگ تازه‌بنیاد اسلامی به وجود می‌آمد، که در آن تأثیر حکمت و علم یونان و مردمان ایرانی‌تبار نفوذ وسیع داشت و در تدوین و تنظیم آثار دینی، فقه، کلام و حتّی مراسم و آیینهای خلافت تأثیر معیّن می‌بخشید. محض در همین دوره گردآوری حدیثها، تفسیر سرچشمه‌های دینی، رویه و اندیشه‌های مختلف در اعتقاد و روشهای کلامی-فقهی به میان آمدند، که مهمترین آنها جبریه، قدریه، مرجه، معتزله، خارجیه، باطنیه، ظاهریه، زیدیه، علویّه و غیره‌ها بودند. مکتبهای فقهی در شام، حجاز و عراق تشکّل می‌یافتند .

همین طریق، مبارزه‌های سیاسی برای قدرت در خلافت مسلمانان را به رویه و فرقه‌های مختلف جدا نموده، به گوناگون‌اندیشی دینی آورد، که باعث رواج تعصب

مذهبی در بین آنها گردید. پیروان فرقه‌ها به تحقیر و قتل همدیگر دست می‌زدند. این حالت به جریان سالم جامعه و رشد تمدّن اسلامی مانع می‌گردید. نزاع بین رویه و فرقه‌ها به جایی رسید، که حتّی در زمان خلیفه مأمون غیرمعتزیلیها را به کفر گنهگار کرده، به قتل می‌رسانیدند. خلاصه، حادثه همدیگر را به کفر گنهگار و به قتل حکم کردن پیروان رویه و فرقه‌های اسلامی به حکم عنعنه درآمده بود .

محض در همین دوره مشکل بحران سیاسی و معنوی خلافت عبّاسیها، ابوحنیفه به میدان آمد و خطر ناگزیر تکفیر را درک نموده، با تکیه به قرآن و سنّت ایمان را به خدای یکّه و یگانه، پیغمبر، فرشتگان، روز آخرت اساس دانسته، ثابت ساخت، که مسلمان با صادر کردن گناه، چه کبیره و چه صغیره کافر نمی‌شود، تا زمانی که از دین خارج و مرتد نگردد. چنانی که در حدیث پیغمبر (ﷺ) آمده است: "ایمان آن است، که به خدا و فرشتگان او، به کتابهای او، به پیغمبران او، به تقدیر نیکی و بدی باور نمایی "[4، 110]. امّا بعضی خلیفه‌های عبّاسی به خاطر منافع سیاسی خود این تعلیمات اسلام را به فراموشی دادند. "روزی، که خلیفه منصور از فقها فتوای قتل اهل موصل را، که عهدشان را شکسته بودند، طلب کرد، ابوحنیفه با قطعیت ضد برآمد و گفت، که آنها به چیزی قرارداد بسته‌اند، که حق آن را ندارند، زیرا قتل مسلمان در سه حالت امکان دارد: در صورت کافر شدن آنان، قصّاص، و غزوه، اگر در نبرد جانبها اشتراک داشته باشند. خلیفه ناعلاج از قتال اهل موصل خودداری کرد "[2، 20 .]

به عقیده ابوحنیفه قاضی القضات خداوند است، او از مؤمنان کسی را خواهد، می‌بخشد و کسی را خواهد، جزا می‌دهد. مسلمان گناه کرده باشد هم، ولی کسی را به خداوند شریک ندانسته است، دایر به عوف چنین مسلمان دعا باید کرد، زیرا او مؤمن است. اگر کسی فرایض را اجرا نکرده باشد، مثل آن است، که کودک پدر و مادرش را دوست می‌دارد، ولی نافرمانی کرده است. مؤمن نیز خداوند را دوست می‌دارد، ولی بعضاً حکم او را رعایه نمی‌کند. و امید دارد، که تا مرگ از گناههایش نزد پروردگار توبه می‌کند[1، 19]

همزمان ابوحنیفه ماهیّت کفر را روشن ساخت. او معیّن کرد، که واژه کفر معنای انکار پُرّه را دارد، ولی اگر مؤمن به خداوند و پیغمبرانش، به فرشتگان و روز آخرت ایمان داشته باشد و احکامی را اجرا نکند، پس او نه کافر، بلکه گنهگار است. کفر باشد، از انکار ایمان برمی‌آید. برای هر کدام گناه مسلمان شریعت اسلام جزای موافق مقرّر کرده است .

در همین دوران بحران سیاسی در خلافت تعلیمات کلامی و فقهیی را، که امام اعظم کارکرد نموده، در مضمون اصطلاحهای تکفیر و جهاد خصوصیت تحمل‌پذیری جایگزین کرده، فرهنگ اسلامی را غنی و جامعه مسلمانی را نجات بخشید .

به همین منوال ابوحنیفه اصطلاح "جهاد"- را نیز تفسیر داده، بیان داشت، که مسلمان نه تنها حقوق با مسلمان دیگر جهاد کردن ندارد، حتّی بی‌سبب نمی‌تواند بر مقابل غیرمسلمان نیز جهاد نماید. او در اساس سرچشمه‌های اسلامی، نوعهای مختلف جهاد را معیّن کرده، تأکید ساخت، که جهاد بر علیه غیرمسلمان همان وقت جایز است، که اگر غیرمسلمان به مسلمان و اهل عایله‌اش، مالکیت و وطن و دین او تجاوز نماید. با همین اصول ابوحنیفه جهاد را به معنای خودمحافظتکنی مسلمانان از تجاوز دشمنان و برطرف کردن خطر تجاوز آنها فهمید، که نه تنها خصوصیت تحمّل‌پذیری، اینچنین معنای وطن‌دوستی را نیز افاده می‌نماید .

گذشته از این، امام اعظم با تقاضای زمان در کارکرد تعلیمات کلامی و فقهی خود به جز قرآن و سنّت از سرچشمه‌های دیگر -اجتهاد، قیاس و عرف استفاده کرده، عقلگرایي و نوآوری را در فرهنگ اسلامی، به خصوص در متن قانون‌گذاری، جایگزین نمود. در این راستا استفاده عرف همچون سرچشمه فقه برای خصوصیت تحمل پذیری کسب کردن اسلام نقش بارز داشت. زیرا آن به مردمان غیرعرب، که پابند عرف و عادتهای خود بودند، امکانیت فراهم آورد، که در فرهنگ اسلامی ارزشهای ملّی آنها جایگاه خاص اشغال نماید و در احیا و حفظ فرهنگهای ملّی مساعدت کند. امام اعظم به زبانهای محلی نیز احترام می‌گذاشت. او به زبان تاجیکی

(فارسی) نیت نماز و دعاها را جایز دانسته، در به وجود آمدن آثار دینی به این زبان نیز مساعدت کرد. این جنبه تعلیمات کلامی و فقهی حنفی به آن خلقهایی، که این تعلیمات را پذیرفتند، امکان داد، که آنها رسم و عادتهای ملّی خود را بی ممانعت اجرا نمایند. یکی از سببهای در بین خلقهای مختلف بیشتر پهن شدن مذهب حنفی، که امروز اکثریّت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، در خصوصیت عقلگرای و تحمل‌پذیری و انسانگرایي کسب کردن آن بود .

علاوه به این، ابوحنیفه در برابر اندیشه عقلگرایی و تحمل پذیری را در دین اسلام مورد توجه قرار دادن، کوشش زیاد به خرج داد، که این رکنهای تعلیمات خود را با اخلاق اسلامی نیز پیوند سازد. او اخلاق را جزئی از فروع دین دانسته، اجرای قاعده‌های اخلاقی را برای مسلمان از واجبات دینی حسابید، که "تنظیم باطن عمل مؤمن را بر عهده دارد"[2، 50]. به همین وسیله امام اعظم جنبه اعتقادی داشتن اخلاق را تکمیل داد و در پایه اخلاق استوار بودن اسلام را اساسناک نمود. از این نگاه، مذهب حنفی در کار به حیث یک پدیده معنوی-اخلاقی تشکّل یافتن اسلام در زمان بحران سیاسی خلافتهای امّوی و عبّاسیها و اوج گرفتن مبارزه‌های سیاسی-دینی نقش کلان بازید. اگر به مسئله فراختر نگریم، اسلام در گهواره عرب عرض وجود کرده باشد هم، امّا در دامن آن مردمان غیرعرب، که از قدیم صاحب تمدن بودند، تربیت یافت و بزرگ گشت .

بنابران، از نگاه مذهب حنفی اسلام را در ترغیب اندیشه‌های ایکستریمیستی و تروریستی استفاده کردن عمل ضداسلامی به حساب می‌رود و تقویت و ترغیب آن در کار پیشگیری کردن از ایکستریمیزم و تروریزم چه در بین مسلمانان و چه در نسبت غیرمسلمانان اهمیت خاص دارد .

همین طریق، از راه خصوصیت عقلگرای و تحمل‌پذیری و اخلاقی کسب کردن مذهب حنفی با کوشش ابوحنیفه و شاگردانش به مکتبی تبدل گردید، که مسلمانان توانستند در آن تحملپزیری را همچون اندیشه کلیدی دین اسلام دریابند. امروز در

جهـان اسـلام، کـه بـه علـت از جانـب بیگانگـان تأسـیس دادن هـر گونـه حـزب و حرکتهـای دینـی-سیاسـی افراطـی نزاعهـای سیاسـی-مـذهبی خیلـی اوج گرفتـه اسـت و آنهـا اساسـاً پیاده‌سـازندگان منـافع سیاسـی قـدرتهای جهـانی و منطقـوی در جهـان اسـلامند، تعلـیمات کلامـی-فقهـی ابوحنیفـه اهمیـت خـاص امنیتـی دارد، چنـانی کـه در زمـان خلافـت عبّاسـیها داشت.

ادبیات

1. ابوحنیفه. العالم والمتعلم .
2. احمـداو س. بعضـی خصوصـیتهای فقـه و کـلام امـام اعظـم ابوهنیفـه (ر). دوشـنبه، 2009 .
3. بسـییوه س. م. بـدویها و شهرنشـینان در "المقدّمـه" ا ابـن خلـدون/آچیرک تـاریخ فرهنگ عرب در عصرهای .15-v م. ، 1982 .
4. مسند ابوحنیفه. دوشنبه، ایر گرف، 2009 .
5. محمّـدجان شـکوری بـ ـخارایی. خراسـان اسـت ایـن جـا. دوشـن-بـی، "دانـش"، 2009 .
6. یسپیرس ک. معنا و تعیینات تاریخ. م. 1991 .

فصل شانزدهم

امام ابوحنیفه و جایگاه او در علم حدیث

الهام الدّین دولت زاده خادم علمی مرکز
میراث خطّی آکادمی علمهای جمهوری تاجیکستان

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

علم حدیث در دین اسلام یکی از علم ضروری نه که از اساس ترین منابع دینی است، دوّمین سرچشمه شریعت اسلامی بعد از قرآن کریم است. برای هر فقیه دانستن این علم ضرور و حتمی است. به ویژه فقیهی که دارای مرتبه اجتهاد است. چنانی که دانشمند مشهور عراقی عبدالکریم زیدان در کتاب «الوجیز فی أصول الفقة» به این امر اشاره نموده می‌گوید: «بر هر شخص مجتهد دانستن هفت علم ضروری و حتمی است که یکی از این علوم علم حدیث است» [1، 402-406].

در زمانهای پیشین اشخاصی یافت می‌شده‌اند، که ابوحنیفه را به ندانستن علم حدیث متّهم نموده، می‌گفته‌اند که او جز 150 حدیث بیش نمی‌داند. آنان برای این گفته‌هایشان تکیه به اقوال بعضی از متعصّبین می‌کردند. متأسفانه امروزها نیز پیروان ایشان کم نیستند که کورکورانه از سخنان آنها پیروی نموده، این اندیشه غلط را در این یا آن جامعه پهن می‌نمایند.

خوشبختانه برای از بین بردن این اقوال سقیم، دانشمندان برجسته عالم اسلام از قدیم کتاب ها تالیف کرده اند. از جمله مشهورترین ایشان می توان امام فقیه، محدث و حافظ المغرب ابوعمر ابن عبد البرّ مالکی، امام، حافظ و محدث شمس‌الدّین ذهبی شافعی، امام فقیه، محدث یوسف بن حسن بن عبدالهادی حنبلی دمشقی صالحی معروف به ابن مبرَد (متوفی 909) و حافظ سیوطی امام حافظ، یوسف صالحی الشافعی و امام فقیه شافعی بزرگ ابن حجر الهیتمی مکّی را نام برد» [7، 21] .

به اندیشه ما محمّد عبد الرّشید النعمانی بعد از نگاشتن اثر بی همتای خود «مقام والای امام ابوحنیفه درعلم حدیث» در این مسئله نقطه تمت گذاشت.

قابل قید است که در این جاده بعضی کتابها نیز تألیف شده‌اند، که به طور کلّی در باره مقام و مرتبه امام ابوحنیفه بحث می‌نمایند، من جمله کتاب شهاب‌الدّین احمد ابن حجر الهیتمی المکّی «الخیرات الحسان فی مناقب الأمام الاعظم ابی حنیفة»، کتاب علاّمه شبلی نعمانی «تحفة الأمان في سيرة النعمان» یا خود «سیمای امام اعظم ابوحنیفه»، کتاب دکتر محمّد السباعی «السنة ومکانتها فی التشریع الاسلامی» و غیره.

برای باز هم روشن کردن بحث، قبل از همه لازم است آن مناطقی را که در زمان امام ابوحنیفه علم حدیث در آن دامن گسترده بود، به شکل مختصر ـ ذکر نماییم، زیرا آن سرزمینها بردارنده لقب افتخاری «دار العلوم» بودند که مشهورترین آنها مکّة مکرّمه، مدینه منوّره، یمن، کوفه و بصره می‌باشند.

نخستین شهر یا نخستین مدرسه‌ای، که امام ابوحنیفه در آن علم حدیث آموخته است، شهر کوفه است. حتّی علاّمه شبلی نعمانی در کتاب خود «سیمای امام اعظم ابوحنیفه» می‌نویسد: «در کوفه تقریباً محدثی نبود که امام ابوحنیفه زانوی شاگردی را پیش او نزده و علم حدیث را یاد نگرفته باشد. ابوالمحاسن شافعی وقتی تعداد شیخهای ابوحنیفه را بر می‌شمارد، در مورد نود و سه نفر آنها می‌گوید که اهل کوفه بوده و یا مدتی در آن شهر سکونت داشتند. از شیوخ کوفه به ویژه می‌توان امام شعبی، سلمه ابن کهیل، محارب بن دثار، ابواسحاق سبعی، عون بن عبدالله، سماک

ابن حرب، عمرو بن مره، منصور بن معمر، اعمش، ابراهیم بن محمّد و غیره‌ها را ذکر نمود، که از محدثان بزرگ و در سند و روایت مرجع عام بودند، که سلسله سند سفیان ثوری و امام احمد بن حنبل و.... بیشتر به همین بزرگواران می‌رسد» [4، 49]. شهر دوّم یا مدرسه دوّمی، که ابوحنیفه در آن تکمیل علم حدیث نموده بود، شهر بصره بود. امام ابوحنیفه در این شهر از استادان برجسته این علم کسب فیض نموده است. از جمله مشهورترین آنها می‌توان قتاده شعبه، عبدالکریم ابن امیه، عاصم ابن سلیمان الاحول را نام برد. از میان این محدثان امام شعبه با ابوحنیفه رابطه خاصی داشت. روزی در نبودن امام ابوحنیفه او از تیزهوشی اش تعریف کرد. این چنین روزی، که در مجلس ایشان از ذکای ابوحنیفه سخن رفت، فرمود: «همانگونه که می‌دانم آفتاب روشن است، همانگونه به یقین می‌گویم، که ابوحنیفه و علم همراه همنشین یکدیگرند» [4، 53].

از یحیی بن معین که استاد امام بخاری بود در رابطه به امام ابوحنیفه سؤال شد و او در جواب فرمود: «همین برایش کافی است که شعبه او را اجازه حدیث و روایت داده است» [4، 53].

شهر سوم یا مدرسه سومی که امام ابوحنیفه برای تکمیل علم حدیث به آن سفر کرده است، مکّه مکرّمه بود. شهر کوفه و بصره مانند مکّه مکرّمه و مدینه منوّره با عنوان «دار العلوم» شناخته می‌شدند. امام ابوحنیفه در آن شهرها علم حدیث را به طور کامل از خود کرده، برای تکمیل و دریافت سند و سیراب نمودن تشنگی علمی خود به سوی مکّه مکرّمه رهسپار گردید. امام در آن جا از سال 130 تا 136 هجری اقامت داشت. البتّه در تاریخ ثبت نشده است، که اوّلین سفر او در چندسالگی‌اش انجام یافته است. از جمله استادانی که ابوحنیفه در آن شهر علم حدیث را کسب نموده است، می توان عطاء ابن أبی رباح، اکریمه، سلیمان غلام امّ المؤمنین میمونه، سالم نوه عمر فاروق، امام اوزاعی و مکحول شامی را نام برد.

شهر چهارم و یا مدرسه چهارمی، که امام ابوحنیفه علم حدیث را در آن جا تکمیل داد، شهر مدینه منوّره بود. امام ابوحنیفه در این شهر نیز از دانشمندان علم حدیث به مانند یحیی بن سعید مدنی، هشام ابن عروة مدنی و امام محمّد باقر کسب فیض نمود. یک واقعه عجیبی را از سرگذشت امام ابوحنیفه با امام باقر علاّمه شبلی نعمانی در کتابش آورده است: «هنگامی که امام ابوحنیفه برای بار دوّم به مدینه منوّره تشریف برد، در محضر ـ امام باقر حاضر شد. شخصی به امام محمد باقر گفت: «این شخص ابوحنیفه است». امام باقر به طرف امام ابوحنیفه متوجّه شده فرمود: «شمایید که بنا بر قیاس خود به احادیث جدّم مخالفت می‌کنید و بر خلاف احادیث جدّم عمل می‌کنید».

امام ابوحنیفه با آداب و احترام ویژه ای در جواب فرمود: «عیاذا بالله! چه کسی می‌تواند با حدیث مخالفت کند. شما تشریف داشته باشید تا با شما مقداری گفتگو کنم».

امام ابوحنیفه از امام محمد باقر پرسید: «مرد ضعیف تر است یا زن؟» امام محمّد باقر: «زن».

امام ابوحنیفه: «سهم مرد در میراث بیشتر است یا زن؟»

امام محمّد باقر: «سهم مرد».

امام ابوحنیفه: «اگر من بر قیاس عمل می‌کردم، قیاس می‌گوید: سهم زن باید بیشتر باشد، چون او ضعیف تر است».

سپس امام ابوحنیفه پرسیدند: «نماز افضل است یا روزه؟»

امام محمّد باقر: «نماز».

امام ابوحنیفه: «بنا بر این، باید بر زن حائض قضای نماز فرض می‌بود نه روزه، در حالیکه من فتوای قضای نماز را بر او نمی‌دهم».

امـام محمّـد بـاقر چنـان خوشـحال شـدند کـه پیشـانی امـام ابوحنیفـه را بوسـیدند. امـام ابوحنیفـه تـا مـدّتی در محضر ـ ایشـان مانـد و از ایشـان اسـتفاده نمـود. حتّـی مسـائل نـادری از فقه و حدیث را از ایشان آموختند» [4، 59-60؛ 3، 120-121].

امـام ابوحنیفـه بـا داشـتن اسـتاد زیـاد بـین دانشـمندان مشـهور گردیـده اسـت. چنـانی کـه احمـد ابـن حجـر هیتمـی مکّـی در کتـاب « مناقـب امـام اعظـم (رحمه الله) » چنـین می‌نگـارد: «امـام از محضر ـ چهـار هـزار شـیخ از ائمـه تـابعین و غیـر ایشـان اخـذ حـدیث نموده‌انـد. و بـه همـین دلیـل ذهبـی و غیـر آن امـام را در طبقـات حفّـاظ و محـدثین برشـمرده نمـوده انـد» [8، 139]. علاّمـه شـبلی نعمانـی در کتـاب خـود راجـع بـه ایـن مسـئله می‌گویـد: « بـدون تردیـد امـام ابوحنیفـه از گـروه کثیـری از محـدثین روایـت کـرده اسـت، کـه خـود محـدثین نیـز بـه آن اعـتراف کرده‌انـد. امـام ذهبـی در کتـاب «تـذکرة الحفـاظ» شـیوخ او را نـام می‌بـرد و در پایان می‌نویسد: «و خلق کثیر»» [4، 65؛ 3، 131].

شـبلی نعمانـی جـای دیگـر نامهـای اسـاتذه امـام را چنـین می‌نگـارد: «بـا تحقیقـی کـه از کتابهـای مختصر ـ تـاریخ بغـداد، تهـذیب الکـمال، تهـذیب الاسـماء وللغـات، تـذکرة الحفـاظ، ملخص طبقـات الحفـاظ، تهـذیب التهـذیب، انسـاب سـمعانی، موطـای امـام محمّـد، کتـاب الآثـار امـام محمّـد» بـه عمـل آمـده، اسـامی برخـی از شـیوخ... از ایـن قـرار اسـت: عطـاء بـن ابـی ربـاح مکّـی، عاصـم بـن ابـی النجـود کـوفی، علقمـه بـن مرثـد کـوفی، حکـم بـن عتبـه کـوفی، سـلمه بـن کهیـل کـوفی، حضرت امـام محمّـد بـاقر مـدنی، علـی بـن الاقمـر کـوفی، زیـاد بـن علاقـه کـوفی، سـعید ابـن مسـروق کـوفی، عـدی بـن ثابـت انصـاری کـوفی، عطیّـه بـن سـعید کـوفی، ابوسـفیان سـعدی، عبـدالکریم بـن أمیّـه بصـری، یحیـی بـن سعید مدنی، هشام ابن عروه مدنی» [4، 66؛ 3، 132-133].

صـاحب کتـاب «مناقـب أبـی حنیفـة» راجـع بـه مقـام یکـی از اسـتادان امـام عطـاء ابـن ابـی رباح جنین می گوید: « من کسی أفضل تر از عطاء ندیده‌ام» [7، 28].

ایـن چنـین او در جـای دیگـری از کتـاب «اخبـار ابـی حنیفـة و اصـحابه» خطیـب بغـدادی نقـل نمـوده، در بـاره مقـام و جایگـاه امـام ابوحنیفـه از دیـدگاه عطـاء ابـن ابـی ربـاح چنـین

می‌نویسد: «... عبدالرحمان گفت: «ما درمجلس عطاء درس می خواندیم و هر وقت که ابوحنیفه داخل مجلس می شد عطاء کنار خود برایش جا فراهم می کرد و اورا نزدیک خود می نشاند». من گویم: «این عمل عطاء با امام ابوحنیفه، دال بر این است که امام ابوحنیفه از ممتازترین شاگردان وی در علم حدیث بوده است» [7، 30]. استاد دیگر امام ابوحنیفه امام شعبی بود، که از پنجصد صحابه علم حدیث آموخته است. و استاد دیگرش همّاد ابن سلیمان بود، که به اتّفاق دانشمندان امام حدیث و فقه بوده است. این شخصیت نزد اهل علم، همچون حافظ علوم حضرت عبدالله ابن مسعود شناخته شده است.

از نامگوی این همه استادان برجسته او معلوم می گردد، که امام ابوحنیفه چه مقام عالی و شایسته‌ای در علم حدیث داشته است.

چه طوری، که محمّد عبدالرّشید النعمانی با تکیه بر کتاب «تاریخ» خطیب بغدادی می‌گوید: «علم از جانب الله به حضرت محمّد (ﷺ) سپس به اصحابش سپس به تابعین سپس به امام ابوحنیفه و یارانش منتقل شد، هر کس که می خواهد خوشحال شود و هر کس که می خواهد ناراحت شود» [7، 47].

امام ابوحنیفه در علم حدیث شاگردان برجسته ای به وایه راسنده است. البتّه، در یک مقاله نمی‌توان تمام شاگردان او را ذکر نمود، بدین سبب ما تنها برخی از مشهورترین آنها را مختصراً بیان خواهیم کرد. از جمله محدثانی، که شاگرد امام بودند، این بزرگان را می‌توان نام برد: یحیی بن سعید قطان، عبدالله بن مبارک، یحیی بن ذکریا بن ابی زائده، وکیع بن الجرّاح، یزید بن هارون، حفص بن غیاث، ابوعاصم النبیل، عبد الرّزاق بن همام، مکّی بن ابراهیم، یزید بن هارون، مسعود بن قدام و فضل بن دُکَین و بعضی دیگران. یکی از شاگردان برجسته امام یحیی بن سعید قطان است، که شبلی نعمانی در باره جایگاه او بین دانشمندان از «میزان الاعتدال» ذهبی نقل کرده، چنین می‌نویسد: «اوّلین کسی که در فنّ رجال دست به قلم برد، یحیی بن سعید قطان بود. بعد از وی شاگردان وی یعنی یحیی بن معین، علی ابن المدینی، امام احمد ابن حنبل، عمرو بن

علی الفلّاس و ابوحیثمه در این فن بحث کرده‌اند و مطالبی را نوشته‌اند و بعد از آنها شاگردان آنها یعنی بخاری و مسلم و... این کار را ادامه داده‌اند» [4، 279؛ 3، 532]. از این مطلب نیز به خوبی معیّن می‌گردد، که امام احمد ابن حنبل، امام بخاری و امام مسلم شاگردان امام ابوحنیفه بوده‌اند.

دیگری از شاگردان امام ابوحنیفه عبدالله بن مبارک بود. این محدث بزرگ را امام نووی در کتاب «تهذیب الاسماء واللغات» با این کلمات وصف می‌کند: «امامی که بر امامت و بزرگیشان در هر باب اجماعا اتّفاق شده است. از ذکر وی رحمت خدا فرود می‌آید. امید است که پروردگار از محبّت با وی گناهان را بیامرزد» [4، 280؛ 3، 534]. از این جاست که محدثان او را با لقب «امیر المؤمنین» در علم حدیث صدا می‌زنند. در کتاب «تهزیب الکمال» نقل شده است، که عبدالله ابن مبارک می‌گوید: «من از چهار هزار شیوخ حدیث یاد گرفتم که از هزار نفر آن ها روایت کرده‌ام» [4، 280؛ 3، 534].

دیگر از شاگردان امام وکیع بن الجرّاح بود. علاّمه نووی اورا چنین وصف نموده است: وقتی امام احمد بن حنبل حدیثی را از ایشان روایت می‌کرد، با این کلمات شروع می‌کرد که «این حدیث را برای من کسی بیان کرده است که دیدگان تو تا به حال کسی را مثل او ندیده است» [4، 283؛ 3، 539].

شاگردان دیگر امام ابوحنیفه یزید ابن هارون بود که از مشهورترین پیشوایان علم حدیث به حساب می‌رفت. شبلی نعمانی در بیان جایگاه یزید از کتاب «تهزیب الاسماء واللغات» امام نووی نقل نموده چنین می‌فرماید: «أئمه بزرگ حدیث، شاگردان وی بودند. امام احمد بن حنبل، علی المدینی، یحیی بن معین، ابن ابی شیبه و دیگران. مردم تخمین می‌زنند که تعداد شاگردان او به هفتاد هزار می‌رسند» [4، 284؛ 3، 540].

از ذکر مقام و فضائل این همه شاگردان امام ابوحنیفه می‌توان خلاصه کرد که اوخود چه قدردانش فراوان در علم حدیث داشته است که با تربیت و تعلیمات مخلصانه

خـویش توانسـته اسـت شـاگردان برجسـته‌ای را تربیـت نمـوده اسـت کـه هـر کـدام خـود دارای مقام و منزلت عالی بودند.

عضـی از اعتراضـات علیـه امـام ابوحنیفـه و پاسـخ آن: در خاتمـه ایـن مقالـه، مـا بـه بعضـی از اعتراضـاتی، کـه علیـه امـام ابوحنیفـه در رشـته علـم حـدیث گرفتـه شـده اسـت، از دیـد دانشـمندان منصـف ایـن سـاحه، بـه مثـل مصـطفی السـباعی و محمّـدتقی عثمانـی، کـه در ایـن سـمت تحقیقـات دقیقـی انجـام داده‌انـد، مختصـراً پاسـخ خـواهیم گردانیـد، تـا ذره‌ای شـک بـه علـم وافـر داشـتن امـام ابوحنیفـه بـه حـدیث و علـوم آن در دل پیـروان مـذهب حنفی نماند.

اعـتراض اوّل: امـام نسـائی در کتـابش «الضـعفاء» در تـذکره امـام ابوحنیفـه مـی نویسـد: «نعمان بن ثابت ابوحنیفه در حدیث قوی نیست» [5، 123].

بـه ایـن اعـتراض محمّـدتقی عثمانـی در کتـاب مشـهور خـویش «درس ترمـذی» چنـین پاسـخ گردانیـده اسـت: «علـما بـرای جـرح و تعـدیل یکسرـ مقـرّرات و قواعـدی را وضـع نموده‌انـد، کـه هنگـام جـرح و تعـدیل راویـان در نظـر گـرفتن آن قواعـد و مقـرّرات بسـیار ضروری اسـت. در غیـر ایـن صـورت، عـدالت و وثاقـت هـیچ محـدث بزرگـی ثابـت نخواهـد شـد. زیـرا کـه اکـثر ائمـه بـزرگ قطعـاً از طـرف افـرادی مـورد جـرح قـرار گرفته‌انـد. چنان که بر امـام شـافعی یحیـی ابـن معـین، بـر امـام احمـد ابـن حنبـل، امـام کرابیسـی، بـر امـام بخاری، امام ذهلی و بر امام اوزاعی، امام احمد ابن حنبل جرح نموده‌اند.

اگـر همـه ایـن اقـوال معتـبر دانسـته شـوند، از ایـن مجموعـه هـیچ کـدام ثقّـه بـاقی نخواهنـد ماند.

همچنـین ابـن حـزم، امـام ترمـذی و امـام ابـن ماجـه را مجهـول قـرار داده اسـت! و برخـی از علـما امـام نسـائی را بـه تشـیّع بـودن متّهم نموده‌انـد! بـر ایـن اسـاس ایشـان نیـز مجـروح قـرار می‌گیرد.

هـمان گونـه‌ای، کـه قـبلاً اشـاره شـد، علـما بـرای جـرح و تعـدیل اصـول و ضـوابطی مقـرّر کرده‌انـد. اوّلـین اصـل ایـن اسـت، کـه هـر شخصـی، کـه امامـت و عـدالتش بـه حـدّ تـواتر برسد، در بـاره چنـین فـردی جـرح یـک یـا دو نفـر معتـبر نخواهـد بـود. عـدالت و امامـت امـام

ابوحنیفه نیز به حدّ تواتر رسیده است و ائمه بزرگ حدیث علم و تقوای ایشان را مورد تحسین قرار داده‌اند. از این رو، جرح آحاد (یک نفر) در حق امام هرگز معتبر نیست» [5، 123].

اعتراض دوّم: امام ابوحنیفه گویا جز شانزده یا دوصد و چند حدیث بیش حفظ نمی‌دانسته است.

مصطفی السباعی در کتاب «السنّة و مکانتها فی تشریع الاسلامی» به این اعتراض چنین پاسخ گردانیده است: «آیا می‌سزد امامی را، که همه به مجتهد بودن او اتّفاق داشته باشند، و او به جز 16 حدیث یا زیادتر حفظ نمی‌دانسته باشد؟ ما نیز از کتب معتبر اصول فقه خوانده‌ایم، که یکی از شروط شخص مجتهد این است، که باید احادیثی، که در آن مسائل فقهی ست، ازبر کرده باشد. بنا براین، این اعتراض هم علیه امام ابوحنیفه بی‌معنی و بی‌اساس است» [2، 372].

دلیل دیگری بر بی‌اصل بودن این اعتراض دلالت می کند سخن محمّد علی شفیق الندوی از شاگرد امام ابوحنیفه حسن ابن زیاد در کتاب «الفقه المیسّر علی مذهب الامام ابی حنیفه (رحمه الله)» است، که گفته است: «امام ابوحنیفه چهار هزار حدیث روایت می‌نمود، دو هزار آن را از حماد و دو هزار دیگرش را از دیگر دانشمندان علم حدیث» [6، 411].

اعتراض سوم: حافظ شمس‌الدّین ذهبی در «میزان الاعتدال فی أسماء الرجال» تذکره حضرت امام ابوحنیفه را با این الفاظ ذکر نموده‌اند: «نعمان بن ثابت کوفی-امام اهل رأی است. امام نسائی، ابن عدی، دارقطنی و دیگران او را ضعیف گفته‌اند» [5، 126].

در پاسخ به این اعتراض محمّدتقی عثمانی چنین فرموده است: «جواب اشکال فوق آن است، که بی‌تردید عبارت مذکور در «میزان الاعتدال» الحاقی می‌باشد، یعنی مصنّف آن را ننوشته‌اند بلکه شخص دیگر آن را به صورت حاشیه بر آن افزوده و با مرور زمان عمداً یا سهواً توسط کاتب در متن کتاب گنجانده شده است. دلائل این پاسخ به شرح ذیل است :

1. حافظ ذهبی در مقدّمه «میزان الاعتدال» تصریح نموده‌اند، که «در این کتاب تذکره آن دسته از ائمه بزرگواری را که رفعت و منزلت علمشان به حدّ تواتر رسیده،

آورده شده است. اگر چه افرادی در مورد آن ائمه سخنی گفته باشند». سپس ایشان صراحتن امام ابوحنیفه را به عنوان نمونه ائمه بزرگ یاد می‌کند. پس، چگونه امکان دارد ذهبی بر خلاف تعهّدی، که سپرده، نام امام را در کتاب ذکر نماید.

2. عبد الفتاح ابوغدّة حلبی در صحیفة 101 حاشیه «الرفع و التکمیل» می‌نویسد: «در کتابخانه «ظاهریه» دمشق نسخه‌ای از «میزان الاعتدال» را تحت (رقم 368 حدیث) دیدم، که به قلم علاّمه شرف‌الدّین الوانی یکی از شاگردان برجسته حافظ ذهبی نگاشته شده بود. ایشان در آنجا تصریح نموده اند، که من این نسخه را سه مرتبه خدمت استادم حافظ ذهبی قرائت نموده، آن را با مسوّده او تطبیق نیز داده‌ام. در این نسخه (معتبر) ذکری از امام ابوحنیفه مشاهده نمی‌شود.

همچنین عبد الفتاح ابوغدّة تاکید می کند من خود در رباط (پایتخت مراکش) در کتابخانه مشهور «الخزانة العامره» تحت شماره 139 ق، نسخه قلمی «میزان الاعتدال» را دیدم، که در آن تاریخ بسیاری از شاگردان حافظ ذهبی ثبت بود و در آن تصریح شده بود، که یکی از شاگردان در محضر ـ ایشان یک سال قبل از وفات آن را نزد وی خوانده است. در این نسخه هم تذکره امام ابوحنیفه وجود نداشت» [5، 126-127].

این همه تحقیقات بیان‌کننده آن است، عبارة در «میزان الاعتدال» آمده، هیچ اساس علمی نداشته، در اصل آن نسخه وجود ندارد. از این رو، ثابت شد، که دامن امام ذهبی از تهمت تضعیف امام ابوحنیفه پاک است. امام ذهبی چگونه می‌تواند چنین سخنی را بینگارد، در حالی که وی خود کتاب مستقلی در مناقب امام ابوحنیفه تألیف نموده است.

اعتراض چهارم: آیا امام ابوحنیفه قیاس را بر نصوص شرعی مقدّم می‌دانست؟

در پاسخ به این اعتراض محمّد عبد الرّشید النعمانی از امام ابوجعفر شیزامری (نسبش به دیهه‌ای از دیهه‌های بلخ تعلق دارد) با سندی، که به امام ابوحنیفه می‌رسد، روایت می‌کند، که امام گفته است: «به خدا قسم، گفته آنها، که ما قیاس را از حدیث مقدّم می‌دانیم، تهمت و دروغ است. آیا بعد از بودن حدیث به قیاس احتیاج می‌ماند؟ امام (خداوند از او خوشنود باد!) می‌گفت: «ما قیاس نمی‌کنیم، مگر هنگام ضرورت سخت. ما اوّل دلیلهای این مسئله را از کتاب و سنّت و گفته‌های صحابگان جستجو

می‌کنیم، اگر دلیلی پیدا نکنیم، آن گاه مسئله‌ای را، که از خصوصش سکوت کرده‌اند، با آن مسئله‌ای، که در باره‌اش سخن گفته‌اند، با اتّفاقی آرا قیاس می‌کنیم» [7، 175].

محمّدتقی عثمانی نیز در جواب به این اعتراض چنین ابراز اندیشه نموده است: «اما این گونه اظهارات کاملاً خلاف واقعیت است بلکه برعکس، امام در بعضی موارد به خاطر وجود حدیث متکلّم فیه (حدیث ضعیف) قیاس را نیز رها نموده‌اند. به طور مثال ایشان در مسئله شکستن وضو با خنده قهقهه قیاس را ترک می‌کنند، در حالی که در این باب همه احادیث متکلّم فیه هستند. از این رو سایر ائمه آنها را رها نموده و بر قیاس عمل کرده‌اند. در این باره شیخ عبدالوهاب شعرانی یکی از پیروان مذهب امام شافعی در کتاب «المیزان الکبری» در فصل مستقلی تحت عنوان «ضعیف بودن سخن شخصی، که نسبت می‌دهد به امام ابوحنیفه این که گویا او قیاس را به حدیث پیغمبر (ﷺ) مقدّم می‌کرده است»، درج نموده است، که این کلام از شخص متعصب سر زده» [5، 134].

اعتراض پنجم: روایات امام ابوحنیفه در کتب صحاح ستّه وجود ندارند. لذا چنین برمی‌آید که مرویات ایشان نزد ائمه قابل استدلال نیستند [5، 133].

به این اعتراض محمّدتقی عثمانی چنین پاسخ می‌گرداند: «این اعتراض بسیار سطحی و عامیانه است. زیرا اگر صاحبان صحاح ستّه روایت امام بزرگواری را در کتابهایشان ذکر نکنند، مستلزم تضعیف آن نخواهد بود. این مطلب کاملاً روشن و آشکاری است که امام بخاری هیچ روایتی از امام شافعی در کتابش نیاورده است. همین طور از امام احمد ابن حنبل که استاد امام بخاری بوده و مدّت مدیدی را با هم سپری کرده‌اند، فقط دو روایت در صحیح بخاری وجود دارد، که امام بخاری یکی را به صورت تعلیق و دیگری را به واسطه از ایشان نقل نموده است.همچنین، امام مسلم در صحیح خود از امام بخاری هیچ روایتی نقل نمی‌کند، با این حال که امام بخاری استاد ایشان هستند.امام احمد ابن حنبل نیز در مسندشان از امام مالک فقط سه روایت ذکر نموده‌اند، در حالی که مسند امام مالک، اصح الاسانید محسوب می‌گردد. آیا از این مطلب چنین برداشت می شود که امام شافعی، امام مالک و امام احمد هر سه ضعیف اند؟! در این باره واقعیت امر همان چیزی است که علاّمه زاهد کوثری بر حاشیه

«شروط الائمّة الخمسة للحازمی» تصریح نموده‌اند که آن چه همواره مورد توجّه محدثان قرار گرفته همت گماشتن به جمع آوری و حفاظت آن بخشی از احادیث پیامبر خدا (ﷺ) بوده که احتمال تضییعشان می‌رفت ولی امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد ابن حنبل شاگردان فراوانی تربیت کرده بودند، که اندیشه از بین رفتن روایاتشان وجود نداشت. لذا ائمه حدیث ضرورت چندانی برای حفاظت مرویات این بزرگواران احساس نکردند» [5، 133].

همچنین در میان اصحاب رسول الله (ﷺ) حضرت ابوبکر و عمر (رض) با وجود کثرت مجالست با رسول خدا (ﷺ) در قیاس با دیگر أصحاب روایت اندکی نموده اند که این أمر به هیچ وجه طعنی به منزلت ایشان وارد نمی کند.

امام ابوحنیفه پس از آموختن علم حدیث نزد عالمان معتبر زمان خویش به درجه محدث برجسته و چیره دست رسیده است. این چنین بعد پاسخ دانشمندان بر آن همه اعتراضات و تهمتها که بر امام ابوحنیفه نموده‌اند، بار دیگر برجسته بودن امام در علم حدیث کاملاً روشن گردید.

کتابنامه

الزیدان، عبد الکریم. الوجیز فی أصول الفقة. – بیروت: مؤسسة الرسالة، 1996. – 432 ص.

السباعی، مصطفی. السنة ومکانتها فی التشریع الاسلامی. الطبعة الثالثة. – القاهرة: دار السلام، 2006. – 432 ص.شبلی نعمانی. تحفة الأمان في سیرة النعمان / ترجمه برهان الدین کشککی. تهیه، تحشیه، مقابله و توضیحات و لغات نورمحمّد امیرشاهی. – دوشنبه: ایرگرف، 2009. – 627 ص.

شبلی نعمانی. سیمای امام اعظم ابو حنیفه / ترجمه و اقتباس عبد الوهاب ملاّزایی (سربازی). چاپ اوّل. – آوای اسلام: تربت جام، 1386. – 306 ص.

عثمانی، محمد تقی. درس ترمذی / ترجمه محمّد رضا رخشانی. چاپ اوّل. ج. 1. – زاهدان، 1386. – 671 ص.

الندوی، محمّد علی شفیق. الفقه المیسّر علی مذهب الامام ابی حنیفة. الطبعة الاولی. – جدّه، 2013. – 448 ص .

النعمانی، محمّد عبد الرّشید. مقام ولای امام ابوحنیفه درعلم حدیث / با اهتمام عبد الفتاح أبوغدة. مترجم علی بیجارزهی. – تربت جام: انتشارات خواجه عبد الله انصاری، 1390. – 206 ص.

الهیتمی المکّی، شهاب‌الدّین احمد ابن حجر. مناقب امام أعظم (رحمه‌الله)/ ترجمه عبدالرّؤف مخلص. انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، 1377. – 164 ص.

فصل هفدهم

تعلیمات امام اعظم در باره حاکمیت قضایی

نصرت‌الله زکیراوف، کاتب علمی انستیتوت فلسفه، سیاست شناسی و حقوق
به نام ا. بهاءالدّیناو آکادمی علمهای جمهوری تاجیکستان، نامزد علوم فلسفه

بنیاد دولت واقعی حقوق وبنیاد و جامعه شهروندی، بر پایه ارزشهای دینی فرهنگی، ملّی، و حقوقی، که در آثار نیاکان طرح ریزی شده‌اند، تکیه می‌نماید. از این لحاظ، افکار فقهی-حقوقی نمایندگان مذهب حنفی، از آن جمله امام اعظم ابوحنیفه برای تکمیل و رشد قانون‌گذاری معاصر نیز همچون یک دستاورد و ستون اساسی محسوب می‌یابد. مکتب فقهی حنفی یکی از مشهورترین مکتبهای فقهی اهل تسنن است، که امروز در دنیا پیروان زیاد دارد. مذهب حنفی و اساسهای آن همچون مکتب فقهی-حقوقی، که از جانب خود ابوحنیفه نعمان ابن ثابت تأسیس گردیده باشد هم، ولی بعدتر از جانب شاگردانش به یک نظام معیّن درآورده شد. شاگردان وی ابو یوسف (735-795) ، محمّد ابن حسن شیبانی (749-805) وامام زفر (732-774) می‌باشند، که در تکمیل و رشد مکتب فقهی حنفی سهم ارزنده دارند. باید قید کرد، که فقه حنفی در دوره ابو یوسف مشهور گشت. ابو یوسف در دوام نه سال در نزد ابو حنیفه تعلیم گرفته است. خود ابو یوسف در دوران خلافت عبّاسیها به منصب قاضیگی تعیین گردیده بود. معلوم است، که مکتبهای فقهی تدریجاً وابسته به طلبات روز و قانع

گردانـدن حـق و حقـوق پیـروان اسـلام بـه وجـود امـده اسـت. ایـن مکتبهـا در مجمـوع دربرگیرنده تمام مسئله‌های حیاتی، دینی و دنیوی پیروان دین اسلام را دربر گرفته،

خلاصه‌های فقهی-حقوقی در اساس سرچشمه‌های زیرین برآورده می‌شد:

1. قرآن الکریم.
2. سنّت، سرچشمه دوّم فقه حنفی به شمار می‌رود. تنها برای اثبات مسئله فقهی داشتن سند واقعی حدیث، به قسمت حدیثهای صحیح و مشهور شامل بودن آنها نیز ضرور است. این شرط برای آن ضرور است، که برای اثبات واقعی این و یا آن مسئله حدیثهای ساخته و بافته شده وارد نگردند .
3. اجماع صحابه. فکر یکجایه صحابگان پیغمبر، تصدیق تابعین (نسل بعد از صحابگان) می‌باشد .
4. رای، خلاصه صحابگان پیغمبر (ﷺ) عاید این و یا آن مسئله فقهی. گرچندی صحابگان نسبت بعضی مسئله‌ها فکرهای گوناگون داشتند. ابوحنیفه برای اثبات و تصدیق مسئله‌ها فکر جالب صحابگان را به نظر می‌گرفت، که رای یکی اصولهای اساسی در مذهب وی به شمار می‌رفت .
5. قیاس. در مورد اثبات این و یا آن مسئله فقهی خلاصه‌های لازمه در سرچشمه مذکور پیدا نمی‌گردید. در این حال، ابوحنیفه و شاگردانش اجتهاد نموده، در اساس اصول قیاس مسئله را حل می‌نمودند .
6. استحسان (برتریت دادن به قیاس) ، ولی حلّ مقصدناک مسئله خود واژه استحسان به معنای افضلیّت دادن و برتریت دادن می‌باشد .
7. عرف (رسم و عادت محلی) ، یعنی به طور برهان استفاده بردن عادت محلی، که این اصول به یکی از اصولهای اساسی فقه حنفی در آینده گردید.

در باره آموزش قوانین دینی باشد، پس آن اوّل در شهر مدینه به وجود آمد، که مرکز همان وقته خلافت به شمار می‌رفت. پیرامون مسئله‌های دینی و دنیاوی، که مسلمانان بعد از پهن گردیدن اسلام رو به رو می‌گردیدند، در این جا حلّ خود را پیدا

می‌نمودند. بعدتر مرکز به شهرهای کوفه، بصره و بغداد گذشت. همزمان ضرورت پیش آمد، که برای اساسناک نمودن این و یا آن مسئله فقهی مکتبهای فقهی به وجود آیند، که نام این مکتبها با نام اساس‌گذارانش بعدتر نامیده شد.

همین طریق، مؤسسان مذهب حنفی ابو حنیفه و شاگردان او ابو یوسف و محمّد شیبانی می‌باشند. یعنی اگر این مکتب با کوشش ابو حنیفه بنیاد گردیده باشد هم، توسط شاگردانش تشکّل گردیده به یکی از مکتبهای فقهی استوار و مستقل تبدیل گردید :

«فقه ابو حنیفه معیارهای اخلاقی را با معیارهای حقوقی توأم ساخته، رعایت آنها را شرط کمالات انسانی می‌شمارد. در تعلیمات ابو حنیفه پیوند حقوق و اخلاق به نظر می‌رسد، که طبق آن جامعه انسانی نمی‌تواند در سطح درکاری تنها از ارزشهای اخلاقی و یا حقوقی بهره‌مند گردد». [8. 65]

مکتب فقهی حنفی یکی از مکتبهای نظریه‌وی و در نوبت خود تحملگرا بوده، در اساس مناظره و مباحثه‌های کلامی، عقلگرایي و منطقی (اصحاب الرای) بنا یافته است. اصحاب الرای ، یعنی آنهایی، که این و یا آن مسئله‌های فقهی را در اساس فکر خود حل می‌نمودند در صورتی، که اگر حلّ آن در سرچشمه‌های معتمد اسلامی - قرآن و حدیث پیدا نگردیده باشد. در برابر اصحاب الرای ، نمایندگان دیگری به وجود آمدند، که همچون اصحاب الحدیث نامگذاری می‌شدند و در اساس حدیثهای پیغمبر خلاصه‌ها می‌برراوردند.[1. 222]

هرچند ابو حنیفه در علمهای کلام و اخلاق سهم بزرگ گذاشته است، در تاریخ فرهنگ اسلامی اورا بیشتر همچون فقیه صاحب‌رأی شناخته‌اند. مکتب فقهی ابو حنیفه دارای دو پهلوی توانا بوده، در آن هم نظام اعتقادی و هم نظام فقهی شکل گرفته است.[7. 217]

امام اعظم ابوحنیفه از خود میراث خیلی پرارزش علمی و عبرتبخشی را باقی گذاشت، که ماهیّت آن از شخص ذکی، دانشمند و عالم برجسته بودن وی درک می‌دهد. از

جانب دیگر، تجربه عبرت‌آموز کسبی او همچون مربّی، فقیه-مشاور و حقوقدان، که صلاحیّت قانون‌گذاری امور قضاوی زمان خود را نظارت می‌کرد، برای ما با تمام گوناگون‌رنگی و مخصوصیّتهای حالت و جریان رشد تمدّن سیاسی و حقوقی زمانه‌اش را نمایش می‌دهد.

در برابر تحلیل و آموزش حیات اثار امام اعظم و تحقیقاتهایی، که وابسته به آثار او انجام یافته‌اند به چند سؤال جواب قاطع نداده‌اند. یعنی، چرا امام اعظم ابوحنیفه منصب قاضیگی را قبول نکرد؟ سبب چه بود؟ در حالی، که صدها فقیهان و قاضیان آینده در مکتب فقهی او تعلیم گرفته‌اند. یا چرا قانونهای تطبیقی امور قضاوت طبق معیار و قانونهای دیگر مقرّرکرده امام اعظم از دیگر ساحه‌های حقوقی توضیحکرده او پیشقدمتر است؟

در پاسخ به این سؤالها می‌توان قید کرد، که پیش از همه امام اعظم ابوحنیفه هیچ گاه مقابل موجودیّت امور قضاوت نبوده است. مناسبت او به قاضیگی زیر تأثیر فقه زمان پیامبر محمّد (ﷺ) ، فقه دوره صحابگان و تابعین، که به مسئله قبول منصب قاضی نظر گوناگون داشتند، تشکّل یافته بود.

در ارتباط به این مسئله، می‌توان قید کرد، که خود پیدایش فقه یک ضرورت اجتماعی بود، که به وجود آمد. برای حق به حقدار رسیدن، عدالت اجتماعی در جامعه حکمران بودن و در اساس سرچشمه‌های حقوقی اسلامی حکم برآوردن، ضرورت پیش آمد، که نهاد قضاوت به وجود آید. بنا بر این قریب همه فقیهان آن دوره قابلیّت کسبی اجرای صلاحیّت قاضیگی را داشتند. در مکتبهای فقهی نسل نو به نو فقیهان و قاضیان به وایه می‌رسیدند. از جمله، از صحابگان پیامبر محمّد (ص) علی ابن ابی طالب و عبدالله ابن مسعود مکتبهای فقهی خود را داشتند و بی‌واسطه به مسئله‌های به میان آمده، قضاوت می‌نمودند.

باید قید کرد، که تعلیمات امام اعظم در باره حاکمیت قضایی و قانونهای تطبیق عدالت قضایی از هر جهت فرق‌کننده بوده، شاگردانش را برای اجرای این وظیفه در

روحیه بلند کسبی تربیت می‌نماید. از جانب دیگر، خود امام اعظم ابوحنیفه بارها در تهیه قانونهای قضایی شرکت کرده است. از این جا به خلاصه‌ای آمدن ممکن است، که آموزش تعلیمات قضایی امام اعظم را از روی دو معیار تصنیفی به راه ماندن امکان دارد :

.1 معیار نظریه‌وی-تعلیماتی. این معیار از مجموع قاعده‌های نظریه‌وی تکمیل شخصیت کسبی قاضیان و قاعده‌های تطبیق عدالت قضایی، که در مکتب فقه امام اعظم اساسناک شده بود، عبارت است . باید تأکید کرد، که مکتب فقهی امام اعظم اساساً مکتب حقوقی-قضایی بود. شاگردان این مکتب برای کار در جهت عدالت قضایی اماده کرده می‌شدند. خود امام اعظم ابوحنیفه در خصوص شاگردان بهترین این مکتب گفته بود: "انها همگی 36 نفرند، 28 نفرشان صلاحیّت اجرای وظیفه‌های قاضگی را دارند، 6 نفر دیگرشان صلاحیّت دادن فتوا را داشته، 2 نفر باقیمانده-ابویوسف و زفر قاضیان و فتوادهندگان را تعلیم می‌نمایند".[6. 125]

از رقمهای بالا معلوم می‌شود، که مکتب امام اعظم ابوحنیفه اساساً به تربیه قاضیان مشغول بوده است. از جانب دیگر، این مکتب وظیفه تکمیل اختصاص فقیهان-قاضیها را داشته است .

هنگام تحلیل خصوصیتهای مکتب امام اعظم ابوحنیفه دو جنبه تعلیم را فرق کردن ممکن است: 1) مقرّری؛ 2) تخصصی، کسبی.

در اساس این دو رویه تقریباً مکتب امام اعظم ابوحنیفه به بخشهای زیرین تقسیم می‌شد :

(1 آموزانیدن دانش و ملکه‌های حلّ مسائل حقوقی؛

(2 آموزانیدن قاعده‌های فتوا دادن؛

(3 آموزانیدن مشترک قابلیّت تطبیق حقوق و فتوا دادن؛

4) تربیه آموزگاران.

ولی سمت اساسی در تعلیمات فقهی امام اعظم تعلیم و به وایه رساندن واقعاً شخصان ارزنده به مقام قاضیگی می‌باشد. این نظر کسبی امام اعظم ابوحنیفه در وصیّت‌نامه‌هایش به شاگردان مشاهده می‌شود :

" شما قلب مرا شاد و غم مرا دور ساختید. من برای شما فقه را زین و لجام زدم، شما می‌توانید بالای آن سوار شوید، اگر می‌خواهید. من چنین کردم، تا آدمان از عقب شما روند و منتظر سخنان شما شوند، آنها را تابع شما گرداندم. در بین شما چنین کسی نیست، که به وظیفه قاضی لایق نباشد، ده نفر شما می‌توانند صلاحیّت قاضی‌القضات را داشته باشند و معلمان قاضیان باشند".[5. 14]

در این مورد، اگر ما به یک قطار اثرهای امام اعظم نظر اندازیم، مخصوصاً به آثار اخلاقی وی، پس آن از رساله‌های اخلاقی، یعنی وصیّت‌نامه‌ها عبارت می‌باشند، مورد مخاطب این و یا آن شاگردش را قرار داده است.

تحلیل رساله‌های امام اعظم ابوحنیفه نشان می‌دهد، که معیارهای بیشتر تنظیمکننده قاعده‌های تعلیم قاضیها و تطبیق عدالت قضایی اساساً در رساله‌های پندآموز و حقوقی امام اعظم ابوحنیفه جای داده شده است. از روی موقع ساختاری ماهیّت رساله‌های پندآموز و حقوقی امام اعظم ابوحنیفه شماره معیارهای تنظیمکننده فعالیّت قضایی و تطبیق حاکمیت قضایی می‌باشد، که موقع مهمی را کسب کرده‌اند :

«طبق تعلیمات مکتب حنفی برای دریافت منصب قاضی و بردن مرافعه دادگاه قاعده ضروری مستحب تهیه شده بود. قرار قاضی باید در زمینه عدالت باشد، کارها را باعدالتانه بررسی کرده، حق بررسی کارهای نزدیکان و خویشاوندانش را ندارد، گرفتن رشوه نیز بر او منع شده بود».[2. 60]

همین طریق، می‌توان در وصیّت‌نامه‌های امام اعظم، معیارهای حقوقی و قضای را پیدا نمود، که به سه گروه تصنیف می‌شوند :

1. معیارها- اصولهای تنظیمکننده ترتیب قبول منصب قضایی .

2. قاعده‌های مقررکننده مقام کسبی و صلاحیّت حقوقیی صاحب حاکمیت قضایی .

3. قاعده‌های تنظیمکنیده ترتیبات مرافعه قضایی در تطبیق عدالت قضایی .

رساله "وصیّت امام اعظم ابوحنیفه به شاگردش ابو یوسف" مضمون سیاسی و حقوقی داشته، به تربیت منصبدار دولتی درجه اعلی نگرانیده شده باشد هم، در 62 قاعده مقرّرنموده این رساله دقّت اساسی به معرفت تخصصی شخص نگرانده شده است. از آن جمله، چند طلبات را او پیشنهاد می‌نماید، که شخص به منصب قاضیگی تعیین شونده باید به این طلباتها جوابگو باشند:

1. من از شما خواهش می‌نمایم به خاطر الله و آن دانش بزرگ، که او به شما تحفه کرده است، به تحقیر این دانش راه ندهید !

2. اگر کسی از شما را سنجیدنی شده، به وی منصب قاضی را پیشنهاد کنند و او ناقصی دانش خود را داند، که الله آن را از دیگر بنده‌های خود پنهان داشته است، باید به خاطر آرد، که او حقوق قاضی شدن ندارد و این سرنوشت نیک او نخواهد بود .

3. اگر باطن او مثل ظاهرش باشد، پس او قاضی شده می‌تواند و سرنوشت او نیک خواهد بود .

4. اگر از روی ضرورت قاضی شده باشد، پس او باید هیچ گاه خود را از مردم جدا نسازد .

5. منصب پیشنهادشده را نپذیرید، تا آن دمی، که بین شما و حاکم یگانگی عقیده‌ها به سیاست برقرار نیست .

6. اگر شاه به تو منصب پیشنهاد کند، آن را قبول ننما، وقتی می‌دانی، که آن به تو و صفتهای کسبی تو موافق نیست .

7. منصب را زمانی باید پذیرفت، اگر دقیقاً می‌دانی، که این منصب به تو تنها برای دانش و ملکه کسبیت پیشنهاد شده است.[4. 21]

مسئله تنظیم منصب قاضیگی باشد، معیارهای حقوقی پرنسیبهای قانونیت و عدالت در رساله دیگر امام اعظم با نام «وصیّت امام اعظم ابوحنیفه به شاگردش نوه ابن مریم طبق قاعده‌های تطبیق قضایی» به طور واضح آمده است، که در سیمای قاضی یک نفر مسئولیتشناس در سمت رعایه عدالت اجتماعی و والایّت قانون در جامعه پیش‌بینی گردیده است .

در این مورد می‌توان هدفهای معیاری-حقوقی آن را بیان نمود، که عبارت است :

1. قاضی شخص غرق‌شونده‌ای را می‌ماند، که راه نجات آن تنها بی‌غرض و بی‌طرف بودن است .
2. صلاحیّت قضایی مطابق قانون تنها به شخص داننده این ساحه واگذاشته می‌شود .

همیشه باید بین مرافعهشوندگان، ناوابسته به آن که یکی شخص بآبرو و دیگری شخص عادّی است، و یا ناوابسته به آن که یکی ثروتمند و دیگری کمبغل است، برابرحقوقی و عدالت تأمین گردد.[3. 31]

در مورد معیارهای بی‌واسطه قضایی و مرافعه وی، که به حمایه مرافعهی شخصیت آبرومند-قاضی، اینچنین عدالت و حقیقت قضایی نگرانیده شده است :

- باید شرایط فراهم آورد، تا هر یک اشتراکچی مرافعه ی قضایی در جای برای وی تعیینگردیده به راحت نشیند؛
- با اشتراکچیان مرافعه معامله خوب به راه مانده شود؛
- اشتراکچیان مرافعه از حسیات شرمگینی و ترسویی پرّه آزاد باشند؛
- کوشش به خرج داد، تا ماهیّت هدفهای اشتراکچیان مرافعه درک کرده شود و از گفتارهایی، که به ماهیّت مسئله ارتباط ندارند، بازداشت و رد کرده شود؛
- در حالتهای هیجان، بدقهری و غمگینی راهبری کردن به مرافعه قضایی و حلنامه یا حکم برآوردن منع است و تنها در حالت آرام بودن و پرّه دقّت را به یک

نکته روان ساختن مرافعه قضایی را راهبری کردن و هلنامه قضایی یا حکم برآوردن ممکن است؛

- در همه مرحله‌های مرافعه باید از بی‌عدالتی اجتناب نمود و غیره.[3. 32]

از نظام تعلیمات مذکور برمی آید، که امام اعظم ابوحنیفه وظیفه و نقش قاضی را در مرافعه قضایی خیلی وسیع و نازکبینانه معیّن کرده است، یعنی قاضی نه تنها متخصص ساحه خود، بلکه روان‌شناس هم باید باشد باید قید کرد، که اکثر نکته‌های تعلیمات فقهی امام اعظم ابوخنیفه از فعالیّت عملی او همچون عالم فقیه بر می آید، که همیشه به فقیهان مشورت حقوقی می‌داد .

امام اعظم ابوحنیفه همچون حقوق‌شناس باتجربه تمام عمر به فقیهان مشورتهای حقوقی می‌داد، که اصلاً به حمایه عدالت و تکمیل نظام قضای دولت نگرانیده شده بود. با همین مقصد، امام اعظم ابوحنیفه با حاکمان در سطح عالی همکاری می‌کرد. در زمان عبّاسیها حکومت به امام اعظم ابوحنیفه چون مشاور در انتخاب کدرها احتیاج پیدا کرده بود و این انتخاب برای امام اعظم همان معیارها بود: عدالت و بی‌غرضی، که در تعلیماتش قبلاً معیّن و مقرّر کرده بود.

امام اعظم ابوحنیفه اثبات کرد، که نقش مشاور در انتخاب کدرها مخصوصاً در ساحه حاکمیت قضایی خیلی بزرگ است. باید قاضیها تنها در اساس توصیه عالمان حقوقدان صلاحیتدار نزد حکومت، که به همه چیز بهای خالصانه داده می‌توانند، تعیین کرده شوند .

همین طریق، در اساس معیارهای مذکور امام اعظم ابوحنیفه نقش مهم و مسئولیتناک حاکمیت قضای را در تأمین عدالت معیّن کرده توانست. موقع قاطعانه او هم، سال 767، وقتی که از منصب قاضیگی بغداد دست کشید، معلوم گردید. او این موقیش را چنین معنی داد می کرد، که باید حاکمیت قضایی با مقصد تأمین قانونیت، عدالت و ترتیبات حقوقی به هیچ یک رکن دولت تابع نباشد: "برای منصب قاضی کسی موافق

است، که او جرأت حلّ بحث قضای را از روی عدالت ضد تو، ضد فرزندان تو، ضد اعیان و اشرافان تو، ضد اشخاص منصبدار و لشکر تو داشته باشد".

به عقیده امام اعظم ابوخنیفه ، یعنی حاکیمیّت قضایی باید شاخه مستقل دولت باشد و در قیاس با اصول دوّم او به خلاصه‌ای آمدن ممکن است، که امام اعظم ابوحنیفه نه تنها طرفدار مستقلیت حاکمیت قضایی بود، بلکه باز نظارت قطعی حاکمیت قضایی دولت را امر ضروری می‌دانست .

امام اعظم ابوحنیفه طرفدار اصول تحمل‌پذیری و باتمکینی در مرافعه بود و این اصول ماهیّت اساسی تمام نظام تعلیمات او در باره ی حاکمیت قضایی می‌باشد.

ادبیات استفاده‌شده

علی زاده/ / اصحاب الرای./دائرت المعارف الاسلامی. مسکو/ : .Mانصار — .2007 ,
400 cISBN 5-98443-025-8.

بریف ا. ب. پرنسیبهای حقوقی در تعلیمات ابوحنیفه. مکتب دینی و حقوقی ابوحنیفه: تاریخ پیدایش و اهمیت آن. مجموع مقاله‌های علمی بخشیده به سال بزرگداشت امام اعظم. دوشنبه: دانش. 2009 .

وصیّتهای امام اب و حنیفه (وصیّتهای امام اعظم اب و حنیفه به شاگردش نوه ابن مریم در امور قضا .

وصیّتهای امام اعظم ابوحنیفه به شاگردان پیشقدمش. دوشنبه. 2007 .

وصیّتهای امام اعظم ابوحنیفه به شاگردان پیشقدمش. دوشنبه. 2007 . .

ابن بزّاز محمّد ال کردری. مناقب-ال امام-ال-اعظم. بییروت. 1401 ه/1981. ج. 2 .

شمالاو ا.ا.احوال، آثار و افکار امام اعظم. دوشنبه:دانش.2009.

فصل هژدهم
التوصيات والمقترحات

الدكتور عبدالرحمن النعيمى، عضو لجنه الصياغه للبيان الختامى

ان الاهـتمام بـأبى حنيفـةَ هـو وفـاء للعلـم والعلـماء، ولمسـيرة العطـاء والخدمـة الإنسـانية ، ولا يعني بأبي مشكل الغض من قيمة أي عَلَم من أعلام الأمة.

الفقـه الحنفـي سـاد مسـاحة عريضـة مـن العـالم بـالأمس واليـوم وصـلحت بـه حيـاة النـاس في أبعادهـا الاجتماعيـة والاقتصـادية فضـلاً عـن الاعتقاديـة والعباديـة، ومـا زالـت هـذه الـروح سارية بحمد الله ، وما المؤتمر إلا دليل على تجدد هذه الروح.

أن يسـعى المـؤتمر علـى احتـواء الجوانـب المضـيئة فـى المسـيرة الحنفيـة ولا سـيما في مـا يحتاجـه عـالم اليـوم والغـد فـى معـالم الوسـطية والتسـامح والانفتـاح علـى الآخـر ، والاسـتجابه إلـى تحـديات العصر ـ بـالمنهج بالشـكل الـذي يسـتهديه الحضـارة الاسـلامية التـي تـدعو إلـى السـلم والسـلام، بعيـداَ عـن العنـف والدمويـة والتكفيـر والتنفيـرمن الآخـر المـذهبي أو الـديني مع ردها بالحكمة والموعظة الحسنة والجدال بالتي هي أحسن.

أن يسـعى المـؤتمر (و إدارتـه) إلـى أن يكـون تقليـدا سـنوياَ- أو كـل سـنتين يعتقـد في أفغانستان أو أية دولة إسلامية يتفق عليها.

يسـعى المـؤتّمر أن يكـون مجلسـاَ تأسيسـيا مـن السـادة المشـاركين فـى المـؤتمر الأول، وأن يتسلسل أرقام المؤتمر بشكل دوري.

أوصى المؤتمر أن يكون له شعار تنضوي تحته كل النشاطات المطلوبة مثل (ابوحنيفة لعصرنا).

يسعى المؤتمر إلى الانفتاح على الدول الإسلامية الأخرى التي لم تشترك في المؤتمر التأسيسي لتحقيق أهداف السامية فى العالم الإسلامي.

يسعى المؤتمر الى نشر التراث المعرفي العلمي من خلال:

طباعة وتحقيق ودراسة الكتب والنشرات التي تعني بالفقه الحنفي والعلوم الأخرى التي تهتم بأبي حنيفة ومذهبه ومدرسته.دعوة الكليات والمدارس الدينيةَ والشرعيةَ للاهتمام بأبي حنيفة ومدرسته عبر التأريخ ولاسيماً في الجوانب التي تهتم بالعصر الحاضر.

دعوة العلماء للاهتمام بفقه استشراف المستقبل والفقه الافتراضي.

يبتني المؤتمر إقامة مسابقة بحثية عالية لأفضل كتاب عن أبي حنيفة و مدرسته، وبما يضع حلولاً للنوازل والمشكلات التي تعترض حياة الفرد والمجتمع والدول .

يسعى المؤتمر إلى إظهار الجوانب القدوة الحسنة في شخصية أبي حنيفة و وضعها بشكل واضح وصورة ترغيبية للشباب المسلمين من الذكور والأناث، ايجاداَ للبديل الذي يبعدهم عن ما يغتال أخلاقهم من كل قدوة سيئة فكراَ و سلوكاَ.يختم المؤتمر أعماله بتوجيه الشكر والعرفان لكل من أسهم في اقتراح و انجاب هذا المؤتمر

الدكتور عبدالرحمن النعيمى، عضو لجنه الصياغه للبيان الختامى

من وفد جمهورية العراق و المجتمع الفقهي

17 / شوال / 1440 مطابق 20 / 6 / 2019

سپارښتنې او وړاندیزونه

۱ -امـام ابوحنیفـه (رحمه الله) تـه ارزښـت پـه حقیقـت کـې، علـم، علـماؤ ، د علـم خپرولـو بهیـر او د انسـان خـدمت سره وفـا کـول دي او دا پـه دې معنـی نـه چـې د امـت مسـلمه د کوم عالم د ارزښت څخه سترګې پټول دي.

۲ ـ حنفي فقه د نړۍ ډیرو سیمو کې د پخوا او اوسني عصر کې مروج او معمول شوي دی چې د هغې په ذریعه د خلکو د عقیدې او عبادت امورو پرته د ژوند نورو ابعادو لکه ټولنیز او اقتصادي چارې سمون خوري.

۳ ـ دغـه سـمپوزیم هڅـه کـونکی دی چـې د حنفـي فقهـې ټولـو روښـانه کوونکـو اړخونـو تـه شـامل شي او پـه ځـانګړي ډول هغـو برخـو تـه چـې د اوسـني عصرـ او راتلـونکې وخـت کـې یـو عـالم ورتـه اړتیـا لـري، لکـه وسـطیت، یوبـل منـل، نوروتـه غیـر خلاصـول او د دې عصرـ چیلنجونـو تـه د اسـلامي تمـدن پـه لارښـوونو سره سـم چـې هغـه سـولې او سـلام تـه رابلـونکې ده، ځـواب ورکـړي او د تـاوتریخوالي، وینـو بهیـدلو، تکفیـر او نـورو څ ـخه کرکـه او نفـرت کولـو نـه ډډه وشي او د داسـې نـاوړه کړنـو رد پـه حکمـت، مـوعظې حسـنې او مجـادلې بالتي هي أحسن، سره وشي.

۴ ـ دغـــه ســـمپوزیم (اداره کـــوونکي یـــې) دې هڅـــه وکـــړي تـــر څـــو دا ډول ســـمپوزیم (کنفـرانس) بـه هـر کـال او یـا پـه هـر دوه کلـو کـې پـه افغانسـتان او یـا پـه بـل کـوم اسـلامي هېواد کې چې اتفاق پرې وکړی شي، منعقد شي.

۵ – ســمپوزیم دې هڅــه وکــړي چــې د دغــه لــومړي ســمپوزیم ګــدونوال دې د بنســټیزې غونډې په توګه د هر راتلونکي سمپوزیم به لړلیک کې دې شامل وي.

٦ ـ دغـه سـمپوزیم سپارښـتنه کـوي چـې ټـولې اړینـې کړنـې د یـو عنـوان لانـدې د بیلګـې پـه ډول (ابو حنیفه لعصرنا) ، تر سره کړي.

۷ ـ دغـه سـمپوزیم پـه هڅـه کـې دی چـې هغـه نـور اسـلامي هېوادونـه چـې پـه دغـه لـومړي ســمپوزیم کــې یــې ګــډون نــدی کــړی چــې هغــوی تــه هــم دروازه پرانســتلی شي او پــه

راتلونکې کې هغوی هم ګډون وکړي ترڅو په اسلامي نړۍ کې د دې سمپوزیم سترو مخو ته لاسرسی وشي.

۸ ـ دغه سمپوزیم هڅه کوي ترڅو د پوهي او علمي میراثونو خپراوی د لاندینیو وسایلو په مټ ترسره شي.

أ ـ د حنفي فقهي کتابونو او دارنګه د نورو هغو علمي کتابونو چې حنفي فقهي، مذهب او مکتب سره تړاو لري ، چاپ، څېړنه، مطالعه او خپراوی یې وشي.

ب ـ د هغو پوهنځیو، دیني او شرعي مدرسو رابلل چې د امام ابو حنیفه (رحمه الله) او د ده مکتب ته یې د تاریخ په اوږدو کې ارزښت او اهتمام ورکړی او په ځانګړي ډول د هغو ابعادو او اړخونو را بلل چې فعلي عصر مقتضیاتو ته ځواب ویونکي وي.

ت ـ د علماؤ را غوښتل ترڅو د راتلونکي وخت فقهي او افتراضي فقهي ته ارزښت ورکړل شي.

۹ ـ دغه سمپوزیم غواړي چې د امام ابو حنیفه (رحمه الله) او د ده د مکتب په اړوند د یو غوره کتاب یوه لویه سیالۍ ترسره کړي ترڅو د نوازلو فقهي او هغو ستونزو ته چې فرد، ټولنې او دولت ته پېښېږي د حل لارې چارې تر سره کړي.

۱۰ ـ دغه سمپوزیم هڅه کوي چې د امام ابوحنیفه (رحمه الله) د شخصیت (قدوه حسنه) په توګه ټول اړخونه په واضح ډول د مسلمانانو ځوان نسل د نارینه ؤ او ښځینه ؤ لپاره په ډاګه کړی شي تر څو د دوی لپاره ښه بدلیل شتون ومومي او د هرې هغې بدې فکرې او سلوکي (قدوه سیئه) څ خه چې د دوی اخلاق له منځه وړي مخنیوی وشي.

۱۱ – دغه سمپوزیم خپل بیان په مننې سره له هر هغه چا څ خه چې د دې کنفرانس په بریا کې ونډه اخستې دی مننه کوي.

دکتور عبدالرحمن نعیمی د پای بیان جوړولو کمیټې غړی

د عراق جمهوریت او مجمع فقهي هیئت غړی

۱۷ / شوال / ۱۴۴۰ هـ ۲۰ / ٦ / ۲۰۲۰ م

توصیه ها و پیشنهادات

1- اهتمام به امام ابوحنیفه (رحمه الله) درحقیقت وفاداری به علم و علماء و روند نشر علم وخدمت به انسانیت است، نه چشم پوشی از ارزش شخصیت علمی سایر علمای امت اسلامی.

2- فقه حنفی در بسیاری ازنقاط جهان چه درگذشته وچه حال حاضر، معمول است. که بواسطه آن علاوة بر امور اعتقادی و عبادی، زندگی مردم در ابعاد اجتماعی و اقتصادی نیز بهبود یافته است.

و لله الحمد این روند بهبودی در بین مردم تا همین اکنون جریان دارد، که انعقاد این سمپوزیم دلیلی برای تجدید این روحیه می باشد.

3- تدویر این سمپوزیم، تلاشی است برای شمولیت جوانب درخشان مسیر روش های حنفیت، مخصوصاً به آنچه یک عالم دینی امروز و فردا برای انتشار مفاهیم وسطیت، اعتدال پسندی و همدیگر پذیری نیاز دارد؛ و تلاشی است برای مقابله با چالش های عصر.

حسب مقتضیات مبنای تمدن اسلامی که همانا دعوت به صلح و سلام و دوری از هرنوع خشونت وخون ریزی تکفیر و بدبینی دیگران و تعصبات مذهبی و دینی، با رعایت حکمت، موعظه حسنه و مجادله به شیوه نیکو و پسنده، انجام یابد.

4- تدویر کننده این سمپوزیم سعی می نماید که این سمپوزیم همه ساله و یا هردو سال، در جمهوری اسلامی افغانستان و یا در کشور اسلامی به اتفاق آراء منعقد گردد.

5- این موتمرسعی می نماید که اعضای این مجلس تأسیس که متشکل از اشتراک کنندگان در سمپوزیم اول می بشاند، همه ساله درجمع اشتراک کننده گان درسمپوزیم های آینده بطور نوبتی درج گردند.

6- این سمپوزیم توصیه می نماید که تمام فعالیت های مورد نظر تحت یک شعار واحد مثلاً (ابوحنیفه العصرنا) انجام یابد.

7- ایـن سـمپوزیم کوشـش مـی کنـد کـه زمینـه اشـتراک آنعـده کشـور هـای اسـلامی کـه درایـن دوره تأسـیس اشـتراک نکـرده انـد، غـرض تحقـق اهـداف والای درعـالم اسـلامی فراهم سازد.

8- ایـن سـمپوزیم بـرای نشـر وپ خش اندوختـه هـای علمـی و معـارف اسـلامی تـلاش مـی نماید به شیوهای ذیل:

الـف – مطالعـه، تحقیـق و چـاپ کتابهـای و نشـریه هـای مربـوط بـه فقـه حنفـی وسـایر علومی که ابی حنفیهء مذهب ومکتب آن را مورد اهتمام قرار داده است.

ب – دعـوت نمـودن پـوهنحی هـا و مـدارس دینـی و شرعـی کـه بـه امـام ابوحنیفـه ومکتـب او در درازای تـاریخ اهـتمام ورزیـده انـد، مخصوصـاً بـه ابعـاد وجـوانبی کـه در ععصـرحضر حایز اهمیت است.

ج – دعوت کردن علماء غرض اهتمام و توجه به فقه مورد نیاز در آینده و فقه

د- افتراضی.

9- ایـن سـمپوزیم مـی خواهـد کـه مسـابقه عـالی تـرین تحقیـق را بـرای بهـترین کتـاب پیرامـون ابـی حنیفـه و مکتـب او برگـزار نمایـد. تـا راه هـای حـل بـرای نجـات از نـوازل و رفـع مشکلاتی که زندگی فرد، جامعه و دولت ها به آن مواجه اند جستجو گردد

10- درایـن سـمپوزیم سـعی بـه عمـل آمـده کـه تمـام جوانـب قـدوه حسـنه ، درشخصـیت امـام ابوجنیفـه تبـارز داد شـود تـا جوانـان کشـور اعـم از طبقـه ذکـور و انـاث منحیـث بـدیل از آن پیـروی نمایـد واز تـأثیرات منفـی الگـوی زشـت (قـدوه سـیئة) از نگـاه فکـری و سـلوکی در امان باشند.

11- ایـن سـمپوزیم فعالیـت خـویش را بـا ابـراز سـپاس و امتنـان از تمـام اشخاصـی کـه در طرحو انجازاین همایش علمی سهیم گرفته اند خاتمه بخشد.

با احترام

دوکتور عبدالرحمن النعیمی عضو کمیته تهیه بیانیه اختتامیه

به نمایندگی ازهیئت جمهوری عراق و مجتمع فقهی

7 شوال 1440 موافق با 2020/6/20

فصل نوزدهم

نقش استغنای مالی در رشد علمی امام ابوحنیفه

استاد غلام الدین کلانتری مشاور
مقام وزارت ارشاد، حج و اوقاف

چکیده

بحث کوتاه «نقش استغنای مالی امام ابوحنیفه در رشد علمی» موضوع بسیار مختصری در برابر حیات پربار، بالنده و داوری‌های پر از حب و بغض نسبت به حیات علمی این امام بزرگوار، بویژه زندگی مالی و تجارت طولانی ایشان است. ریشه‌کاوی زندگی علمی امام ابوحنیفه در بُعد مالی و شناخت نظریات فقهی ایشان، تلاشی فراوان، پشت‌کاری استوار، زمانی‌کافی و اخلاصی ناب می‌طلبد.

هدف این نبشتار روشن‌ساختن گوشه‌ای از زندگی‌مالی امام و شناخت اثرات آن بر شکل گیری نظریات فقهی ایشان در منظومه بزرگ فقهی است. همچنان نقش استغنای مالی امام در رشد علمی شخص امام و بازتاب آن درتوسعه و گسترش علمی در جهان چگونه است. باشد که روح کار، تلاش، تجارت و استغنای مالی در وجود علمای کشورمان دمیده شود تا بستر مناسبی برای رشد و گسترش علم و دانش دینی در کشور مهیا گردد.

نتیجه‌ای که از این بحث کوتاه به دست آمده اهمیت و جایگاه استغنای مالی برای علماست، همچنان که می شود که در تجارت و داد و ستد مالی، تسامح، امانت داری،

همکاری و صداقت را اصلِ کار و معاملات قرار داد. امام با الهام از تجارت و امورمالی، نظریات جدیدی را در عقود، بیوع و معاملات مردم مطرح کرد که منحصر به فرد امام است. لذا امام الگوی صالحی برای علمای ما در معاملات مالی و تجارتی است.

واژگان کلیدی: امام ابوحنیفه، استغنای مالی، تجارت اخلاقی، اخلاق تجارتی، فقیه تاجر.

بخش اول: مال و اهمیت آن

مقدمه

اهمیت مال و سرمایه به‌هیچ‌کسی پوشیده نیست، مال اگر در اختیار انسانی خوب بود، بهترین و سودمندترین مال خواهد بود و در راه خیر و منفعت‌عامه به‌مصرف خواهد رسید. برعکس؛ اگر مال در دسترس و اختیار انسانی شریر قرار گرفت، مالی خواهد بود که احتمال مصرف آن در راه خیر و نافع کمتر خواهد بود.

از دیدگاه اسلام مصادر کسب مال و راه‌های مصرف آن از اهمیت بسیاری برخوردار است. چون انسان از مال و سرمایه‌اش مسئول است که از کجا به‌دست آورده و درکجا آن را به‌مصرف رسانیده است؟ سرمایه حلال در همه ابعاد زندگی انسان اثرگذار است، در کسب و کارمان مرزهای حلال و حرام را پاس بداریم.

مال و سرمایه در رشد علمی انسان‌ها نقشی غیر قابل‌انکار دارد،کسی‌که از سرمایه خویش در راه فراگیری علم و دانش بهره گرفته، سودی فراوان به‌دست آورده است. تلاش شودکه مال و سرمایه در راهی که در آن رضای خدای‌متعال و منفعت مردم نهفته باشد، مصرف گردد.

تعریف مال

تعریف مال در لغت: از واژه «مول» گرفته شده و به معنای هرچیزی است که انسان مالک آن می‌گردد.

تعریف مال در اصطلاح: فقه اسلامي با مذاهب مختلفش، تعریفات متعددی از «مال» ارائه کرده است. احناف، مال را چنین تعریف کرده اند: مال آن است‌که طبیعت انسان به‌سوی آن تمایل نماید و ذخیره‌کردن آن تاهنگام نیاز ممکن باشد[1].

1 - حاشية ابن عابدين (4/ 501)

تعریفات مختلفی که فقهاء از مال مطرح کرده اند، متقارب و نزدیک به‌هم اند. ولی برخی متاخرین تعریف ذیل را ترجیح داده اند: مال به‌هرچیزی گفته می‌شود که گردآوری و نفع گرفتن از آن به شکل معتاد ممکن باشد[1].

محققین معاصر تعریف ذیل را برگزیده اند: مال عبارت از هرچیزی است که عرفاً قیمت‌دار بوده و نفع گرفتن از آن در حال فراخی و اختیار جایز باشد

شریعت برای «مال» حقیقت شرعی‌ای که معنای دقیق آن را معین سازد، وضع نکرده است. همان‌گونه که برای ایمان، نماز، حج و امثال آنها حقیقت شرعی وضع نموده که معنای آن را معین می‌سازد. ولی معنای مال را به عرف متداول گذاشته و مردم واژه مال را به گونه‌ای که معروف بود، می دانستند[2].

اطلاق مال در شرع بیشتر به بستان، زمین، لباس و متاع و خوراک و پوشاک اطلاق شده و با پیشرفت علوم انسانی، کلمه مال اطلاقات متعددی یافت، و مال شامل حقوق و منافع شد.

اهمیت مال در زندگی

مال و ثروت وسیله تحقق پیشرفت، ترقی، تحول، خوشبختی و تمدن می‌شود. افراد و جوامع بدون پشتیبانی ثروت و سرمایه به حرکت نمی‌آید.

مال در گذشته و حال، شاهرگ حیات افراد، جوامع و حکومت‌ها را تشکیل می‌داد و این اهمیت تا کنون ادامه دارد. مال بستر رشد اقتصادی و تجارتی را در کشور مساعد می‌سازد، همچنانکه مال سبب شعله ور شدن آتش جنگ های منطقوی و جنگ‌های میان دولت‌ها در گذشته‌ها و عصر حاضر است.

مال در زمانه های گذشته و حال فرصت های مساعدی را برای فراگیری علم و دانش، ایجاد سهولت های لازم برای تحصیل تعلیمات بهتر و تربیت موثرتر و زمینه‌های رشد و شهرت را فراهم کرده است.

1 - المدخل لدراسة الشريعة الإسلامية ، لدكتور عبدالكريم زيدان، ص (183)

2 - المعاملات المالية أصالة ومعاصرة (1/ 112)

کشورهایی که از مال و سرمایه بیشتری برخوردار اند، جایگاه برتر و ارزشمندتری در میان ملت‌ها احراز می کنند.

در زمان کنونی نیز اهمیت مال همچنان پابرجاست، مال وسرمایه بر تصامیم سیاسی، اقتصادی، علمی، تربیتی، فرهنگی، نظامی، اجتماعی، رسانه‌ای، عمرانی، استخباراتی، و همه امور کشور اثرگذار است و همه فکتورها به دور آن می چرخد.

وسوسه‌های زراندوزی و سرمایه‌پروری، چه کشورهایی را به مصاف یکدیگر می‌برد، چه قوت‌هایی را به‌تجاوز و اشغال تحریک می کند، چه جنگ‌های تباهکنی را شعله-ور می‌سازد، چه انسان‌های بی‌گناهی به قتلگاه‌ها می‌برد، چه اعراضی را به هتک و دریدن سوق می دهد و چه اموالی را با تاراج‌ها نابود می‌سازد.

مال و سرمایه در کشورهای پیشرفته و عقب مانده حرف اول را می‌زند، محور آشکار و پنهان برنامه‌های خورد و کلان و دارای افکار مختلف، همان مال و ثروت است. اهمیت مال تا جایی بالا می‌گیرد که از دیدگاه برخی اندیشه‌های عصرما، در جایگاه یک معبود به آن نگاه می‌شود که باید هرکس به‌گونه‌ای و روشی در پای آن سجده کند.

اهمیت مال از دیدگاه اسلام

اسلام اهمیت ویژه‌ای به مال قایل شده است، چه از جمله پنج بنای اسلام، انجام‌دادن دو بنای آن یعنی زکات و حج، به مال بستگی دارد. لذا اسلام اهمیت مال، روش و راه-های درآمد و کسب مال و راه‌های مصرف آن را توضیح داده است. در فرهنگ دینی، اهمیت مال چنان از جایگاه برازنده‌ای برخوردار شده که مجاهد فی سبیل الله و تلاش‌کننده در راه طلب رزق مساوی و برابر دانسته شده است.

{وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ } [المزمل: 20]

ترجمه: و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می کنند

اسلام؛ مال و ثروت را وسیله قوام زندگی افراد و جامعه می داند. خداوند متعال می فرماید:

{ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا } [النساء: 5].

ترجمه: اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید و از آن، به آنها روزی دهید.

اسلام؛ با نگاهی معتدل به ابعاد کلی مال، قواعدی برای آن وضع کرده است. تا مال با همه فروعات و شاخه‌های کسب و مصرفی که دارد، قاعده‌مند و ضابطه‌پذیر شود. به گونه زیر:

اول: مال ملک خداست

همه انواع اموال از خداست، زمین، آسمان‌ها، بحرها و کلیه اموال آشکار و پنهان و همه چیز در ملک خدای غنی است. خدای سبحان اموال را در اختیار بندگان کافر و مومن قرار می‌دهد.

{وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ} [النور : 33]

ترجمه: و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید.

دوم: انسان تنها جانشین در مال است

زندگی انسان در زمین، مقتضی نیاز به مال و ثروت است. برای رفع این نیاز، خدای سبحان آدمی را جانشین در مال ساخته است تا بتواند از مال استفاده بهینه و طبق احکام و هدایات آفریدگارش داشته باشد. می‌فرماید:

{وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ} [الحديد: 7]

ترجمه: و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید.

سوم: مالک مال در رشد و افزایش آن آزاد است

این آزادی مشروط به عدم ضرر رسانیدن به کتله انسانی است، مردم در این مال حق معلوم دارند و کم‌ترین حق آنها این است که با مال خو اسباب زیان و ضرر آنها را فراهم نسازد.

چهارم: مال وسیله است نه هدف

مال از نظر اسلام وسیله است نه هدف، اگر مال در دست انسانی مومن و خیرخواه بود و آن را در راه خیر به مصرف رسانید، سعادت دنیا و آخرت تحقق می یابد. ولی اگر مال در دست انسانی گناه پیشه قرار گرفت، آن را در راه خیر به‌مصرف نرسانید، در دنیا و آخرت به زیان وخسران روبه رو می‌گردد[1].

1 - المال في القرآن الكريم (ص: 8)

مصادر کسب مال

کسب مال در زندگی انسان از اهمیت فراوانی برخوردار است، هرگاه مسلمانی در پی کسب مال بیرون می‌شود، قبل از همه باید به مصادر و روش‌های کسب مال بیندیشد. تا بتواند مال خویش را از مصادر مشروع و روش‌های مشروع به دست بیاورد. پیامبر علیه السلام با اشاره به اهمیت این امر می‌فرماید:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، لاَ يُبَالِي المَرْءُ مَا أَ خَذَ مِنْهُ، أَمِنَ الحَلاَلِ أَمْ مِنَ الحَرَامِ[182]» صحيح البخاري (3/ 55)

«کسي که مي خواهد مالي پاکيزه کسب نمايد، لازم است پنج امور زير را مدنظر داشته باشد[183]:

به خاطر کسب مال، فرضی از فرایض خدای متعال را تاخیر یا نافص نسازد.

به خاطر کسب مال به هیچ آفریده خدای سبحان آزار و اذیت نرساند.

قصدش از کسب مال، عفت خودش و خانواده اش باشد، قصدش زراندوزی و گردآوری مال نباشد.

در کسب مال بیش از حد لازم خودش را خسته و از کارافتاده نسازد.

رزق خویش را از کسب مال نداند، بلکه باور داشته باشد که رزقش از سوی خدای متعال بوده و کسب مال سبب رزق است.

حرفه و پیشه‌اش حرام نباشد، مانند: زنا، شراب فروشی و ساختن آلات موسیقی.همچنان کسبش را تصرفی حرام فرانگیرد. مانند: تعامل با ربا یا قمار، یا تجارتی که شامل ظلم، یا فریب، یا سوگند دروغ و امثال آنها گردد.»

مسلمان مسئول است که مصادر کسب مال خویش را جدی مدنظر داشته باشد، تا بی‌خبر و ندانسته در حرام واقع نشود، یا سبب دریدن عرضی نگردد، یا حقی را سلب

182 - ابوهریره روایت کرده است که پیامبر علیه السلام فرمود: بر مردم زمانی فرامی‌رسد که شخص باکی ندارد چیزی را که می‌گیرد، آیا از حلال است یا از حرام؟

183 - النظام الاقتصادي في الإسلام (ص: 1)

نکند، یا به کسی تجاوزی صورت نگیرد، یا منفعت دیگری را زیر پای نسازد، یا موجب تحقیر و توهین دیگری نگردد، یا شبهه حرامی در آن دخیل نباشد و ..... تا در صحرای محشر؛ آنجا که مال و منال، جاه و جلال کارساز نیست، مورد بازپرس شدید قرار نگیرد. حدیثی با همه اختصار این موضوع مهم را رسا ترسیم نموده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ فِيمَ فَعَلَ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ...[184]» سنن الترمذي، ت شاكر (4/ 612)

کسی که از خدا نمی‌ترسد، باکی ندارد که مالش را از کجا کسب نموده و در چه راهی به مصرف رسانیده است؛ بلکه همّ و غمّش افزایش حساب بانکی اوست هرچند از راه سحت و حرام باشد؛ مانند: سرقت، رشوت، غصب، تزویر، داد و ستد حرام، ربا، خوردن مال یتیم، اجاره عملی حرام، تجاوز به بیت‌المال مسلمانان، غصب و تاراج دارایی‌های عامه، گرفتن مال دیگران بر اثر ظلم و فشار و غیره... سپس ایشان با این درآمد و کسب حرام، می‌خورد، می‌آشامد، می‌پوشد، خانه می‌سازد، موتر می‌خرد و سایر اعمال حرام را انجام می‌دهد. که وجودش از حرام رشد می‌کند[185].

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: « أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ، فَقَالَ: {يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا، إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ} [المؤمنون: 51] وَقَالَ: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ} [البقرة: 172] ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ، يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ، يَا رَبِّ، يَا رَبِّ، وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ، وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ، فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ[186]؟ » صحيح مسلم (2/ 703)

---

184 - پیامبر علیه السلام فرمود: پاهای بنده در روز قیام حرکت نمی کند تا آن که از عمرش پرسیده شود که آن را در چه چیزی صرف کرد، از علمش پرسیده شود که به چه چیزی عمل کرد، از مالش پرسیده شود که آن را از کجا کسب کرد...

185 - محرمات استهان بها الناس (ص: 43)

186 - پیامبر علیه السلام فرمود: ای مردم! خداوند پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی پذیر، خداوند مومنان را به چیزی امر کرده که پیامبران را نیز به آن امر کرده است. فرمود: «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم.» و فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، بخورید.» سپس از مردی خاک آلود

راه‌های مصرف مال

همان‌گونه که مصادر کسب حلال از دیدگاه اسلام اهمیت دارد، راه‌های مصرف مال نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است. بر مسلمان واجب است تا راه‌های مصرف مال و سرمایه‌اش را بشناسد تا در بستر حرام جریان پیدا نکند.

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن عمره فيما أفناه وعن علمه ما فعل به وعن ماله من أين اكتسبه وفيما أنفقه وعن جسمه فيما أبلاه[187]» سنن الدارمي (1/ 61)، سنن الترمذي (4/ 612).

راه‌های بی‌شماری برای مصرف مال وجود دارد که راهی حلال، پسندیده و انسانی نیست. مالی که از راه حرام کسب شود، در راه حرام به مصرف می‌رسد.

مال باید در راهی مصرف گردد که عبادت پنداشته شده و در آن رضای خدای‌متعال وجود داشته باشد؛ مانند: نجات انسانی، درمان بیماری، سدجوع گرسنه‌ای، تعلیم بی-سوادی، رشد و بلوغ یتیمی، چاپ کتابی، اعمار راهی، بنای مسجد و مکتبی، دستگیری مستمندی، ساختن شفاخانه‌ای، ایجاد کتابخانه‌ای و امثال آنها..... هرچیزی که از چارچوب برّ، خیر و نیکی بیرون نباشد و در آن رضایت خدای سبحان مضمر باشد.

نقش مال حلال در زندگی

مال حلال یا روزی حلال به همه درآمدهای اسلامی و انسانی گفته می‌شود که از راه حرام یا کسب حرام به دست نیامده باشد. هر مال و سرمایه‌ای که از راه راه حلال به دست نیاید، حلال‌بودن آن مشتبه است. به خاطر تاثیراتی که روزی حلال در زندگی فردی و اجتماعی به‌بار می‌آورد، دین اسلام احکام و رهنمودهای فراوانی ارائه کرده

ژولیده موی یاد کرد که سفری طولانی داشته و دست هایش را به سوی آسمان دراز می کند و یارب! یارب! می گوید. خوراک حرام، نوشیدنی اش حرام ، پوشاکش حرام و از حرام تغذیه شده، چگونه دعایش مستجاب شود؟

187 - پیامبر علیه السلام فرمود: پاهای بنده در روز قیام حرکت نمی کند تا آن که از عمرش پرسیده شود که آن را در چه چیزی صرف کرد، از علمش پرسیده شود که به چه چیزی عمل کرد، از مالش پرسیده شود که آن را از کجا کسب کرد و در چه چیزی به مصرف رسانید و از جسمش پرسیده می شود که در چه راهی توان آن را از بین برده است.

است تا مسلمان لقمه حلال کسب کند و از حرام پرهیز و دوری نماید. در قرآن کریم آمده است:

{كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى} [طه: 81]

ترجمه: بخورید از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، نابود می‌شود.

چون کسب حلال آثار فردی و اجتماعی فراوانی برجای می‌گذارد، لذا برای شناخت موارد حلال، انسان باید دین خویش را بشناسد، همچنان احکام بیع و شراء یا کار و تجارتی راکه شغل و پیشه دارد، باید در مورد آن شناخنت و اطلاع لازم داشته باشد. اگر از احکام و حلال و حرام‌بودن آن آگاهی و شناخت نداشته باشد، مرزهای آن برایش معین و شناخته شده نباشد، عبور از مرزهای حرام و واقع‌شدن در آن بعید و غیر محتمل نخواهد بود. پیامبر علیه السلام اهمیت شناخت این مرزها را چنین بیان می‌دارد:

«إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ، وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ، وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى، يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللهِ مَحَارِمُهُ...[188]» صحيح مسلم (3/ 1219)

هرگاه مسلمانی کسب حلال داشته باشد و از راه آن لقمه حلالی برای خودش و خانواده‌اش تهیه نماید، نفسش عفیف و بایسته می‌شود، از مردم مستغنی می‌گردد و کریم و بزرگوار و دور از ذلت و حقارت زیست می‌نماید. دستش به سوال و تکدی

[188] - حلال آشکار است و حرام نیز آشکار است، در میان حلال و حرام امور مشتبه قرار دارد که بسیاری از مردم آن را نمی دانند، کسی که از شبهات پرهیز کرد، برای دین و عرضش طلب برائت کرده است. و کسی که در شبهات واقع گردد، در حرام واقع شده است. همانند چوپانی که گوسفندانش را در اطراف منطقه ممنوعه می چراند، نزدیک می شود که در منطقه ممنوعه به چریدن بروند. زنهار هر پادشاهی منطقه ممنوعه ای دارد، و منطقه ممنوعه خدای متعال محارم اوست.

دراز نمی‌شود، از جایگاه محترمی در جامعه برخوردار خواهد بود. و نیز مسلمان با کمک مال و لقمه حلال به عبادت پروردگارش می‌پردازد، از همان مال حلال در راه خدا و دستگیری بی‌نوایان نفقه و مصرف می‌کند. همچنان‌که اگر در جامعه کسب حلال وسعت و گسترش یابد، این امر سبب می‌شود که دزدی، غارت، غصب، رشوت، گران فروشی، اختلاس و سایر انحرافات زیانبار اقتصادی کاهش یابد.

مال حلال همانند بذری است که هرگاه کاشته شود، ماحصل آن حتما در خانواده و جامعه قابل رویت بوده و آثارش را نیز تحویل جامعه می‌دهد.

اهمیت مال در رشد علمی بدون شک، مال و ثروت زمینه‌های بهتری را در ابعاد مختلف زندگی برای انسان فراهم می‌سازد، رفاه بیشتر، تعلیم بهتر و تربیت شایسته‌تر را در جلو انتخاب انسان قرار می‌دهد. از گذشته‌ها تا امروز و شاید تا فرداها نیز کسی که مال و سرمایه بیشتری دارد، می‌تواند زمینه تحصیل و فراگیری علم را در بهترین دانشگاه‌های دنیا برای فرزندانش مساعد سازد. ایشان نیز با خاطری آرام از دغدغه‌های روزگار در فراگیری دانش خویش تلاش به‌خرچ دهند. و در آیندة کشورشان نیز جایگاه مهم و ارجمندی خواهند داشت. درست است که علم مایه ثروت است، یا علم و دانش سرمایه را به‌سوی صاحبش می‌کشاند، ولی بدون تردید که علم و دانش نیز بهترین زمینه‌ساز فراگرفتن و تحصیل دانش است. در گذشته‌ها نیز همین‌طور بوده و کسانی بیشتر به کسب دانش موفق شده اند که تا حدودی از لحاظ مالی کفایتی داشته اند. هرچند برخی علمای بزرگ و نامداری نیز وجود دارند که از متن فقیرترین خانواده‌های‌شان قد برافراشته اند، در جریان تحصیل‌شان از تعمت سایه پدر نیز محروم بوده و دشوارترین و جانکاه‌ترین لحظات و روزها را در جریان تحصیل‌شان تحمل کرده اند. اما این دسته خیلی اندک اند.

اگر مال و سرمایه در دست انسان‌های صالح باشد، می‌توانند در فراگیری علم و دانش استفاده‌های بسیار موثر، مفید و شایانی داشته باشند و در جامعه و کشورشان نیز به عنوان عنصری صالح، شایسته و دانشمند مصدر خدمات ارزنده‌ای بشوند.

بخش دوم: فقیه‌تاجر

امام ابوحنیفه یکی از اساطین علمی امت‌اسلامی است که بر فراز قرن‌ها می‌درخشد. امام بزرگوار قهرمان تسامح و همزیستی و نظریه‌پرداز غوامض و نوازل فقهی در پرتو کتاب، سنت، اجماع، قیاس و سایر اصول استنباط احکام است. ایشان فقیهی تاجر و تاجری فقیه است که تجارت اخلاقی و اخلاق تجارتی را به سایری آموزش داد. استغنای مالی امام نه‌تنها در رشد و بالندگی علمی امام اثرگذار بود، بلکه با ردکردن تحایف خلیفه، در پایتخت خلافت غوغا برپاکرد.

تجارت امام و رفت و آمد کاری ایشان در بازار، اثرات برازنده و سودمندی در شکل-گیری نظریات مالی امام در بخش‌های مختلف داد و ستد برجای گذاشت. تا مذهب او متناسب با تعاملات مردم، توجه به چگونگی عقود، منازعات برخاسته از عقود و طرح راه‌حل های‌مناسب و معقول مبتنی بر اصول شریعت جلو رفت و تضج، پختگی و غنای بیشتری به فقه اسلامی بخشید.

گوشه‌ای از زندگی امام ابوحنیفه

نعمان بن ثابت بن زوطی بن مرزبان فارسی، که به کنیه‌اش ابوحنیفه معروف و مشهور است، در سال 80 هجری درکوفه عراق به‌دنیا آمد، جدش از کابل بود[189]. زمانی که ابوحنیفه زاده شد.

کوفه یکی از شهرهای علمی، فرهنگی و اقتصادی جهان اسلام درآن زمان بود. عراق و بویژه کوفه جایگاه تمدن‌های باستانی بود، سریانی‌ها، یونانی‌ها و فارسی‌ها، قبل از اسلا در عراق مدارسی داشتند. عراق بعد از اسلام آمیخته‌ای از اجناس، عقاید، مذاهب، سیاست‌ها و افکار مختلف را شکل داده بود. میزبان بحران‌ها، فتنه‌ها و جنگ فکری در سیاست و اصول عقاید بود. درآنجا دین نصرانی، مذهب شیعه، گروه

[189] - ابوحنیفه، محمد ابوزهره، ص 15.

خـوارج، معتزلـه، مجتهـدینِ تـابعینِ میـراث‌داران علـم صـحابه پیـامبر علیـه‌السـلام زنـدگی می‌کرد. خلاصه همه‌گونه ملل متنازع وآرای متخاصم در کنار همدیگر می‌زیست.

امـام ابـوزهره در مـورد وضـعیت رشـد ابوحنیفـه مـی‌نویسـد: « ابوحنیفـه درکوفـه رشـدکرد، در همانجـا پـرورش یافتـه و بیشـترین زمـان حیـاتش را بـه حالـت مـتعلم ، مجـادل و معلـم سـپری کـرد. از روایـات در مـورد زنـدگی پـدرش اسـتنباط مـی‌گـردد کـه ایشـان ثـروت‌منـد و تجـارت‌پیشـه بـود. در بیشـترین کتـاب‌هـای تـاریخ ذکـر شـده کـه پـدرش درکـودکی بـا علـی-بـن ابیطالـب رضـی‌اللـه عنـه ملاقـات کـرده اسـت و ایـن درسـت زمـانی بودکـه جـد ابوحنیفـه در عیـد نـوروز مقـداری فـالوده بـرای علـی‌بـن ابیطالـت هدیـه کـرد، ایـن امـر اشـاره بـه‌آن دارد کـه خـانواده‌اش در غنـا و ثـروت‌منـدی زیسـت داشـته اسـت و سرمایـه‌اش زمینـه‌ای فـراهم کـرد تـا بـرای خلیفـه فـالوده‌ای هدیـه نمایـد کـه جـز اغنیـا و تـوانگران از خـوردن آن نـاتوان بودند. و علی رضی‌الله عنه برای پدر ابوحنیفه و ذریه‌اش دعای خیر و برکت کرد.

دعـای علـی رضـی‌اللـه دال بـر آن اسـت کـه در هنگـام دعـاء جـد ابوحنیفـه مسـلمان بـوده و پـدر ابوحنیفـه مسـلمان زاده شـده اسـت. بنـابراین؛ ابوحنیفـه دریـک خـانواده مسـلمان زیسـته و رشد یافته است[190].»

امام ابـوزهره مـی‌نویسـد: پیشـگویی پیـامبر علیـه السـلام کـه بـخاری، مسـلم، مسـند احمـد، ابـن حبـان و دیگـران آن را بـا الفـاظ تقریبـا متفـاوت روایـت کـرده انـد، مبنـی بـر ایـن کـه علـم در میان فرزندان فارس خواهد بود، مصداق یافت.

قَالَ رَسُـولُ اللـهِ صَـلَّى اللـهُ عَلَيْـهِ وَسَـلَّمَ: «لَـوْ كَـانَ الـدِّينُ عِنْـدَ الثُّرَيَّـا، لَـذَهَبَ بِـهِ رَجُـلٌ مِنْ فَارِسَ - أَوْ قَالَ - مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ[191]» صحيح مسلم (4/ 1972)[192]

بنـابراین؛ شـگفتی نیسـت کـه امـام ابوحنیفـه در عنفـوان جـوانی بـه فراگیـری علـم روی‌آورد و در محضـر علـمای زمـانش زانـوی تلمّـذ بـر زمـین نهـاد و بعـد از مـدتی بـه‌عنـوان یکـی از اراکـین اسـتوار علمـی در پهنـای دولـت اسـلامی شـهرت یافـت. و دیـری نگذشـت کـه بـر

[190] - ابوحنیفه، محمد ابوزهره، ص 20-21، سیر اعلام النبلاء، الذهبی،395/6.

[191] - پیامبر علیه السلام فرمود: اگر در ثریا بود، مردی از فارس یا مردی از فرزندان فارس آن را به دست می آورد.

[192] - ابوحنیفه، محمدابوزهره، ص 19.

اوجنـای قلـه علـم و معرفـت صـعود کـرد و دیوارهـای تاریـک قـرون را فروریـ خت و بـر تارک اعصار درخشید.

تجارت امام ابوحنیفه رحمه الله

امـام بوحنیفـه در خـانواده ثـروت منـد زاده شـد، پـدرش تـاجر پارجـه‌بـود و سـال هـا بـه تجـارت و داد و سـتد مشـغول بـود و از همـین راه مصـارف زنـدگی‌اش را تـامین مـی‌کـرد بلکـه سـود فراوانـی نیـز بـه دسـت مـی آورد. ایـن کـار او را در جملـه ثـروت منـدان شـهر قـرار داده بود.

امـام ابوحنیفـه تجـارت را از پـدرش فراگرفـت و از هـمان آغـار بـه کـار تجـارت پارچـه در بـازار مشـغول شـد. بعـد از آن در سـن تقریبـا بیسـت سـالگی بـه تلمـذ علـما و فراگیـری علـم پرداخـت. فراگـرفتن علـم او را از تجـارتش بـاز نداشـت و تـا آخـرین ایـام حیـات خـویش تجـارت را تـرک نگفـت. گفتـه مـی‌شـودکه در تجـارتش شریکـی داشـت کـه او را در امـور تجـارتی‌اش کمـک مـی‌کـرد تـا فراگیـری علـم بـرایش دشـوار نشـود. بـدین‌گونـه ثـروت و تجـارت امـام پیامـدهای بـزرگ و مـوثری در میـادین مختلـف علـم، دانـش و فرهنـگ گردید.

اخلاق تجارتی و تجارت اخلاقی

امـام ابوحنیفـه تـاجری فقیـه و فقیهـی تجـارت پیشـه بـود. در تجـارتش، سـود هـدف اصـلی نبـود، بلکـه هـدف اصـلی صـداقت، امانـت‌داری، تسـامح، تـدین، دسـتگیری بـی‌نوایـان بـود. وجـود ایـن صـفات سـتوده سـبب گردیـد کـه بـه اصـطلاح امـروز، امـام در تجـارت خـویش، اخـلاق تجـارتی را بنیـاد کـار خـویش بسـازد و همـواره تجـارت اخلاقـی را مـدنظر خـویش قرار دهد.

بـه‌گونـه مثـال: امـام ابوحنیفـه سـود و فایـده خـویش را یـک‌سـال گـردآوری مـی‌کـرد و بـا آن نیازمنـدی‌هـای علـما و محـدثین از قبیـل: لبـاس، خوراکـه و سـایر نیازهـای آنهـا را خریـداری مـی‌کـرد، سـپس پـول باقیمانـده فایـده را بـرای آنهـا مـی‌پرداخـت و مـی‌گفـت: بـرای رفـع احتیاجـات خـویش مصـرف کنیـد، جـز خـدا را شـکر گـذار نباشـید، مـن از مـال

خودم چیزی به شما نپرداخته‌ام، ولی این مال از فضل خداست که به شما رسیده است[193]. این رفتار امام ابوحنیفه برخاسته از تدین و همکاری بوده که همان اخلاق تجارتی است[194].

ایشان هرگونه عیب اندک و پنهانی را نیز برای مشتری بازگو می‌کرد، قیمت اصلی و سود معین را نیز می‌گفت. گاهی اگر مشتری قیمت جنسی را بیشتر تعیین می‌کرد، امام با محاسبه قیمت اصلی و سود خویش، قیمت را کمتر از قیمتی که مشتری خریدار آن بود، معین می‌کرد. وجود یا گمان وجود هرگونه شبهه در معامله‌ای او را وامی‌داشت تا شبهه‌اش را به یقین تبدیل نماید که مبادا در شبهه واقع شود[195].

در تجارت امام مثال‌های فراوانی مشاهده می‌شود که بازگوکننده تجارت اخلاقی امام است. هیچ گاهی سود و منفعت، تعیین‌کننده نتیجه داد و ستد در معاملات تجارتی امام نبوده است.

اثر استغنای مالی امام در رشد علمی ایشان

امام سال‌های طولانی به شاگردی و ملازمت استادخویش حماد فقیه پرداخت. اسبابی مهیا گردید که باعث استمرار ایشان در طلب علم شد؛ یکی از اسباب مذکور استغنای مالی امام و پرداختن او به تجارت بود. این امر سبب گردید تا تحفه‌های حاکمان را نپذیرد و از تحایف هدف‌دار و منت‌بردار حاکمان برحذر باشد. چون ایشان به تجارت خویش اشتغال داشت و از این راه نیازهای زندگی‌اش را مرفوع می‌ساخت، لذا با خاطری آرام و تصمیمی جازم توانست به مسند مبارک علمی تکیه زند.

اگر امام از مشکلات مالی‌اش مستغننی نمی‌بود، ادامه درس و تحصیل برایش ناممکن بود. و به‌گونه‌ای یا از کسب علم باز می‌ماند و یا نبوغ علمی‌اش این‌گونه فوران نمی‌کرد و فاصله‌های طولانی زمان را در نمی‌وردید.

---

[193] - ابوحنیفه، محمد ابوزهره، ص، 39-40، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، 487/15

[194] - همان، ص 85

[195] - ابوحنیفه، محمد ابوزهره، ص34

باوجود آن که بارها مال فراوانی از سوی خلیفه جهت تطمیع برایش پیشکش گردید ولی امام با همه استغنایش از پذیرش اموال نظام حاکم ابا ورزید. استغنای مالی امام، اراده قاطع، تقوای مخلصانه ، علم دوستی و سایر امور در کنار همدیگر قرار گرفت تا امام با نبوغی علمی وشخصیتی تاثیرگذار بر تارک جهان اسلام همانند چراغ تابانی تا الی ماشاء الله نورافشانی نماید[196].

نقش سرمایه امام ابوحنیفه در گسترش علمی

استغنای مالی امام نه‌تنها سبب رشد علمی امام گردید، بلکه بسیاری از شاگردانش را نیز از بُعد مالی دستگیری و همکاری می‌کرد. اگر یکی از شاگردانش ازدواج می کرد، مصارف عروسی او را تادیه می کرد. مصارف خانواده برخی شاگردانش را نیز می پرداخت، تا تهیه مصارف خانواده شاگردش را از استمرار فراگیری درس بازندارد[197]؛ مثلا: ابویوسف با استعداد سرشار و ذکاوت بی‌مانندی که داشت، به خانواده فقیر وکم بضاعتی تعلق داشت و در فقر و تنگدستی زندگی به سر می‌برد.

ولی امام ابوحنیفه دستش را گرفت و با وی از در مواسات و همدردی وارد شد و به تأمین و مساعدتش پرداخت. تا آخرین ایام حیاتش، برای ابویوسف و خانواده‌اش از کمک‌های مالی، بدون چشم‌داشت و سخاوتمندانه‌اش دریغ نکرد.

ابویوسف فقه را از امام ابوحنیفه فراگرفت و در زمره برجسته‌ترین شاگردان امام قرار گرفت و از جمله نخستین کسانی است که کتب فقهی را براساس مذهب احناف وضع و تدوین نمود و علم و دانش و فقه و درایت استاد خویش را در اطراف و اکناف گیتی پخش و نشر کرد.

فقه احناف، مرهون و مدیون زحمات و خدمات ابویوسف است؛ چون از جانب ایشان بود که فقه حنفی به فوائد و ویژگی‌های بس سترگ و بزرگ نائل آمد و راه برای رشد، تکامل، ترقی و پیشرفت آن هموار گردید. ابویوسف با احراز پست

196 - همان

197 - ابوحنیفه، محمد ابوزهره، ص88.

قضاوت(دادگاه عالی خلافت)، به صورت عملی و کاربردی، مذهب احناف را ترویج داد و از طرف او بود که میراث فقهی احناف، پربار و لوای فقاهت احناف به اهتزاز درآمد و راه را برای رشد و تکامل فقاهت هموار و مهیا ساخت.

امام ابوحنیفه سایر شاگردانش را نیز دستگیری و همکاری مالی می‌کرد تا زمینه استمرار درس برای‌شان مساعد باشد. داستان‌های زندگی یاران و شاگردان امام ابوحنیفه انباشته از همکاری‌های لازم مالی امام برای آنهاست.

تجارت امام و استغنای مالی ایشان زمینه‌ای فراهم ساخت که شاگردانش از طریق تدریس، تالیف، افتاء و قضاوت، منظومه فقه اسلامی را شکل دادند و مشعل فروزان فقه امام ابوحنیفه را در سراسر دنیای اسلام روشن ساختند. مدارس فقهی‌شان مسئول ایجاد راه حل‌ها برای مشکلات زندگی مسلمانان شد، مبدا همزیستی در رفتارهای مسلمانان را راسخ نمودند. و امروزه ملیون‌ها انسان در روی زمین، در پرتو فقه او پروردگارشان را عبادت می‌نمایند و معاملات، حقوق مدنی و کیفری‌شان را تنظیم می-کنند.

خداوند سبحان همه علمای اسلام را که با سرمایه‌ای، گفتاری، قلمی و قدمی در راه گسترش و اعتلای دین‌شان، در میان مختلف، جهاد، مبارزه، پیکار و تلاش کرده اند، ماجور فرماید.

اثرات تجارت امام، در شکل‌گیری نظریات فقهی ایشان

چنان‌که قبلا ذکر شد، امام ابوحنیفه در طول حیات خویش تجارتش را رها نکرد و از بازار روی بر نتافت. تجارت فقیهی تاجر، سبب گردیدکه در مبانی استنباط فقهی خویش، افزون بر کتاب، سنت، اجماع و قیاس، توجه به استحسان و عرف را با مدنظر قراردادن شرایط آنها نیز مبنی سازد. و استحسان و عرف را به حیث دو مصدر از مصادر استنباط و اصلی از اصول فقهی بشناسد.

لذا ایشان همسان و همگام با مشکلات معاملاتی مردم، با توجه به منازعات برخاسته از عقود، تسامح و سهل‌گیری در امور معاملات، نظریات فقهی بکر، تازه، متفاوت و

کاربردی مطرح نمود که در میادین فقهی آن زمان و تا امروز، ردود و تاییدات فراوانی را به دنبال داشت.

تجارب امام در بازار، او را به بحث روی احکام معاملات مردم هدایت کرد. به همین دلیل در تخریجات فقهی مکانتی برای «عرف» قایل شده است. شاید همین درک و تخصص در بازار و تجارت، سبب شده که هرگاه قیاس با مصلحت یا عدالت در منافات واقع می‌شود «استحسان» را به بهترین صورت در جایگاهش فقهی‌اش قرار داده است. امام ابوحنیفه در فقه مالی خویش، از فکر تجارتی‌اش متاثر بود، در مورد عقود اسلامی از زاویه تاجری می‌دیدکه عملا در جریان آن قرار دارد، عرفش را می-شناسد، معاملات مردم در آن برایش روشن است. و موافقتی که در میان نصوص شرعی کتاب و سنت و میان تعامل مردم وجود داشت، برایش آشکار بود.

همچنان عقل تجاری ابوحنیفه به تفصیل بیشتری در احکام عقود بیوع پرداخت، انواع مختلف صفقه در بازارها را تبیین کرد، احکامی که از عرف تجارتی و بیوع در عصور اجتهاد وجود داشت، مانند: بیع مرابحه و تولیه، بیع وضیعه، اشراک، سلم و امثال آنها توضیح داد، اموری که علم، تخصص، ادارک و عقلانیت فقیه را برملا می سازد. امام در مورد منع ربا سخت گیر بود، تا جایی که ربا را در میان مسلم و حربی در دارحرب منع می‌کرد. هرگاه تحریم از دیدگاه امام، این‌گونه شدید باشد، هر عقدی که ربا شامل آن باشد یا در آن شبهه ربا وجود داشته باشد، حلال نیست.

ابوحنیفه در بازاری قرار تجارت داشت که در آن کالاهای مختلف، معاملات مختلف، داد و ستد مختلف با انواع فریب، غش وجود داشت. منازعاتی در میان مردم در بستر این معاملات جاری می‌شد و دفع و رفع این منازعات نیز از ضرورت های شرعی بود. دفع کننده این نزاع، اساس همان عقدی است بر مبنای آن منعقد شده است. چون شریعت اسلامی با نزاع و منازعه می جنگد و در دفع آن تلاش می کند، لذا هر جهالتی که به نزاغ منجر شود یا احتمالا به نزاع بینجامد، دفع آن واجب است. در جنین

عقـودمی، در فقـه خـویش تـلاش مـی کنـد تـا ذرایـع ایـن اخـتلاف را سـد کنـد، اسـبابش را دفع کند و دروازه آن را ببندد.

مسـائل فـوق بسـیار مختصـر، کوتـاه و گـذرا اشـاره گردیـد، ولـی هـزاران مسـائلی در بطـن کتـب احنـاف خوابیـده اسـت کـه روح تـاجری فقیـه و پرهیزگـار، عـالم بـه امـور مـردم، دانـا بـه روش‌هـای تجـارت، عقـود و صـفقات مـردم در بـازار، منازعـات برخاسـته از آن عقـود و راه‌های ازاله اختلاف آنها، در ورای همه احکام فقهی آنها لمس می‌شود[198].

نتیجه‌گیری

این بحث نتایج زیر را به دست می دهد:

شریعـت بـرای «مـال» حقیقـت شرعـی‌ای کـه معنـای دقیـق آن را معـین سـازد، وضـع نکـرده است. همان‌گونـه کـه بـرای ایـمان، نمـاز، حـج و امثـال آنهـا حقیقـت شرعـی وضـع نمـوده کـه معنای آن را معین می‌سازد. و معنای مال را به عرف متداول گذاشته است.

مـال عبـارت از هرچیـزی اسـت کـه عرفـاً قیمـت‌دار بـوده و نفـع گـرفتن از آن در حـال فراخـی و اختیار جایز باشد

مـال در گذشـته و حـال، شـاهرگ حیـات افـراد، جوامـع و حکومـت‌هـا را تشـکیل مـی‌داد و ایـن اهمیـت تـا کنـون ادامـه دارد. مـال بسـتر رشـد اقتصـادی و تجـارتی را در کشـور مسـاعد مـی‌سـازد، همچنانکـه مـال سـبب شـعله ور شـدن آتـش جنـگ هـای منطقـوی و جنـگ‌هـای میان دولت‌ها در گذشته‌ها و عصر حاضر است.

مـال در زمانـه هـای گذشـته و حـال فرصـت‌هـای مسـاعدی را بـرای فراگیـری علـم و دانـش، ایجـاد سـهولت‌هـای لازم بـرای تحصـیل تعلـیمات بهـتر و تربیـت مـوثرتر و زمینـه‌هـای رشـد و شهرت را فراهم کرده است.

از دیـدگاه برخـی افکـار عصـرما، مـال و سرمایـه در جایگـاه یـک معبـود قـرار مـی گیـرد کـه باید هرکس به‌گونه‌ای و روشی در پای آن سجده کند.

[198] - ابوحنیفه؛ محمد ابوزهره، ص 296،297، 404،408-413،431.

در فرهنگ دینی، اهمیت مال چنان از جایگاه برازنده‌ای برخوردار شده که مجاهد فی سبیل الله و تلاش‌کننده در راه طلب رزق مساوی و برابر دانسته شده است.

مالی که از راه حرام کسب شود، در راه حرام به مصرف می‌رسد.

چون کسب حلال آثار فردی و اجتماعی فراوانی برجای می‌گذارد، لذا برای شناخت موارد حلال، انسان باید دین خویش را بشناسد.

علم مایه ثروت است، یا علم و دانش سرمایه را به‌سوی صاحبش می‌کشاند، ولی بدون تردید که علم و دانش نیز بهترین زمینه‌ساز فراگرفتن و تحصیل دانش است.

پیشگویی پیامبر علیه السلام که بخاری، مسلم و دیگران آن را با الفاظ تقریبا متفاوت روایت کرده اند، مبنی بر این‌که علم در میان فرزندان فارس خواهد بود، با ابوحنیفه مصداق یافت.

ثروت و تجارت امام پیامدهای بزرگ و موثری در میادین مختلف علم، دانش و فرهنگ به وجود آورد.

اگر امام از مشکلات مالی‌اش مستغننی نمی‌بود، ادامه درس و تحصیل برایش ناممکن بود.

امام برای شاگردانش کمک‌های مالی فراوان و دوامدار می‌کرد تا بتوانند درس‌های-شان را استمرار دهند.

تجارت فقیهی تاجر، سبب گردیدکه در مبانی استنباط فقهی خویش، افزون بر کتاب، سنت، اجماع و قیاس، استحسان و عرف را نیز به حیث دو مصدر از مصادر استنباط و اصلی از اصول فقهی بشناسد.

امام همسان و همگام با مشکلات معاملاتی مردم، با توجه به منازعات برخاسته از عقود، تسامح و سهل‌گیری در امور معاملات، نظریات فقهی بکر، تازه، متفاوت و کاربردی مطرح نمود که در میادین فقهی آن زمان و تا امروز، ردود و تاییدات فراوانی را به‌دنبال داشت.

امام در مورد منع ربا سخت‌گیر بود، تا جایی که ربا را در میان مسلمان و حربی در دارحرب منع می‌کرد. هرگاه تحریم از دیدگاه امام، این‌گونه شدید باشد، هر عقدی که ربا شامل آن باشد یا در آن شبهه ربا وجود داشته باشد، حلال نیست.

پیشنهادها

با توجه به بحث کوتاه فوق که در مورد استغنای مالی امام ابوحنیفه مطرح گردید، پیشنهادهای زیر را حایز اهمیت می‌دانم:

قاطبه مردم افغانستان پیرو مذهب حنفی اند، ولی ابوحنیفه در این کشور خیلی مظلوم و قابل ترحم است. چون در این جغرافیا هر افسانه‌ای، خرافاتی، بدعتی و اساطیری مذهب حنفی دانسته می‌شود. مذهبی که تقریباً نیمی از مسلمانان دنیا از آن پیروی می کنند، در اینجا معجونی از خرافات شده است. باید علما دست به‌کار شوند.

علما و پژوهشگران در ابعاد مختلف امام ابوحنیفه تحقیق و پژوهش نمایند و با زبانی ساده، روان و قابل فهم برای مردم عرضه نمایند. تا مردم چهره علمی واقعی امام‌شان را بشناسند.

علما و دانشمندان سعی کنند بهترین آثار و تالیفات مذهب حنفی را به زبان مردم ترجمه نمایند. تا مردم بتوانند کتاب‌های دینی‌شان بخوانند و دین‌شان دور از افراط و تفریط و بعید از بدعت و خرافات بشناسند.

سمینارها و کنفرانس‌های تخصصی در ابعاد مختلف زندگی امام ابوحنیفه می تواند در شناخت او اثرگذار باشد.

منابع

القرآن الكريم

ابوحنيفة؛ حياته و عصره ـ آراؤه و فقهه، الشيخ محمد ابو زهره، الطبع و النشر: دار الفكر العربي، قاهره.

تاريخ بغداد، أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي، الناشر : دار الكتب العلمية – بيروت.

الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله (ﷺ) وسننه وأيامه = صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الطبعة: الأولى، 1422هـ، الناشر: دار طوق النجاة، مصر.

حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبو حنيفة، ابن عابدين، دار الفكر للطباعة والنشر، سنة النشر 1421هـ - 2000م.، مكان النشر بيروت، لبنان.

سنن الدارمي، عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمي، الطبعة الأولى ، 1407هـ، الناشر : دار الكتاب العربي ، بيروت.

سير أعلام النبلاء، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي، الطبعة: 1427هـ، الناشر: دار الحديث، القاهرة.

ضمان المنافع، دكتور إبراهيم فاضل الدبو، دارالشروق، 2003م.، دارالشروق، دمشق.

لجامع الصحيح سنن الترمذي، محمد بن عيسى ـ أبو عيسى ـ الترمذي السلمي، الناشر : دار إحياء التراث العربي ، بيروت.

المال في القُرْآن الكريم، محمود محمد غريب، الطبعة: الأولى 1976 م ، بغداد.

محرمات استهان بها الناس، شيخ محمد صالح المنجد، طبع: دارالايمان، سنة النشر: 1422هـ. مكان النشر: الرياض.

المدخل لدراسة الشريعة الإسلامية ، دكتور عبدالكريم زيدان، ، طبع الرساله،1412هـ، مكان النشر: بيروت، لبنان.

المسند الصحيح المختصر ـ بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله (ﷺ)صحيح مسلم)، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي ، بيروت.

المُعَامَلَاتُ المَالِيَّةُ أَصَالَة وَمُعَاصَرَة، أبو عمر دُبْيَانِ بن محمد الدُّبْيَانِ، الطبعة: الثانية، 1432 هـ، الناشر: مكتبة الملك فهد الوطنية، الرياض - المملكة العربية السعودية

النظام الاقتصادي في الإسلام، دكتور مسفر بن علي القحطاني، الطبعة الاولي: 1423هـ.

فصل بیستم

د امام اعظم سمپوزیم

د عراق فقهي مجمع استازي له ویناؤ څخه
ژباړن: استاد محسن حنیف

ټول حمد او ثنا د خدای پاک لپاره ده، درود او سلام دي د خدای په پیغمبر، د هغه پرکورنۍ، اصحابو او پر هغه چا دې وي کوم چې له ده سره دوستي پالي، اما بعد:

سریزه:

د امام اعظم(رحمه الله) ستر دینی مخکښ) د قبر له سیمي او د هغه له خوشبویه روضې له خوا د دې لپاره درته راغلی یم چې په دغه درنه غونډه کې د عراق لویو عالمانو د دعوت او افتاء فقهي مجمعې په استازیتوب ګډون درسره وکړم، هغه فقه مجمع په عراق کې له را منځ ته شویو پېښو وروسته د دې لپاره تشکیل شوه چې په عراق کې د اهل سنت او جماعت لپاره مرجع وه، په دغه شیبوکې په داسي حال کې چې زه د درانه عالم اغېزمنه وینا اورم چې له ماڅ څخه دا هېره کړه چې جلالتمآب ولسمشر او د ارشاد، حج او اوقافو قدرمن وزیر ته هرکلی ووایم(ځانګړی سلام ورته وړاندي کړم)؛ دا ځکه چې دیادې وینا په وجه زما په یاد هغه پېښې راغلې چې نژدې څلوېښت کاله مخکې کوم وخت چې زه ځوان په بغدادکې وم او شوري پر افغانستان یرغل وکړ، زما وروڼو افغانانو! د عراق وګړي ستاسو سره ډېره مینه لري، کله چې ستاسو مقاومت پیل شو موږ

ستاسو اړونـد خبرونـه پـه پټـه اوریـدل؛ ځکـه مـوږ هغـه وخـت پـه عـراق کـې یـوازینی عـربي دولـت وو، چـې د مجاهـدینو خبرونـه اوریـدل یـې منـع کـړي ول، نـو مـوږ بـه لـه ځینـو عـربي راډیوګـانو څـخه پـه شـپه کـې یـو یـا دوه خبرونـه ورڅـخه پـټ اورېـدل، ځینـو خلکـو بـه چـې بهر ته سفرونه کول په پټـه بـه یـې ځینـي اخبـار او مجلـې راوړلـې چـې پـه هغـو کـې بـه ستاسـو اړونـد خبرونـه ول، هغـه وخـت سي ډي گـاني نـه وي، ځینـو بـه وېـډیو کیسـټي (پیتـې) راوړې ستاسـو ځینـي اتلولۍ(قهرمـانۍ) بـه یـې ثبتـولې، پـه خـدای قسـم تاسـو تـه حقیقـت نقلـوم پـه هغـه وخـت کـې درې ځوانـان پـه دې وجـه اعـدام شـول چـې دوی د افغـان ولـس لپـاره پـه پټـه توگـه مرسـته جمـع کولـه حکومـت ټینـگ کـړل او اعـدام یـې کـړل، او د هغـوي شـتمنۍ یـې مصـادره کړئې(دولـت یـې شـتمني واخیسـتله)، هغـه روحـي روابط (اړېکـې) چـې مـوږ ستاسـو سره تـړي لـه یـوې خـوا ډېـره پ ـخوانۍ ده د امـام ابوحنیفـه لـه وختـه او لـه بلي خوا چـې ډېـره لویـه ده هغـه د سـتر اسـلام پـه کچـه لویـه ده چـې دغسي ـ غزېـدلی تـر څـو عـرب او عجـم ټـول مختلـف قومونـه د(لا الـه الا اللـه محمـد رسـول اللـه) تـر جنـډۍ لانـدي سره یـو کـړي. پـه دې خـاطر ستاسـو ټولـو قـدرمنو څـخه هیلـه کـوم چـې تاسـو د دې ولـس او دغـه امـت د یـووالي لپـاره د پـوهي او زغـم پـر بنسـټ کـار وکـړئ کـه حکومـت چـارواکي یاسـت او کـه ولـس یاسـت، ټـول مسـؤولیت لـرئ او لاره مـو یـوه ده. بـاور وکـړئ اې افغانـانو! نـن پـه افغانسـتان، عـراق، فلسـطین او هـر ځـای کـې د اسـلام پـر ضـد توطئـه او دسیسـه د دې لپـاره ده چـې اسـلام ووېـروي او پـه یـو نـوم یـې تـورن کـړي، نـو کـه مـوږ داسي پـاتې شـو چـې یـو لـه بـل سره اخـتلاف کـوو، یـو پـر بـل لگېـږو، یـو بـل کـافر وبولـو، یـو بـل ووژنو او وینـي تویـول ځـان تـه حـلال وگڼـو، اول خـو پـه دې پـوه شـئ چـې دا پـه اسـلام کـې هـیڅ ځـای نـه لـري او نـه هـم د اهـل سـنت او جماعـت پـه تگـلاره کـې ځـای لـري. دا(خپلمنځۍ شخړې) داسې څه دې چې موږ له بد ډېر بد حالت ته رسوي.

کـوم حـدیث چـې د امـام ابوحنیفـه: پـه فضـیلت کـې یـادېږي، لـه ابـوهریره څـخه روایـت دی، د پېغمـبر د مجلـس توصـیف کـوي چـې پـه هغـه کـې سـلمان فـارسي هـم گـډون درلـود، ابـوهریره فرمـایي: پـر پېغمـبر (ﷺ) دغـه آیـت نـازل شـو چـې فرمـایي: **يُسَبِّحُ لِلَّـهِ مَـا**

فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ . الجمعة: ۲ - ۳

ژباړه: خدای پاک هغه ذات دی چې په امیانو کې له دوی خپلو څخه داسې پیغمبر رالیږلی دی چې د ده آیتونه وربانديې لولي، پاک یې روزي او قرآن حکمت ور زده کوي په داسي حال کې چې دوی تر دې دمه څخه په څرګنده بېلاري کې و، دارنګه د دوی نورو خلکو ته هم پیغمبر لیږل شوی چې لا تر اوسه له دوی سره نه دي یو ځای شوي. ابوهریره فرمايي: نو پیغمبر(ﷺ)خپل لاس د سلمان خوا ته وغزوی او ویې فرمایل: «**لَوْ كَانَ الإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا، لَنَالَهُ رِجَالٌ - أَوْ رَجُلٌ - مِنْ هَؤُلاَءِ**» (صحيح البخاري: 4897) ژباړه: که ایمان د پېروني د ستورو سره وای هم به له دغو(فارس والا) سړو یا یو سړي لاس ته راوړی وای.

په بل روایت کې فرمايي: « **لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا، لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ**»(صحيح مسلم 2546)

ژباړه: که ایمان د پېروني د ستورو سره وای هم به له دغو (فارس والا) سړو لاس ته راوړی وای. په بل روایت کې فرمايي: « **لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثُّرَيَّا، لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارِسَ - أَوْ قَالَ - مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ**» (صحيح مسلم: 2546).

ژباړه: که دین د پېروني د ستورو سره وای هم به له فارس یا له فارس د زامنو یو سړو لاس ته راوړی وای. حدیث د «رجل » په لفظ چې د یو سړي معنی ورکوي، د امام اعظم ابوحنیفه: په فضیلت کې دی او د« رجال» په لفظ چې د جمع معنی لري، ستاسو او ستاسو د پلرونو او نیکونو په فضیلت کې دی او دا دواړه حدیثونو موجود دي. جلالتمآب ولسمشر صاحب او د ارشاد، حج او اوقافو جناب وزیر صاحب زه تاسو ته بلنه درکوم چې د افغان عالمانو سوانحو قاموس لیکني لپاره یوه څېړنیز کمېټه تشکیل کړئ؛ تر څو تاسو د عجم(افغان) عالمانو دور یا یې ځیني دور د دین د خدماتو لپاره په تېر او حاضر دورکې را څرګنده کړئ. هو دا دین اول ځل پر عربو نازل شو او په

لومړي ځل عربو نشر کړ، لږ ګډون به هلته هم ځینو عجمو ورسره کړی وي، خو هغه کسان چې وروسته د دین خدمت ته تر ننه درېدلي دي، هغوی همدا عجم دي، دوی تر عربو ډېر خدمت ورته کړی دی. کېدای شي یو پټ راز درته څرګند کړم، زه ستاسو دینداري زموږ د عربو تر دینداری ډېره صافه او ډېره فطري وینم، تاسو کولای شئ چې اسلام ته ډېر څه وړاندې کړئ، تاسو په تېر دور کې اسلام ته زموږ ستر امام ابوحنیفه: تعالی وړاندې کړي دي او-لکه څرنګه چې موږ په دې کانفرانس کې واورېدل-د هغه سره یوه لویه ډله عالمان هم ول چې په دغه ځمکه کې زېږېدلي، ځینو به یې دلته دین نشر کړی وي او ځینې به یې بغداد یا د اسلامي نړۍ نورو سیمو ته تللي وي. هغوی عرب نه ول. د عربو د شرف اندازه د دوی د دینداری په اندازه ده. خدای پاک هغوی ته فرمایلي دي: محمد: ۳۸

ژباړه: که تاسو د دین څخه پر شاسئ، ستاسو په بدل کې بل قوم راولي، بیا هغوی ستاسو په شان نه وي. لکه څرنګه چې مې تېره شپه درته وویل کله چې امام ابوحنیفه: د خپل پراخ عقل رامنځ ته شو، په فقه، اصول الفقه، عقیده، علم او حدیث کې داسي نوي بابونه پرانیستل چې په بشپړ ډول عربو ته نه ول معلوم. په هغه وخت کې د عربو سره د علوم نقلولو وسیله حفظ وو، هغوی د جاهلي دور شعرونه حفظول، چې کله قرآن کریم راغی هغه یې هم حفظ کړ، احادیث یې هم حفظ کړل، د علومو لیکل موږ ته د فارس له وطنو راغلی؛ لکه څرنګه چې یوه څېړونکي نن دا ذکر کړه: اولنی څوک چې موږ ته یې د علومو تدوین او لیکنه را نقل کړې ده، امام ابوحنیفه: دی، دا په هغه طریقه چې« اَمالي » یا «اِملاءات» بلل کېږي. د امام ابوحنیفه: کتابونه ده خپله نه دي نقل کړي، بلکې ده هغه خپلو شاګردانو ته ویلي او هغوی لیکلي دي، موږ ته یې را نقل کړي دي. دا ستاسو د نیکونو د خدمتونو څخه دي.

امام ابوحنیفه: د جمهورو فقهاؤ سره په دې مسأله کې مخالفت وکړ چې که مسلمان ذمي ووژنی، (حکم به یې څه وي؟) امام ابوحنیفه: د خدای په دې وینا دلیل نیولی چې فرمایي: المائدة: ٤٥

ژباړه: په تورات کې مې پر دوی دا فرض کړي وو، چې ځان د ځان په مقابل کې او سترګه د سترګې په مقابل کې قصاص کېږي.

نورو عالمانو ویلي: نه، پر ذمي مسلمان نه قصاصېږي. امام ابوحنیفه: وویل: قصاصېږي. دا د هغه څه بنسټ ایښوول دي چې نن وطنوالي بلل کېږي. چې کله موږ غواړو یو وطن جوړ کړو، ټول وطنوال د خپلو مختلفو قومونو، ډلو، ادیانو او مذاهبو سره د دولت اوقانون په وړاندې سره یو شان برابر دي. دا امام ابوحنیفه: فرمایلي دي، خدای دې له ده څخه راضې او دی دې هم راضې کړي.

د امام ابوحنیفه: عقیده: تاسو د ده وینا ذکر کړې ده چې موږ مسلمان نه کافر کوو. دغه خبره ده خپل شاګرد ابو مطیع بلخي ته کړې ده چې موږ مسلمان په هیڅ ګناه نه کافر کوو که څه ګناه لویه وي چې کله یې حلاله و نه ګڼي. دا ځکه چې معصوم(د ګناه څخه خلاص) خو یوازې پېغمبر(ﷺ)دی. نو چې کله زما څخه یا ستا یا بل چا څخه ګناه صادره شي، دا مطلب یې نه وي چې خدای پاک د دغه سړي توبه نه قبلوي. دغه خبره چې موږ وایو خدای پاک د دغه سړي توبه نه قبلوي، د تکفیر دروازه پرانیزي؛ ځکه چې موږ کله وایو: د دغه شخص توبه خدای نه قبلوي، اعمال مو په ایمان کې داخل کړل. امام ابوحنیفه: وایي: نه، اعمال په ایمان کې نه دي داخل، فرمایي: د ایمان نوم د دغه ډول شخص څخه نه لري کوو، بلکې حقیقې مؤمن یې ګڼو؛ ځکه دی د هغه څه تصدیق کوي چې خدای او د هغه پېغمبر راوړي دي. لیکن کله مؤمن داسي وي چې کله نېمګړي ناقصه ناوړه کارونه ورڅخه صادرېږي، په ده کې فسق وي، خو دا کفر نه دی. دا د اختلاف ادب دی. لومړی ځل امام ابوحنیفه: موږ ته دا را ښودلی دی. یو ځل له امام ابوحنیفه: څخه پوښتنه وشوه چې د هغه چا په هکله څه شاهدې ورکوې چې پر تا د کفر شاهدې ورکوي؟ ده وفرمایل: زما شاهدي د هغه په هکله دا ده چې دی دروغ وایي، خو دغه سړی هم زه کافر نه بولم.

دا څومره ستر عقل دی؟ دا څومره پراخه د عفوه ډک نظر دی؟ مخالف لوري ته څومره درناوی دی؟ هغه ورته کافر وایي، خو دی کافر نه ورته وایي. دا خبره د« العالم

والمتعلم» نومي کتاب کې ده. وايي: زه هغه ته کافر نه وايم، صرف دروغجن ورته وايم؛ ځکه زه دروغجن نه يم، زه پوهېږم چې زه کافر نه يم. نو هغه سړی دروغ وايي. د هغه څه دي چې ابوحنيفه: ورباندي چلېدلی دی.

ابوحنيفه: خپل علمي سفر د علم کلام په زده کړې پيل کړ، ابومطيع بلخي ورته راغلی او ابومطيع بلخي-لکه څرنګه چې موږ ذکر کړ- هغه څوک دی چې فقه اکبر يې ورڅخه نقل کړی دی، د هغې شبهې په اړه يې پوښتنه ترې وکړه چې نن هم شته، ما داسي خلک وليد چې ويل يې: دغو لارو ته مه ور ننوزه، يعني علم کلام مه زده کوه، عقيده په دغه طريقه مه زده کوه؛ ځکه د پېغمبر (ﷺ) صحابه د دغو شيانو په هيڅ شي کې نه دي داخل شوي، نو تا ته هم هغه څه روا دي چې دوی ته روا ول. دغه خلک نن هم وايي: ته غوره يې که صحابه؟ شک نشته چې صحابه غوره دي. صحابه وو علم کلام نه دی زده کړی، نو تاسو ولي علم کلام زده کوئ؟ نو د امام اعظم: جواب څه وو؟ ده وفرمايل: هو ما ته هغه څه روا دي چې هغوي ته روا ول، که زه د دوي په منزله کې وای. هغوی خو د پېغمبر د ليدو په وجه حق اليقين مرتبې ته رسېدلي دي. تر هغوی وروسته زموږ په وخت کې کارونو ډېر تغير خوړلی دی. خو زما په حضورکې هغه څه نشته چې د هغوي په حضور کې وو. وروسته يې وفرمايل: موږ په داسي کسانو مبتلا شوي يو چې پر موږ طعن وايي او زموږ وينې حلالي ګڼي، نو موږ ته نه دي روا مګر دا چې زده کړو چې زموږ کوم يو خطا دی او کوم يو پر سمه لاره دی؟ نو د دغې ابتلا(آزموينې) په وړاندي ضرور دي چې موږ لاړو د دې لپاره چې علم کلام زده کړو. نو ابوحنيفه: په علم کلام کې هم برلاسی وو، هغه علم يې تدريس کوی، بيا يې وروسته فقه ته مخ کړ.

د تکفير په هکله موږ د امام ابوحنيفه: د عقيدې په هکله وغږېدلو چې فرمايي: د اهل قبله وو هيڅوک د ګناه په وجه مه کافر کوه او مه ايمان ورڅخه نفي کوه او بيا زياتوي... او دا مسأله مهمه هم ده -: په معروف به امر کوې، د منکر نه به منع کوې او په دې پوه شه چې کوم شی درته رسېدلی، هغه نه در نه خطا کېداي او کوم شی چې

درنـه خطـا شـوي، هغـه نـه در رسـېدای، د پېغمـبر (ﷺ) د هـيڅ صـحابې څ ـخه بيـزاري مـه کوئ او د هيڅ يوه سره ـيې له بل پرته دوستي مه کوه.

دغـه زمـوږ عقيـده ده لکـه څرنګـه چـې زمـوږ امـام اعظـم: بيـانوي او دا خـبره ضروري ده چې زمـوږ ټولـو سره وي چـې تکفيـر بـه نـه کـوو، د(اهـل قبلـه وو) هيچـا پـه هکلـه دا شـاهدې نـه ورکـوو چـې دا غيـر مـؤمن دی. پـه دې امـت کـې د ښـېګڼې قضـيه فعالـه کـوو. ښـېګڼه پـه دې امت کې د ويني پـه ګـډون سره نـه ده لکـه څرنګـه چـې مـې يـاده کـړه؛ مـوږ ټـول يـو قـوم نـه يـو (چې د وينـي ګـډون سره ولـرو) بلکـي ښـېګڼه پـه هغـه مـنهج کـې ده چـې مـوږ ايـمان پـرې راوړی دی کـوم چـې د خـدايأ خـوا تـه بلنـه کـوي، پـه معـروف امـر کـوي او دمنکـر نـه منـع کـوي. منکـر تغيـروي د دې امـت د اصـلاح لپـاره. امـام ابوحنيفـه: دغسي ـيـو شخصـيت وو. دلتـه يـو مهـم بنسـټيز ټکـی دی، غـواړم پـه يـوه طريقـه ورتـه تنها(بېـل) شـم، پـه دې کـانفرانس کـې څېړونکـو پـام ورتـه ونکـړ، هغـه مسـأله ده: ابـو حنيفـه: او د ښـځو حقـوق، د ښـځي دور د امـام ابوحنيفـه: پـه ژونـد کـې د امـام ابوحنيفـه پـه فقـه کـې مـا تـه پـه دوه صـفه کې يادېږي:

اول صـف امـام ابوحنيفـه: او د هغـه مـور، امـام ابوحنيفـه: د خـپلي مـور سره پـه ډېـره لـوړه درجـه نېکـي کـوونکی وو، سره د هغـه چـې پـه علـم کـې ډېـري لـوړي درجـې تـه رسـېدلی وو، دې کـار دی لـه خـپلي مـور سره د نېکـی څ ـخه نـه دی منـع کـړی. د سـوانحو کتابونـه مـوږ تـه نقلـوي چـې امـام ابوحنيفـه: تـه پـه کوفـه کـې يـو سـړی د کـوفې لـه بهـره راغـی چـې خلک ورته واعـظ وايـي. هغـه بـه مـوعظې کـولې او د خلکـو زړونـه بـه يـې نـري کـول، نـو پـه دا وجه په کوفه کـې ډېـر مشـهور شـو. نـو د امـام صـاحب مورتـه کومـه مسـأله پېښـه شـوه چـې فتـوا تـه يـې ضرورت پيـدا کـړ. نـو هغـې امـام ابوحنيفـه: تـه وويـل: مـا دغـه قصـه کـوونکي(واعظ) تـه ور ولـه چـې د دغـي مسـألې پـه اړه تـرې وپوښـتم. امـام صـاحب ورتـه وويـل: اې مـوري! زه پـه دغـه مسـأله کـې درتـه بـس يـم. هغـې وفرمايـل: نـه قسـم پـه خـدای، لـه دغـه واعـظ پرتـه پـه بـل چـا قناعـت نـه کـوم. عـوام خلـک خـو هـم د خپـل عـالم قـدر نـه پېژني؛ لکه عبد الله بـن زبيـرب چـې فرمـايي: پـه خلکـو کـې د عـالم لـه قـدر ډېـر بـې خـبره د

هغـه خپلـه کـورنۍ ده. همداسـې د امـام صـاحب مـور تـه حـده وه چـې د ده پـه خـبره يـې قناعـت نـه کـوی، ویـل يـې: زه د دغـه قصـه کـوونکي فتـوا غـواړم. قصـه کـوونکی هـم تـش واعظ دی، عالم نـه دی. نـو امـام صـاحب هغـه پـه ډېـر درنـاوي، پـه ډېـره تواضـع او احسـان لـه ځـان سره را واخیسـتله اوهغـه قصـه کـوونکې تـه ورغـی. کلـه چـې قصـه کـوونکي امـام صـاحب ولیـده چـې د ده خـوا تـه ور روان دی، لـه خپلـه ځایـه ولاړ شـو او امـام صـاحب تـه يـې ښـه راغلاسـت ووایـه. ښـځي وکتـل چـې دا مشـهور قصـه کـوونکی زمـا زوی تـه ښـه راغلاسـت وایـي او امـام يـې ګنـي؟ امـام صـاحب هغـه تـه وویـل: مـا خپلـه مـور راوسـتلې د دې لپـاره چـې سـتاځخه فتـوا غـواړي. قصـه کـوونکي وویـل: ستاسـو محـترم مـور زمـا ځ ـخه فتـوا غـواړي؟ پـه داسي حـال کـې چـې زه ستاسـو ځ ـخه فتـواوي غـواړم(دا ځرنګـه زمـا ځ ـخه فتـوا غـواړي؟) ده ورتـه وفرمایـل: سـتا پرتـه لـه بـل چـافتوا نـه غـواړي. قصـه کـوونکي د امـام صاحب د مـور خـوا تـه وکتـل مخکـي تـر دې چـې مسـأله واوري هغـې تـه يـې وویـل: پـه دې مسـأله کـې زمـا فتـوا د ابوحنیفـه: فتـوا ده. مـور بیرتـه را وګرځېدلـه او خپـل د زوی پـه خـبره قـانع شـوه او فکـر يـې وکـړ چـې زمـا زوی دې درجـې تـه رسـېدلی دی چـې خلـک يـې امـام ګنـي او دی دومره تواضع لري؟

د ښـځي اړونـد بلـه قضـیه، ابوالوفـاء القـرشي پـه «الجـواهر المضـیئة في طبقـات الحنفیـة» کتـاب کـې او ابـن نجـیم هـم پـه« الاشـباه والنظـائر» کتـاب کـې ذکـر کـړې ده، وایـي: یـوې ښـځي تېـر ایسـتلم، یـوې ښـځي فقیـه جـوړ کـړم او یـوې ښـځي زاهـد جـوړ کـړم. تېـر يـې ایستلم، فقیه يې او زاهد يې جوړ کړم.

تېـر ایسـتل ځرنګـه وه؟ وایـي: پـه بـازار کـې روان وم، پـه لاره کـې یـو لوېـدلی شـی پـروت وو، ښـځي اشـاره ورتـه وکـړه چـې دا دی. وایـي: مـا ګـمان وکـړ چـې دا شـی ورځ ـخه لوېـدلی دی او دا ښـځه ګونګـه ده. نـو چـې کلـه مـې دې تـه ور پورتـه کـړ، دې را تـه وویـل: دا واخلـه، دا لقطـه ده «لوېـدلی شـوی دی». خپـل ځښـتن تـه يـې وسـپاره. دا ولاړه او پـرې يـې ښـود. نـو ده امانت اداکړ او کار يې خدای ته سپارل شوی دی.

اما داچې یوې ښځې دی فقیه کړ، هغه مشهوره قصه ده چې یوه ښځه یې مجلس ته راغله او ده علم کلام تدریس کاو، هغې د حیض په اړه ترې وپوښتل، نو ده ته د مینځي عده نه وه معلومه. نو هغه ښځه حماد ته ورغله. نو دی هم په هغې پسې ولاړ شو او د حماد څنګه ته ورغی(فقهي درس یې پیل کړ).

اما دا چې یوې ښځې څرنګه زاهد او متقي جوړ کړ؟ هغه دا وو چې دوې ښځې په ده پسې رواني وې، یوې بلې ته وویل: دا ابوحنیفه: دی چې ټوله شپه د قرآن په لوستلو سره رڼا کوي(وېښ وي) ښځې وویل: د سهار لمونځ د ماخوستن په اوداسه کوي. امام صاحب فرمایي: ما تر هغه وخته د سهار لمونځ د ماخوستن په اوداسه نه کاوه. خو له هغه وخته مي پیل وکړ، د سهار لمونځ مې د ماخوستن په اوداسه کاوه.

زه خواشینی یم چې پر تاسو مي بحث ډېر اوږد کړ، لیکن حقیقت دا دی چې دا موقف زه ډېر راټینګ او دې خبرو ته یې ډېر وهڅولم. خدای پاک دي تاسو ټولو ته برکت په برخه کړي، خدای دي ستاسو په زحمتونو کې برکتونه واچوي. زه د لوی خدای د خپلو افغانانو ورونو لپاره هر ډول خیر غواړم، له هر ډول شره دي خدای پاک دوی وساتي، هر ډول بدي او زیان دي خدای له دوی څخه بند کړي او دوی دي خدای پاک د دې هوښیار مشر ـ تر قیادت لاندي سره یو کړي. د لوی خدایأ څخه غواړم چې د دې کنفرانس لومړني نوښتګر جناب ولسمشر ـ ته توفیق ورکړي او دا رنګه د دې کنفرانس اجراکوونکې او تنظیمونکې او علمي مرجع د ارشاد، حج او اوقافو وزیر صاحب ته دي هم خدای پاک توفیق ورکړي چې د دغه کانفرانس په جوړولو کې غټ رول درلود او زموږ په استقبال کې تود هر کلی وکړ. خدای دي تاسو ټولو ته برکت او غوره ثوابونه درکړي او هیله لرو چې داسي کانفرانسونه او غونډې نوري هم ووینو چې موږ له مختلفو فکرونو سره، له ډېرو لري سیمو څخه د خدای او دخدای د دوستانو پر مینه سره را جمع کوي.

فصل بیست و یکم
مقاله علمی تحقیقی پیرامون
استادان و شاگردان امام ابوحنیفه

پوهندوی دکتور عبد الرافع علیمی
استـــــاد پوهــنتون البیرونی

بسم الله الرحمن الرحیم

اساتید و تلامیذ امام اعظم ابوحنیفه یکی از عناوین سمپوزیمی است که وزارت محترم ارشاد حج و اوقاف افتخار تدویر آنرا بدست آورده است تا بمعرفی شخصیتی پرداخته شود که آفاق عالم را شهرت نیک و خدمات ارزنده اش پر گردانیده است.

امام اعظم ابوحنیفه یکی از شخصیت های بزرگ و نامور جهان اسلام است که شهرتش فرا گیرنده آفاق و چهره درخشانش زیور دهنده تاریخ تابناک اسلام بوده و خودش مقتداء و پیشوای تقریباً نیمی از مسلمانان جهان بوده و در اکثر کشور های اسلامی، مذهب حنفی مرجع قوانین معمول و مروج در عرصه های جزائی، حقوقی، معاملات، جنایات و .. میباشد.

امام در عصر عبدالملک بن مروان بدنیا آمده و در عصر حجاج بن یوسف به جوانی رسیده و در عهد خلافت خلیفة دادگر (عمر بن عبدالعزیز) نبوغ و استعدادش آشکار گردید. در این زمان، کوفه از لحاظ علمی خیلی پیشرفته بود. طبیعی است که ابوحنیفه در چنان محیطی می‌توانست استعداد خویش را به مرحله آزمایش در آورد. درین

بحث مختصر با استفاده از منابع معتبر می خواهم در مورد اساتید و تلامیذ امام ابوحنیفه وارد بحث شده، بناءً این بحث را بگونه ذیل ترتیب داده که عناوین آنرا پیشکش مینمایم:

امام ابوحنیفة و آموزش علوم.

استادان امام ابوحنیفه.

ابوحنیفه و تدریس.

امام ابوحنیفه و شاگردانش.

امام ابوحنیفه و آموزش علوم:

امام ابوحنیفه نزد اساتید زیادی به کسب علم و دانش پرداخته است که در کتابهای: تذکرة الحفاظ امام ذهبی، تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، معارف ابن قتیبة، مرآة الجنان یافعی، فتح المغیث سخاوی، عقود الجمان ابوالمحاسن، تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال از جمال الدین ابن الزکي، تهذیب الأسماء واللغات از امام نووي، طبقات الحفاظ از امام سیوطی، انساب سمعانی، مؤطاء امام محمد، کتاب الآثار امام محمد و غیره کتب از وی ذکر بعمل آمده است.

از مجموع این کتب دانسته میشود که امام ابوحنیفة تا سن رشد و جوانی به تحصیل علم متوجه نشده بود، و به تجارت خویش مصروف بود که روزی به بازار میرفت و امام شعبی که خانه اش بر سر راه واقع بود، او را دید و فکر کرد که شاید متعلمی باشد، امام را به پیش خود خواست و از نزدش پرسید که بکجا رفت و آمد داری؟ امام صاحب نام یک تاجر را گرفت، امام شعبی گفت که مقصودم این بود که از نزد چه کسی درس می خوانی؟ امام صاحب با خیلی تأسف و افسردگی گفت که از هیچ کسی درس نمی خوانم، امام شعبی برایش گفت که چنین غفلت مکن، بسوی علم نیز متوجه شو، صحبت علماء و مشایخ را لازم بگیر زیرا در سیمای تو آثار ذکاوت دیده میشود، امام محترم میفرماید که این نصیحت امام شعبی اثر خاصی بر قلبم گذاشت بعد از آن روز همه تن متوجه علم شدم (8، 10، 11: 201).

را جع به آموزش خویش خود امام میفرماید: که در ابتداء کلیه علوم متداول آن وقت که عبارت از قرائت، حدیث، نحو، ادب، شعر، کلام... بود را آموختم، حتی در علم کلام چنان تخصص و مهارت یافتم که مردم بسوی من اشاره ها میکردند.

در روایت دیگر «مکی» از امام چنین نقل قول شده که: "من شخصی بودم که در مناقشات و بحثهای علم کلام مهارت حاصل کرده بودم، و مدتی در آن بحثها مصروف ماندم، برای اینکه مرکز اختلافات بیشتر بصره بود، روی این ملحوظ تقریباً بیست مرتبه بدانجا سفر کردم، و گاه گاهی شش ماه و یکسال نیز در آنجا می ماندم، و با گروههای مختلف خوارج چون اباضیه، صفریه و...همچنان با فرقه های مختلف حشویه به بحث ومناظره می پرداختم". ازین جریان چنین بر می آید که امام از منطق، فلسفه و اختلافات مذاهب آنوقت اطلاع کامل داشت، چه بدون این علوم نمیتوان در علم کلام به بحث و مناظره پرداخت، نتیجه ی همین پرورش ذهنی بود که بعداً در مسائل خیلی پیچیده و مشکل فقه نبوغ فکری از خود نشان داد، و در تدوین قانون اسلامی چنان دلائل منطقی و عقلی اقامه کرد که دیگران را یارای آن نبود، با گذشت زمان از مجادلات کلامی دل برداشته شد و کاملاً بسوی فقه متوجه شد.

مولد و زادگاه امام که از قدیم الایام مرکز علوم و فنون مختلف به ویژه فقه بود، او را از سفر کردن به دیار دیگر تا حدی بی نیاز کرد، و در همان دانشگاهیکه مؤسسین و بنیان گذاران اولین آن حضرت علی بن ابیطالب و حضرت عبدالله بن مسعود بودند، به آموختن علوم پرداخت، البته بخاطر حصول علم سفر نیز کرده است، ولی مأخذ اصلی اندوخته های علمی اش کوفه بوده است(6: 247).

چنانچه تذکر داده شد امام ابتداء به علم کلام روی آورده و سپس به علم حدیث اشتغال ورزیده و گفته شده که در کوفه محدثی نبود که از وی کسب فیض ننموده باشد که شمار آنها به ده ها تن میرسید.

۲. اساتید امام ابوحنیفة

بعضی از علماء تعداد شیوخ امام را کم از کم چهار هزار محدث ذکر نموده اند. اما قول اصح آن است که شیوخ امام، استقصاء نگردیده، تعداد آنها بیشتر از این عدد میباشد.

آنچه مسلّم است اینکه امام از محضر شمار زیادی از بزرگان علماء زمانش کسب فیض و علم کرده است. از مشهور ترین استادان ابوحنیفه، حماد بن ابی‌سلیمان اشعری، فقیه کوفی متوفی در سال 120 هجری می‌باشد. که ابوحنیفه در باره اش چنین می‌گوید: در معدن علم و فقه قرار گرفتم با اهل آن همنشینی کردم و فقیهی از فقهای آن را برگزیدم». وی مدت 18 سال نزد «حماد» به تحصیل فقه و حدیث اشتغال داشت و از محضر ابراهیم نخعی و شعبی هم برای فراگیری فقه استفاده نمود، تا اینکه بعد از چهل سالگی مستقلاً توانایی تدریس در مسجد کوفه را پیدا کرد.

در کتاب «تهذیب الاسماء و اللغات» نَوَوی، به اسامی افرادی برخورد می‌کنیم که ابوحنیفه از آنها کسب فیض نموده، و یا آنها را بهره مند ساخته است، که میان آنها «امام عاصم» یکتن از قراء هفتگانه می‌باشد که قرائت قرآن را به ابوحنیفه یاد داده است...

ابوحنیفه چون عصر صحابه را درک کرده است جزء تابعین به شمار می‌رود، وی از چند نفر از صحابه که می‌توان آنها را استادان وی نامید نقل حدیث کرده است از جمله: انس بن مالک، عبدالله بن انس الجهنی، عبدالله بن الحارث بن جزء زبیدی، جابر بن عبدالله، عبدالله بن ابی اوفی، واثله بن الاسقع، معقل بن یسار، ابوطفیل، عامر بن واثله، عایشه بنت عجرد، سهل بن سعد، ثابت بن خلاد بن سوید، ثابت بن یزید بن سعید، عبدالله بن بصره، محمود بن الربیع، و عبدالله بن جعفر ابوامامه (1: 16-18).

ابوالمحاسن الشافعی تعداد شیوخ و اساتیذ امام را نود و سه تن مرقوم داشته که از آن جمله بیست و سه تن آنان از تابعین بودند، مانند: امام شعبی، اعمش، سلمه بن کهیل، محارب بن دثار، ابو اسحاق عون بن عبدالله، سماک بن حرب، منصور بن المعمر،

ابـراهیم بـن محمـد، عـدی بـن ثابـت الانصـاری، عطـاء بـن سـائب، موسـی بـن ابـی عائشـه و غیره (12: 42).

همـین گونـه ابوالمحاسـن شـافعی در عقـود الجـمان 319 از شـیوخ حـدیث امـام را همـراه بـا نسـب نوشـته و در اخیـر مـی نویسـد کـه مـن در کتـاب دیگـر خـویش بنـام «تحصـیل السـبیل الی معرفة الثقات و المجاهیل» حالات زندگی آنها را به تفصیل نگاشته ام (6: 269).

مطیع بلخی مـی گویـد: "امـام ابـو حنیفـه چنـین فرمودنـد: بـه محضـر ابـوجعفر رفـتم، او از مـن پرسـید «علـم را از چـه کسـانی آمـوختی؟» گفـتم علـم را از حـماد فـرا گـرفتم و او از ابـراهیم و او از عمـر بـن خطـاب و علـی بـن ابیطالـب و عبـد اللـه بـن عبـاس و عبـد اللـه بـن مسـعود آموختـه اسـت». آن گـاه ابـو جعفـر گفـت «آفـرین بـر تـو! از افـرادی بسـیار مـورد اعتماد و پاک آموختی، خداوند بر آنان رحمت کند!»

هـم چنـین امـام در جـواب منصـور کـه از او پرسـید –علـم را از کـه آمـوختی جـواب داد: « از اصـحاب عمـر و آن هـا از عمـر و از اصـحاب علـی و آن هـا هـم از علـی و از یـاران عبـد الله بن عباس و آن ها نیز از عبد الله که در زمان خویش کسی ازو عالم تر نبود».

و در روایـت دیگـر گفتـه اسـت: «علـم را از ابـراهیم نخعـی فـرا گـرفتم و او از عمـر بـن خطاب و علی بن ابیطالب، عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس آموخته است» (9: 162).

هـم چنـین از محضـر ابـراهیم نخعـی و شـعبی هـم فقـه را آموخـت، و از امـام عاصـم نیـز قرآئـت قـرآن را یـاد گرفـت(2: 138). بـه اسـاس نقـل از امـام ابـوحفص کبیـر امـام ابوحنیفـه حـدود چهـار هـزار اسـتاد داشـته کـه تعـدادی از اسـاتید وی بـه نقـل از منـابع مختلـف بـه شرح ذیل میباشد:

عطـاء بـن ابـی ربـاح مکـی متـوفی .2. عاصـم بـن ابـی النجـود کـوفی.3. علقمـه بـن مرثـد کـوفی. 4. حکـم بـن عتبـه کـوفی. 5. سـلمه بـن کهیـل کـوفی.6. حضرت امـام بـاقر مـدنی. 7. علـی بـن الاقمـر کـوفی. 8. زیـاد بـن علاقـه کـوفی. 9. سـعید بـن مسرـوق کـوفی. 10. عـدی بـن ثابـت انصـاری کـوفی. 11. عطیـه بـن سـعید کـوفی. 12. ابوسـفیان. 13. عبـدالکریم بـن

امیه بصری. 14. یحیی بن سعید مدنی. 15. عروة بن هشام مدنی. 16. ابو اسحاق البعی الکوفی. 17. نافع بن عمر. 18. عبدالرحمن بن هرمز الاعرج المدنی. 19. قتاده بصری. 20. عمر بن دینار مکی. 21. محارب بن دثار کوفی. 22. هیثم بن حبی الصراف الکوفی. 23. قیس بن مسلم کوفی. 24. عبد العزیز بن رفیع کوفی. 25. مکحول شامی. 26. عمرو بن مروه کوفی. 27. ابو الزبیر محمد بن مسلم مکی. 28. عبد الملک بن عمر کوفی. 29. منصور بن زاذان. 30. منصور المعتمر. 31. عطاء بن السائب الثقفی. 32. عطاء بن ابی مسلم خراسانی. 33. عاصم بن سلیمان. 34. احول بصری. 35. اعمش کوفی. 36. عبدالله بن عمر بن حفص المدنی. 37. امام اوزاعی.38. ابراهیم بن محمد کوفی.39. اسماعیل بن عبدالملک مکّی. 40. حارث بن عبد الرحمن مکی. 41. خالد بن علقمه وداعی. 42. ربیعة الرای. 43. شداد بن عبد الرحمن بصری.44. شیبان بن عبد الرحمن بصری.45. طاووس بن کیان یمنی. 46. عبد الله بن دینار مدنی. 47. عکرمه مولی ابن عباس مکی. 47. عون بن عبد الله کوفی. 48. قابوس بن ابی ظبیان کوفی. 49. محمد بن سائب کلبی کوفی. 50. محمد بن مسلم بن شهاب الزهری. 51. ابوسعید مولی ابن عباس. 52. موسی بن عایشه. 53. ابوفیصل بن بهرام. 54. عثمان بن عبدالله بن حوشب بن ثابت. 55. هیثم ابن ابی اهیثم. 56. حصین بن ابی عبدالرحمن. 57. معن بن میمون بن سیاه. 58. جواب التیمی. 59. سالم الافطینی. 60. یحیی بن عمرو بن سلمه. 61. عمرو بن جبیر. 62. عبیدالله بن عمر. 63. محمد بن مالک همدانی. 64. ابوالسوار. 65. خارجه بن عبد الله. 66. عبد الله بن زیاد. 67. حکم بن زیاد. 68. کثیر الاصم. 69. حمید الأعرج. 70. ابو العوف عبد الله بن حس. 71. سلیمان الشیبانی. 72. سعید المرزبان. 73. عثمان بن عبد الله. 74. ابو المجید. و... رحمهم الله علیهم اجمعین.(4، 7، 5،).

۳. ابوحنیفه و تدریس

ابوحنیفه تا مرگ استادش «حماد» او را تنها نگذاشت و از وفاداریش نسبت به استاد کاسته نشد. می‌گوید: تصمیم داشتم که مستقلاً جلسه تدریس را تشکیل دهم، شبی برای این کار از خانه خارج شدم، ولی به محض اینکه با استاد برخورد نمودم، شرمم آمد و از این کار منصرف شدم. بعدها شرایطی به وجود آمد که ابوحنیفه برای نخستین بار جلسه تدریس را تشکیل دهد و آن هم چنین بود که «حماد» ضرورتاً به انجام مسافرتی پرداخت و از ابوحنیفه خواست تا بازگشت وی از مسافرت، کلاس درست را اداره نماید، ابوحنیفه خواهش استاد را پذیرفت. در مدت تدریس، شصت سؤال از ابوحنیفه شد که به همه آنها جواب داد و جواب‌ها را نیز یادداشت کرد، و چون «حماد» از سفر بازگشت ابوحنیفه جواب سؤالات را به نظرش رسانید. «حماد» از شصت سؤال، چهل فقره را تصدیق نمود و مخالفت خود را هم با بیست جواب دیگر با ذکر دلایل برای ابوحنیفه بیان کرد. این رویداد باعث شد تا ابوحنیفه بیشتر در کار خویش دقت نماید.

پس از وفات «حماد» ابوحنیفه به تدریس فقه پرداخت و استعدادش را به کار انداخت. بیشتر شاگردانش افراد پخته‌ای بودند که می‌توان آنها را «شاگردان کبار» نامید. روزی یک نفر در مجلس «وکیع بن الجراح» فقیه مشهور، خطایی را به ابوحنیفه نسبت داد؛ «وکیع» گفت: چگونه ممکن است ابوحنیفه با داشتن دستیارانی چون «ابی‌یوسف» و «زفر» در قیاس و «یحیی بن ابی‌زائده» و «حفص بن غیاث» و «حبان و مندل» در به خاطر سپردن حدیث، و «قاسم بن معن» در آگاهی به زبان عرب، و نیز داود طایی و فضیل عیاض در وارستگی، مرتکب خطا شود؟ بدیهی است کسی که چنین همنشینانی داشته باشد خطا نمی‌کند، و اگر خطایی هم مرتکب شود او را از خطا باز می‌دارند. گفته وکیع می‌رساند که همنشینان ابوحنیفه، افرادی بصیر و آگاه به علوم مختلف بوده اند که توانسته اند اشتباهات احتمالیش را تصحیح نمایند. و همچنین دلالت دارد بر اینکه ابوحنیفه از علم و دقت فراوانی برخوردار بوده که چنان شاگردانی در مجلس درس و افتایش حضور یافته‌اند.

۴. شاگردان امام ابوحنیفه

در کتاب چهار امام اهل سنت و جماعت به نقل از «الفهرست»ابن ندیم، «الائمه الاربعه» احمد شرباصی، «وفیات الاعیان» ابن خلکان و «الاعلام» زرکلی، درباره شاگردان ابوحنیفه مطالبی آمده است که خلاصه‌ای از آنها را نقل می‌کنیم: شاگردان برجستهٔ ابوحنیفه که در گسترش فقه و مذهب وی بر دیگران برتری دارند عبارتند از:

1- **ابویوسف**: وی در سال 113 هجری به دنیا آمد و در سال 182 وفات نموده است ... ابویوسف نخست به مدت هفت سال شاگرد «ا بن ابی‌لیلی» بود. سپس به خدمت ابوحنیفه شتافت و در نتیجه کسب فیض از او، به صورت فقیهی دانشمند در آمد و توسط مهدی و هادی و رشید خلفای بنی‌عباس به سمت قاضی انتخاب شد.

او در کار قضاوت از آگاهی و تجربه و توانایی خود بر طبق احکام بهره برده و رأی خود را بر مبنای حدیث پایه‌گذاری کرد و کتاب‌های زیادی را در عبادات، معاملات و حدود نوشته است که مشهور ترین آنها کتاب «الخراج» می‌باشد ...

کتاب‌های دیگری هم دارد از قبیل «الآثار» و «الرد علی سیر الاوزاعی فیما خالف فیه اباحنیفه». ابن ندیم هم کتاب‌های دیگری به ابویوسف نسبت داده است. و آنها عبارتند از: کتاب الصلوه، کتاب الزکاه، کتاب الصیام، کتاب الفرائض، کتاب البیوع، کتاب الحدود

2- ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی (132-187)ـ شیبانی مدت زیادی شاگرد ابوحنیفه بود، پس از وی نزد ابی‌یوسف، سفیان ثوری و اوزاعی به شاگردی پرداخت و نیز از امام مالک بن انس، فقه الحدیث و روایت را آموخت، شیبانی مردی بوده خویشتن‌دار، کریم و دارای عزت نفس. در حدود شصت کتاب نوشته است... که «المبسوط» از همه آنها مشهور تر است.

3- زفر بن الهذیل (110-158 ه)ـ پدر زفر عرب و مادرش ایرانی بوده، وی پیش از ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی نزد ابوحنیفه درس خوانده و در قیاس کار کرده است، کتاب ننوشته ولی نظریات استادش را شفاهاً انتشار داده است.

4- حسن بن زیاد لؤلؤیی کوفی ـ ابوعلی حسن بن زیاد لؤلؤیی کوفی (204هـ) هم از شاگردان و یاران ابوحنیفه به شمار می‌رود. شهرتش بیشتر به کسب روایت حدیث می‌باشد. در کوفه سمت قضاوت را داشته و این کتاب‌ها از اوست: ادب القاضی، الخصال، معانی الادیان، النفقات، الخراج، الفرائض، الوصایا، المجرد و الامانی...(1: 20-23) بر علاوه این بزرگان، امام شاگردان زیادی داشت که تعداد آنها به هزاران تن میرسید و ازین میان چهل تن آنها در تدوین فقه حنفی نقش بزرگی داشتند و هریک ازیشان در مسلک و رشته اش به مرتبه امامت رسیده بودند که میتوان از آنها بگونه ذیل نامبرد:

1.امام ابویوسف متوفی (1829).

۲. امام محمد بن حسن متوفی (189).

3. امام زفر بن هذیل متوفی (158).

۴. امام مالک بن مغول متوفی (159).

۵. امام داؤد طائی متوفی (160). 6

٦. امام مندل بن علی متوفی (168).

۷. امام نضر بن عبدالکریم (169).

۸. امام عمرو بن میمون متوفی (171).

۹ . امام حبان بن علی متوفی (172). 10

۱۰. امام ابوعصمة متوفی (173).

۱۱. امام زهیر بن معاویة متوفی (173).

12. امام قاسم بن معین متوفی (175).

13. امام حماد بن ابی حنیفة متوفی (176).

۱۴. امام هیاج بن بسطام متوفی (178).

15. امام شریک بن عبدالله متوفی (187).

١٦. امام عافیة بن یزید متوفی (180).

17. امام عبدالله بن مبارک متوفی (181).

18. امام محمد بن نوح متوفی (182).

19. امام هشیم بن بشیر سلمی متوفی (183).
20. امام ابوسعید یحیی بن ذکریا متوفی (184).
21. امام فضیل بن عیاض متوفی 187).
22. امام اسد بن عمرو متوفی (188).
23. امام علی بن مسهر متوفی (189).
24. امام یوسف بن خالد متوفی (189).
25. امام عبدالله بن ادریس متوفی (192).
26. امام علی بن طبیان متوفی (192).
27. امام حفص بن غیاث متوفی (194).
28. امام وکیع بن جراح متوفی (197).
29. امام فضل بن موسی متوفی (192).
30. امام هشام بن یوسف متوفی متوفی (197).
31. امام یحیی بن سعید متوفی (198).
32. امام شعیب بن اسحاق متوفی (198).
33. امام ابوحفص بن عبدال(رحمه الله)من متوفی (199).
34. امام ابومطیع بلخی متوفی (199).
35. امام خالد بن سلیمان متوفی (199).
۳۶. امام عبدالحمید متوفی (203).
37. امام حسن بن زیاد متوفی (204).
38. امام ابوعاصم النبیل متوفی (212).
39. امام مکی بن ابراهیم متوفی (215).
۴۰. امام حماد بن دلیل متوفی (215).

فهرست مأخذ

توکلی، محمد رئوف توکلی (1361هـ ش) چهار امام اهل سنت، ، چاپ اول.

الهیتمی، شیخ شهاب الدین احمد بن حجر الهیتمی (972ت) الخیرات الحسان.

سپهری، فریدون، پژوهشی در مورد امامان اهل سنت (1386هـ ش).

شیبانی، محمد بن الحسن الشیبانی.کتاب الأثار امام ابوحنیفة منسوب به امام محمد (رحمه الله).

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (ت 748هـ) طبقات الحفاظ امام ذهبی، بیروت: دار الفکر العربی.

عابد، زمرک، حالات زندگی امام اعظم ابوحنیفه (1363هـ ش).

عسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني، تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی. مطبعة دائرة المعارف النظامیة، الهند: الطبعة الأولی، 1326هـ.

صالحی، محمد بن یوسف (مخطوط) عقود الجمان فی مناقب الامام ابی حنیفه النعمان. عربستان: مدینه منوره..

کردری، ابن البزار کردری (1321هـ ق) مناقب ابی حنیفة طبع اول.

مکی، موفق بن احمد (1321هـ ق)، مناقب ابی حنیفه. ج: دوم، طبع اول. حیدر آباد، دکن.

مودودی، ابوالأعلی، خلافت وملوکیت (1983م) لاهور، پاکستان. ص:201نقل از ملکی جلد اول.

نعمانی، علامه شبلی، تحفة الأمان فی سیرة النعمان. ترجمه برهان الدین کشککی، مرکز نشراتی إقرأ. ص/42.

فصل بیست و دوم
نقش مذهب حنفی در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی
The role of HANFI School in creation and evolution of Islamic civilization

پوهندوی دکتور عبدالجلیل فقیه عضو کادر
علمی پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل

چکیده

مذهب حنفی نخستین تلاش های هدفمند و گامهای آغازین برای ایجاد یک تمدن واقعی، مرفه و سعادتمند اسلامی بوده و روندی است که راه را برای ساخت یک میکانیزم درست و روش معقول و سازگار با طبع بشری، بناء به آموزه های اسلامی هموار ساخته و با گماشتن شیوه های قویم فکر و اندیشه اسلامی را سمت و سو داده باعث شد تا این فکر، یک فکر خلاق و سودمند برای اجتماعات بشری باشد.
مذهب حنفی در پیدایش و فرگشت تمدن سترگ و با شکوه اسلامی و پخش و نشر آن میان انسان ها در وجه این معموره نقش مهم و بسزای را ایفاء نموده و باعث شد تا اصول این تمدن مرجع پیروی و الگوی خوب برای تمام ملل ونحل دنیا باشد. در این نبشته کوشیده شده است تا با بیان بیشتر، این نقش مذهب حنفی برملا گردد.

واژه های کلیدی: تمدن اسلامی ، مذهب حنفی، اصول اجتماعی، عقل گرایی، پیش نظم.

ABSTRACT

HANAFI School of thought was one of the first steps and biggest targeted efforts for establishing a real, blissful and rich Islamic civilization, as it was a great procedure that smoothed the path for Islamic scholars to create a reasonable approach according to Islamic guidance for developing and promoting Muslim societies.

This school of thought has the most important and effective role in creation and evolution of great and glorious Islamic civilization. As it caused the principles of this glories civilization to be the best reference and good pattern for all nations in the range of human history.

Key words: Islamic civilization, HANAFI School, Islamic Principles, rationality, Islamic institutions.

مقدمه

مذهب حنفی یکی از مشهورترین و بزرگ ترین مذاهب فقهی اسلامی بوده که پیروان زیادی در میان مسلمانان و طرف دران بی شماری در میان پژوهش گران و اندیشمندان دارد. این مذهب از مذاهب پیشتاز در اساس گذاری اصول و قواعد شرعی بوده و شیوه ها و روش های ویژة را در حوزة رشد اندیشوی و کردارهای اجتماعی امت مسلمه گماشته است و نه تنها به گونة یک مذهب فقهی میان دانشمندان مطرح است بلکه در بسا موارد آن را یک مذهب خلاق و اساس گذار پذیرفته الگو و رهنما قرار می دهند.

پرسش تحقیق: یکی از پرسش های عمدة که در اذهان خطور می کند این است که: این مذهب بزرگ اسلامی که در توجیه مسلمانان و سامان دادن امور معاش آنها ید طولا دارد چه نقش برازندة را در ارتباط به تمدن سترگ اسلامی ایفاء کرده است؟

پیشینة تحقیق: کتاب های زیادی در پیوند به امام ابوحنیفه ،مذهب، آراء و اندیشه ها و کردارهای علمی، سیاسی و اجتماعی وی نوشته شده اند و دانشمندان اسلامی و پژوهش گران غیر اسلامی از گذشته های بسیار دور به تحلیل و بیان ابعاد مختلف از زنده گی علمی و اندیشوی این ستارة تابناک آسمان علم و معرفت پرداخته اند، اما به نظر می رسد که آثار بجا مانده از آن ها بیشتر به جنبه های دینی و تاریخی تمرکز کرده و کم تر به تحلیل واقعی و موضوعی اتکاء کرده اند به ویژه آنچه تعلق می گیرد به جنبه تمدنی در اندیشه ها و آموزه های امام. این کاستی باعث شد تا در سطور بعدی در پی جبران آن شده در حد توان به تحلیل موضوعی نقش امام ابوحنیفه و مذهب وی در پیوند به تمدن اسلامی بپردازیم.

روش تحقیق: در این تحقیق از شیوة کتابخانه یی کار گرفته برای دریافت نتایج درست به اندوخته ها و نوشته های دانشمندان فرهیختة اسلامی مراجعه نموده و موضوع را از لابلای قواعد و مناهج علمی تحلیل و ترکیب می نماییم تا بهتر دریابیم که مذهب حنفی از چه جایگاه در این عرصه برخوردار است؟

نقش مذهب حنفی در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی

برای اینکه بتوانیم نقش امام ابوحنیفه (رحمه الله) و پیروانش را در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی بیان داریم لازم است تا در آغاز نگاهی گزرای بر مفهوم تمدن و فرهنگ داشته باشیم تا تبین این موضوع بهتر و درست تر میسر شود. در پیوند به مفاهیم واژه های تمدن و فرهنگ گفته های زیادی وجود دارد و پژوهش گران در این حوزه هر کدام دید مشخص خود را در زمینه ابراز داشته اند و نیز در معنای لغوی واژه های فرهنگ و تمدن دیده گاه های مختلفی دارند؛ برخی هردو را یک واژه دانسته و تودة هم این دو را، دو واژة مختلف قلم داد کرده اند. اما آنچه بعد از تحلیل این همه گفته ها در ارتباط به مفهوم لغوی و اصطلاحی این دو واژه به دست می آید این است که هر دو واژه معانی باهم نزدیک داشته و درکل هردو با هم یک مفهوم متکامل را ارایه می کنند. بدون شک ذکر گفته ها و باورهای مختلف پژوهش گران در این حوزه ما را از صلب موضوع به حاشیه می کشد؛ بناء بهتر است برای روشن شدن موضوع فقط به یکی از تعاریف مرجح میان دانشمندان این حوزه بسنده کنیم.

بعد از بررسی تعاریف متعدد می توان گفت که: تمدن در لغت از باب تفعل است به معنای شهر گزینی و یا شهر نشین شدن[199] و در مفهوم اصطلاحی می شود گفت که:

تمدن اسلامی یعنی پیروی از پیش نظم های معین اجتماعی که توسط قرآن کریم و سنت نبوی* گماشته شده اند و نهادینه ساختن آن پیش نظم ها در اجتماع بشری برای دست یابی به فن آوری مادی جهت آسایش و رفاه.[200] حالا نقش امام ابوحنیفه و مذهب وی را در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی، در پرتو این تعریف می توان در نکات آتی بررسی کرد:

اصول پیدایش یک تمدن و نقش مذهب حنفی در همچو موارد در تمدن اسلامی

[199] - عمید،حسن.(1371ش). فرهنگ فارسی عمید، چاپخانه سپهر، تهران ماده تمدن

[200] - فقیه، عبدالجلیل.(1395ش) قرآن و تمدن، مجلة علمی هنرهای زیبا شماره پنجم ص:42

سهم گیری عملی مذهب حنفی در اصول گذاری و گماشتن پیش نظم ها در تمدن اسلامی خرد گرایی و اتکاء بر تجربه به عنوان زیر بناء برای ایجاد تمدن و فرهنگ.

الف: اصول پیدایش یک تمدن و نقش مذهب حنفی در همچو موارد:

تمدن های بشری؛ بناء به گفتة دانشمندان در این حوزه مبتنی بر چهار نوع اصول اند. این اصول همه چون پایه های اساسی برای ایجاد تمدن ها لازمی اند که پیدایش تمدن ها بدون این اصول نا ممکن بوده و یا هم عدم یکی از آن ها باعث انقراض و اضمحلال تمدن می گردد.[201] این اصول را دانشمند حسب ذیل بر شمرده اند:

اصول اقتصادی

اصول اجتماعی

اصول اخلاقی

اصول سیاسی و اداری

البته در مراتب هر کدام و تقدم و اولویت آنها اختلاف نظر میان دانشمندان در این حوزه وجود دارد، اما قرآن کریم اصول اخلاقی را برای ایجاد، فرگشت و تداوم تمدن خود در اولویت قرار داده آن را هدف اسمی در تمدن سالم بشری خوانده است.[202]

از همین جهت رسول الله* هدف از بعثت خود را اتمام و ترویج این اصل در میان بشر خوانده می فرماید: « **إِنَّمَا بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاَقِ** »[203]

به تحقیق من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم

قواعد دو اصل اخلاقی و اجتماعی در اسلام بیشتر توقیفی بوده و در محراق توجه قرآن کریم قرار داشته اند و ذات الله خود آن قواعد را گماشته و بشریت را به پیروی از آن امر فرموده است؛ زیرا آن ذات لطیف و خبیر به حالات و روزگار مخلوقاتش بهتر آگاه است و راه سعادت و کامگاری را برای آنها نشان دهی کرده است.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

---

[201] - حلبی، علی اصغر.(1382ش). تاریخ تمدن در اسلام، انتشارات اساطیر، تهران ص:2.6

[202] - زید، نصرالدین.(1997م) الحضارة الإسلامية مطبعة المنار، القاهرة ص: 125

[203] - البيهقي.(1403ق) السنن الكبرى، باب بيان مكارم الاخلاق و معاليها، ج 3 ص:190

آیا نمی داند ذاتی که آفریده است! و او ذات لطیف و دانا است.[204]

دانشمندان اسلامی آن اصول گماشته شده الهی را تشریح و توضیح کرده و به چگونگی تطبیق آن رهنمایی کرده اند. امام ابوحنیفه (رحمه الله)خود به خلق نیکو و حسن سیرت شهرت داشت و دانشمندانی زیادی بر حسن اخلاق وی گواهی داده و از نیکویی وی توصیف کرده اند. چنانچه علامه شمس الدین شافعی به روایت از ضمره بن ربیعه می نویسد:

مردم در راست گویی امام ابوحنیفه(رحمه الله)اختلاف نه کرده اند و همه اتفاق دارند که او هرگز کسی را به بدی یاد نه کرده است.[205]

ونیز باری به وی گفتند:

مردمانی هستند که در مورد تو حرف ها می زنند، اما تو در مورد هیچ حرفی نمی زنی؟ گفت: این همه فضل خدای است که به هرکه بخواهد عطاء می کند.[206]

پس امام(رحمه الله) خود و نیز پیروانش در شرح و توضیح اصول اخلاق اسلامی تلاش کرده اند و برای ترویج آن میان بنی نوع خود به تألیفات و تصانیف گوناگون در این حوزه پرداخته اند. می توان از سلسه کتاب های چون کتاب کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، کتاب جوامع الکلم فی الوعظ و الحکم و کتاب منهج العمال فی سنن الأقوال نام برد که همه چون موسوعه بزرگی از آموزه های نبوی* در باب اخلاق اند واثر های علامه حسام الدین یکی از شخصیات بارز مذهب حنفی؛ می باشند که به متقی هندی معروف بود[207]. او در این کتاب ها هریک از کردار های اسلامی را در

---

[204] - الملک: 14

[205] - الصالحی، شمس الدین محمد بن یوسف.(1974م)عقود الجمان فی مناقب الإمام الأعظم أبی حنیفة النعمان، المعارف الشرقیه، حیدرآباد،ص:230

[206] - همان: 231

[207] - ر.ک: الزرکلی، خیرالدین بن محمد.(1997م) الأعلام، دارالعلم للملایین بیروت، ج:4 ص:308

پرتو احادیث نبوی* شرح نموده و تلاش ورزیده است تا مسلمانان این اصول تمدنی خود را به تأسی از کردارها و گفتارهای پیامبر* اساس گذارند.
در پیوند به اصول اجتماعی، بدون شک مذهب حنفی یک مذهب سازگار با جوامع مختلف بشری بوده و روابط نیک اجتماعی پیروانش به ویژه پیشوایان و پیشتازان آن یکی از بزرگ ترین اسباب گسترش آن میان ملل و نحل مختلف به شمار می رود.

امام ابوحنیفه (رحمه الله) خود مدام در تعامل و گفت و شنود با مردم بود و عمرش را صرف رهنمایی مردم کرد، گاهی با آنها ساخت و گاهی هم اختلاف کرد تا توانست آنها را به پیروی از نظم و آیین درست اجتماعی به بهزیستی و کامگاری رهنمایی کند.[208]

پیشوایان و بزرگان این مذهب که خود مدام در میان مردم زیستند و در همه حالات با مردم خود بودند؛ همیش پیروان خود را به همزیستی و همگرایی در اجتماع فراخواندند و در پی نهادینه ساختن اصول و معاییر درست و معقول اجتماعی در میان آنها بودند. از همین رو تنها به بیان اصول اجتماعی در لابلای تفسیر آیات قرآنی و شرحاحادیث نبوی* وبیان احکام فقهی بسنده نه کرده بلکه به تألیف و تصنیف کتب و نوشته های ویژه در این باب پرداختند. کتاب های سیر کبیر و سیر صغیر امام محمد شیبانی؛ یکی از شاگردان نخبة امام ابوحنیفه (رحمه الله) را می توان از آن کارکرد های ناب این مذهب در راستای اصول گذاری اجتماعی عنوان کرد.
این دو کتاب که اصول روابط اجتماعی داخلی و خارجی اجتماعات بشری را در پرتو آموزه های نبوی(ﷺ)شرح می کنند؛ بیشتری از دانشمندان را شگفت زده ساخته و چون مرجع معتبر در اصول و روابط اجتماعی میان پژوهش گران اسلامی پذیرفته شده اند چنانچه امام اوزاعی یکی از آن دو کتاب (سیر صغیر) را ستوده و می گوید:اگر

[208] - ابوزهره، محمد.(ب.ث)ابوحنیفه حیاته وعصره- آراؤه وفقهه، دارالفکر العربی، القاهرة ص:69

این کتاب شامل آیات قرآنی و ارشادات نبوی(ﷺ)نمی بود آنگاه می گفتم محمد شیبانی این علم را خود آفریده است و اصول گذاشته است.[209]

تلاش های پیشوایان مذهب حنفی در حوزه نظام اجتماعی در تمدن اسلامی نه تنها باعث تحکیم پایه های اجتماعات اسلامی شده بلکه بهترین و مؤثق ترین مرجع تقلید و پیروی غیر مسلمانان از این اصول نیز شده اند.

اما در ارتباط به مسایل مالی و اداری که بیشتر به امور دنیوی بشر متعلق می شوند و برای رستگاری انسان ها در معاش آن ها بکار می روند و پیامبر (ﷺ)ما را به استخدام خرد و دانش خود ما در این راستا تشویق نموده و فرموده اند: **أنتم أدری بأمور دنیاکم.**

با رجوع به تراث مذهب حنفی در می یابیم که امام ابوحنیفه(رحمه الله) و پیروانش به تفصیل و اطناب در این دو حوزه سخن گفته اند؛ چنانچه در حوزه مالی امام (رحمه الله) خود فکر خلاق در عرصة تجارت داشت[210] که بزرگ ترین اساس برای پیشرفت و رفاه تمدن به شمار می رود. او مدام در چگونگی و ایجاد انواع عقود و تعاملات تجارتی می پرداخت و همه اندوخته هایش را مطابق آموزه های قرآنی تعمیل می کرد و شرح می داد او در همه آن امور روی دو امری که هر کدام زیر بنای راسخ برای ایجاد و دوام یک تمدن مرفه لازمی پنداشته می شوند تمرکز می کرد: یکی اینکه به استحسان و در نظر گرفتن حالات و ظروف مردم عنایت نهایت زیاد داشت چنانچه روایت می شود که او در این راستا نهایت پافشاری می کرد و به بحث و مناظره می پرداخت تا آنکه واژة "استحسن" (نیکو می پندارم یا مناسب می بینم) را بار بار تکرار می کرد و همه را با استفاده از این پندار قناعت می داد.[211] بدهی است که بناء احکام

[209] - حاجی خلیفة، مصطفی بن عبدالله.(1414ق). کشف الظنون، دارالفکر، بیروت، لبنان.ج:2 ص: 52

[210] - ابوزهره، ابوحنیفه حیاته وعصره- آراؤه وفقهه ص:315

[211] -المکی، مؤفق بن أحمد.(1401ق). مناقب أبی حنیفة، دارالکتاب العربی، بیروت،ج:1 ص:179

بـر پایـه استحسـان جـز درک مصـلحت هـای اجتماعـی و زمینـه سـازی بـرای داشـته هـای خوب و کارا در تمدن چیزی دیگری نیست.

امـر دیگـری را کـه امـام (رحمه الله) در حـوزة مـالی روی آن تمرکـز کـرده اسـت عقـود و تعـاملات تجـارتی اسـت کـه هـر کـدام آن عقـود بـه مثابـة راهکـار متمایـز و مـوثر بـرای بازرگانی مثمـر و مفیـد بـه شـمار مـی رونـد و ایـن کـار امـام(رحمه الله) باعـث شـد تـا بسـیاری از امـور بازرگـانی مسـلمانان تنظـیم شـده و تجـارت آنـان اسـاس خـوبی بـرای پیشرفت تمـدن آن ها گردد.[212]

پیـروان و پیشـوایان مـذهب حنفـی نیـز بـا تأسـی از ارشـادات و کـردار هـای امـام شـان خـدمات شـایانی را در ایـن حـوزه انجـام داده و بـه نوبـه خـود سـهم فعـال و ارزنـده در ترقـی و تعـالی ایـن جـزء از فرهنـگ و تمـدن اسـلامی گرفتـه انـد. امـام ابویوسـف یکـی از شـاگردان نخبـة امـام و از صـاحبنظران در مـذهب حنفـی؛ بـرای نخسـتین بـار در تـاریخ اقتصـادی بشـر، کتـابی را بـه تقاضـای هـارون الرشـید، فرمـان روای وقـت بـه نـام "الـ خراج" نوشـت. او در ایـن کتـاب امـور مـالی دولـت از تولیـد توزیـع و اسـتهلاک تـا بـه گماشـتن قواعـد کلـی در ایـن راسـتا طبـق آمـوزه هـای قرآنـی بیـان داشـت[213] و از آن زمـان تـا کنـون مرجـع مؤثـق و رهـنمای کامـل بـرای پیشـبرد امـور مـالی در اسـلام قـرار گرفتـه باعـث بزرگـی بـرای رفـاه اقتصـادی مسـلمانان گردیـد. و هـم اکنـون در بسـیاری از محـاکم غربـی نیـز بـه حیث یک مرجع معتبر قانون از آن استفاده صورت می گیرد..

پیـروان مـذهب حنفـی از هـمان آوان تـا کنـون در ایـن حـوزه تـلاش هـای زیـادی کـرده و خـدمات شـایانی را انجـام داده انـد و اکنـون نیـز علـماء ایـن مـذهب در حـوزه هـای بانـگ داری اسـلامی و تعـاملات نـوین تجـارتی نظریـات مفیـد و معقـول ارایـه کـرده امـور مـالی مسلمانان را سامان داده راه را برای رفاه اقتصادی آنان هموار می سازند.[214]

---

[212] - رجوع شود به: ابو زهرة صص 315-322

[213] البابانی،اسماعیل باشا.(1994م). هدیة العارفین، دارالفکر بیروت ج: 2 ص:134

[214] - به گونه مثال رجوع شود به کتاب های علامه تقی عثمانی و علماء دیگر حنفی در این حوزه

در فرجام باید تذکر داد که مذهب حنفی در حوزة امور مالی و اقتصادی که پایة اساسی تمدن را تشکیل می دهند، نسبت به همه مذاهب فقهی اسلامی دیگر پیشتاز بوده و در بسیاری از موارد اصول گذار و بانی بوده به اعتراف دیگران واضع این روند در فقه اسلامی به شمار می رود.[215]

اما در پیوند به امور سیاسی و اداری، اشتراک فعال سیاسی امام ابوحنیفه و پیروانش در گستره تاریخ سیاسی مسلمانان؛ نمونه های عالی از اداره و سیاست را در فرهنگ و تمدن اسلامی پیشکش کرده است. امام ابوحنیفه (رحمه الله) خود راهکار مشخص سیاسی که مبتنی بر مشوره و ابراز نظر بود شهرت داشت و اجراءات سیاسی و اداری وی و نیز سهم گیری فعال و قاطع وی در توجیه سیاسی دولت مردان و قت به گونة جلی در تاریخ سیاسی اسلامی بازتاب داده شده است که ذکر آن همه را در اینجا لازم نمی بینیم فقط می خواهیم انگشت نشان سازیم که مذهب حنفی به اعتراف دانشمندان نه تنها یک مذهب فقهی بوده بلکه مذهب سیاست حکمروایی و اداره نیز بوده است. حکومت ها و حکمروایان اسلامی در گستره تاریخ از اندیشه ها و نظریات سیاسی و اداری پیشوایان این مذهب استفاده نموده تمدن و فرهنگ خود را رونق بخشیده اند و پیروان این مذهب نیز در دارازنای زمان تألیفات و نوشته های در این حوزه کرده تراث هایل از خود بجا مانده اند که می توان از کتاب ادب القاضی ابویوسف، کتاب ادب القاضی خصاف کتاب تحفه الملوک ابوبکر رازی و کتاب نصاب الاحتساب علامه سنامی چون کتاب های ارزنده در این حوزه نام برد.

در فرجام به یقین گفته می توانیم که اگر تمدن اسلامی را از روزنة موارد ایجاد و فرگشت تمدن ها بنگریم؛ سهم فعال، پیگیر و بارز امام ابوحنیفه (رحمه الله) و مذهب وی را در پیدایش و فرگشت تمدن اسلامی مشاهده می کنیم و حتی در بسیاری از موارد تمدنی این مذهب را اساس گزار می یابیم.

[215] - البابانی، هدیة العارفین، ج:2ص 229

ب: سهم مذهب حنفی در اصول گذاری و گماشتن پیش نظم ها در تمدن اسلامی:

اگر تمدن را محصول دست آورد انسانی با مشخصه های فکری و رفتارهای معین و پذیرفته شده بپنداریم که انسان ها با گماشتن اصول و پیش نظم های مدون و غیر مدون آن را برای تحقق بخشیدن خواست ها و ارزشهای پذیرفته شدة خود تعمیل می کنند؛ پس تمدن اسلامی هم تمدن با شکوهی است که با گماشتن اصول و پیش نظم های واقعی و مناسب با طبع بشر- توسط قرآن کریم و احادیث نبوی* تدوین یافته و هرچه را انسان ها برای پیشرفت و تعالی در زنده گی خود نیاز دارند بیان داشته است.

امام ابوحنیفه و پیروان وی از نخستین کسانی در میان پیشوایان مسلمانان اند که در عرصة اصول گذاری و گماشتن پیش نظم ها طبق آموزه های اسلامی در حوزه های مختلف علمی، اجتماعی و اخلاقی در تمدن اسلامی پیشتاز اند. ائمة احناف در بسیاری از موارد با ایراد اندیشه ها و نظریات معقول و مستدل و ایراد براهین و حجج به تصحیح و تنقیح پرداختند و نیز در موارد زیادی با افکار خلاق علمی که داشتند مسایل نوین و موارد مؤثری را ایجاد کردند. اینک ذیلا به گونة نمونه به چندی از آن موارد اشاره می کنیم:

در عرصه اصول مدون: پیشوایان مذهب حنفی از نخستین ایجادگران و آفریدگاران علم اصول فقه به شمار می روند علمی که اساس برای گماشتن قواعد و اصول یک پیش نظم مدون است. تاریخ نویسان مسلمان به این باور اند که امام ابویوسف نخستین دانشمند اسلامی است که کتاب ویژة در این حوزه تألیف نموده است اما با تأسف کتاب وی مفقود شده و به دست رس ما قرار نه گرفته است[216]. دانشمندان حنفی در حوزه اصول فقه روش ویژة خود را دارند و به شیوه های منحصر- به خود به استنباط احکام اسلامی و تطبیق آن ها در روند زنده گی مردم پرداخته اند. پژوهش گران روش آن ها در این حوزه را به نام "مکتب فقهاء" خوانده اند که بعدها در برابر

[216] - زیدان، عبدالکریم (ب.ت). الوجیز در اصول فقه، مترجم دکتر فرزاد پارسا انتشارات سیرت ص: 25

شیوه ها و روش های دیگری چون مکتب متکلمین و مکتب م ختلط در این حوزه قرار گرفت.[217]

علم اصول فقه بناء به اعتراف دانشمندان تمدن که باور دارند تمدن اسلامی تجسید از شریعت اسلامی است؛ پایه محکم و مایة نخست تمدن اسلامی است و پیشوایان مذهب حنفی در تدوین و تألیف در این علم نسبت به دانشمندان مذاهب دیگر سبقت جسته و سهم بارزی گرفته اند و مدام پیشتاز بوده اند. بر علاوه از امام ابویوسف پیشوایان زیادی دیگری مذهب حنفی چون علامه نظام الدین شاشی، امام جصاص، ف خر الاسلام بزدوی، امام سرخسی، علاؤالدین سمرقندی، علامه نسفی و... ده ها دانشمندی بزرگی دیگری را از میان آن ها می یابیم که هرکدا به نوبة خود در این حوزه نوشتند و در گماشتن قواعد و مبانی راسخ برای تدوین یک پیش نظم عالی در جامعه اسلامی گام نهادند و در آفرینش یک تمدن والا و سازگار با طبع انسانی مطابق با آموزه های اسلامی سهم فعال گرفته و خدمات شایان و ارزنده را انجام دادند.

همچنان علماء و دانشمندان این مذهب در گماشتن اصول تطبیقی فقه که به نام قواعد فقهی خوانده می شوند و برای تطبیق درست احکام شریعت که هیکل کلی تمدن اسلامی را تشکیل می دهند به کار می روند پیشگام بوده و تألیفات متعددی کرده اند و قواعد زیادی را گماشته اند. کتاب الاشباه و النظائر علامه ابن نجیم و کتاب تأسیس النظر دبوسی از ارزنده ترین و معتبر ترین کتب در این حوزه به شمار می روند.[218]

در عرصه تقنین: بی تردید مذهب حنفی فقط یک مذهب فقهی نبوده بلکه اساس گذار یک روند اجتماعی در اسلام بوده و همان گونه که قبلا تذکر داده شد مرجع بنیان گذاری در تمدن اسلامی نیز می باشد. البته این جایگاه مذهب حنفی باعث خوبی برای گسترش آن در عالم اسلامی شده و عامل مؤثر بر اندیشه ها و روندهای غیر اسلامی در گستره تاریخ بشری نیز بوده است.

---

[217] همان ص: 27

[218] -حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج:1 ص:81

پیروان این مذهب در سوق دادن تمدن اسلامی تلاش گسترده کرده اند و در ایجاد نظم و اصول اجتماعی و اداری سهم بارزی داشته اند چنانچه بیشتر امراء، خلفاء والیان، دادگستران، وزیران و سرهنگان بودند. از همین جهت در راستای زمام داری خوب و مؤثر و برای پیشبرد درست امور مردم به قانون گذاری ها پرداخته اند و به دولت مردان وقت خود مشوره های خوب و ارزند در راستای اداره و نظم اجتماعی داده اند.

یکی از بزرگ ترین دست آورد مسلمانان در عرصة تقنین که در روزهای پسین حکومت شان تدوین یافت مجلة الاحکام العدلیة بود که توسط پیروان این مذهب به گونة یک وثیقة نهایت معتبر قانونی در روزگاران عثمانی ها انجام شد. این وثیقة قانونی که بناء به ضرورت مبرم دولت عثمانی ها تدوین شد توسط علماء حنفی و به اساس و روش این مذهب طی 1850 ماده تدوین شد[219] و تا هم اکنون مرجع اساسی و مؤثق قوانین دنیای اسلامی و غیر اسلامی قرار دارد. همچنان فقه حنفی به ویژه فقه معاملات مالی و اجتماعی احناف مصدر مهم برای بیشتری از قوانین تجارتی و مدنی کشور های غربی بوده احکام آن مرجع معتبر دادگاه ها و داد گستران غربی است.

ج: خرد گرایی:

خرد گرایی و اتکاء بر تجربه نخستین گام و مهم ترین ابزاری برای ایجاد تمدن به شمار می رود. تمدنهای سترگ دنیای امروزی و دیروزی همه محصول عقول و تجارب انسانهای نخبه و اندیشمندانی هستند که از تجارب و اندخته های خود بهره گرفته دست آوردهای شگفت انگیزی برای همنوعان خود به ارمغان آوردند و بخش بزرگی از اسرار پنهان این این گیتی را با فن آوری ها و ابزار مادی و تجربوی فاش ساخته و به گنجینه های نهفتة آن راه یافتند.

قرآن کریم نیز قبل از همه ما را به استخدام عقل و خرد در رسیدن به یک زنده گی پربار و سعادتمند و داشتن یک تمدن مادی درست امر می نماید. تمام آیات عطرات

[219] -الزرکلی، الأعلام ج:1 صص: 108-109

قرآنی که به تفکر و تدبر در آفرینش آسمانها و زمین فرا می خوانند همه در واقع دعوت به فراگیری و دست رسی به گونه ها و رشته های مختلف علوم و ابزار تجربی است تا انسان ها توسط آن علوم تجربی و ابزار مادی به شگفتی ها و زیبایی های این هستی دست یابند و قوانین حاکم بر آن ها را دریابند تا به قلعه های بلند تمدن برسند.[220]

تمدن اسلامی به گفتة دانشمندان و پژوهش گران غیر اسلامی یک تمدن مبتنی بر تجربه و عقل است[221] از همین رو تا زمانیکه اجداد ما به استخدام عقل و خرد خود در اسرار این گیتی کاوش می کردند و نصوص قرآنی و آموزه های نبوی* را تفسیر مادی می کردند؛ پرچم داران تفکر و اندیشه و استادان علوم و حاملان درفش تمدن و فرهنگ در جهان بودند و چنان اساس گذاری ها در تمدن بشری کردند که همه تمدن های نوین امروزی در شرق و غرب از چشمة علوم و معارف گماشته شده توسط آن ها می نوشند و از آب جاری اندیشه های سیال آن ها سیراب می شوند و از اختر تابان تمدن و فرهنگ آن ها هدایت جویی می کنند.

به پیروی از آن همه ارشادات قرآنی و برای دریافت آن حقایق و اسرار نهفته و پنهان در گیتی؛ امام ابوحنیفه و پیروانش نیز به تعقل، تجربه و ابراز رأی اهمیت قایل شده در بیان مسایل و دریافت احکام به دلایل عقلی ارجحیت می دادند و در دریافت حقایق ثابت بیشتر به توجیهات اندیشه وی و مدرکات عقلی اتکاء داشتند از همین جهت به اهل رأی شهرت یافتند.[222]

مذهب حنفی در استنباط مسایل شرعی و استدلال از نصوص؛ شیوة تحلیل و ترکیب که مهم ترین شیوة علمی برای بکار گیری از عقل در پژوهش های علمی و کاوش های تجربوی است کار گرفته و از استخدام شیوهای سست و بی تمکین چون شیوة

[220] -علوان، عبدالله ناصح.(1383ش). دست آوردهای تمدن اسلامی و نقش آن در رنسانس، مترجم: مولود مصطفایی، نشراحسان، تهران ص:17

[221] - فقیه، قرآن و تمدن ص:46

[222] - ابوزهرة، ابوحنیفه حیاته وعصره- آراؤه وفقهه، ص:170

فنومنولـوجی جـدا اجتنـاب کـرده و حتـی در ارتبـاط بـه تمسـک بـه احادیـث نبـوی* نیـز نهایـت احتیـاط را بکـار بـرده اسـت. بنـاء بـه گفتـة علـماء و پـژوهش گـران دینـی؛ امـام ابوحنیفـه از نخسـتین کسـانی در عـالم اندیشـوی اسـلام اسـت کـه سـنت خـرد گرایـی و تطابق دادن نقل با عقل را پایه گذاری کرده است.

مـذهب حنفـی هـمان گونـه کـه گفتـه شـد در بکـارگیری از عقـل ویـژه بـوده و مـدام از غـور و تعمـق کـار گرفتـه در اسـتنباط و اسـتنتاج همیشـه در پـی دریافـت بواعـث و اسـباب بـود و بـا قضـایا بـه گونـة زنـده و ملمـوس برخـورد مـی کـرد. بنـاء بـه گفتـة حجـوی؛ از تعقـل و تعمـق ژرف ایـن مـذهب بـود کـه فقهـی را بـه نـام فقـه تقـدیری کـه مسـایل و قضـایا را در فکـر تخیل کرده و راه حل برای آن ها جستجو می نمود، ایجاد کرد.[223]

بـه نظـرم هرچـه در بـاب مکانـت عقـل و خـرد در مـذهب حنفـی گفتـه شـود بـاز هـم انـدک خواهـد بـود ، کـافی اسـت بـدانیم کـه مـذهب حنفـی در نهادینـه سـاختن خردگرایـی و اتکـاء بر تجربـه کـه نخسـتین گـامی بـرای پیشرفـت و ترقـی محسـوب مـی شـود و تمـدن اسـلامی بـر پایـه آن بنـاء یافتـه اسـت و نیـز قـرآن کـریم بـه آن ترغیـب نمـوده اسـت؛ گـام هـای متـین و اسـتوار برداشـته و بـه تـرویج آن میـان اندیشـمندان اسـلامی پرداختـه اسـت تـا بـه گونـة درست چون اساسی برای ایجاد یک تمدن مرفه و مرموق قرار گیرد.

بـدون شـک تمـدن اسـلامی مـدیون آن همـه تـلاش هـا و پایـه گـذاری هـای امـام ابوحنیفـه و پیـروانش بـوده کـه چـون امـام عبداللـه بـن داود الخُریبـی بایـد بـدان اعـتراف کـرد خُریبـی می گوید:

من أراد أن يخرج من ذل العمى و الجهل فلينظر فى كتب ابى حنيفه[224]

هرکـه مـی خواهـد از پسـتی و ذلـت کـودنی و نـادانی رهـایی یابـد پـس بایـد بـه کتـاب هـای ابوحنیفه نظر بیفگند.

[223] -همان ص:202

[224] - الصالحی، شمس الدین محمد بن یوسف،عقود الجمان فی مناقب الإمام الأعظم أبی حنیفة النعمان،ص: 195

او همچنان مردم مسلمان را فرا می خواند تا برای ارج گذاری به آن شهکاری های امام ابوحنیفه(رحمه الله) و برای عرض حرمت و امتنان به آن کرده های سودمند وی، در عبادات خود از الله برای وی اجر و پاداش بخواهند. او می گوید:

یجب علی اهل الإسلام أن یدعو الله لأبی حنیفه فی صلاتهم[225]

لازم است تا اهل اسلام در نیایش شان از الله برای ابوحنیفه پاداش بجویند.

یافته ها:

تمدن اسلامی واقعا مرهون آن همه شهکاری ها، تجارب و اندوخته های پیشوایان و دانشمندان مذهب حنفی می باشد.مذهب حنفی در بسیاری از موارد در تمدن اسلامی اصول گذاری ها کرده و باعث شده است تا این تمدن یک تمدن مرفه و طبق اصول و مبانی اسلامی سامان داده شود.

اصول گماشته شده از سوی دانشمندان این مذهب تمدن اسلامی را بیشتر به طبع بشری نزدیک ساخته سبب شده است تا این تمدن نه تنها به گونة یک سرمشق برای امت مسلمه باشد بلکه به حیث الگو و مقتداء برای تمام ملل و نحل دنیا قرار گیرد.

مناقشه:

مذهب حنفی نه تنها یک مذهب فقهی بوده بلکه به اعتراف دانشمندان یک روش خوب برای ساختار یک تمدن واقعی نیز می باشد. این مذهب توانسته است در گسترة تاریخ اسلامی راهکارهای ارزندة برای ساخت یک تمدن شامل و پویا که به واقعیت انسانی سازگار باشد پیشکش کند. راهگار ها و روش های گذاشته شده توسط این مذهب نه تنها جنبه تطبیقی در اجتماعات داشته بلکه الگوی خوبی برای همه اجتماعات انسانی بوده و همانگونه که بسیاری از دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی اعتراف دارند؛ در مقایسه با مذاهب دیگر اسلامی در حوزة اصول گذاری در ابعاد

[225] - همان ص:194

مختلف تمدن اسلامی پیشتاز بوده و کوشیده است تا مبانی تمدن را طبق آموزه های اسلام و سازگار با مسلمات عقلی ترسیم نماید.

نتیجه گیری:

در فرجام به این نتایج دست می یابیم که:

این مذهب فقهی اسلامی که در توجیه و ارشاد ملل اسلامی سعی تام نموده است و کوشیده است تا امور معاش و معاد ملل و نحل اسلامی را طبق آموزه های اسلامی سامان دهد؛ نقش برازندة را در ایجاد و فرگشت یک تمدن اسلامی مرفه و پویا ایفاء نموده است و توانسته است تمام ابعاد تمدن اسلامی را مطابق به اصول و مبانی اسلامی اساس گذاری نماید و نیز در این حوزة تنها به نصوص و ظواهر روایات اتکاء نکرده بلکه به خرد گرایی و تعقل ترکیز کرده تمدن اسلامی را طوری سوق داده است تا همگام به سرشت انسانی بوده و سازگار به هر زمان و مکان باشد.

دانشمندان اسلامی نیز به این برازنده گی مذهب حنفی اعتراف داشته و آن را مدام ستوده اند و در بسیاری از مواقع از داده های آن پیروی کرده اند. حتی دانشمندان غیر اسلامی نیز اصول و میانی گماشته شده توسط این مذهب را به دیدة قدر و احترام نگریسته و آن را الگوی خود قرار داده اند.

فهرست مآخذ

القرآن الکریم

ابوزهره، محمد.(ب.ث)ابوحنیفه حیاته وعصره- آراؤه وفقهه، دارالفکر العربی، القاهرة.

البابانی،اسماعیل باشا.(1994م). هدیة العارفین، دارالفکر بیروت.

البیهقي.(1403ق) السنن الکبری، باب بیان مکارم الاخلاق و معالیها، دارالثقافه الإسلامیه، بیروت، لبنان

حاجی خلیفة، مصطفی بن عبدالله.(1414ق). کشف الظنون، دارالفکر، بیروت، لبنان.

حلبی، علی اصغر.(1382ش). تاریخ تمدن در اسلام، انتشارات اساطیر، تهران.

الزرکلی، خیرالدین بن محمد.(1997م) الأعلام، دارالعلم للملایین بیروت.

زید، نصرالدین.(1997م) الحضارة الإسلامیة مطبعة المنار، القاهرة.

زیدان، عبدالکریم (ب.ت). الوجیز در اصول فقه، مترجم دکتر فرزاد پارسا انتشارات سیرت.

الصالحی، شمس الدین محمد بن یوسف.(1974م)عقود الجمان فی مناقب الإمام الأعظم أبی حنیفة النعمان، المعارف الشرقیه، حیدرآباد.

علوان، عبدالله ناصح.(1383ش). دست آوردهای تمدن اسلامی و نقش آن در رنسانس، مترجم: مولود مصطفایی، نشراحسان، تهران.

عمید،حسن.(1371ش). فرهنگ فارسی عمید، چاپخانه سپهر، تهران.

فقیه، عبدالجلیل.(1395ش) قرآن و تمدن، مجلة علمی هنرهای زیبا شماره پنجم.

المکی، مؤفق بن أحمد.(1401ق). مناقب أبی حنیفة، دارالکتاب العربی، بیروت.

فصل بیست و سوم
جایگاه زن در فقه امام اعظم ابوحنیفه

مولوی عبدالناصر امینی استاد دارالعلوم

مقدمه:

بیان جایگاه زن در فقه امام اعظم، امام اهل جهان و مقتدای خلقان، شرف فقهاء و عزّ علماء، ابو حنیفه نعمان بن ثابت(رحمه الله) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است تا با پژوهشی عمیق و نگاهی دقیق نوعیت دیدگاه این امام هُمام را در رابطه با حقوق و جایگاه زنان از خلال مسائل مستنبطه و احکام فقهی مذهب حنفی ارائه نمائیم.

البته قبل از ورود به بحث اصلی لازم است یادآور شویم که نگاه کلی اسلام و احکام شریعت اسلامی نسبت به زنان، نگاهی محترمانه است و همهٔ حقوق آنان را به رسمیت شناخته و با درنظر گرفتن همهٔ ویژگی‌های آنان، جایگاه و شخصیت والایی برایشان تعریف کرده و در میان تمامی ادیان و تمدن‌های کهن و نوبنیاد، می‌توان با قاطعیت گفت که دین مقدس اسلام است که جایگاه واقعی را برایشان اعطا نموده و شخصیت حقوقی، اجتماعی، دینی و انسانی آنان را رعایت کرده است. زیرا دین مقدس اسلام مرد و زن را حقوقی برابر و یکسان داده و هر دو را در حمل بزرگترین مسئولیت‌های جامعهٔ اسلامی یکسان مورد خطاب قرار داده و در سبقت گرفتن در میدان تقوا و

للهیّت، هرگز جنسیت را معیار قرار نداده و تنها مؤلفهٔ برتری جویی را برای انسان ایمان و تقوا معرفی می‌کند: «إن أکرمکم عندالله اتقاکم» [حجرات:13] و نیز زن و مرد را از یک گوهر و سرشت معرفی می‌کند: «ومن آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجا لتسکنوا إلیها» [روم:21] و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید. اسلام معتقد است که زن همانند مرد می‌تواند به رشد و تکامل روحی و معنوی برسد و این قضیه در قرآن کریم تصریح شده که می‌فرماید: «ومن عمل صالحا من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة ولنجزینهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون» [نحل:97] هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته‌ای انجام دهد و مؤمن باشد به او (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد.

جایگاه زن در فقه امام اعظم ابوحنیفه(رحمه الله):

امام اعظم ابوحنیفه(رحمه الله) شخصیتی نادر و امامی متبحر بود که همهٔ فقها و ائمهٔ اسلام در ادوار مختلف به شخصیت معنوی و توان علمی ایشان معترف اند و به نحوی خوشه‌چین خرمن فضل و کمال این امام بزرگوار می‌باشند.

ایشان بر اساس معیارها و قواعد شریعت اسلامی فقه خود را بنیانگذاری نموده و حقوق و کرامت آحاد مختلف جامعه را در نظر داشته است و علی الخصوص در رابطه با حقوق و کرامت زن، احکام و نظریات دقیقی ارائه کرده است و جالب اینکه حتی انگیزهٔ روی آوردن خود به علم فقه را نیز سؤال یک زن بیان می‌کند.

امام زفر(رحمه الله) می‌گوید: «از امام ابوحنیفه(رحمه الله) شنیدم که فرمود: من به علم کلام مشغول بوده و در آن به تبحر و شهرت رسیده بودم؛ روزی زنی نزد من آمد و در رابطه با مسئلهٔ طلاق سؤالی پرسید، به او گفتم نزد فقیه مشهور حماد بن سلیمان برود، از او پرسیده و جواب را با من نیز شریک بسازد، آن زن نزد حماد رفت و جواب

سؤالش را دریافت کرده و به من نیز ابلاغ کرد. از آن پس تصمیم گرفتم که علم کلام را ترک کرده و به مجلس فقهی حماد بن سلیمان بروم».[226]

در این مقاله چند نمونه از دیدگاه‌های امام اعظم ابوحنیفه(رحمه الله) را در رابطه با جایگاه و حقوق زنان بیان می‌کنیم:

الف: حق حیات و زندگی و کرامت و احترام: این حقوق بر اساس قوانین و ضوابط کلی اسلام برای زن و مرد محفوظ است و کسی حق ندارد به این حقوق تعدی نموده و جان، مال، آبرو، عزت و کرامت انسان‌ها اعم از زن ومرد را به خطر اندازد. علی الخصوص جانب زن در این قضایا بیشتر مورد تأکید قرار گرفته و در موارد مختلفی از مباحث فقهی، امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) به رعایت حقوق آنان توصیه‌های اکیدتری کرده است تا بانوان مسلمان با حفظ حقوق و کرامت خود به عنوان بازویی توانا در تعالی و رشد جامعه در عرصه‌های مختلف حضور پیدا کرده و زمینهٔ حضور با کرامتشان فراهم باشد.

ب: حق فراگیری علم و دانش: یکی از حقوق مسلّمهٔ زنان، حق فراگیری علم و دانش است و در این باره دین مبین اسلام زن و مرد را به طور یکسان و مساوی به کسب علم تشویق کرده است و به قول استاد مصطفی السباعی (رحمه الله) : «هیچ نصّ صحیحی وجود ندارد که زن را از فراگیری علم منع کند و حتی تاریخ پر افتخار اسلام شاهد صدها بانوی عالم، ادیب، محدّث و فقیه بوده که در میادین علمی به شهرت رسیده و در کتاب‌های تراجم/ زندگی‌نامه‌ها سیرت و زندگانی‌شان ثبت شده است».[227]

به عنوان مثال در فقه حنفی می‌توان نام بانو فاطمه بنت شیخ علاءالدین سمرقندی (فقیه نام‌ورِ حنفی صاحب کتاب «تحفة الفقهاء») را ذکر کرد که در فقه حنفی دست بالایی داشت و سرآمد زنان روزگار خود بود و به عقد شاگرد پدرش، علامه علاء

226ـ السید عفیفی، حیاة الإمام أبي حنیفة(رحمه الله) ، القاهرة، 1350هـ.

227ـ الشیخ مصطفی السباعی، المرأة بین الفقه والقانون، دار الوراق بیروت، 1420هـ. 1999م.

الـدین کاسـانی (رحمه الله) (صـاحب البـدائع الصـنائع) در آمـد و یـک خـانواده علمـی را تشـکیل داد. برخـی از راویـان گفتـه انـد کـه هرگـاه شـوهرش علامـه کاسـانی در بیـان مسـائل فقهـی مرتکـب خطـا مـی‌شـد، بـانو فاطمـه وی را تـذکر داده و جـواب صـحیح را گوشـزد می‌کرد.[228]

یقینـاً از زمـانی کـه بـانوان مسـلمان از کـاروان علـم و دانـش عقـب ماندنـد و زمینـهٔ علـم اندوزی صحیح برای آنان فراهم نشد، جوامع مسلمان به عقب افتادگی دچار شدند.

ج: حـق انتـخاب همسرـ: در رابطـه بـا اینکـه آیـا زنِ عاقـل، بـالغ و آزاد مـی‌توانـد بـدون اجـازهٔ ولـی، همسرـی بـرای خـود انتـخاب کـرده و خـودش را بـه عقـد او درآورد؟ فقهـاء دیـدگاه‌هـای متفـاوتی دارنـد و جمهـور فقهـاء آن را ناجـایز مـی‌شـمارند و معتقـد انـد کـه حضور ولی و یا حداقل اجازهٔ او شرط صحت عقد نکاح است.

اما امـام اعظـم(رحمه الله) ایـن حـق را بـرای زن قائـل شـده و حکـم مـی‌کنـد کـه زن مـی‌توانـد حـق انتـخاب همسرـ داشـته و نکـاحش بـدون حضـور و اذن ولـی منعقـد مـی‌شـود و ایـن عمـل زن بـه معنـی تصرـف در حـق شخصـی اوسـت و مـی‌توانـد از ایـن حـق خـود اسـتفاده نماید.

در کتـاب الهدایـة بـه نقـل از ظـاهر الروایـة آمـده اسـت: «وینعقـد نکـاح الحـرة العاقلـة البالغـة برضـاها و إن لم یعقـد علیهـا ولي، بکـراً کانـت أو ثیبـاً عنـد أبي حنیفـة وأبي یوسـف رحمهما الله في ظاهر الروایة».[229]

بنـابر ایـن زن عاقـل و بـالغ حـق دارد همـسر خـود را بـر اسـاس معیارهـای مطلـوب خـود برگزینـد و اولیـای او نمـی‌تواننـد او را بـه اجبـار بـه ازدواج داده و یـا اینکـه از حـق انتـخاب همسر محروم کنند.

د: حقـوق مـالی زن: یکـی از مهمـترین حقـوق انسـانی بـرای زنـان و مـردان، حـق تملـک و تصـرف در امـوالی اسـت کـه شریعـت اسـلامی بـرای آنـان درنظـر گرفتـه و بـرای حفـظ و

228ـ مرجع سابق.

229ـ المرغینانی، الهدایة مع فتح القدیر 256/3.

صیانت آن احکام و قوانینی وضع کرده است. در فقه امام اعظم ابوحنیفه(رحمه الله) مثل مردان، برای زنان نیز حقوق مالی مستقلی درنظر گرفته شده و کسی بدون اذن و اجازۀ آنان حق تصرف در آن را ندارد.

از دیدگاه فقه حنفی زنان در کنار حق میراث، مهریه، نفقه و... می‌توانند دارایی شخصی داشته و در آن تصرف کنند و یا طرف مستقیم قراردادهای مالی و خرید و فروش و تجارت باشند و همچنین در دعاوی مالی صاحب ادعا بوده و حقوق خود را از دیگران مطالبه نمایند.

هـ: حق کار و فعالیت خارج از خانه: کار و فعالیت خارج از خانه از مهمترین موارد کسب و درآمد است که زنان نیز مانند مردان از این حق برخوردارند تا بر اساس استعداد، توانایی و مهارت خود به کسب و کار بپردازند و در پیشبرد اهداف اقتصادی، اداری، سیاسی و اجتماعی همگام با مردان و یا حتی پیشگام‌تر از آنان قدم بردارند.به عنوان مثال زنان از دیدگاه فقه امام اعظم(رحمه الله) و در توافق با رأی جمهور علمای مذاهب اسلامی می‌توانند در مجال‌های تعلیمی، طبی و پزشکی، صنعت و حرفه‌های تولیدی، خدمات اجتماعی، وظایف اداریِ حکومتی و سکتور خصوصی، فعالیت‌های علمی و فرهنگی و دعوت اسلامی و... حضور فعال داشته و منحیث عضو مفید، خدمتگذار جامعه باشند، البته موقوف به اینکه در محل کار و اجتماع، کرامت و عزتشان مصون بوده و با حفظ حرمت کامل به کار و کسب خود بپردازند.[230]

و: زن و قضاوت: در رابطه با قضاوت زن نیز میان فقهای اسلامی اختلاف نظر وجود دارد؛ جمهور فقهای مالکی[231]، شافعی[232]، حنبلی[233] و امام زفر از احناف[234] معتقد اند که زن مطلقاً نمی‌تواند مسئولیت قضاء را به عهده بگیرد و اگر زنی قاضی تعیین شد،

230ـ عیسی المعمری، مجلة إربد للبحوث و الدراسات: ص:129.

231ـ ابن رشد، بداية المجتهد 531/2.

232ـ الهيثمي، تحفة المحتاج 106/10.

233ـ ابن قدامة، الكافيء 433/4.

234ـ الموصلي، الاختيار 84/2.

ولایتش باطل است و حکمش در تمامی احکام نافذ نمی‌شود و مرد بودن قاضی شرط صحت قضاء است.

لیکن امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) برخلاف نظر جمهور، قضاوت زنان را بجز قضایای حدود و قصاص در سایر موراد جایز می‌داند. چنانچه امام ابوالحسن ماوردی می‌گوید: «قال ابوحنیفة (رحمه الله): يجوز أن تقتضي ـ المرأة فيما تصح فيه شهادتها ولايجوز أن تقتضي فيما لاتصح فيه شهادتها»[235].

علامه ابن قدامه (رحمه الله) نیز می‌گوید: «وقال ابوحنیفة (رحمه الله): يجوز أن تكون قاضية في غير الحدود»[236].

بناءً امام اعظم (رحمه الله) مسئولیت قضاوت را که امری بسیار خطیر و مهم است، در اموری که شهادت زنان پذیرفته می‌شود به آنان واگذار کرده است تا باعلم و دانش فقهی و قضایی خود و درک شرایط حساس زمان در این عرصه وارد شده و توانایی خود را به منصهٔ ظهور بگذارند.

235ـ الأدب القاضی، 626/1.

236ـ المغني مع الش (رحمه الله) الكبير 380/11.

خلاصهٔ بحث:

با توجه به مطالبی که بیان شد به وضوح درمی‌یابیم که امام اعظم ابوحنیفه(رحمه‌الله) دیدگاهی کاملاً محترمانه نسبت به زن داشته و در امور بسیار مهم که سایر ائمهٔ مذاهب نتوانسته اند، مسئولیت‌های کلیدی را به زنان بسپارند، لیکن این فقیه نامدار و امام مسلمین به توانایی‌ها و قوت علمی، عقلی و درایت زنان اعتماد کرده و آنان را لایق پذیرش مسئولیت‌های مهم می‌داند و عرصه را برای آنان باز می‌گذارد.

بنابر این لازم است که در رابطه با این موضوع پژوهش‌های عمیق و دقیق بیشتری صورت گیرد تا بانوان کشور عزیزما خصوصاً نسل جوان با آرای فقهی و اندیشه‌های ناب امام اعظم(رحمه‌الله) بیشتر آشنا شده و در پرتو آن مسیر تعالی و ترقی خود را با فهم صحیح از حقوق و وجایب خود بپیمایند و بتوانند آینده‌ای روشن برای خود و همنوعان خود ترسیم کنند. (وما ذلک علی الله بعزیز)

منابع:

1ـ حياة الإمام أبي حنيفة(رحمه‌الله) ، السيد عفيفى، قاهرة، 1350هـ.

2ـ المرأة بين الفقه والقانون، الشيخ مصطفى السباعي، دار الوراق بيروت، 1420هـ - 1999م.

3ـ الهداية شرح بداية المبتدي، شيخ الاسلام برهان الدين المرغينانى، مطبعة مصطفى البالي الحلبي.

4ـ مجلة إربد للبحوث والدراسات، عيسى المعمرى.

5ـ بداية المجتهد و نهاية المقتصد، القاضي أبو الوليد محمد بن احمد بن محمد بن رشد القرطبى، مطبعة حسان.

6ـ الاختيار لتعليل المختار، عبدالله بن محمود الموصلى الحنفى، مطبعة الحلبى القاهرة، 1356هـ.

7ـ الكافي، عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة المقدسى، المكتب الاسلامي، 1399هـ.

8ـ أدب القاضي 626/1، تحقيق محى هلال بن السرحان، دار احياء التراث الإسلامي، بغداد، 1391هـ.

قطعنامه

سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسوله الأمین و علی آله و اصحابه و من دعی بدعوته و سار علی نهجه الی یوم الدین.

قال الله تعالی: (**فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**). **(التوبه: 122)**

و قال رسول الله طی الله علیه وسلم: (مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ). (متفق علیه)

با توجه به جایگاه شامخ مذهب حنفی در بسیاری از کشور های جهان بخصوص افغانستان، راه اندازی سیمینار های علمی و تحقیقی پیرامون شناخت و معرفی هرچه بیشتر و بهتر شخصیت چند بعدی بنیانگذار و صاحب مذهب حنفی، امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله) و استفاده از دیدگاه های ناب اعتدالی و اصلاحی ایشان در حل قضایای کنونی جهان بخصوص افغانستان، یک گام ارزنده و اقدام بجا و بموقع در عصر حاضر محسوب می گردد. خوشبختانه که بعد از پیشنهاد مسئولین و متنفذین زادگاه امام (ولایت پروان) و تلاشهای پیهم و خستگی ناپذیر رهبری وزارت ارشاد، حج و اوقاف به اساس هدایت و توجه خاص مقام عالی ریاست جمهوری اسلامی

افغانستان به تاریخ 29 و 30 جوزای 1398 خورشیدی مطابق به 19 و 20 جون 2019 میلادی (سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابو حنیفه (رحمه الله)) به اشتراک بیش از 3000 تن از علماء و دانشمندان داخلی و خارجی از کشور های مختلف جهان در تالار لویه جرگه، در شهر کابل افغانستان برگزار گردید.

از مجموع آرا و نظریات ارایه شده در خلال سخنرانی ها و مباحث علمی و تحقیقی در طی دو روز در این سمپوزیم موارد آتی منحیث قطعنامه سمپوزیم به شرح ذیل ترتیب و ارائه می گردد:

تلاش در راستای شناسایی، تعمیم و ترویج هرچه بیشتر نظریات و دیدگاه های اعتدالی و اصلاحی امام در جامعه و استفاده از آن در مواد درسی نصاب مدارس دینی، دارالعلوم ها و سایر نهادهای تعلیمی و تحصیلی.

بررسی نظریات و دیدگاه های امام، روشن می سازد که اختلاف نظریات و دیدگاه ها هر گز به معنای جنگ و مخالفت مسلحانه در برابر همدیگر نبوده و حل مشکلات و چالش ها می تواند از راه مباحثه و مذاکره به نتیجه مطلوب برسد.استفاد ه از روش های علمی، تحقیقی و سیاسی امام اعظم (رحمه الله) در کاهش دشواریهای جهان معاصر، بویژه در حل چالشهای موجود افغانستان عزیز و خودداری از اصدار فتواهای تکفیری و تفسیقی و جلوگیری از فتواهای پراگنده و مشکل ساز.

تبلور و برجستگی جنبه های مختلف اخلاقی و تعلیمات فقهی امام، چنین می رساند که عمل نمودن به احکام بدون رعایت آداب و اخلاق لازم آن نمی تواند جامعه را به سوی وحدت و برادری، تحمل پذیری، همزیستی مسالمت آمیز، تحمل و همدیگرپذیری، مدارا، آرامش و رفاه سوق دهد.

بنابر این ترسیخ و تعمیل دیدگاه ها و نظریات پربار فقه مذهب حنفی در متن جامعه، در ابعاد اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، معاملات و سایر امور زندگی از نیاز های مبرم جامعه امروزی ما برشمرده می شود.

فراز و فرود زندگی امام و موضعگیری های حکیمانه ایشان در برابر قضایا و حوادث روشن می سازد که موضعگیری های تندروانه و سخت گیرانه نمی تواند راه حل مناسب، منطقی و معقول در راستای رسیدن به نتیجه مطلوب بوده باشد. نیل به اهداف به صورت مناسب و مطلوب آن تنها از راه مباحثه، مذاکره و احترام به دیدگاه ها و نظریات دیگران مفید و مثمر است.

اهتمام نمودن به مطالعات مقاصد فقه حنفی می تواند زمینه ساز استفاده از منبع زلال این فقه در منطقه و جهان گردد.پیروی از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺو نظریات سازنده و اصلاحگرانه پیشوایان دینی موثرترین راه غلبه بر همه چالش های موجود کشور است.

تاثیر گذاری فقه حنفی نه تنها در عرصه تقنین داخلی کشورها، بلکه در عرصه تقنین دولی منحیث یک منبع معتبر و اصیل یک امر مسلم بوده که از یکسو جایگاه این فقه و صاحب آن را در میان سایر مکاتب فقهی و اصحاب آنها برجسته نموده از سوی دیگر پاسخگو بودن آن را مطابق به نیاز عصر و زمان همانند دیدگاه های کلامی صاحب آن برملا می سازد که استفاده از آن همانند گذشته به گونه پیهم در عرصه تقنین مورد توجه قرار گیرد.

وما ذالک علی الله بعزیز

ومن الله التوفیق

شهر کابل 30 جوزا 1398 هـ. ش

پیشنهادات

پیشنهادهایی که از خلال سخنرانی ها و مباحثات صورت گرفته در جریان دو روز سمپوزیم به دست آمده، قرار ذیل است:

زمینه سازی تدویر همه ساله همچو سمپوزیم های بین المللی تحت نام امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله) در افغانستان ویا در یکی از کشور ها تحت شعار:<ابوحنیفه برای عصر ما

چاپ ونشر وتوزیع رسایل پنجگانه امام.

تاسیس یک مرکز بزرگ علمی تحقیقی به نام مرکز علمی تحقیقی امام ابوحنیفه در ساحه تپه مرنجان شهر کابل وانکشاف وتامین ارتباط آن با نهاد های علمی وتحقیق منطقه وجهان .

نامگذاری تمام مساجد نمونوی که درسال جاری درتمام ولایات کشور به اساس توجه خاص مقام عالی ریاست جمهوری اعمار می گردد به نام امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله).

تاسیس یک مرکز علمی- تحقیقی به نام مرکزعلمی تحقیقی امام ابوحنیفه در زادگاه آبایی امام (ولایت پروان)

نامگذاری پوهنتون پروان به نام پوهنتون امام ابوحنیفه وزمینه سازی ارتقای کیفیت آن به سطح پوهنتون های جهان .

اختصاص بودجه لازم جهت چاپ،نشر وتکثیر مقالات ارائه شده به سمپوزیم ،درقال کتاب وجزوه ها.

شهرت علماء و دانشمندان کشور های متحابه دعوت شونده به ویژه علمای جهان اسلام که در این سمپوزیم بین المللی اشتراک نموده اند

شماره	دولت	اسم	وظیفه
۱	عراق	شیخ علامه دوکتور عبدالستار عبدالجبار عباس الربیعی	امام و خطیب مسجد حضرت امام ابو حنیفه (رحمه الله) و عضو هیئت علیا مجمع فقهی عراق
۲		شیخ دوکتور عبدالرحمن عبدالستار محمد النعیمی	عضو هیئت علیا مجمع فقهی عراق
۳		استاد دوکتور حسن سهیل عبود الجمیلی	عضو هیئت علیا مجمع فقهی
٤	ترکیه	محترم پروفیسور داکتر اسماعیل حقی اونال	رئیس فاکولته شرعیات دانشگاه دولتی انقره
۵		محترم پروفیسور داکتر انبیا یلدریم	استاد حدیث بخش الهیات دانشگاه دولتی انقره
٦		آقای نورالدین یرلی قیا	مشاور تعلیمی و فرهنگی موسسه اوراسیا
۷		عمر کورکماز	.
۸		حیات الله عتید افغان	.
۹	مالیزیا	هاشم ین صالح	.
۱۰	پاکستان	مولانا محمد خان شیرانی	عضو جمعیت علمای اسلام پاکستان
۱۱		آقای سمیع الله	دستیار مولانا شیرانی

۱۲	**عربستان**	محمد الحارثی	.
۱۳		محترم پروفیسور داکتر اسماعیل حقی اونال	رئیس فاکولته شرعیات دانشگاه دولتی انقره
١٤	**تاجکستان**	قمر نورالحق اوف	رئیس شعبه پژوهشی اسلام معاصر در مرکز اسلام شناسی
۱۵		نصرت الله ذاکر اوف	دکترای علوم فلسفه و سکرتر علمی انستیتیوت فلسفه
١٦	**روسیه**	مفتی بولتاچیف ریناد امیر وویچ	رئیس شورای روحانیون ایالت ریازان روسیه
۱۷	**مصر**	دکتور عبدالمنعم فواد محمود عثمان	.
۱۸		دکتور محمد عبدالستار الجبالی	.
۱۹	**هندوستان**	نیاز احمد ندوی	.
۲۰		محمد ظفر عالم ندوی	.
۲۱	**چین**	آقای یان هووئینگ	استاد انستیتیوت انجمن اسلامی
۲۲	**استرالیا**	سلیم محمد علوان	.
۲۳		محمد علوان	.
٢٤	**آذربایجان**	محترم آقل شیرینوف	معاون انستیتیوت امور دینی
۲۵		محترم ایلوسل ممدوف	پروفیسور انستیتیوت امور دینی
۲٦	**قزاقستان**	نور بیگ ایسمانبیتوف	آمر بخش امور مذهبی و تحلیل
۲۷		میدیت کورساکوف	آمر سکتور تحقیقات
۲۸	**بنگله دیش**	پروفیسور الحاج مولانا محمد عابد علی	.
۲۹		دوکتور محمد معصوم چاودری	.

مولوی عبدالحکیم منیب سرپرست وزارت ارشاد،حج و اوقاف

و دوکتور امین الدین مظفری معین مسلکی وزارت ارشاد،حج و اوقاف

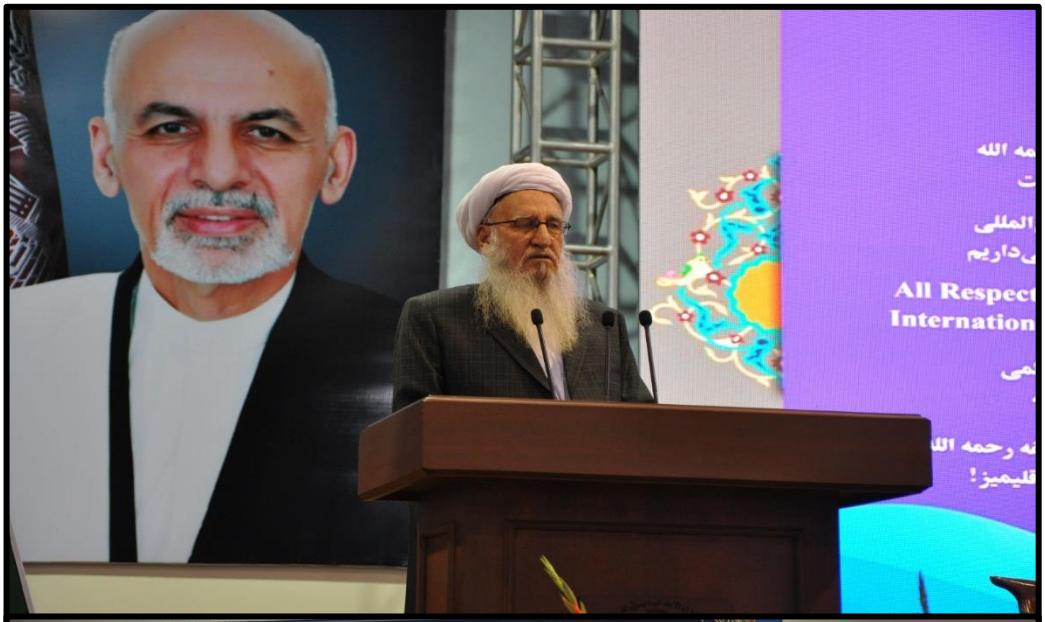

فضیلتمآب مولوی خداداد صالح رئیس شورای علمای ولایت باستانی هرات

حین ایراد بیانیه در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای جهان اسلام در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

پروفیسور عبدرب الرسول سیاف، مولوی عبدالحکیم منیب و استاد محمد شریف رباطی

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

دوکتور امین الدین مظفری معین مسلکی وزارت ارشاد، حج و اوقاف

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله)

گوشه ای از سخنرانی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از حضور یابی و سخنرانی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

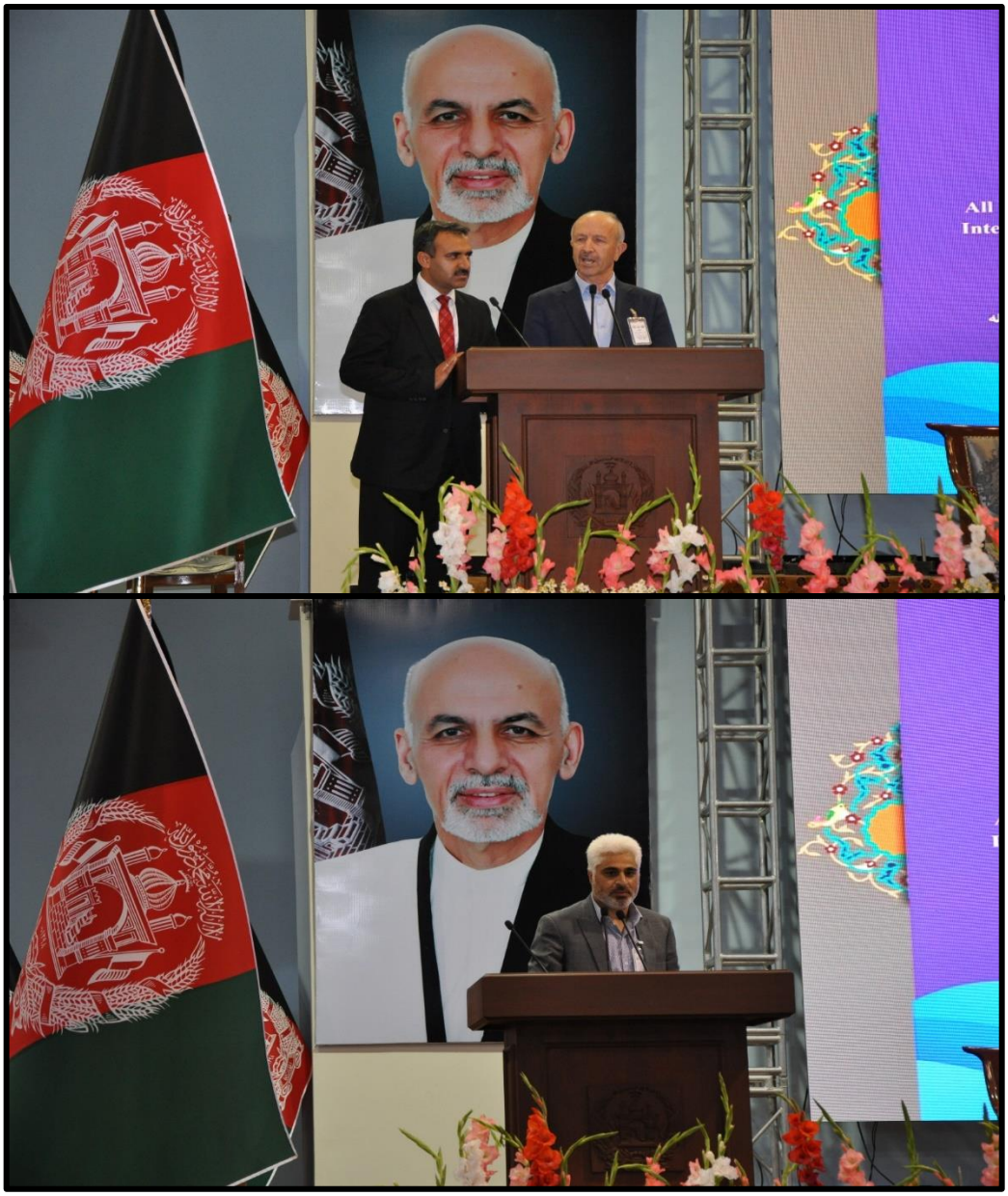

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از حضور یابی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

گوشه ای از سخنرانی علمای افغانستان و جهان اسلام

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

حجت الاسلام خدابخش محسنی عضو شورای سرتاسری علمای افغانستان

در سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه‌الله)

دولت جمهوری اسلامی افغانستان
وزارت ارشاد،حج واوقاف
معینیت مسلکی
ریاست تدقیق ومطالعات علوم اسلامی

کمیته علمی

1. دوکتور امین الدین مظفری معین مسلکی وزارت ارشاد،حج واوقاف رئیس کمیته
2. دوکتور مفتی حجت الله نجیح رئیس مجمع علمی وزارت ارشاد،حج واوقاف عضو
3. مولوی محمد حمیم حمیدی مشاورحقوقی وزارت ارشاد،حج واوقاف عضو
4. محمد شریف رباطی رئیس تدقیق ومطالعات علوم اسلامی وزارت ارشاد،حج واقاف عضو
5. دوکتورفضل الرحیم بصیرت استاد پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل عضو
6. مولوی پیرمحمد روحانی عضو شورای سرتاسری علمای افغانستان عضو
7. حجت السلام خدا بخش محسنی عضو شورای سرتاسری علمای افغانستان عضو
8. معاون سرمحقق برهان الله نیازی معاون اکادمی علوم افغانستان عضو
9. دوکتورشیرعلی ظریفی مسئول نصاب تعلیمی وزارت معارف عضو
10. شیخ الحدیث مولوی عبدالمتین رئیس مدرسه ابوبکرصدیق عضو
11. پوهندوی محمد داود بها رئیس پوهنتون ولایت پروان عضو
12. غلام حسین حساس اداره امور ریاست جمهوری اسلامی افغانستان عضو
13. روح الله احمدزی اداره امور ریاست جمهوری اسلامی افغانستان عضو
14. توریالی غیاثی رئیس روابط فرهنگی وزارت امورخارجه عضو
15. فضل الرحمن فاضل رئیس مطالعات ستراتیژیک وزارت امورخارجه عضو
16. دکتور محمد ایاز نیازی استاد پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل . عضو
17. دکتور عبدالباری حمیدی استاد پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل عضو

بااحترام

اعضای محترم کمیته علمی سمپوزیم بین المللی امام اعظم ابوحنیفه (رحمه الله)

				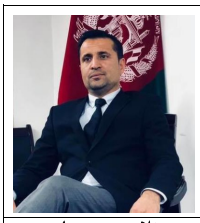
دکتور امین الدین مظفری معین مسلکی وزارت ارشاد، حج و اوقاف	دکتور مفتی سید حجت الله نجیح رئیس مجمع علمی وزارت ارشاد، حج و اوقاف	استاد محمد شریف رباطی رئیس تدقیق و مطالعات علوم اسلامی وزارت ارشاد، حج و اوقاف	مولوی محمد حمیم حمیدی مشاور حقوقی مقام وزارت ارشاد، حج و اوقاف	غلام حسین حساس نماینده اداره امور ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

شهید دکتور محمد ایاز نیازی خطیب مسجد جامع وزیر محمد اکبر خان و استاد پوهنتون کابل	مولوی پیر محمد روحانی عضو شورای سرتاسری علمای افغانستان	توریالی غیاثی رئیس روابط فرهنگی وزارت امور خارجه	معاون سر محقق برهان الله نیازی معاون اکادمی علوم افغانستان	دکتور فضل الرحیم بصیرت رئیس پوهنځی شرعیات پوهنتون کابل	حجت الاسلام و المسلمین خدابخش محسنی عضو شورای سرتاسری علمای افغانستان

	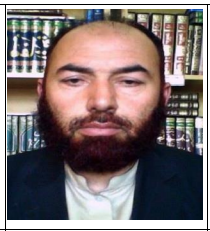			
پوهندوی محمد داوود بها رئیس پوهنتون ولایت پروان	دکتور شیر علی ظریفی مسئول نصاب تعلمی وزارت معارف	دکتور عبدالباری حمیدی خطیب مسجد جامع حاجی یعقوب و استاد پوهنحی شرعیات پوهنتون کابل	شیخ الحدیث مولانا عبدالمتین رئیس دارالعلوم حضرت ابوبکر صدیق	استاد فضل الرحمن فاضل رئیس مطالعات استراتیژی وزارت امور خارجه